

زیر نظر: استاد محقق

آیة الله مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

با همکاری:

جمعی از دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نمونه جلد ۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه/ بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیرنظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص :۱

[ادامه سوره نساء]

اشاره

[سوره النساء (۴): آیه ۷۱]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعاً (٧١)

ترجمه:

٧١-ای کسانی که ایمان آورده اید آمادگی خود را(در برابر دشمن)حفظ کنید و در دسته های متعدد یا به صورت دسته واحد(طبق شرایط موجود)به سوی دشمن حرکت نمائید.

تفسیر:

آماده باش دائمی

"حذر"بر وزن"خضر"به معنی بیداری و آماده باش و مراقبت در برابر خطر است و گاهی به معنی وسیله ای که بکمک آن با خطر مبارزه می شود نیز آمده است.

"ثبات"جمع"ثبه"بر وزن"گنه"به معنی دسته جات پراکنده است و در اصل از ماده"ثبی"به معنی"جمع"گرفته شده.در آیه فوق قرآن خطاب به عموم مسلمانان کرده و دو دستور مهم،برای حفظ موجودیت اجتماعشان به آنها میدهد.

نخست می گوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید با کمال دقت مراقب دشمن باشید مبادا غافلگیر شوید و از ناحیه آنها خطری به شما برسد."

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ) سپس دستور می دهد که برای مقابله با دشمن از روشها و تاکتیکهای مختلف استفاده کنید و"در دسته های متعدد یا به صورت اجتماع،برای دفع دشمن حرکت کنید".

(فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعاً).

آنجا که لازم است در دسته های مختلف و پراکنده حرکت کنید از این طریق وارد شوید و آنجا که ایجاب می کند همگی به صورت یک ارتش بهم پیوسته به میدان دشمن بشتابید،اجتماع را فراموش نکنید.

بعضی از مفسران"حذر"را در آیه فوق تنها به معنی اسلحه تفسیر کرده اند،در حالی که"حذر"معنی وسیعی دارد و مخصوص"اسلحه"نیست به علاوه در آیه ۱۰۲ همین سوره دلیل روشنی است که حذر با اسلحه تفاوت دارد آنجا که می فرماید:... أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ .

"مانعی ندارد که به هنگام ضرورت،در موقع نماز در میدان جنگ سلاح خود را به زمین بگذارید،ولی حذر یعنی مراقبت و آماده باش را از دست ندهید!" این آیه دستور جامع و همه جانبه ای به تمام مسلمانان،در همه قرون و اعصار،می دهد که برای حفظ امنیت خود و دفاع از مرزهای خویش،دائما مراقب باشند،و یک نوع آماده باش مادی و معنوی به طور دائم بر اجتماع آنها حکومت کند.

جالب اینکه معنی"حذر"بقدری وسیع است که هر گونه وسیله مادی و معنوی را در بر می گیرد،از جمله اینکه مسلمانان باید در هر زمان از موقعیت دشمن،و نوع سلاح،و روشهای جنگی،و میزان آمادگی،و تعداد اسلحه و کارایی آنها با خبر باشند،زیرا تمام این موضوعات در پیش گیری از خطر

ص :۳۰

دشمن و حاصل شدن مفهوم"حذر"مؤثر است.

و از طرف دیگر برای دفاع از خویشتن نیز هر گونه آمادگی از نظر روانی و معنوی،و از نظر بسیج منابع فرهنگی،اقتصادی و انسانی،و همچنین استفاده از کاملترین نوع سلاح زمان و طرز بکار گرفتن آن را فراهم سازند.

مسلما اگر مسلمانان همین یک آیه را در زندگی خود پیاده کرده بودند در طول تاریخ پر ماجرای خویش هرگز گرفتار شکست و ناکامی نمی شدند.

و همانطور که آیه فوق اشاره می کند نباید در استفاده کردن از روشهای مختلف مبارزه جمود به خرج داد،بلکه باید با توجه به مقتضیات زمان و مکان، و چگونگی موقعیت دشمن اقدام نمایند،آنجا که وضع دشمن طوری است که باید در دسته جات مختلف به سوی او بروند از این روش استفاده کنند و هر کدام برنامه مخصوص به خود در مقابله با او داشته باشند،و آنجا که ایجاب می کند همه با برنامه واحد،تهاجم را شروع کنند در یک صف به ایستند.

از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از افراد اصرار دارند که مسلمانان در مبارزات اجتماعی خود همه روش واحدی را انتخاب کنند و هیچگونه تفاوتی در تاکتیکها نداشته باشند علاوه بر اینکه با منطق و تجربه،سازگار نیست با روح تعلیمات اسلام نیز موافق نمی باشد.

و شاید آیه فوق اشاره ای به این معنی نیز در بر داشته باشد که مسئله مهم پیشبرد اهداف واقعی است،خواه موقعیت ایجاب کند که همه از یک روش استفاده کنند و یا از روشهای گوناگون.

ضمنا از کلمه"جمیعا"استفاده می شود که برای مقابله با دشمن همه مسلمانان بدون استثناء باید شرکت جویند و این حکم اختصاص به دسته معینی ندارد.

ص :۴۰

[سوره النساء (۴): آیات ۷۲ تا ۷۳]

اشاره

وَ إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصٰابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قٰالَ قَدْ أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً (۷۲) وَ لَئِنْ أَصٰابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اَللّٰهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يٰا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً (۷۳)

ترجمه:

۷۲-در میان شما افرادی(منافق)هستند که هم خودشان سستند و هم دیگران را سست می نمایند.اگر مصیبتی به شما برسد می گویند:خدا به ما نعمت داد که با مجاهدان نبودیم تا شاهد(آن مصیبت)باشیم! ۷۳-و اگر غنیمتی به شما برسد،درست مثل اینکه هرگز میان شما و آنها مودت و دوستی نبوده،می گویند:ای کاش ما هم با آنها بودیم و به رستگاری و پیروزی بزرگی نائل می شدیم!

تفسیر:

به دنبال فرمان عمومی جهاد و آماده باش در برابر دشمن که در آیه سابق بیان شد در این آیه اشاره به حال جمعی از منافقان کرده می فرماید:

"این افراد دو چهره که در میان شما هستند با اصرار می کوشند از شرکت در صفوف مجاهدان راه خدا خودداری کنند." (وَ إِنَّ مِنْكُمْ (۱)لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ) (۲).

ص: ۵

---

۱ - ۱) باید توجه داشت اینکه در آیه فوق خطاب به مؤمنان شده ولی سخن از منافقان به میان آمده و در عین حال با تعبیر"منکم"آنها را جزء مؤمنان شمرده به خاطر آن است که منافقان همیشه در لابلای مؤمنان حقیقی بوده اند و ظاهرا جزء جمعیت آنها محسوب می شدند.

۲ - ۲) لیبطئن از ماده"بطؤ"(بر وزن قطب)به معنی کندی در حرکت می باشد،و چنان که جمعی از اهل لغت و مفسران در اینجا ذکر کرده اند هم معنی لازم و هم متعدی دارد یعنی هم خودشان در حرکت کندند و هم دیگران را تشویق به این کار می کنند،و شاید با توجه به اینکه جمله از باب تفعیل است فقط معنی متعدی را دارد منتها گاهی خود را وادار به کندی می کند و گاهی دیگران را!

"ولی هنگامی که مجاهدان از میدان جنگ باز می گردند و یا اخبار میدان جنگ به آنها می رسد، در صورتی که شکست و یا شهادتی نصیب آنها شده باشد،اینها با خوشحالی می گویند چه نعمت بزرگی خداوند به ما داد که همراه آنها نبودیم تا شاهد چنان صحنه های دلخراشی بشویم".

(فَإِنْ أَصَابَتْکُمْ مُصِیبَهٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیَّ إِذْ لَمْ أَکُنْ مَعَهُمْ شَهِیداً) ولی اگر با خبر شوند که مؤمنان واقعی پیروز شده اند،و طبعا به غنائمی دست یافته اند،اینها همانند افراد بیگانه ای که گویا هیچ ارتباطی در میان آنها و مؤمنان برقرار نبوده از روی تاسف و حسرت می گویند:"ای کاش ما هم با مجاهدان بودیم و سهم بزرگی عائد ما می شد"! (وَ لَئِنْ أَصَابَکُمْ فَضْلٌ مِنَ اللّهِ لَیَقُولَنَّ کَأَنْ لَمْ تَکُنْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُ مَوَدَّهٌ یَا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً).

گرچه در آیه فوق سخنی از غنیمت به میان نیامده ولی روشن است کسی که شهادت در راه خدا را یک نوع بلا می شمرد،و عدم درک شهادت را یک نعمت الهی می پندارد،پیروزی و فوز عظیم و رستگاری بزرگ از نظر او چیزی جز پیروزی مادی و غنائم جنگی نخواهد بود.

این افراد دو چهره که متاسفانه در هر اجتماعی بوده و هستند در برابر پیروزی و شکستهای مؤمنان واقعی فورا قیافه خود را عوض می کنند،هرگز در غمها با آنها شریک نیستند و در مشکلات و گرفتاری ها همکاری نمی کنند،ولی انتظار دارند در پیروزی های آنان سهم بزرگی داشته باشند و همانند مؤمنان و مجاهدان واقعی امتیازاتی پیدا کنند.

ص :۶

[سوره النساء (۴): آیه ۷۴]

اشاره

فَلْيُقٰاتِلْ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ اَلَّذِينَ يَشْرُونَ اَلْحَيٰاةَ اَلدُّنْيٰا بِالْآخِرَةِ وَ مَنْ يُقٰاتِلْ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً (۷۴)

ترجمه:

۷۴-آنها که زندگی دنیا را به آخرت فروخته اند باید در راه خدا پیکار کنند،و آن کس که در راه خدا پیکار کند و کشته شود یا پیروز گردد پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

تفسیر:

آماده ساختن مؤمنان برای جهاد

به دنبال بحثی که در آیات قبل درباره خودداری منافقان از شرکت در صفوف مجاهدان بود،در این آیه و چند آیه دیگر که به دنبال آن می آید افراد با ایمان با منطق مؤثر و هیجان انگیزی دعوت به جهاد در راه خدا شده اند، و با توجه به اینکه این آیات در زمانی نازل شد که دشمنان گوناگونی از داخل و خارج،اسلام را تهدید می کردند،اهمیت این آیات در پرورش روح جهاد در مسلمانان روشنتر می گردد.

در آغاز آیه می فرماید:"آنهایی باید در راه خدا پیکار کنند که آماده اند زندگی پست جهان ماده را با زندگی ابدی و جاویدان سرای دیگر مبادله نمایند".

(فَلْيُقٰاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيٰاةَ الدُّنْيٰا بِالْآخِرَةِ) یعنی تنها کسانی می توانند جزء مجاهدان واقعی باشند که آماده چنین معامله ای گردند،و به راستی دریافته باشند که زندگی جهان ماده آن چنان که از کلمه دنیا(به معنی پست تر و پائین تر)بر می آید در برابر مرگ افتخار آمیز در مسیر زندگی جاویدان اهمیتی ندارد،ولی آنها که حیات مادی را اصیل و

گرانبها و بالاتر از اهداف مقدس الهی و انسانی میدانند هیچگاه مجاهدان خوبی نخواهند بود.

سپس در ذیل آیه می فرماید:"سرنوشت چنین مجاهدانی کاملا روشن است،زیرا از دو حال خارج نیست یا شهید می شوند و یا دشمن را در هم می کوبند و بر او پیروز می گردند،در هر صورت پاداش بزرگی به آنها خواهیم داد".

(وَ مَنْ یُقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّهِ فَیُقْتَلْ أَوْ یَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً) مسلما چنین سربازانی شکست در قاموسشان وجود ندارد و در هر دو صورت خود را پیروز می بینند،چنین روحیه ای به تنهایی کافی است که وسائل پیروزی آنها را بر دشمن فراهم سازد،تاریخ نیز گواهی می دهد که یکی از عوامل پیروزی سریع مسلمانان بر دشمنانی که از نظر تعداد و تجهیزات و آمادگی رزمی،به مراتب بر آنها برتری داشتند،همین روحیه شکست ناپذیری آنها بوده است.

حتی دانشمندان بیگانه ای که درباره اسلام و پیروزی های سریع مسلمین، در زمان پیامبر(ص)و بعد از آن،بحث کرده اند،این منطق را یکی از عوامل مؤثر پیشرفت آنها دانسته اند.

یکی از مورخان معروف غرب در کتاب خود چنین می گوید:"مسلمانان از برکت مذهب جدید و مواهبی که در آخرت به آنها وعده داده شده بود اصلا از مرگ نمی ترسیدند و دوام و اصالتی برای این زندگی(منهای جهان دیگر) قائل نبودند (۱)و لذا از آن در راه هدف و عقیده چشم می پوشیدند.

قابل توجه اینکه در آیه فوق همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن،جهادی مقدس شمرده شده است که" فِی سَبِیلِ اللّهِ "،در راه خدا و نجات بندگان خدا

۱- ۱) تاریخ تمدن اسلام و عرب-گوستاولبون صفحه ۱۵۵.

و زنـده کردن اصول حق و عـدالت و پـاکی و تقوی باشـد،نه جنگهـایی که به خـاطر توسـعه طلـبی،تعصب،توحش،اسـتعمار و استثمار صورت گیرد.

[سوره النساء (۴): آیه ۷۵]

اشاره

وَ مٰا لَکُمْ لاٰ تُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ اَلْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ اَلرِّجٰالِ وَ اَلنِّسٰاءِ وَ اَلْوِلْدٰانِ اَلَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا مِنْ هٰذِهِ اَلْقَرْیَهِ اَلظّٰالِمِ أَهْلُهٰا وَ اِجْعَلْ لَنٰا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَ اِجْعَلْ لَنٰا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیراً (۷۵)

ترجمه:

۷۵-چرا در راه خـدا و در راه مردان و زنـان و کودکـانی که(به دست سـتمگران)تضـعیف شـده انـد پیکـار نمی کنیـد؟،همـان افراد(سـتمدیده ای)که می گویند خدایا ما را از این شـهر(مکه)که اهلش ستمگرند بیرون ببر و برای ما از طرف خود سرپرست قرار بده.و از برای ما از طرف خود یار و یاوری تعیین فرما.

تفسیر:

استمداد از عواطف انسانی

در آیه گذشته از مؤمنان دعوت به جهاد شده،ولی روی ایمان به خدا و رستاخیز.و استدلال سود و زیان تکیه شده است،اما این آیه دعوت به سوی جهاد بر اساس تحریک عواطف انسانی می کند و می گوید:"چرا شما در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکان مظلوم و بی دفاعی که در چنگال سـتمگران گرفتار شده اند مبارزه نمی کنید آیا عواطف انسانی شـما اجازه می دهد که خاموش باشید و این صحنه های رقت بار را تماشا کنید".

(وَ مٰا لَکُمْ لاٰ تُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِینَ (۱)مِنَ الرِّجٰالِ وَ النِّسٰاءِ

۱- ۱) مستضـعف با ضعیف فرق روشنی دارد،ضعیف کسی است که ناتوان است ولی مستضعف کسی است که بر اثر مظالم و ستمهای دیگران تضـعیف گردیده است خواه این تضـعیف از نظر فکری و فرهنگی باشد یا از نظر اخلاقی و یا از نظر اقتصادی و یا از نظر سیاسی و اجتماعی و به این ترتیب تعبیر جامعی است که تمام انواع استعمار را در بر می گیرد.

وَ الْوِلْدانِ

):

سپس برای شعله ور ساختن عواطف انسانی مؤمنان می گوید:"این مستضعفان همانها هستند که در محیطهایی خفقان بار گرفتار شده و امید آنها از همه جا بریده است،لذا دست به دعا برداشته و از خدای خود می خواهند که از آن محیط ظلم و ستم بیرون روند".

(اَلَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ الظّالِمِ أَهْلُها).

و نیز از خدای خود تقاضا می کنند که ولی و سرپرستی برای حمایت آنها بفرستد.

(وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا).

و یار و یاوری برای نجات آنها برانگیزد.

(وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیراً).

در حقیقت آیه فوق اشاره به این است که خداوند دعای آنها را مستجاب کرده و این رسالت بزرگ انسانی را بر عهده شما گذاشته،شما"ولی"و "نصیری"هستید که از طرف خداوند برای حمایت و نجات آنها تعیین شده اید بنا بر این نباید این فرصت بزرگ و موقعیت عالی را به آسانی از دست دهید.

ضمنا از این آیه چند نکته دیگر استفاده می شود:

۱-جهاد اسلامی همانطور که قبلا هم اشاره شد برای بدست آوردن مال و مقام و یا منابع طبیعی و مواد خام کشورهای دیگر نیست،برای تحصیل بازار مصرف،و یا تحمیل عقیده و سیاست نمی باشد،بلکه تنها برای نشر اصول فضیلت و ایمان و دفاع از ستم دیدگان و زنان و مردان بال و پرشکسته و کودکان محروم و ستم دیده است و به این ترتیب جهاد دو هدف جامع دارد که در آیه فوق به آن اشاره شده یکی"هدف الهی"و دیگری"هدف انسانی" و این دو در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند و به یک واقعیت باز می گردند.

۲-از نظر اسلام محیطی قابل زیست است که بتوان در آن آزادانه به

عقیده صحیح خود عمل نمود،اما محیطی که خفقان آن را فرا گرفته و حتی انسان آزاد نیست بگوید مسلمانم،قابل زیست نمی باشد،و افراد با ایمان آرزو می کنند که از چنین محیطی خارج شوند،زیرا چنین محیطی مرکز فعالیت ستمگران است.

قابل توجه اینکه"مکه"هم شهر بسیار مقدس و هم وطن اصلی مهاجران بود در عین حال وضع خفقان بار آن سبب شد که از خدای خود بخواهند از آنجا بیرون روند.

۳-در ذیل آیه فوق چنین می خوانیم مسلمانانی که در چنگال دشمن گرفتار بوده اند برای نجات خویش نخست تقاضای ولی از جانب خداوند کرده اند و سپس نصیر برای نجات از چنگال ظالمان قبل از هر چیز وجود"رهبر"و سرپرست لایق و دلسوز لازم است و سپس یار و یاور و نفرات کافی،بنا بر این وجود یار و یاور هر چند فراوان باشد بدون استفاده از یک رهبری صحیح بی نتیجه است.

۴-افراد با ایمان همه چیز را از خدا می خواهند و دست نیاز به سوی غیر او دراز نمی کنند و حتی اگر تقاضای ولی و یاور می نمایند از او می خواهند.

[سوره النساء (۴): آیه ۷۶]

اشاره

اَلَّذِینَ آمَنُوا یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَلطّٰاغُوتِ فَقٰاتِلُوا أَوْلِیٰاءَ اَلشَّیْطٰانِ إِنَّ کَیْدَ اَلشَّیْطٰانِ کٰانَ ضَعِیفاً (۷۶)

ترجمه:

۷۶-آنها که ایمان دارند در راه خدا پیکار می کنند و آنها که کافرند در راه طاغوت(و افراد طغیانگر)پس شما با یاران شیطان پیکار کنید(و از آنها نهراسید) زیرا نقشه شیطان(همانند قدرتش)ضعیف است.

تفسیر:

سپس در این آیه برای تشجیع مجاهدان و ترغیب آنها به مبارزه با دشمن

ص:۱۱

و مشخص ساختن صفوف و اهداف مجاهدان،چنین می فرماید:"افراد با ایمان در راه خدا و آنچه به سود بندگان خدا است پیکار می کنند،ولی افراد بی ایمان در راه طاغوت یعنی قدرتهای ویرانگر".

(اَلَّذِینَ آمَنُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ الطّاغُوتِ).

یعنی در هر حال زندگی خالی از مبارزه نیست منتها جمعی در مسیر حق و جمعی در مسیر باطل و شیطان پیکار دارند.و به دنبال آن می گوید:"با یاران شیطان پیکار کنید و از آنها وحشت نداشته باشید".

(فَقاتِلُوا أَوْلِیاءَ الشَّیْطانِ).

طاغوت و قدرتهای طغیانگر و ظالم هر چند به ظاهر بزرگ و قوی جلوه کنند،اما از درون،زبون و ناتوانند، از ظاهر مجهز و آراسته آنها نهراسید،زیرا درون آنها خالی است و نقشه های آنها همانند قدرتهایشان سست و ضعیف است،چون متکی به نیروی لا یزال الهی نیست.بلکه متکی به نیروهای شیطانی می باشد.

(إِنَّ کَیْدَ الشَّیْطانِ کانَ ضَعِیفاً) دلیل این ضعف و ناتوانی روشن است،زیرا از یک سو افراد با ایمان در مسیر اهداف و حقایقی گام بر می دارند که با قانون آفرینش هماهنگ و هم صدا است و رنگ ابدی و جاودانی دارد آنها در راه آزاد ساختن انسانها و از بین بردن مظاهر ظلم و ستم پیکار می کنند،در حالی که طرفداران طاغوت در مسیر استعمار و استثمار بشر و شهوات زودگذری که اثر آن ویرانی اجتماع و بر خلاف قانون آفرینش است تلاش و کوشش می نمایند و از سوی دیگر افراد با ایمان به اتکای نیروهای معنوی آرامشی دارند که پیروزی آنها را تضمین می کند و به آنها قوت می بخشد در حالی که افراد بی ایمان تکیه گاه محکمی ندارند.

ص:۱۲

قابل توجه اینکه در این آیه ارتباط کامل "طاغوت"با"شیطان"بیان شده که چگونه طاغوت از نیروهای مختلف اهریمنی مدد می گیرد،تا آنجا که می گوید یاران طاغوت همان یاران شیطانند،در آیه ۲۷ سوره اعراف نیز همین مضمون آمده است.

(إِنّٰا جَعَلْنَا الشَّيٰاطِينَ أَوْلِيٰاءَ لِلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ):

"ما شیاطین را سرپرست افراد بی ایمان قرار دادیم".

[سوره النساء (۴): آیه ۷۷]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتُوا اَلزَّكٰاةَ فَلَمّٰا كُتِبَ عَلَيْهِمُ اَلْقِتٰالُ إِذٰا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ اَلنّٰاسَ كَخَشْيَةِ اَللّٰهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَ قٰالُوا رَبَّنٰا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا اَلْقِتٰالَ لَوْ لاٰ أَخَّرْتَنٰا إِلىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتٰاعُ اَلدُّنْيٰا قَلِيلٌ وَ اَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اِتَّقىٰ وَ لاٰ تُظْلَمُونَ فَتِيلاً (۷۷)

ترجمه:

۷۷-آیا ندیدی کسانی را که(در مکه)به آنها گفته شد(فعلا)دست از جهاد بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بپردازید،(اما آنها از این دستور ناراحت بودند) ولی هنگامی که(در مدینه)فرمان جهاد به آنها داده شد جمعی از آنان از مردم می ترسیدند همانگونه که از خدا می ترسند،بلکه بیشتر و گفتند پروردگارا چرا جهاد را بر ما مقرر داشتی؟چرا این فرمان را کمی تاخیر نینداختی؟به آنها بگو سرمایه زندگی دنیا ناچیز است و سرای آخرت برای کسی که پرهیزکار باشد بهتر است و کوچکترین ستمی به شما نخواهد شد.

شان نزول:

جمعی از مفسران مانند مفسر بزرگ شیخ طوسی نویسنده "تبیان"و نویسندگان تفسیر "قرطبی"و"المنار"از ابن عباس چنین نقل کرده اند که

ص:۱۳

جمعی از مسلمانان هنگامی که در مکه بودند،و تحت فشار و آزار شدید مشرکان قرار داشتند،خدمت پیامبر(ص)رسیدند و گفتند:ما قبل از اسلام عزیز و محترم بودیم،اما پس از اسلام وضع ما دگرگون شد،آن عزت و احترام را از دست دادیم،و همواره مورد آزار دشمنان قرار داریم،اگر اجازه دهید با دشمن می جنگیم تا عزت خود را بازیابیم آن روز پیامبر ص فرمود:من فعلا- مامور به مبارزه نیستم-ولی هنگامی که مسلمانان به مدینه آمدند و زمینه آماده برای مبارزه مسلحانه شد و دستور جهاد نازل گردید بعضی از آن افراد داغ و آتشین از شرکت در میدان جهاد مسامحه می کردند،و از آن جوش و حرارت خبری نبود، آیه فوق نازل شد و به عنوان تشجیع مسلمانان و ملامت از افراد مسامحه کار حقایقی را بیان نمود.

تفسیر:

آنها که مرد سخنند

قرآن در اینجا می گوید:"راستی شگفت انگیز است حال جمعیتی که در یک موقعیت نامناسب با حرارت و شور عجیبی تقاضا می کردند که به آنها اجازه جهاد داده شود،و به آنها دستور داده شد که فعلا خودداری کنید و به خود سازی و انجام نماز و تقویت نفرات خود و ادای زکات بپردازید،اما هنگامی که زمینه از هر جهت آماده شد و دستور جهاد نازل گردید،ترس و وحشت یکباره وجود آنها را فرا گرفت،و زبان به اعتراض در برابر این دستور گشودند" (أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ فَلَمّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النّاسَ كَخَشْيَةِ اللّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً).

آنها در اعتراض خود"صریحا می گفتند،خدایا به این زودی دستور

ص: ۱۴

جهاد را نازل کردی؟چه خوب بود این دستور مدتی به تاخیر می افتاد!و یا اینکه این رسالت به عهده نسلهای آینده واگذار می شد! (۱).

(وَ قالُوا رَبَّنا لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا الْقِتالَ لَوْ لا أَخَّرْتَنا إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ).

قرآن به این گونه افراد دو جواب می دهد:نخست جوابی است که لابلای عبارت: یَخْشَوْنَ النّاسَ کَخَشْیَهِ اللّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْیَهً .گذشت یعنی آنها به جای اینکه از خدای قادر قاهر بترسند از بشر ضعیف و ناتوان وحشت دارند، بلکه وحشتشان از چنین بشری بیش از خدا است! دیگر اینکه به چنین افراد باید گفته شود به فرض اینکه با ترک جهاد چند روزی آرام زندگی کنید،بالآخره"این زندگی فانی و بی ارزش است،ولی جهان ابدی برای پرهیزکاران با ارزشتر است،به خصوص اینکه پاداش خود را بطور کامل خواهند یافت و کمترین ستمی به آنها نمی شود".

(قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلِیلٌ وَ الْآخِرَهُ خَیْرٌ لِمَنِ اتَّقی وَ لا تُظْلَمُونَ فَتِیلًا) (۲)در تفسیر این آیه باید به چند نکته توجه داشت:

۱-نخستین سؤالی که پیش می آید این است که چرا از میان تمام دستور های اسلامی تنها مسئله نماز و زکات ذکر شده است،در حالی که دستورهای اسلام منحصر به اینها نیست.

پاسخ سؤال این است که"نماز"رمز پیوند با خدا و"زکات"رمز پیوند با خلق خدا است،بنا بر این منظور این است که به مسلمانان دستور داده شد با برقراری پیوند محکم با خداوند و پیوند محکم با بندگان خدا،جسم و

۱- ۱) از بعضی از احادیث استفاده می شود که آنها سخنانی درباره قیام مهدی شنیده بودند بعضی از آنها انتظار داشتند که مسئله جهاد به زمان قیام مهدی(ع)موکول شود!- نور الثقلین جلد اول صفحه ۵۱۸.

۲- ۲) فتیل:رشته باریکی است که در شکاف وسط هسته خرما قرار دارد چنان که شرح آن در جلد سوم صفحه ۴۱۴ گذشت.

جان خود و اجتماع خویش را آماده برای جهاد کنند،و به اصطلاح خود سازی نمایند،و مسلما هر گونه جهادی بدون آمادگی های روحی و جسمی افراد و بدون پیوندهای محکم اجتماعی محکوم به شکست خواهد بود،مسلمان در پرتو نماز و نیایش با خدا ایمان خود را محکم و روحیه خویش را پرورش می دهد و آماده هر گونه فداکاری و از خودگذشتگی می شود،و بوسیله زکات شکافهای اجتماعی پر می گردد،و از نظر تهیه نفرات آزموده و ابزار جنگی که زکات یک پشتوانه اقتصادی برای تهیه آنها می باشد بهبود می یابد، و به هنگام صدور فرمان جهاد آمادگی کافی برای مبارزه با دشمن خواهند داشت.

۲-میدانیم که قانون زکات در مدینه نازل شد و در مکه زکات بر مسلمانان واجب نشده بود،با این حال چگونه می تواند آیه فوق اشاره به وضع مسلمانان در مکه بوده باشد؟ مرحوم شیخ طوسی در تفسیر تبیان در پاسخ این سؤال می گوید که منظور از زکات در آیه فوق(زکاه مستحبّ)بوده که در مکه وجود داشته است، یعنی قرآن،مسلمانان را(حتی در مکه)تشویق به کمکهای مالی به مستمندان و سر و سامان دادن بوضع تازه مسلمانها می نمود.

۳-آیه فوق ضمنا اشاره به حقیقت مهمی می کند و آن اینکه مسلمانان در مکه برنامه ای داشتند،و در مدینه برنامه ای دیگر،دوران سیزده ساله مکه دوران سازندگی انسانی مسلمانان بود و پیامبر(ص)کوشید با تعلیمات پی در پی و شبانه روزی خود از همان عناصر بت پرست و خرافی عصر جاهلیت،آن چنان انسانهایی بسازد که در برابر بزرگترین حوادث زندگی،از هیچگونه مقاومت و فداکاری مضایقه نکنند،اگر دوران مکه وجود نداشت هیچگاه آن پیروزی های چشمگیر و پیاپی در مدینه نصیب مسلمانان نمی شد.

دوران مکه دوران دانشگاه و ورزیدگی و آمادگی مسلمانان بود و به همین دلیل حدود نود سوره از یکصد و چهارده سوره قرآن در مکه نازل شد که بیشتر

جنبه عقیده ای و مکتبی داشت،ولی دوران مدینه دوران تشکیل حکومت و پایه ریزی یک اجتماع سالم بود،و به همین دلیل نه جهاد در مکه واجب بود و نه زکات،زیرا جهاد از وظائف حکومت اسلامی است همانطور که تشکیل بیت المال نیز از شئون حکومت می باشد.

[سوره النساء (۴): آیات ۷۸ تا ۷۹]

اشاره

أَيْنَمٰا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ اَلْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ فَمٰا لِهٰؤُلاٰءِ اَلْقَوْمِ لاٰ يَكٰادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً (۷۸) مٰا أَصٰابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اَللّٰهِ وَ مٰا أَصٰابَکَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ وَ أَرْسَلْنٰاکَ لِلنّٰاسِ رَسُولاً وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً (۷۹)

ترجمه:

۷۸-هر کجا باشید مرگ شما را می گیرد اگر چه در برجهای محکم باشید،و اگر به آنها (منافقان)حسنه(و پیروزی)برسد می گویند از ناحیه خدا است و اگر سیئه (و شکستی)برسد می گویند از ناحیه تو است بگو همه اینها از ناحیه خدا است پس چرا این جمعیت حاضر نیستند حقایق را درک کنند.

۷۹-آنچه از نیکیها به تو می رسد از ناحیه خدا است و آنچه از بدی به تو می رسد از ناحیه خود تو است و ما تو را بعنوان رسول برای مردم فرستادیم و گواهی خدا در این باره کافی است.

تفسیر:

اشاره

با توجه به آیات قبل و آیات بعد چنین استفاده می شود که این دو آیه نیز مربوط به جمعیتی از منافقان است که در صفوف مسلمانان جای گرفته بودند،همانطور که در آیات قبل خواندیم،آنها از شرکت در میدان جهاد وحشت داشتند و هنگامی که دستور جهاد صادر گردید ناراحت شدند،قرآن

ص: ۱۷

به آنها در برابر این طرز تفکر دو پاسخ می گوید:

پاسخ اول همان بود که در آخر آیه قبل گذشت. قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلِیلٌ وَ الْآخِرَهُ خَیْرٌ لِمَنِ اتَّقی :

"بگو زندگی دنیا زودگذر است و پاداشهای جهان دیگر برای پرهیزکاران بهتر".

پاسخ دوم همان است که در آیه مورد بحث می خوانیم و آن اینکه فرار از مرگ چه سودی می تواند برای شما داشته باشد،"در حالی که در هر کجا باشید مرگ به دنبال شما می شتابد و بالآخره روزی شما را در کام خود فرو خواهد برد حتی اگر در برجهای محکم باشید"پس چه بهتر که این مرگ حتمی و اجتناب ناپذیر در یک مسیر سازنده و صحیح همچون جهاد صورت گیرد، نه بیهوده و بی اثر.

(أَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَهٍ) جالب توجه اینکه در آیات متعددی از قرآن مجید همانند آیه ۹۹ سوره حجر و آیه ۴۸ مدثر از مرگ تعبیر به"یقین"شده است،اشاره به اینکه هر قوم و جمعیتی،هر عقیده ای داشته باشند و هر چیز را بتوانند انکار کنند،این واقعیت را نمی توانند منکر شوند که زندگی بالآخره پایانی دارد،و از آنجا که افراد انسان به خاطر عشق به حیات،و یا به گمان اینکه مرگ را با فنا و نابودی مطلق مساوی می دانند همواره از نام آن و مظاهر آن گریزانند این آیات هشداری به آنها می دهد و در آیه مورد بحث با تعبیر(یدرککم)به آنها گوشزد می کند که فرار کردن از این واقعیت قطعی عالم هستی بیهوده است، زیرا معنی ماده"یدرککم"این است که کسی از چیزی فرار کند و آن به دنبالش بدود.

در آیه ۸ سوره جمعه نیز این حقیقت به صورت آشکارتری بیان شده: قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقِیکُمْ :

"بگو مرگی که از آن فرار می کنید بالآخره به شما می رسد".

آیا با توجه به این واقعیت عاقلانه است که انسان خود را از صحنه جهاد و نیل به افتخار شهادت کنار بکشد و در خانه در میان بستر بمیرد؟به فرض که با عدم شرکت در جهاد چند روز بیشتری عمر کند و مکررات را تکرار نماید و از پاداشهای مجاهدان راه خدا بی بهره شود،به عقل و منطق نزدیک است؟! اصولا مرگ یک واقعیت بزرگ است و باید برای استقبال از مرگ توام با افتخار آماده شد.

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که آیه فوق می گوید:

"هیچ چیز حتی برجهای محکم(بُرُوجٍ مُشَیَّدَهٍ) (۱)نمی تواند جلو مرگ را بگیرد،سر آن نیز روشن است،زیرا مرگ بر خلاف آنچه تصور می کنند از بیرون وجود انسان نفوذ نمی کند بلکه معمولا از درون انسان سرچشمه می گیرد، چون استعدادهای دستگاههای مختلف بدن خواه و ناخواه محدود است،و روزی به پایان می رسد،البته مرگهای غیر طبیعی از بیرون به سراغ انسان می آیند،ولی مرگ طبیعی از درون،و لذا برجهای محکم و قلعه های استوار نیز نمی تواند اثری روی آن داشته باشد.

درست است که قلعه های محکم گاهی جلو مرگهای غیر طبیعی را می گیرند ولی بالآخره چه سود؟مرگ را به طور کلی نمی توانند از بین ببرند،چند روز دیگر مرگ طبیعی به سراغ آدمی خواهد آمد.

---

۱ - ۱) "مشیده"در اصل از ماده"شید"(بر وزن شیر)به معنی گچ و مواد محکم دیگری است که برای استحکام بنا در آن به کار می برند،و از آنجا که در آن عصر و زمان معمولا محکمترین ماده برای استحکام بنا گچ بوده بیشتر به این ماده اطلاق می شده است، بنا بر این"بروج مشیده"به معنی قلعه های محکم است و اگر می بینیم مشیده به معنی مرتفع و طولانی آمده آن هم نیز به خاطر این است که بدون استفاده کردن از گچ و مانند آن هیچگاه نمی توانستند بناهای مرتفع و طولانی بسازند.

سرچشمه پیروزیها و شکستها:

قرآن در ذیل همین آیه بیکی دیگر از سخنان بی اساس و پندارهای باطل منافقان اشاره کرده می گوید:"آنها هر گاه به پیروزی برسند و نیکیها و حسناتی به دست آورند می گویند از طرف خدا است"یعنی ما شایسته آن بوده ایم که خدا چنین مواهبی را به ما داده.

(وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ) ولی هنگامی که شکستی دامنگیر آنها شود و یا در میدان جنگ آسیبی ببینند می گویند:"اینها بر اثر سوء تدبیر پیامبر ص و عدم کفایت نقشه های نظامی او بوده است" و مثلا شکست جنگ احد را معلول همین موضوع می پنداشتند.

(وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ) بعضی از مفسران احتمال داده اند که آیه فوق درباره یهود است،و منظور از"حسنه"و"سیئه"همه حوادث خوب و حوادث بد است،زیرا یهود به هنگام ظهور پیامبر ص حوادث خوب زندگانی خود را به خدا نسبت می دادند و حوادث بد را از قدم پیامبر ص می پنداشتند،ولی ارتباط آیه با آیات قبل و بعد که درباره منافقان است نشان می دهد که این آیه بیشتر مربوط به آنها است.

در هر حال قرآن به آنها پاسخ می گوید که از نظر یک موحد و خداپرست تیزبین"همه این حوادث و پیروزیها و شکستها از ناحیه خدا است"که بر طبق لیاقتها و ارزشهای وجودی مردم به آنها داده می شود(قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ).

و در پایان آیه به عنوان اعتراض به عدم تفکر و تعمق آنها در موضوعات مختلف زندگی می گوید:"پس چرا اینها حاضر نیستند حقایق را درک کنند".

(فَمٰا لِهٰؤُلاٰءِ الْقَوْمِ لاٰ يَكٰادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً).

سپس در آیه بعد چنین می فرماید:"تمام نیکیها و پیروزی ها و حسناتی

که به تو می رسد از ناحیه خدا است و اگر آنچه از بدیها و ناراحتیها و شکستها دامنگیر تو می شود از ناحیه خود تو است"! (مٰا أَصٰابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللّهِ وَ مٰا أَصٰابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ).

و در پایان آیه به آنها که شکستها و ناکامی های خود را به پیامبر ص نسبت می دادند و به اصطلاح اثر قدم پیامبر ص می دانستند پاسخ می گوید که ما"تو را فرستاده خود به سوی مردم قرار دادیم و خداوند گواه بر این مطلب است و گواهی او کافی است"آیا ممکن است فرستاده خدا سبب شکست و ناکامی و بدی برای مردم باشد.

(وَ أَرْسَلْنٰاکَ لِلنّٰاسِ رَسُولاً وَ کَفیٰ بِاللّهِ شَهِیداً).

پاسخ به یک سؤال مهم

مطالعه این دو آیه که در قرآن پشت سر هم قرار گرفته است سؤالی را در ذهن ترسیم می کند که چرا در آیه اول،همه نیکیها و بدیها(حسنات و سیئات)به خدا نسبت داده شده،در حالی که آیه دوم فقط نیکیها را به خدا نسبت می دهد و بدیها و سیئات را به مردم؟! قطعا در اینجا نکته ای نهفته است و گرنه چگونه ممکن است دو آیه پشت سر همدیگر اختلاف به این روشنی داشته باشد؟ با مطالعه و دقت در مضمون دو آیه به چند نکته برخورد می کنیم که هر کدام می تواند پاسخ جداگانه ای به این سؤال بوده باشد:

۱-اگر سیئات و بدیها را تجزیه و تحلیل کنیم دارای دو جنبه هستند یکی جنبه مثبت،دیگری جنبه منفی،و همین جنبه منفی آن است که قیافه سیئه به آن می دهد و به شکل"زیان نسبی"در می آورد.

برای مثال:

انسانی که بوسیله سلاح گرم یا سرد بی گناهی را به قتل می رساند مسلما

مرتکب سیئه ای شده است،اکنون عوامل وجود این کار بد را بررسی می کنیم در میان این عوامل قدرت انسان،فکر انسان،قدرت یک اسلحه سرد یا گرم، نشانه گیری صحیح،استفاده از فرصت مناسب،تاثیر و قدرت گلوله دیده می شود که تمام اینها جنبه های مثبت قضیه است،زیرا همه آنها می توانند مفید و سودمند واقع شوند و اگر در مورد خود به کار گرفته شوند مشکلات بزرگی را حل می کنند،تنها جنبه منفی قضیه آن است که تمام این قدرتها و نیروها در غیر مورد خود بکار گرفته شده است مثلا به جای اینکه به وسیله آنها دفع خطر حیوان درنده و یا یک قاتل جانی و خطرناک شده باشد در مورد انسان بی گناهی به کار رفته است،همین جنبه منفی اخیر است که آن را به صورت"سیئه"در می آورد، و الا نه قدرت نشانه گیری انسان چیز بدی است و نه نیروی باروت و نفوذ گلوله، همه اینها منابع قدرتند و در مورد خود قابل استفاده فراوان.

بنا بر این اگر ملاحظه می کنیم در آیه اول تمام حسنات و سیئات به خداوند نسبت داده شده است به خاطر آن است که تمام منابع قدرت حتی قدرت هایی که از آن سوء استفاده می شود،از ناحیه خدا است و سرچشمه قسمتهای سازنده و مثبت او است، و اگر در آیه دوم"سیئات"به مردم نسبت داده شده است اشاره به همان"جنبه های منفی"قضیه و سوء استفاده از مواهب و قدرتهای خدادادی است،و این درست به آن می ماند که پدری سرمایه ای به فرزند خود برای ساختن خانه خوبی بدهد،ولی او آن را در راه مواد مخدر و فساد و تبهکاری و یا دائر کردن خانه و مرکز فساد به کار اندازد،شکی نیست که او از نظر اصل سرمایه مدیون پدر است ولی از نظر سوء استفاده،مستند به خود او است.

۲-ممکن است آیه شریفه اشاره به مسئله"الامر بین الامرین"بوده باشد که در بحث جبر و تفویض به آن اشاره شده است و خلاصه آن این است که همه حوادث جهان حتی اعمال و افعال ما خواه حسنه باشد یا سیئه،خوب باشد یا بد از یک نظر مربوط به خدا است زیرا او است که به ما قدرت داده و

ص :۲۲

اختیار و آزادی اراده بخشیده است،بنا بر این آنچه ما اختیار می کنیم و با آزادی اراده انتخاب می نمائیم بر خلاف خواست خدا نیست،ولی در عین حال اعمال ما به ما نسبت دارد و از وجود ما سرچشمه می گیرد زیرا عامل تعیین کننده عمل، اراده و اختیار ما است،و به همین دلیل ما در برابر اعمالمان مسئولیم،و استناد اعمال ما به خدا آن چنان که اشاره شد از ما سلب مسئولیت نمی کند و موجب عقیده جبر نیست.

بنا بر این آنجا که می فرماید:"حسنات"و"سیئات"از خدا است، اشاره می کند به همان فاعلیت خداوند نسبت به همه چیز،و آنجا که می فرماید:

سیئات از شما است،اشاره به فاعلیت ما و مسئله اراده و اختیار ما می کند و در واقع مجموع دو آیه،مسئله"امر بین الامرین"را ثابت می کند(دقت کنید).

۳-تفسیر دیگری که برای این دو آیه وجود دارد و در اخبار اهل بیت ع نیز به آن اشاره شده است این است که:منظور از سیئات،کیفرهای اعمال و مجازات و عقوبات معاصی است،شکی نیست که این کیفرها از ناحیه خداوند است،ولی چون نتیجه اعمال و افعال بندگان می باشد از این جهت گاهی به بندگان نسبت داده می شود و گاهی به خداوند،و هر دو صحیح است، مثلا صحیح است گفته شود قاضی دست دزد را قطع می کند،و نیز صحیح است که گفته شود این خود دزد است که دست خود را قطع می نماید!.

[سوره النساء (۴): آیات ۸۰ تا ۸۱]

اشاره

مَنْ يُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اَللّٰهَ وَ مَنْ تَوَلّٰى فَمٰا أَرْسَلْنٰاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً (۸۰) وَ يَقُولُونَ طٰاعَةٌ فَإِذٰا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ اَلَّذِي تَقُولُ وَ اَللّٰهُ يَكْتُبُ مٰا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اَللّٰهِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً (۸۱)

ترجمه:

۸۰-کسی که از پیامبر اطاعت کند اطاعت خدا کرده و کسی که سرباز زند تو در برابر او مسئول نیستی.

۸۱-آنها در حضور تو می گویند فرمانبرداریم اما هنگامی که از نزد تو بیرون می روند جمعی از آنها جلسات سری شبانه بر ضد گفته های تو تشکیل می دهند،خداوند آنچه را در این جلسات می گویند می نویسد،اعتنایی به آنها مکن(و از نقشه های آنها وحشت نداشته باش)و توکل بر خدا کن و کافی است که او یار و مدافع تو باشد.

تفسیر:

سنت پیامبر همچون وحی الهی است

در این آیه موقعیت رسول ص در برابر مردم و"حسنات"و"سیئات"آنان، بیان شده است،نخست می فرماید:"هر کس اطاعت پیامبر ص کند اطاعت خدا کرده است".

(مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اللّٰهَ).

بنا بر این اطاعت خدا از اطاعت پیامبر ص نمی تواند جدا باشد،زیرا پیامبر ص هیچ گامی بر خلاف خواست خداوند بر نمی دارد،سخنان و کردار و رفتار او همه مطابق فرمان خدا است.

ص :۲۴

سپس می فرماید:"اگر کسانی سرپیچی کنند و با دستورات تو به مخالفت برخیزند مسئولیتی در برابر اعمال آنها نداری و موظف نیستی که به حکم اجبار آنها را از هر خلافکاری باز داری،وظیفه تو تبلیغ رسالت و امر بمعروف و نهی از منکر و راهنمایی افراد گمراه و بی خبر است".

(وَ مَنْ تَوَلّی فَمٰا أَرْسَلْنٰاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً) باید توجه داشت که"حفیظ"از نظر اینکه صفت مشبهه است و معنی ثبات و دوام را می رساند با"حافظ"که اسم فاعل است تفاوت دارد بنا بر این "حفیظ"به معنی کسی است که به طور مداوم مراقب حفظ چیزی می باشد، در نتیجه مفهوم آیه چنین می شود مسئولیت پیامبر ص مسئولیت رهبری و هدایت و دعوت به سوی حق و مبارزه با فساد است ولی اگر افرادی اصرار در پیمودن راه خلاف داشته باشند،نه پیامبر ص در مقابل انحرافهای آنها مسئولیتی دارد که در همه جا حاضر و ناظر باشد،و جلو هر گونه گناه و معصیتی را با زور و اجبار بگیرد،نه او از طرق عادی قدرت بر چنین چیزی را می تواند داشته باشد.

بنا بر این در حوادثی مانند جنگ احد که شاید آیه ناظر به آن هم باشد پیامبر ص وظیفه داشته است که از نظر فنون جنگی حد اکثر دقت و مراقبت را در طرح نقشه جنگ و حفاظت مسلمانان از شر دشمن به خرج دهد،و مسلما اطاعت از پیامبر ص در این دستورات اطاعت خدا بوده،ولی اگر کسانی دستور پیامبر ص را زیر پا گذاشتند و به همان دلیل گرفتار شکست شدند،مسئولیت آن متوجه خود آنها است نه پیامبر ص.

باید توجه داشت که این آیه یکی از روشنترین آیات قرآن است که دلیل بر حجیت سنت پیامبر ص و قبول احادیث او می باشد،بنا بر این کسی نمی تواند بگوید قرآن را قبول دارم ولی حدیث و سنت پیغمبر ص را قبول ندارم، زیرا آیه فوق صریحا می گوید:"اطاعت از حدیث و سنت پیامبر ص اطاعت

فرمان خدا است".

و هنگامی که می بینیم پیامبر ص طبق حدیث ثقلین که در منابع معروف اسلامی اعم از منابع اهل تسنن و شیعه آمده است،صریحا احادیث اهل بیت ع را سند و حجت شمرده است استفاده می کنیم که اطاعت از فرمان اهل بیت نیز از اطاعت فرمان خدا جدا نیست،و کسی نمی تواند بگوید من قرآن را می پذیرم ولی احادیث اهل بیت ع را نمی پذیرم،زیرا این سخن بر ضد آیه فوق و آیات مشابه آن است.

و لذا در روایات متعددی که در تفسیر برهان در ذیل آیه وارد شده آمده است می خوانیم:

خداوند طبق آیه فوق حق امر و نهی به پیامبر ص خود داده و پیامبر ص نیز چنین حقی را به علی ع و ائمه اهل بیت ع داده است،بنا بر این مردم موظفند که از امر و نهی آنها سرباز نزنند زیرا امر و نهی آنها همواره از طرف خدا است نه از خودشان (۱)سپس در آیه دوم اشاره به وضع جمعی از منافقان و یا افراد ضعیف الایمان کرده و می گوید:"آنها به هنگامی که در صف مسلمانان در کنار پیغمبر ص قرار میگیرند برای حفظ منافع و یا دفع ضرر از خویش با دیگران هم صدا شده و اظهار اطاعت فرمان پیامبر ص می کنند،و می گویند با جان و دل حاضریم از او پیروی کنیم" (وَ یَقُولُونَ طٰاعَةٌ).

اما هنگامی که مردم از خدمت پیامبر ص خارج شدند،آن دسته از منافقان و افراد ضعیف الایمان گفته ها و پیمانهای خویش را به دست فراموشی می سپارند و در جلسات شبانه تصمیمهایی بر ضد سخنان پیغمبر ص می گیرند.

(فَإِذٰا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِکَ بَیَّتَ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ غَیْرَ الَّذِی تَقُولُ).

از این جمله استفاده می شود که منافقان در زمان پیامبر ص بیکار نمی نشستند

۱- ۱) تفسیر برهان جلد اول صفحه ۳۹۶.

و با اجتماعات شبانه خود و مشورت با یکدیگر نقشه هایی برای کار شکنی در برنامه های پیغمبر ص طرح می نمودند.

ولی خداوند به پیغمبرش دستور می دهد که"از آنها روی بگرداند و از نقشه های آنها وحشت نکند و هیچگاه آنها را تکیه گاه در برنامه های خود قرار ندهد،تنها بر خدا تکیه کند خدایی که بهترین یار و مددکار و مدافع است".

(فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً).

[سوره النساء (۴): آیه ۸۲]

اشاره

أَ فَلاٰ يَتَدَبَّرُونَ اَلْقُرْآنَ وَ لَوْ كٰانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اَللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اِخْتِلاٰفاً كَثِيراً (۸۲)

ترجمه:

۸۲-آیا درباره قرآن نمی اندیشند که اگر از ناحیه غیر خدا بود اختلافات فراوانی در آن می یافتند.

تفسیر:

سند زنده ای بر اعجاز قرآن

به دنبال نکوهشهایی که در آیات قبل از منافقان به عمل آمد،در اینجا به آنها و همه کسانی که در حقانیت قرآن مجید شک و تردید دارند اشاره کرده می فرماید:"آیا آنها در باره وضع خاص این قرآن اندیشه نمی کنند و نتایج آن را بررسی نمی نمایند این قرآن اگر از ناحیه غیر خدا نازل شده بود حتما تناقضها و اختلافهای فراوانی در آن می یافتند،اکنون که در آن هیچگونه اختلاف و تناقض نیست باید بدانند که از طرف خداوند نازل شده است".

(أَ فَلاٰ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كٰانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاٰفاً كَثِيراً).

تدبر در اصل از ماده"دبر"(بر وزن ابر)به معنی پشت سر و عاقبت

چیزی است،بنا بر این تدبر یعنی بررسی نتائج و عواقب و پشت و روی چیزی می باشد،و تفاوت آن با"تفکر"،این است که تفکر مربوط به بررسی علل و خصوصیات یک موجود است،اما"تدبر"مربوط به بررسی عواقب و نتائج آن است،از آیه فوق چند مطلب استفاده می شود:

۱-مردم موظفند که درباره اصول دین و مسائلی همانند صدق دعوی پیامبر ص و حقانیت قرآن مطالعه و بررسی کنند و از تقلید و قضاوتهای کور کورانه بپرهیزند.

۲-قرآن-بر خلاف آنچه بعضی می پندارند-برای همه قابل درک و فهم است زیرا اگر قابل درک و فهم نبود دستور به"تدبر"در آن داده نمی شد.

۳-یکی از دلائل حقانیت قرآن و اینکه از طرف خدا نازل شده این است که در سراسر آن تضاد و اختلاف نیست برای روشن شدن این حقیقت به توضیح زیر توجه فرمائید.

"روحیات هر انسانی دائما در تغییر است قانون تکامل در شرائط عادی در صورتی که وضع استثنایی بوجود نیاید انسان و روحیات افکار او را هم در بر می گیرد و دائما با گذشت روز و ماه و سال،زبان و فکر و سخنان انسانها را دگرگون میسازد،اگر با دقت نگاه کنیم هرگز نوشته های یک نفر نویسنده یکسان نیست بلکه آغاز و انجام یک کتاب نیز تفاوت دارد،مخصوصا اگر کسی در کوران حوادث بزرگ قرار گرفته باشد حوادثی که پایه یک انقلاب فکری و اجتماعی و عقیده ای همه جانبه را پی ریزی کند او هر قدر بخواهد سخنان خود را یکسان و یک نواخت و عطف به سابق تحویل دهد قادر نیست، بخصوص اگر او درس نخوانده و پرورش یافته یک محیط کاملا عقب افتاده ای باشد.

اما قرآن که در مدت ۲۳ سال بر طبق احتیاجات و نیازمندیهای تربیتی مردم در شرائط و ظروف کاملا مختلف نازل شده،کتابی است که درباره موضوعات کاملا متنوع سخن می گوید و مانند کتابهای معمولی که تنها یک

بحث اجتماعی یا سیاسی یا فلسفی یا حقوقی یا تاریخی را تعقیب می کند نیست، بلکه گاهی در باره توحید و اسرار آفرینش،و زمانی درباره احکام و قوانین و آداب و سنن،وقت دیگر درباره امتهای پیشین و سرگذشت تکان دهنده آنان،و زمانی درباره مواعظ و نصایح و عبادات و رابطه بندگان با خدا سخن می گوید، و بگفته دکتر گوستاولبون قرآن کتاب آسمانی مسلمانان منحصر به تعالیم و دستورهای مذهبی تنها نیست بلکه دستورهای سیاسی و اجتماعی مسلمانان نیز در آن درج است.

چنین کتاب با این مشخصات عادتا ممکن نیست خالی از تضاد و تناقض و مختلف گویی و نوسانهای زیاد باشد،اما هنگامی که می بینیم باتمام این جهات همه آیات آن هماهنگ،خالی از هر گونه تضاد و اختلاف و ناموزونی است، بخوبی می توانیم حدس بزنیم که این کتاب زائیده افکار انسانها نیست بلکه از ناحیه خداوند است چنان که خود قرآن این حقیقت را در آیه فوق بیان کرده است" (۱).

[سوره النساء (۴): آیه ۸۳]

اشاره

وَ إِذٰا جٰاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ اَلْأَمْنِ أَوِ اَلْخَوْفِ أَذٰاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى اَلرَّسُولِ وَ إِلىٰ أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ اَلَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ اَلشَّيْطٰانَ إِلاّٰ قَلِيلاً (۸۳)

ترجمه:

۸۳-و هنگامی که خبری از پیروزی و شکست به آنها برسد،(بدون تحقیق)آن را شایع می سازند،و اگر آن را به پیامبر و پیشوایان(که قدرت تشخیص کافی دارند) ارجاع کنند،از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد و اگر فضل و رحمت خدا نبود همگی،جز عده کمی،از شیطان پیروی می کردید.

۱- ۱) از کتاب قرآن و آخرین پیامبر در صفحه ۳۰۹ نوشته ناصر مکارم.

تفسیر:

اشاره

پخش شایعات

در این آیه به یکی دیگر از اعمال نادرست منافقان و یا افراد ضعیف الایمان اشاره کرده می فرماید:"آنها کسانی هستند که هنگامی که اخباری مربوط به پیروزی و یا شکست مسلمانان به آنان برسد،بدون تحقیق،آن را همه جا پخش می کنند"و بسیار می شود که این اخبار،بی اساس بوده و از طرف دشمنان به منظورهای خاصی جعل شده و اشاعه آن به زیان مسلمانان تمام می گردد.

(وَ إِذٰا جٰاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذٰاعُوا بِهِ) "در حالی که وظیفه دارند اینگونه اخبار را قبل از هر کس با رهبران و پیشوایانشان در میان بگذارند و از اطلاعات وسیع و فکر عمیق آنها استفاده کنند"و بدون جهت نه مسلمانان را گرفتار عواقب غرور ناشی از پیروزیهایی خیالی کنند،و نه روحیه آنها را به خاطر شایعات دروغین مربوط به شکست تضعیف نمایند.

(وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ).

"یستنبطونه"در اصل از ماده"نبط"(بر وزن فقط)است و به معنی نخستین آبی است که از چاه می کشند و از ریشه های زمین استخراج می گردد، و به همین جهت استفاده کردن هر حقیقتی از دلائل و شواهد مختلف و استخراج کردن آن از مدارک موجود،"استنباط"نامیده می شود،خواه در مسائل فقهی باشد یا در مسائل فلسفی و سیاسی و علمی.

منظور از أُولِي الْأَمْرِ (صاحبان فرمان)در اینجا کسانی هستند که قدرت

ص :۳۰

تشخیص و احاطه کافی به مسائل مختلف دارند،و می توانند"حقایق"را از "شایعات بی اساس"و مطالب راستین را از نادرست برای مردم روشن سازند، که در درجه اول پیغمبر ص و ائمه اهل بیت ع جانشینان او و در درجه بعد دانشمندانی هستند که در این گونه مسائل صاحبنظرند.

چنان که در تفسیر نور الثقلین از امام باقر ع در ذیل این آیه نقل شده که فرمود:هم الأئمه یعنی منظور از این آیه ائمه اهل بیتند.

و به این مضمون روایات دیگری نیز نقل شده است.

ممکن است به اینگونه روایات ایراد کنند،که پیامبر ص در زمان نزول آیه بوده است،ولی امامان اهل بیت،مخصوصا با منصب امامت،وجود نداشتند،پاسخ این ایراد روشن است زیرا این آیه مخصوص به زمان پیامبر ص نیست بلکه یک قانون کلی برای تمام قرون و اعصار در برابر شایعاتی که دشمنان یا مسلمانان نادان در میان مسلمانان پخش می کنند بیان می دارد.

زیانهای شایعه سازی و نشر شایعات

از بلاهای بزرگی که دامنگیر جوامع مختلف می شود و روح اجتماعی و تفاهم و همکاری را در میان آنها می کشد،مسئله شایعه سازی و نشر شایعات است،بطوری که گاه یک نفر منافق مطلب نادرستی جعل می کند و آن را به چند نفر می گوید،و افرادی بدون تحقیق در نشر آن می کوشند،و شاید شاخ و برگهایی هم از خودشان به آن می افزایند،و بر اثر آن مقدار قابل توجهی از نیرو و فکر و وقت مردم را مشغول ساخته و اضطراب و نگرانی در مردم ایجاد می کنند،بسیار می شود که شایعات اعتماد عمومی را متزلزل می سازد و افراد جامعه را در انجام کارهای لازم سست و مردد می نماید.

گرچه اجتماعاتی که در فشار و خفقان قرار دارند گاهی شایعه سازی و

نشر شایعات را به عنوان یک نوع مبارزه و یا انتقام جویی تعقیب می کنند ولی برای اجتماعات سالم نشر شایعات زیانهای فراوانی به بار می آورد و اگر این شایعات پیرامون افراد لایق و مثبت و مفید باشد،آنها را در خدمات خود دلسرد می نماید،و گاهی حیثیت چندین ساله آنها را بر باد می دهد و مردم را از فوائد وجود آنان محروم می سازد.

به همین دلیل اسلام صریحا هم با"شایعه سازی"مبارزه کرده و جعل و دروغ و تهمت را ممنوع می شمارد و هم با نشر شایعات،و آیه فوق نمونه ای از آن است.

سپس در پایان آیه اشاره به این حقیقت می کند که"اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نمی شد و بوسیله راهنماییهای پروردگار از چنگال اینگونه شایعات و عواقب وخیم آن نجات نمی یافتید،بسیاری از شما در راههای شیطانی گام می نهادید و تنها عده کمی بودند که می توانستند خود را از پیروی شیطان بر کنار دارند".

(وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّيْطٰانَ) یعنی تنها پیامبر ص و صاحبنظران و دانشمندان موشکاف و باریک بینند که می توانند خود را از وساوس شایعات و شایعه سازان برکنار دارند،و اما اکثریت اجتماع اگر از رهبری صحیحی محروم بمانند گرفتار عواقب دردناک شایعه سازی ها و نشر شایعات خواهند شد (۱).

---

۱ - ۱) از آنچه گفتیم روشن می شود که"الا قلیلا"استثناء از ضمیر"اتبعتم" است و هیچگونه تقدیم و تاخیری در آیه نیست(دقت کنید).

[سوره النساء (۴): آیه ۸۴]

اشاره

فَقٰاتِلْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ لاٰ تُکَلَّفُ إِلاّٰ نَفْسَکَ وَ حَرِّضِ اَلْمُؤْمِنِینَ عَسَی اَللّٰهُ أَنْ یَکُفَّ بَأْسَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ اَللّٰهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ تَنْکِیلاً (۸۴)

ترجمه:

۸۴-در راه خدا پیکار کن،تنها مسئول وظیفه خود هستی،و مومنان را(بر این کار)تشویق نما،امید است خداوند از قدرت کافران جلوگیری کند(حتی اگر تنها خودت به میدان بروی)و خداوند قدرتش بیشتر و مجازاتش دردناکتر است.

شان نزول:

در تفسیر "مجمع البیان" و "قرطبی" و "روح المعانی" درباره شان نزول آیه چنین آمده است:هنگامی که ابو سفیان و لشکر قریش پیروزمندانه از میدان احد بازگشتند ابو سفیان با پیامبر ص قرار گذاشت که در موسم بدر صغری(یعنی بازاری که در ماه ذی القعده در سرزمین بدر تشکیل می شد) بار دیگر رو برو شوند،هنگامی که موعد مقرر فرا رسید،پیامبر ص مسلمانان را دعوت به حرکت به محل مزبور کرد،ولی جمعی از مسلمانان که خاطره تلخ شکست احد را فراموش نکرده بودند شدیدا از حرکت خودداری می نمودند،آیه فوق نازل شد و پیامبر ص مسلمانان را مجددا دعوت به حرکت کرد،در این موقع تنها هفتاد نفر در رکاب پیغمبر ص در محل مزبور حاضر شدند،ولی ابو سفیان(بر اثر وحشتی که از روبرو شدن با سپاه اسلام داشت از حضور در آنجا خودداری کرد و پیامبر ص با همراهان سالم به مدینه بازگشتند.

ص: ۳۳

تفسیر:

اشاره

هر کس مسئول وظیفه خویش است

به دنبـال آیات مربوط به جهاد،دسـتور فوق العاده ای در این آیه به پیامبر ص داده شـده است که او موظف است به تنهایی در برابر دشـمن بایستد،حتی اگر هیچکس همراه او گام به میـدان نگذارد!زیرا او تنها مسـئول وظیفه خویش است،و در برابر سایر مردم تکلیفی جز تشویق و دعوت به جهاد ندارد.

(فَقٰاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ لاٰ تُکَلَّفُ إِلاّٰ نَفْسَکَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ) در حقیقت آیه یک دسـتور مهم اجتماعی را مخصوصا درباره رهبران در بر دارد،و آن اینکه آنها بایـد آن قـدر در کار خود مصـمم و ثابت قدم و قاطع باشـند که حتی اگر هیچکس دعوت آنها را"لبیک"نگویـد،دست از تعقیب هدف مقدس خویش بر ندارد و در عین دعوت دیگران به انجام وظیفه،برنامه های خود را منوط به اجـابت دیگران نشـمرند،و هیـچ رهبری تـا چنین آمادگی نداشـته باشـد قادر به انجام رهبری و پیشبرد اهـداف خود نیست مخصوصا رهبران الهی که تکیه گاه اصلی آنها خدا است خدایی که سرچشمه تمام نیروها و قدرتها است.

و لـذا به دنبال این دسـتور می فرمایـد:"امید است خداوند با کوششـها و تلاشـهای تو حتی اگر تنها بوده باشـی،قدرت و نیروی دشمنان را در هم بشکند، زیرا قدرت او ما فوق قدرتها و مجازات او ما فوق مجازاتها است".

(عَسَی اللّٰهُ أَنْ یَکُفَّ بَأْسَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ اللّٰهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ تَنْکِیلاً) (۱)

۱- ۱) باس در لغت به معنی قوت و اسـتحکام و شجاعت است. و تنکیل از ماده نکول به معنی امتناع کردن از روی ترس است و در اصـل از نکـل (بر وزن اکل)به معنی لجام حیوان گرفته شـده و بنا بر این تنکیل که مصـدر باب تفعیل است به معنی انجام کاری است که طرف با مشاهده آن،از خلافکاری بر گردد و این همان مجازات است که هم باعث عبرت سـتمکار و هم باعث عبرت دیگران می شود.

معنی"عسی"و"لعل"در کلام خدا

کلمه"عسـی"در لغت عرب به معنی"شایـد"و آمیخته بـا معنی تردیـد است و"لعل"به معنی امیـدواری و انتظار در مورد اموری است که اطمینان به وجود آن در آینده نمی باشد ولی احتمال وجود دارد.

اکنون این سؤال پیش می آیـد که بکـار بردن اینگونه کلمـات در لابلـای سـخنان انسانها کاملا طبیعی است،زیرا انسان از همه مسائل آگاه نیست، بعلاوه قـدرت او محـدود است و قادر به انجام هر چه می خواهـد نمی باشد،اما خداوندی که از گذشـته و آینـده و حـال کاملا ـ با خبر است و قـدرت بر انجام آنچه می خواهـد دارد،به کار بردن اینگونه کلمات که دلیل بر"جهل"و یا "عدم قدرت"است درباره او چگونه تصور می شود.

به همین جهت بسیاری از دانشـمندان معتقدند که اینگونه کلمات،هنگامی که در کلام خداوند بکار رود،معنی اصـلی خود را از دست می دهد،و معانی جدیدی پیدا می کند،مثلا"عسی"به معنی"وعده"و"لعل"به معنی"طلب" است.

ولی حق ایـن اسـت که این کلمـات در کلاـم خداونـد نیز همـان معنی اصـلی خـود را دارد و لاـزمه آن جهـل و عـدم قـدرت نیست،بلکه این کلمات معمولا در جایی بکار می رود که برای رسـیدن به هـدف،مقـدمات متعددی لازم است، به هنگامی که یک یا چند قسـمت از این مقدمات حاصل شود هرگز نمی توان حکم قطعی به وجود آن هدف کرد بلکه باید به صورت یک حکم احتمالی بیان شود مثلا قرآن مجید می گوید: وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ :

"هنگامی که قرآن خوانده شود گوش کنید و خاموش باشید امید است

مشمول رحمت خداوند شوید"(اعراف-۲۰۴).

روشن است که تنها با گوش دادن آیات قرآن انسان مشمول رحمت خداوند نمی شود،بلکه این یکی از مقدمات است و مقدمات دیگر آن فهم و درک آیات،و سپس به کار بردن دستوراتی است که در آنها آمده،لذا در اینگونه موارد نمی توان تنها با وجود یک مقدمه،حکم قطعی به حصول نتیجه کرد،بلکه باید به صورت یک حکم احتمالی بیان گردد،و به عبارت دیگر اینگونه تعبیرات در کلام الهی یک نوع بیدار باش و توجه دادن شنونده به این است که غیر از این مقدمه شرائط و مقدمات دیگری نیز برای رسیدن به مقصد لازم است،فی المثل برای درک رحمت خدا غیر از گوش فرا دادن به قرآن،عمل به آنهم لازم است.

درباره آیه مورد بحث این سخن نیز کاملا مصداق دارد زیرا از بین رفتن قدرت کافران تنها با دعوت مؤمنان و تشویق آنها به جهاد نیست،بلکه به دنبال آن،اجرای برنامه های دیگر جهاد لازم است تا هدف نهایی را تحقق بخشد.

بنا بر این هیچ لزومی ندارد که اینگونه کلمات را هنگامی که در کلام خدا بکار می رود از معنی حقیقی منصرف نمائیم (۱).

۱- ۱) راغب در کتاب مفردات احتمال دیگری در تفسیر این گونه کلمات(عسی و مانند آن)ذکر کرده است و آن اینکه این تعبیرات برای امیدواری دادن به مخاطب و شنونده است نه اینکه امیدواری گوینده را بیان کند و به عبارت روشنتر هنگامی که خداوند می گوید عسی و لعل معنی آن"امیدوارم"نیست بلکه معنی آن این است که"امیدوار باشید"می باشد.

[سوره النساء (۴): آیه ۸۵]

اشاره

مَنْ يَشْفَعْ شَفٰاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهٰا وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفٰاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهٰا وَ كٰانَ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتاً (۸۵)

ترجمه:

۸۵-کسی که تشویق به کار نیکی کند نصیبی از آن برای او خواهد بود،و کسی که تشویق به کار بدی کند سهمی از آن خواهد داشت،و خداوند حساب هر چیز را دارد و آن را حفظ می کند.

تفسیر:

نتیجه تشویق کار نیک یا بد

همانطور که در تفسیر آیه قبل اشاره شد،قرآن می گوید:هر کسی در درجه اول مسئول کار خویش است،نه مسئول کار دیگران،اما برای اینکه از این مطلب سوء استفاده نشود در این آیه می گوید:"درست است که هر کسی مسئول کارهای خود می باشد ولی هر انسانی که دیگری را به کار نیک وادارد سهمی از آن خواهد داشت،و هر کسی دیگری را به کار بدی دعوت کند بهره ای از آن خواهد داشت".

(مَنْ يَشْفَعْ شَفٰاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهٰا وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفٰاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهٰا).

بنا بر این مسئولیت هر کس در برابر اعمال خویش به آن معنی نیست که از دعوت دیگران به سوی حق و مبارزه با فساد چشم بپوشد و روح اجتماعی اسلام را تبدیل به فردگرایی و بیگانگی از اجتماع کند،و در لاک خود فرو رود.

ص:۳۷

کلمه شفاعت در اصل از ماده"شفع"(بر وزن نفع)به معنی جفت است بنا بر این ضمیمه شدن هر چیز به چیز دیگر شفاعت نامیده می شود منتها گاهی این ضمیمه شدن در مسئله راهنمایی و ارشاد و هدایت است(مانند آیه فوق) که در این حال معنی امر بمعروف و نهی از منکر را می دهد(و شفاعت سیئه به معنی امر به منکر و نهی از معروف است).

ولی اگر در مورد نجات گنهکاران از عواقب اعمالشان باشد به معنی کمک به افراد گنهکاری است که شایستگی و لیاقت شفاعت را دارا هستند.

و به عبارت دیگر شفاعت گاهی قبل از انجام عمل است که به معنی راهنمایی است و گاهی بعد از انجام عمل است که به معنی نجات از عواقب عمل می باشد و هر دو مصداق ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است.

ضمنا باید توجه داشت که آیه اگر چه یک مفهوم کلی را در بر دارد و هر گونه دعوت به کار نیک و بد را شامل می شود چون در زمینه آیات جهاد وارد شده"شفاعت حسنه"اشاره به تشویق پیامبر ص به جهاد و"شفاعت سیئه" اشاره به تشویق منافقان به عدم جهاد است که هر کدام سهمی از نتیجه این کار خواهند برد.

در ضمن تعبیر به کلمه شفاعت در این مورد که سخن از رهبری(رهبری به سوی نیکیها یا بدیها)در میان می باشد ممکن است اشاره به این نکته بوده باشد که سخنان رهبر(اعم از رهبران خیر و شر)در صورتی نفوذ در دیگران خواهد کرد که آنها برای خود امتیازی بر دیگران قائل نباشند بلکه خود را همدوش و همردیف و جفت آنها قرار دهند و این مساله ای است که در پیشبرد هدفهای اجتماعی فوق العاده مؤثر است.

و اگر در چندین مورد از آیات قرآن در سوره شعراء و اعراف و هود و نمل و عنکبوت می بینیم که به هنگام تعبیر از پیامبران و رسولان الهی که برای هدایت و رهبری امتها فرستاده شدند تعبیر به"اخوهم"یا"اخاهم"(برادر

ص :۳۸

آن جمعیت)شده نیز اشاره به همین نکته می باشد.

نکته دیگر این که قرآن در مورد تشویق به کار نیک(شفاعت حسنه)می گوید "نصیبی"از آن به تشویق کننده می رسد،در حالی که در مورد"شفاعت سیئه"می گوید:"کفلی"از آن به آنها می رسد.و این اختلاف تعبیر به خاطر آن است که"نصیب"به معنی بهره وافر از امور مفید و سودمند است و"کفل"به معنی سهم از چیزهای پست و بد است (۱).

آیه فوق یکی از منطق های اصیل اسلام را در مسائل اجتماع روشن می سازد و تصریح می کند که مردم در سرنوشت اعمال یکدیگر از طریق شفاعت و تشویق و راهنمایی شریکند،بنا بر این هر گاه سخن یا عمل و یا حتی سکوت انسان سبب تشویق جمعیتی به کار نیک یابد شود،تشویق کننده سهم قابل توجهی از نتائج آن کار خواهد داشت بدون اینکه چیزی از سهم فاعل اصلی کاسته شود.

در حدیثی از پیامبر ص چنین نقل شده:

من امر بمعروف او نهی عن منکر او دل علی خیر او اشار به فهو شریک و من امر بسوء او دل علیه او اشار به فهو شریک :

هر کس به کار نیکی یا نهی از منکری کند و یا مردم را راهنمایی به عمل خیر نماید،و یا به نحوی موجبات تشویق آنها را فراهم سازد،در آن عمل سهیم و شریک است،و همچنین هر کس دعوت به کار بد یا راهنمایی و تشویق نماید او نیز شریک است.

در این حدیث سه مرحله برای دعوت اشخاص به کار خوب و بد ذکر شده،مرحله امر،مرحله دلالت و مرحله اشاره که به ترتیب مرحله قوی و متوسط و ضعیف است،به این ترتیب هر گونه دخالت در وادار کردن دیگری به کار

۱- ۱) کفل(بر وزن طفل)در اصل به معنی قسمت عقب پشت حیوان است که سوار شدن بر آن ناراحت کننده می باشد و به همین جهت هر گونه گناه و سهم بد را کفل می گویند و نیز به کاری که سنگینی و زحمت داشته باشد کفالت گفته می شود.

نیک و بد سبب می شود که به همان نسبت در محصول و برداشت آن سهیم باشد.

مطابق این منطق اسلامی تنها عاملان گناه،گناهکار نیستند بلکه تمام کسانی که با استفاده کردن از وسائل مختلف تبلیغاتی،و یا آماده ساختن زمینه ها، و حتی گفتن یک کلمه کوچک تشویق آمیز،عاملان گناه را به کار خود ترغیب کنند در آن سهیمند،همچنین کسانی که در مسیر خیرات و نیکیها از چنین برنامه هایی استفاده می نمایند از آن سهم دارند.

از پاره ای از روایات که در تفسیر آیه وارد شده است چنین بر می آید که یکی از معانی شفاعت حسنه یا سیئه،دعای نیک یا بد در حق کسی کردن است که یک نوع شفاعت در پیشگاه خدا محسوب می شود.از امام صادق ع چنین نقل شده که فرمود:

من دعا لاخیه المسلم بظهر الغیب استجیب له و قال له الملک فلک مثلاه فذلک النصیب :

"کسی که برای برادر مسلمانش در پشت سر او دعا کند به اجابت می رسد و فرشته پروردگار به او می گوید دو برابر آن برای تو نیز خواهد بود،و منظور از نصیب در آیه همین است" (۱).

و این تفسیر،منافاتی با تفسیر سابق ندارد بلکه توسعه ای در معنی شفاعت است،یعنی هر مسلمانی به هر نوع کمک به دیگری کند خواه از طریق دعوت و تشویق به نیکی یا از راه دعا در پیشگاه خدا و یا به هر وسیله دیگری باشد در نتیجه آن سهیم خواهد بود.

این برنامه اسلامی روح اجتماعی بودن و عدم توقف در مرحله فردیت را در مسلمانان زنده نگه میدارد و این حقیقت را اثبات می کند که انسان با توجه به دیگران و گام برداشتن در مسیر منافع آنان هرگز عقب نمی ماند و منافع فردی او به خطر نخواهد افتاد،بلکه در نتایج آنها سهیم خواهد بود.

۱- ۱) تفسیر صافی ذیل آیه شریفه.

در پایان آیه می فرماید:"خداوند توانا است و اعمال شـما را حفظ و محاسـبه کرده و در برابر حسـنات و سـیئات پاداش مناسب خواهد داد".

(وَ کٰانَ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْ‌ءٍ مُقِیتاً).

بایـد توجه داشت که مقیت در اصـل از مـاده قوت به معنی غـذایی است که جان انسان را حفظ می کنـد،بنا بر این "مقیت"که اسم فاعـل از بـاب افعـال است به معنی کسـی است که قوت دیگری را می پردازد و از آنجـا که چنین کسـی حافـظ حیـات او است،کلمه مقیت به معنی "حافظ"نیز به کار رفته و نیز شخصـی که قوت می دهـد حتما توانایی بر این کار دارد به همین جهت این کلمه به معنی مقتـدر نیز آمـده و چنین کسـی مسـلما حساب زیردسـتان خود را دارد، به همین دلیل به معنی حسـیب آمـده است و در آیه فوق تمام این معانی ممکن است از کلمه"مقیت"اراده شود.

[سوره النساء (۴): آیه ۸۶]

اشاره

وَ إِذٰا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّهٍ فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهٰا أَوْ رُدُّوهٰا إِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ عَلیٰ کُلِّ شَیْ‌ءٍ حَسِیباً (۸۶)

ترجمه:

۸۶-و هنگامی که کسـی به شـما تحیت گویـد پاسـخ آن را به طور بهتر دهیـد یا(لا اقل) به همان گونه پاسـخ گوئیـد،خـداوند حساب همه چیز را دارد.

تفسیر:

اشاره

هر گونه محبتی را پاسخ گوئید

گرچه بعضـی از مفسـران معتقدنـد که پیونـد و ارتبـاط این آیه بـا آیـات قبـل، از این نظر است که در آیـات گذشـته بحثهایی پیرامون جهاد بود و در این آیه

دستور می دهد که اگر دشمنان از در دوستی و صلح در آیند شما نیز پاسخ مناسب دهید،ولی روشن است که این پیوند،مانع از آن نیست که یک حکم کلی و عمومی در زمینه تمام تحیتها و اظهار محبتهایی که از طرف افراد مختلف می شود،بوده باشد.

آیه در آغاز می گوید:"هنگامی که کسی به شما تحیت گوید پاسخ آن را به طرز بهتر بدهید و یا لا اقل به طور مساوی پاسخ گوئید".

(وَ إِذٰا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهٰا أَوْ رُدُّوهٰا) "تحیت"در لغت از ماده"حیات"و به معنی دعا برای حیات دیگری کردن است خواه این دعا به صورت سلام علیک(خداوند تو را به سلامت دارد) و یا حیاک اللّه(خداوند تو را زنده بدارد)و یا مانند آن،باشد ولی معمولا-از این کلمه هر نوع اظهار محبتی را که افراد بوسیله سخن،با یکدیگر می کنند شامل می شود که روشنترین مصداق آن همان موضوع سلام کردن است.

ولی از پاره ای از روایات،همچنین تفاسیر،استفاده می شود که اظهار محبتهای عملی نیز در مفهوم"تحیت"داخل است،در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر و امام صادق ع چنین نقل شده که:

المراد بالتحیه فی الایه السلام و غیره من البر :"منظور از تحیت در آیه،سلام و هر گونه نیکی کردن است"و نیز در روایتی در کتاب مناقب چنین می خوانیم"کنیزی یک شاخه گل خدمت امام حسن ع هدیه کرد،امام در مقابل آن وی را آزاد ساخت،و هنگامی که از علت این کار سؤال کردند، فرمود:خداوند این ادب را به ما آموخته آنجا که می فرماید: وَ إِذٰا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهٰا و سپس اضافه فرمود:تحیت بهتر،همان آزاد کردن او است"! و به این ترتیب آیه یک حکم کلی درباره پاسخ گویی به هر نوع اظهار محبتی اعم از لفظی و عملی می باشد.

ص :۴۲

و در پایـان آیـه برای اینکه مردم بداننـد چگـونگی "تحیتهـا"و"پاسـخها" و برتری یـا مسـاوات آنهـا،در هر حـد و مرحله ای،بر خداوند پوشیده و پنهان نیست می فرماید:خداوند حساب همه چیز را دارد.

(إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً) "سلام"تحیت بزرگ اسلامی تا آنجا که می دانیم تمام اقوام جهان هنگامی که به هم می رسـند برای اظهـار محبت به یکـدیگر نـوعی تحیت دارنـد که گـاهی جنبه لفظی دارد و گـاهی به صـورت عملی است که رمز تحیت می باشد،در اسـلام نیز"سلام"یکی از روشنترین تحیتها است،و آیه فوق همانطور که اشاره شد گرچه معنی وسیعی دارد اما یک مصداق روشن آن سـلام کردن است،بنا بر این طبق این آیه همه مسلمانان موظفند که سلام را به طور عالیتر و یا لا اقل مساوی جواب گویند.

از آیات قرآن نیز استفاده می شود که سلام یک نوع تحیت است.

در سوره نور آیه ۶۱ می خوانیم: فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً :

"هنگامی که وارد خانه ای شدید بر یکدیگر تحیت الهی بفرستید تحیتی پر برکت و پاکیزه".

در این آیه سـلام به عنوان تحیت الهی که هم مبارک است و هم پاکیزه معرفی شده است و ضـمنا می توان از آن استفاده کرد که معنی سـلام علیکم در اصل سلام اللّه علیکم است،یعنی درود پروردگار بر تو باد،یا خداوند تو را به سلامت دارد،و در امن و امان باشی به همین جهت سلام کردن یک نوع اعلام دوستی و صلح و ترک مخاصمه و جنگ محسوب می شود.

از پـاره ای از آیـات قرآن نیز اسـتفاده می شود که تحیت اهـل بهشت نیز سـلام است. أُوْلَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَاماً .

"اهل بهشت در برابر استقامتشان از غرفه های بهشتی بهره مند می شوند و

ص :۴۳

تحیت و سلام به آنها نثار می شود"(فرقان-۷۵)و در آیه ۲۳ سوره ابراهیم و آیه ۱۰ سوره یونس درباره بهشتیان نیز می خوانیم تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلاَمٌ :"تحیت آنها در بهشت سلام است.

و نیز از آیات قرآن استفاده می شود که تحیت به معنی سلام(یا چیزی معادل آن)در اقوام پیشین بوده است چنان که در سوره ذاریات آیه ۲۵ در داستان ابراهیم می گوید هنگامی که فرشتگان مامور مجازات قوم لوط به صورت ناشناس بر او وارد شدند به او سلام کردند و او هم پاسخ آنها را به سلام داد: إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلاَماً قَالَ سَلاَمٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ .

از اشعار عرب جاهلی نیز استفاده می شود که تحیت به وسیله سلام در آن ایام بوده است (۱).

هر گاه بی طرفانه این تحیت اسلامی را که محتوی توجه به خدا و دعا برای سلامت طرف و اعلام صلح و امنیت است با تحیتهای دیگری که در میان اقوام مختلف معمول است مقایسه کنیم ارزش آن برای ما روشنتر می گردد.

در روایات اسلامی تاکید زیادی روی سلام شده تا آنجا که از پیغمبر اکرم ص نقل شده:

من بدء بالکلام قبل السلام فلا تجیبوه :"کسی که پیش از سلام آغاز به سخن کند پاسخ او را نگوئید" (۲).

و نیز از امام صادق ع نقل شده که خداوند می فرماید:

۱- ۱) و لو ان لیلی الاخیله سلمت علی و دونی جندل و صفایح لسلمت تسلیم البشاشه او زقا الیها صدی من جانب القبر صائح شعر از یکی از شعرای جاهلیت به نام"توبه"است.

۲- ۲) اصول کافی ج ۲ باب التسلیم.

البخیل من یبخل بالسلام :"بخیل کسی است که حتی از سلام کردن بخل ورزد" (۱).

و در حدیث دیگری از امام باقرع می خوانیم:

ان اللّه عز و جل یحب افشاء السلام :

"خداوند افشاء سلام را دوست دارد" (۲)منظور از افشای سلام،سلام کردن به افراد مختلف است.

در احادیث،آداب فراوانی درباره سلام وارد شده از جمله اینکه:سلام تنها مخصوص کسانی نیست که انسان با آنها آشنایی خاصی دارد،چنان که در حدیثی داریم که از پیامبر اکرم ص سؤال شد ای العمل خیر؟:"کدام عمل بهتر است؟"فرمود:

تطعم الطعام و تقرء السلام علی من عرفت و من لم تعرف :

"اطعام طعام کن و سلام به کسانی که می شناسی و نمی شناسی بنما" (۳)و نیز در احادیث وارد شده که سواره بر پیاده،و آنها که مرکب گرانقیمتتری دارند به کسانی که مرکب ارزانتر دارند،سلام کنند،و گویا این دستور یک نوع مبارزه با تکبر ناشی از ثروت و موقعیتهای خاص مادی است،و این درست نقطه مقابل چیزی است که امروز دیده می شود که تحیت و سلام را وظیفه افراد پائینتر می دانند و شکلی از استعمار و استعباد و بت پرستی به آن می دهند، و لذا در حالات پیامبر ص می خوانیم که او به همه حتی به کودکان سلام می کرد.

البته این سخن منافات با دستوری که در بعضی از روایات وارد شده که افراد کوچکتر از نظر سن بر بزرگتر سلام کنند ندارد،زیرا این یک نوع ادب و تواضع انسانی است و ارتباطی با مسئله اختلاف طبقاتی و تفاوت در ثروت و

۱- ۱ و ۲) اصول کافی ج ۲-باب التسلیم.
۲- ۳) تفسیر فی ظلال ذیل آیه.
۳-

موقعیتهای مادی ندارد.

در پاره ای از روایات دستور داده شده است که به افراد رباخوار، فاسق،منحرف و مانند آنها سلام نکنید و این خود یک نوع مبارزه با فساد است، مگر اینکه سلام کردن به آنها وسیله ای باشد برای آشنایی و دعوت به ترک منکر.

ضمنا باید توجه داشت که منظور از تحیت به احسن آن است که سلام را با عبارات دیگری مانند"و رحمه اللّه"و مانند"و رحمه اللّه و برکاته" تعقیب کنند.

در تفسیر"در المنثور"می خوانیم شخصی به پیغمبر اکرم ص عرض کرد"السلام علیک"پیامبر ص فرمود:"السلام علیک و رحمه اللّه"،دیگری عرض کرد"السلام علیک و رحمه اللّه"پیامبر ص فرمود"و علیک السلام و رحمه اللّه و برکاته"نفر دیگری گفت:"السلام علیک و رحمه اللّه و برکاته"پیامبر ص فرمود:"و علیک"و هنگامی که سؤال کرد که چرا جواب مرا کوتاه بیان کردید فرمود:"قرآن می گوید:تحیت را به طرز نیکوتری پاسخ گوئید اما تو چیزی باقی نگذاشتی"!در حقیقت پیامبر ص در مورد نفر اول و دوم تحیت به نحو احسن گفت اما در مورد شخص سوم به مساوی زیرا جمله"علیک" مفهومش این است که تمام آنچه گفتی بر تو نیز باشد (۱).

[سوره النساء (۴): آیه ۸۷]

اشاره

اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلىٰ يَوْمِ اَلْقِيٰامَةِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اَللّٰهِ حَدِيثاً (۸۷)

ترجمه:

۸۷-خداوند معبودی جز او نیست،و به طور قطع همه شما را در روز رستاخیز که شک در آن نمی باشد جمع می کند،و کیست که از خداوند راستگوتر باشد.

ص: ۴۶

۱- ۱) در المنثور ج ۲ صفحه ۸.

تفسیر:

آیه فوق تکمیلی برای آیات قبل و مقدمه برای آیات بعد است،زیرا در آیه گذشته پس از دستور به"رد تحیت"فرمود:خداوند حساب همه اعمال شما را دارد،در این آیه اشاره به مسئله رستاخیز و دادگاه عمومی بندگان در روز قیامت کرده و آن را با مسئله توحید و یگانگی خدا که رکن دیگری از ایمان است می آمیزد،و می فرماید:"معبودی جز او نیست و بطور قطع در روز قیامت شما را دسته جمعی مبعوث میکند،همان روز قیامتی که هیچ شک و تردیدی در آن نیست".

(اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ لَیَجْمَعَنَّکُمْ إِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰامَهِ لاٰ رَیْبَ فِیهِ).

تعبیر به"یجمعنکم"اشاره به این است که قیامت همه افراد بشر در یک روز واقع خواهد شد،همانطور که در آخر سوره مریم آیه ۹۳ تا ۹۵ نیز اشاره به این حقیقت شده که تمام بندگان خدا اعم از ساکنان زمین و ساکنان کرات دیگر همه در یک روز مبعوث می شوند.

تعبیر به"لا ریب فیه"(هیچ تردیدی در آن نیست)در مورد روز قیامت در این آیه و چندین مورد دیگر از آیات قرآن در حقیقت اشاره به دلائل قطعی و مسلمی است که از وجود چنین روزی خبر می دهد مانند"قانون تکامل" و"حکمت و فلسفه آفرینش"و"قانون عدالت پروردگار"که در بحث معاد،مشروحا ذکر شده است.

و در پایان برای تاکید مطلب می فرماید:"کیست که راستگوتر از خدا باشد"(وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِیثاً).

بنا بر این هر گونه وعده ای درباره روز قیامت و غیر آن می دهد نباید جای تردید باشد،زیرا دروغ یا از جهل سرچشمه می گیرد یا از ضعف و نیاز،اما خداوندی

ص: ۴۷

که از همه آگاهتر و از همگان بی نیاز است،از هر کس راستگوتر است و اصولاً دروغ برای او مفهومی ندارد.

[سوره النساء (۴): آیه ۸۸]

اشاره

فَما لَكُمْ فِی اَلْمُنافِقِینَ فِئَتَیْنِ وَ اَللّٰهُ أَرْكَسَهُمْ بِما كَسَبُوا أَ تُرِیدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اَللّٰهُ وَ مَنْ یُضْلِلِ اَللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلاً (۸۸)

ترجمه:

۸۸-چرا در باره منافقین دو دسته شده اید؟(بعضی جنگ با آنها را ممنوع و بعضی مجاز می دانید)در حالی که خداوند به خاطر اعمالشان(افکار)آنها را به کلی وارونه کرده است،آیا شما می خواهید کسانی را که خداوند(بر اثر اعمال زشتشان) گمراه کرده هدایت کنید؟!در حالی که هر کس را خداوند گمراه کند راهی برای او نخواهی یافت.

شان نزول:

مطابق نقل جمعی از مفسران از ابن عباس،عده ای از مردم مکه ظاهرا مسلمان شده بودند،ولی در واقع در صف منافقان قرار داشتند،به همین دلیل حاضر به مهاجرت به مدینه نشدند،و عملا هوادار و پشتیبان بت پرستان بودند،اما سرانجام مجبور شدند از مکه خارج شوند(و تا نزدیکی مدینه بیایند و شاید هم به خاطر موقعیت ویژه ای که داشتند برای هدف جاسوسی این عمل را انجام دادند)و خوشحال بودند که مسلمانان آنها را از خود می دانند و ورود به مدینه طبعا برای آنها مشکلی ایجاد نخواهد کرد.

مسلمانان از جریان آگاه شدند،ولی بزودی درباره چگونگی برخورد با این جمع در میان مسلمین اختلاف افتاد،عده ای معتقد بودند که باید این عده را طرد کرد،زیرا در واقع پشتیبان دشمنان اسلامند،ولی بعضی از افراد

ظاهر بین و ساده دل با این طرح مخالفت کردند و گفتند:عجبا!ما چگونه با کسانی که گواهی به توحید و نبوت پیامبر ص داده اند بجنگیم؟و تنها به جرم اینکه هجرت ننمودند خون آنها را حلال بشمریم؟آیه فوق نازل شد و دسته دوم را در برابر این اشتباه ملامت و سپس راهنمایی کرد (۱).

تفسیر:

با توجه به شان نزول بالا پیوند این آیه و آیات بعد از آن با آیاتی که قبلا درباره منافقان بود کاملا روشن است.

در آغاز آیه می فرماید:"چرا در مورد منافقان دو دسته شده اید و هر کدام طوری قضاوت می کنید"(فَمٰا لَکُمْ فِی الْمُنٰافِقِینَ فِئَتَیْنِ) (۲).

یعنی این افراد که با ترک مهاجرت و همکاری عملی با مشرکان و عدم شرکت در صف مجاهدان اسلام نفاق خود را آشکار ساخته اند نباید در باره سرنوشت آنها کسی تردید کند،اینها به طور مسلم از منافقان دست اولند، و عملشان گواه زنده عدم ایمانشان است،پس چرا بعضی فریب اظهار توحید و ایمان آنها را می خورند؟و در مقام شفاعت از آنها بر می آیند با اینکه در آیات قبل اشاره شد که مَنْ یَشْفَعْ شَفٰاعَةً سَیِّئَةً یَکُنْ لَهُ کِفْلٌ مِنْهٰا و به این ترتیب خود را در سرنوشت شوم آنها سهیم می نمایند.

سپس می فرماید:"این عده از منافقان به خاطر اعمال زشت و ننگینی که انجام داده اند خداوند توفیق و حمایت خویش را از آنها برداشته و افکارشان را به کلی واژگونه کرده،همانند کسی که به جای ایستادن به روی پا،با سر

۱- ۱) در باره این آیه و آیات بعد شان نزولهای دیگری گفته شده از جمله اینکه بعضی آن را مربوط به جریان غزوه احد دانسته اند در حالی که آیات بعد که اشاره به مسئله مهاجرت می کند با آن سازگار نیست و مناسب شان نزولی است که در بالا ذکر کردیم.

۲- ۲) جمله فوق در واقع جمله محذوفی دارد که با توجه به بقیه جمله روشن می شود و اصل جمله در واقع چنین بوده:فما لکم تفرقتم فی المنافقین فئتین.

بایستد"(وَ اللّهُ أَرْكَسَهُمْ بِما كَسَبُوا) (۱).

ضمنا از جمله"بما کسبوا"استفاده می شود که بازگشتها از جاده هدایت و سعادت و نجات معلول اعمال خود انسان است و اگر این عمل به خداوند نسبت داده می شود به خاطر آن است که خداوند حکیم و هر کس را مطابق اعمال خویش کیفر می دهد و به مقدار لیاقت و شایستگی پاداش خواهد داد.

و در پایان آیه خطاب به افراد ساده دلی که حمایت از این دسته منافقان می نمودند کرده،می فرماید:"آیا شما می خواهید کسانی را که خدا بر اثر اعمال زشتشان از هدایت محروم ساخته هدایت کنید در حالی که چنین افراد هیچ راهی به سوی هدایت ندارند".

(أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللّهُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً) زیرا این یک سنت فناناپذیر الهی است که اثر اعمال هیچکس از او جدا نمی شود چگونه می توانید انتظار داشته باشید افرادی که فکرشان آلوده و قلبشان مملو از نفاق و عملشان حمایت از دشمنان خدا است مشمول هدایت شوند این یک انتظار بی دلیل و نابجا است (۲).

۱- ۱) "ارکسهم"از ماده"رکس"(بر وزن مکث)به معنی وارونه کردن چیزی و آن را با سر بر زمین گذاردن است و به معنی باز گرداندن نیز آمده است.

۲- ۲) در جلد اول همین تفسیر صفحه ۱۰۱ بحث مشروحی درباره هدایت و ضلالت گذشت.

[سوره النساء (۴): آیه ۸۹]

اشاره

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمٰا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوٰاءً فَلاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيٰاءَ حَتّٰى يُهٰاجِرُوا فِى سَبِيلِ اَللّٰهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اُقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَ لاٰ نَصِيراً (۸۹)

ترجمه:

۸۹-آنان دوست دارند که شما هم مانند آنها کافر شوید و مساوی یکدیگر گردید،بنا بر این از آنها دوستانی انتخاب نکنید مگر اینکه(توبه کنند و)مهاجرت در راه خدا نمایند،اما آنها که از کار سرباز زنند(و به اقدامات بر ضد شما ادامه دهند) آنها را هر کجا بیابید اسیر کنید و(یا در صورت لزوم)به قتل برسانید و از میان آنها دوست و یار و یاوری اختیار نکنید.

تفسیر:

اشاره

در تعقیب آیه قبل درباره منافقانی که بعضی از مسلمانان ساده دل به حمایت از آنها برخاسته و از آنها شفاعت می کردند و قرآن بیگانگی آنها را از اسلام بیان داشت در این آیه می فرماید:تاریکی درون آنها بقدری است که نه تنها خودشان کافرند بلکه"دوست می دارند که شما هم همانند آنان کافر شوید و مساوی یکدیگر گردید".

(وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمٰا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوٰاءً) بنا بر این آنها از کافران عادی نیز بدترند،زیرا کفار معمولی دزد و غارتگر عقائد دیگران نیستند،اما اینها هستند،فعالیتهای پی گیری برای تخریب عقاید دیگران دارند.

اکنون که آنها چنین هستند هرگز نباید شما مسلمانان دوستانی از میان آنها انتخاب کنید(فَلاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيٰاءَ).

ص :۵۱

مگر اینکه در کـار خود تجدیـد نظر کننـد و دست از نفـاق و تخریب بردارنـد و نشانه آن این است که از مرکز کفر و نفاق به مرکز اسلام(از مکه به مدینه) مهاجرت نمایند.

(حَتّٰی یُهٰاجِرُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ).

"امـا اگر آنهـا حاضـر به مهـاجرت نشدنـد بدانیـد که دست از کفر و نفـاق خود بر نداشـتند و اظهـار اسـلام آنها فقط به خاطر اغراض جاسوسی و تخریبی است و در این صورت می توانید هر جا بر آنها دست یافتید،آنها را اسیر کنید و یا در صورت لزوم به قتل برسانید".

(فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) و در پایان آیه بار دیگر تاکید می کند که هیچگاه دوست و یار و یاوری از میان آنها انتخاب نکنید.

(وَ لاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِیًّا وَ لاٰ نَصِیراً) این شدت عمل که در آیه فوق نسبت به این دسـته از منافقان نشان داده شده به خاطر آن است که نجات یک جامعه زنده که در مسـیر یک انقلاب اصلاحی گام بر می دارد،از چنگال دشمنان دوست نما و جاسوسان خطرناک،راهی جز این ندارد.

قابـل توجه اینکه در حـالی که اسـلام افراد غیر مسـلمانی هماننـد یهود و نصـاری را بـا شـرائطی تحت حمایت خود قرار داده،و اجـازه هیچگونه مزاحمت نسبت به آنها نمی دهـد در مورد این دسـته از منافقان این چنین شـدت عمل به خرج داده است،و با اینکه آنان تظاهر به اسـلام می نمودند دستور اسارت و حتی اعدام آنان را در صورت لزوم صادر کرده است،و این نیست مگر به خاطر آنکه این گونه افراد زیر پوشش اسلام می توانند ضربه هایی بزنند که هیچ دشمنی قادر بر آن نیست!

ص :۵۲

سؤال:

ممکن است گفته شود سیره پیامبر ص درباره منافقان این بوده که هیچگاه دستور قتل آنها را صادر نمی کرد مبادا دشمنان او را متهم به کشتن یارانش کنند و یا بعضی از این مسئله سوء استفاده کرده،با افرادی که خرده حساب داشتند به عنوان منافق بودن درآویزند و آنها را به قتل برسانند.

پاسخ:

باید توجه داشت که سیره پیامبر ص تنها در مورد منافقان مدینه و مانند آنها بوده است که به ظواهر اسلام عمل می کردند و مبارزه صریحی با اسلام و مسلمین نداشتند اما کسانی که مانند منافقان مکه همکاری روشنی با دشمنان اسلام داشتند مشمول این حکم نبودند.

[سوره النساء (۴): آیه ۹۰]

اشاره

إِلاَّ اَلَّذِينَ يَصِلُونَ إِلى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثاقٌ أَوْ جاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقاتِلُوكُمْ أَوْ يُقاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شاءَ اَللّٰهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقاتَلُوكُمْ فَإِنِ اِعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ اَلسَّلَمَ فَما جَعَلَ اَللّٰهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً (۹۰)

ترجمه:

۹۰-مگر آنها که با کسانی که با شما هم پیمانند،پیمان بسته،یا آنها که به سوی شما می آیند و از پیکار با شما یا پیکار با قوم خود ناتوان شده اند(نه سر جنگ با شما دارند و نه توانایی مبارزه با قوم خود)و اگر خداوند بخواهد آنها را بر شما مسلط می کند تا با شما پیکار کنند،بنا بر این اگر از شما کناره گیری کردند و با شما پیکار ننمودند(بلکه)پیشنهاد صلح کردند خداوند به شما اجازه نمی دهد که متعرض آنان شوید.

ص:۵۳

شان نزول:

از روایات مختلفی که در شان نزول آیه وارد شده و مفسران در تفاسیر گوناگون آورده اند چنین استفاده می شود که دو قبیله در میان قبائل عرب به نام"بنی ضمره"و"اشجع"وجود داشتند که قبیله اول با مسلمانان پیمان ترک تعرض بسته بودند و طایفه اشجع با بنی ضمره نیز هم پیمان بودند.

بعضی از مسلمانان از قدرت طایفه بنی ضمره و پیمان شکنی آنها بیمناک بودند،لذا به پیغمبر اکرم ص پیشنهاد کردند که پیش از آنکه آنها حمله را آغاز کنند مسلمانان به آنها حمله ور شوند،پیغمبر ص فرمود:

کلا فانهم ابر العرب بالوالدین و اوصلهم للرحم و اوفاهم بالعهد :

"نه،هرگز چنین کاری نکنید،زیرا آنها در میان تمام طوائف عرب نسبت به پدر و مادر خود نیکوکارترند،و از همه نسبت به اقوام و بستگان مهربانتر،و به عهد و پیمان خود از همه پایبندترند"! پس از مدتی مسلمانان با خبر شدند که طایفه اشجع به سرکردگی"مسعود بن رجیله"که هفتصد نفر بودند به نزدیکی مدینه آمده اند،پیامبر ص نمایندگانی نزد آنها فرستاد تا از هدف مسافرتشان مطلع گردد آنها اظهار داشتند آمده ایم قرار داد ترک مخاصمه با محمد ص ببندیم،هنگامی که پیامبر ص چنین دید دستور داد مقدار زیادی خرما به عنوان هدیه برای آنها بردند،و سپس با آنها تماس گرفت و آنها اظهار داشتند ما از یک طرف توانایی مبارزه با دشمنان شما را نداریم،چون عدد ما کم است،و نه قدرت و تمایل به مبارزه با شما را داریم،زیرا محل ما به شما نزدیک است لذا آمده ایم که با شما پیمان ترک تعرض ببندیم،در این هنگام آیات فوق نازل شد و دستورهای لازم در این زمینه به مسلمانان داد.

از پاره ای از روایات استفاده می شود که قسمتی از آیه درباره طایفه

"بنی مدلج"نازل شده است که خدمت پیامبر ص رسیدند و اظهار داشتند که ما نه با شما همصدا هستیم و نه بر ضد شما گام بر می داریم و پیامبر ص پیمان ترک مخاصمه با آنها بست.

تفسیر:

اشاره

استقبال از پیشنهاد صلح

به دنبال دستور به شدت عمل در برابر منافقانی که با دشمنان اسلام همکاری نزدیک داشتند،در این آیه دستور می دهد که دو دسته از این قانون مستثنی هستند:

۱-آنها که با یکی از هم پیمانان شما ارتباط دارند و پیمان بسته اند.

(إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثٰاقٌ) ۲-کسانی که از نظر موقعیت خاص خود در شرائطی قرار دارند که نه قدرت مبارزه با شما را در خود می بینند،و نه توانایی همکاری با شما و مبارزه با قبیله خود دارند.

(أَوْ جٰاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقٰاتِلُوكُمْ أَوْ يُقٰاتِلُوا قَوْمَهُمْ).

روشن است که دسته اول به خاطر احترام به پیمان باید از این قانون مستثنی باشند و دسته دوم نیز اگر چه معذور نیستند و باید پس از تشخیص حق به حق بپیوندند ولی چون اعلان بی طرفی کرده اند تعرض نسبت به آنها بر خلاف اصول عدالت و جوانمردی است.

سپس برای اینکه مسلمانان در برابر این پیروزیهای چشمگیر مغرور نشوند و آن را مرهون قدرت نظامی و ابتکار خود ندانند و نیز برای اینکه احساسات انسانی آنها در برابر این دسته از بی طرفان تحریک شود می فرماید:"اگر خداوند

بخواهد می تواند آن(جمعیت ضعیفان)را بر شما مسلط گرداند تا با شما پیکار کنند".

(وَ لَوْ شاءَ اللّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقاتَلُوكُمْ) بنا بر این همواره در پیروزیها به یاد خدا باشید و هیچگاه به نیروی خود مغرور نشوید و نیز گذشت از ضعیفان را برای خود خسارتی نشمرید.

در پایان آیه بار دیگر نسبت به دسته اخیر تاکید کرده و با توضیح بیشتری چنین می فرماید:"اگر آنها از پیکار با شما کناره گیری کنند و پیشنهاد صلح نمایند خداوند به شما اجازه تعرض نسبت به آنها را نمی دهد و موظفید دستی را که به منظور صلح به سوی شما دراز شده بفشارید".

(فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَما جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً).

نکته قابل توجه اینکه قرآن در این آیه و چندین آیه دیگر پیشنهاد صلح را با تعبیر القاء سلام(افکندن صلح)ذکر کرده است که ممکن است اشاره به این مطلب باشد که طرفین نزاع،پیش از آنکه صلح کنند،معمولا-از هم فاصله می گیرند و حتی پیشنهاد صلح را با احتیاط طرح می کنند،گویی دور از هم ایستاده اند و این پیشنهاد را بسوی هم پرتاب می نمایند.

ص:۵۶

[سوره النساء (۴): آیه ۹۱]

اشاره

سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَ يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أُولئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً مُبِيناً (۹۱)

ترجمه:

۹۱-به زودی جمعیت دیگری را می یابید که می خواهند هم از ناحیه شما در امان باشند، و هم از ناحیه قوم خودشان(که مشرکند،لذا در پیش شما ادعای ایمان می کنند ولی)هر زمانی به سوی فتنه(و بت پرستی)باز گردند با سر در آن فرو می روند!،اگر آنها از درگیری با شما کنار نرفتند و پیشنهاد صلح نکردند و دست از شما بر نداشتند،آنها را هر کجا یافتید اسیر کنید،و(یا)به قتل برسانید و آنها کسانی هستند که برای شما تسلط آشکاری نسبت به آنان قرار داده ایم.

شان نزول:

برای آیه فوق شان نزولهای مختلفی نقل شده که یکی از مشهورترین آنها این است:

جمعی از مردم مکه به خدمت پیامبر ص می آمدند و از روی خدعه و نیرنگ اظهار اسلام می کردند،اما همین که در برابر قریش و بتهای آنها قرار می گرفتند به نیایش و عبادت بتها می پرداختند،و به این ترتیب می خواستند از ناحیه اسلام و قریش هر دو آسوده خاطر باشند،از هر دو طرف سود ببرند و از هیچیک زیان نبینند،و به اصطلاح در میان این دو دسته دودوزه بازی کنند،آیه فوق نازل شد و دستور داد مسلمانان در برابر این دسته شدت عمل بخرج دهند.

ص: ۵۷

تفسیر:

اشاره

سزای آنها که دودوزه بازی می کنند!

در اینجا با دسته دیگری روبرو می شویم که درست در مقابل دسته ای قرار دارند که در آیه پیش دستور صلح نسبت به آنها داده شده بود.آنها کسانی هستند که می خواهند برای حفظ منافع خود در میان مسلمانان و مشرکان آزادی عمل داشته باشند و برای تامین این نظر راه خیانت و نیرنگ پیش گرفته،با هر دو دسته اظهار همکاری و همفکری می کنند.

(سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ).

و به همین دلیل "هنگامی که میدان فتنه جویی و بت پرستی پیش آید همه برنامه های آنها وارونه می شود و با سر در آن فرو می روند"! (كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا).

اینها درست بر ضد دسته سابقند زیرا آنها کوشش داشتند از درگیر شدن با مسلمانان دوری کنند اما اینها نغمه دارند که با مسلمانان درگیر شوند.

آنها پیشنهاد صلح با مسلمانان داشتند در حالی که اینها سر جنگ دارند.

آنها از اذیت و آزار مسلمانان پرهیز داشتند ولی اینها پرهیز ندارند.

این سه تفاوت که در جمله" فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَ يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ "به آن اشاره شده است موجب گردیده که حکم اینها از دسته سابق به کلی جدا شود و به مسلمانان دستور داده شده که"هر کجا آنان را بیابند اسیر کنند و در صورت مقاومت به قتل رسانند".

(فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ).

و لذا آنجا که به اندازه کافی نسبت به آنها اتمام حجت شده در پایان آیه می فرماید:"آنان کسانی هستند که ما تسلط آشکاری برای شما نسبت به آنها

قرار داديم.

(وَ أُولئِكُمْ جَعَلْنا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطاناً مُبِيناً).

ايـن تسـلط مى توانـد از نظر منطقى بـوده باشـد،چه اينكه منطـق مسـلمانان بر مشـركان كاملاـ پيروز بـود و يـا از نظر ظـاهرى و خارجى،زيرا در زمانى اين آيات نازل شد كه مسلمين به قدر كافى نيرومند شده بودند.

تعبير به" ثَقِفْتُمُوهُمْ "در آيه فوق ممكن است اشـاره به نكته دقيقى باشـد زيرا اين جمله از مـاده ثقافت به معنى"دست يافتن بر چيزى با دقت و مهارت" است،و با وجدتموهم كه از ماده"و جدان"و به معنى"مطلق دست يافتن" است،تفاوت دارد،گويا اين دسـته از"منافقان دودوزه باز"كه خطرناكترين دسته هاى منافقان هستند،به آسانى ممكن نيست شناخته شوند و به تله بيفتند لذا مى فرمايـد:"اگر با مهارت و دقت به آنها دست يافتيـد حكم خداونـد را در مورد آنها اجرا كنيد"اشاره به اينكه دست يافتن بر آنها نياز به دقت و مراقبت كافى دارد.

ص :۵۹

[سوره النساء (۴): آیه ۹۲]

اشاره

وَ مٰا كٰانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاّٰ خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلىٰ أَهْلِهِ إِلاّٰ أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كٰانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ إِنْ كٰانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثٰاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلىٰ أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيٰامُ شَهْرَيْنِ مُتَتٰابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اَللّٰهِ وَ كٰانَ اَللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً (۹۲)

ترجمه:

۹۲-برای هیچ فرد با ایمانی مجاز نیست که فرد با ایمانی را به قتل برساند،مگر اینکه این کار از روی خطا و اشتباه از او سر زند و(در عین حال)کسی که فرد با ایمانی را از روی خطا به قتل برساند باید یک برده آزاد کند و خونبهایی به کسان او بپردازد مگر اینکه آنها خونبها را ببخشند-و اگر مقتول از جمعیتی باشد که دشمنان شما هستند(و کافرند)ولی مقتول با ایمان بوده باید(تنها)یک برده آزاد کند(و پرداختن خونبها لازم نیست)و اگر از جمعیتی باشد که میان شما و آنها پیمانی برقرار است باید خونبهای او را به کسان او بپردازد و یک برده(نیز)آزاد کند،و آن کس که دسترسی(به آزاد کردن برده) ندارد دو ماه پی در پی روزه می گیرد-این(یک نوع تخفیف و)توبه الهی است و خداوند دانا و حکیم است.

شان نزول:

یکی از بت پرستان مکه به نام"حارث بن یزید"با دستیاری"ابو جهل" مسلمانی را به نام"عیاش بن ابی ربیعه"به جرم گرایش به اسلام مدتها شکنجه می داد،پس از هجرت مسلمانان به مدینه،"عیاش"نیز به مدینه هجرت کرد و در شمار مسلمانان قرار گرفت.

اتفاقا روزی در یکی از محله های اطراف مدینه با شکنجه دهنده خود

حارث بن یزید روبرو شد،و از فرصت استفاده کرده،او را به قتل رسانید، به گمان اینکه دشمنی را از پای در آورده است،در حالی که توجه نداشت که"حارث"توبه کرده و مسلمان شده است و به سوی پیامبر ص می رود جریان را به پیامبر ص عرض کردند آیه نازل شد و حکم قتلی را که از روی اشتباه و خطا واقع شده بیان کرد.

تفسیر:

اشاره

احکام قتل خطا

چون در آیات گذشته به مسلمانان آزادی عمل برای در هم کوبیدن منافقان و دشمنان خطرناک داخلی داده شده،برای اینکه مبادا کسانی از این قانون سوء استفاده کنند و با افرادی که دشمنی دارند به نام منافق بودن تصفیه حساب خصوصی نمایند،و یا بر اثر بی مبالاتی خون بی گناهی را بریزند،در این آیه و آیه بعد احکام قتل خطا و قتل عمد بیان شده است،تا در مسئله ریختن خون که از نظر اسلام موضوع فوق العاده مهم و پر مسئولیتی است رعایت تمام جهات لازم را بکنند.

در آغاز این آیه که حکم قتل خطا در آن بیان شده می فرماید:"برای هیچ مؤمنی مجاز نیست که فرد با ایمانی را جز از روی خطا بقتل برساند".

(وَ مٰا کٰانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاّٰ خَطَأً) این تعبیر در حقیقت اشاره به آن است که اصولا هرگز مؤمن به خود اجازه نمی دهد که دست خویش را به خون فرد بیگناهی بیالاید،چه اینکه در حریم ایمان همه افراد مانند اعضای یک پیکرند،آیا هیچگاه ممکن است عضوی از بدن انسان،عضو دیگر را جز از روی اشتباه از بین ببرد یا آزار دهد بنا بر این آنها که در صدد چنین کاری بر آیند ایمان درستی ندارند و از حقیقت ایمان

ص: ۶۱

-بی خبرند.

جمله إِلاّ خَطَأً (مگر از روی اشتباه)به این معنی نیست که آنها مجازند از روی اشتباه این عمل را انجام دهند،زیرا اشتباه قابل پیش بینی نیست،و شخص به هنگام اشتباه متوجه اشتباه خود نمی باشد،منظور این است که مؤمنان جز در مورد اشتباه آلوده چنین گناه بزرگی نخواهند شد.

سپس جریمه و کفاره قتل خطا را در سه مرحله بیان می کند:

صورت نخست اینکه"فرد بیگناهی که از روی اشتباه کشته شده متعلق به خانواده مسلمانی باشد که در این صورت،قاتل باید دو کار کند،یکی اینکه برده مسلمانی را آزاد نماید و دیگر اینکه خونبهای مقتول را به صاحبان خون بپردازد".

(وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلىٰ أَهْلِهِ).

مگر اینکه خاندان مقتول با رضایت خاطر از دیه بگذرند(إِلاّ أَنْ يَصَّدَّقُوا) صورت دوم اینکه مقتول وابسته به خاندانی باشد که با مسلمانان خصومت و دشمنی دارند"در این صورت کفاره قتل خطا تنها آزاد نمودن برده است" و پرداخت دیه بر جمعیتی که تقویت بنیه مالی آنان خطری برای مسلمانان محسوب خواهد شد ضرورت ندارد،به علاوه اسلام ارتباط این فرد را با خانواده خود که همگی از دشمنان اسلامند بریده است و بنا بر این جایی برای جبران خسارت نیست.

(فَإِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ).

صورت سوم اینکه"خاندان مقتول از کفاری باشند که با مسلمانان هم پیمانند،در این صورت برای احترام به پیمان باید علاوه بر آزاد کردن یک برده مسلمان خونبهای او را به بازماندگانش بپردازند".

(وَ إِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلىٰ أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ).

در اینکه آیا مقتول در این صورت مانند دو صورت سابق یک فرد مؤمن

است یا اعم از مؤمن و کافر ذمی،در میان مفسران گفتگو است،ولی ظاهر آیه و روایاتی که در تفسیر آن وارد شده این است که منظور از آن نیز"مقتول مؤمن"است و آیا می توان دیه چنین مقتول مسلمانی را به ورثه کافر داد در صورتی که کافر از مسلمان ارث نمی برد.

از ظاهر آیه چنین استفاده می شود که باید دیه مزبور را به ورثه او داد هر چند کافر هستند،و این به خاطر پیمان و عهدی است که با مسلمانان دارند، ولی از آنجا که کافر از مسلمان هیچگاه ارث نمی برد جمعی از مفسران بر این عقیده اند که منظور از جمله فوق این است که دیه او را فقط به ورثه مسلمان او بدهند،نه ورثه کفار،در بعضی از روایات نیز اشاره به این موضوع شده است ولی ظاهر جمله مِنْ قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثٰاقٌ (از جمعیتی که با شما پیمان دارند)این است که ورثه مقتول جزء مسلمانان نیستند،زیرا مسلمانان با یکدیگر پیمان خاصی ندارند(دقت کنید).

و در پایان آیه در مورد کسانی که دسترسی به آزاد کردن برده ای ندارند (یعنی قدرت مالی ندارند و یا برده ای برای آزاد کردن نمی یابند)می فرماید:

"چنین اشخاصی باید دو ماه پی در پی روزه بگیرند".

(فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیٰامُ شَهْرَیْنِ مُتَتٰابِعَیْنِ).

و در پایان می گوید:"این تبدیل شدن آزاد کردن برده به دو ماه روزه گرفتن یک نوع تخفیف و توبه الهی است،یا اینکه تمام آنچه در آیه به عنوان کفاره قتل خطا گفته شد همگی برای انجام یک توبه الهی است و خداوند همواره از هر چیز با خبر و همه دستوراتش بر طبق حکمت است".

(تَوْبَةً مِنَ اللّٰهِ وَ کٰانَ اللّٰهُ عَلِیماً حَکِیماً).

در آیه فوق نکات متعددی است که باید به آن توجه نمود:

۱-در اینجا برای جبران قتل خطا،سه موضوع بیان شده است که هر کدام از آن برای جبران یک نوع خسارت است که از این عمل به وجود می آید،نخست

آزاد کردن برده است که در واقع یک نوع جبران خسارت اجتماعی کشته شدن یک فرد با ایمان محسوب می شود.

و دیگر پرداختن دیه است که در واقع یک نوع جبران خسارت اقتصادی است که از کشته شدن یک نفر به خانواده او وارد می شود،و الا سابقا هم گفته ایم"دیه"هیچگاه قیمت واقعی خون یک انسان نیست،زیرا خون یک انسان بی گناه ما فوق هر قیمت است بلکه یک نوع جبران خسارت اقتصادی خانواده می باشد.

و دیگر مسئله دو ماه روزه پی در پی است که جبران خسارت اخلاقی و معنوی می باشد که دامنگیر قاتل خطایی می شود.

البته باید توجه داشت که روزه دو ماه پی در پی وظیفه کسانی است که دسترسی به آزاد کردن یک برده با ایمان ندارند یعنی در درجه اول فقط آزاد کردن برده کافی است و درجه بعد اگر نتوانست باید روزه بگیرد،ولی باید توجه داشت که آزاد کردن برده یک نوع عبادت نیز محسوب می شود و بنا بر این اثر معنوی عبادت را در روح آزاد کننده خواهد داشت.

۲-در موردی که بازماندگان مقتول مسلمان باشند جمله إِلاّٰ أَنْ یَصَّدَّقُوا (مگر آنکه آنها از دیه صرفنظر کنند)ذکر شده،ولی در مورد کسانی که مسلمان نباشند این جمله ذکر نشده است،دلیل آن نیز روشن است زیرا در مورد اول زمینه برای چنین کاری وجود دارد اما در مورد دوم چنان زمینه ای نیست،به علاوه مسلمانان حتی الامکان نباید زیر بار منت غیر مسلمانان در این موارد بروند.

۳-جالب توجه اینکه در صورت اول که بازماندگان مسلمانند،نخست اشاره به"آزادی یک برده"و سپس اشاره به"دیه"شده است،در حالی که در صورت سوم که مسلمان نیستند نخست"دیه"آمده است،شاید این تفاوت تعبیر اشاره

ص:۶۴

به آن باشد که در مورد مسلمانان تاخیر در دیه عکس العمل نامطلوبی غالبا ندارد،در حالی که در مورد غیر مسلمانان باید قبل از هر چیز دیه پرداخته شود تا آتش نزاع خاموش گردد،و دشمنان آن را بر پیمان شکنی حمل نکنند.

۴-در آیه شریفه اشاره ای به مقدار دیه نشده است و شرح آن به سنت موکول گردیده که مطابق آن دیه کامل هزار مثقال طلا یا یکصد شتر و یا دویست گاو و در صورت توافق قیمت این حیوانات است(البته تعیین طلا و یا بعضی از حیوانات به عنوان دیه طبق یک سنت اسلامی است که مقیاسهای خود را از امور طبیعی انتخاب می کند نه مصنوعی و قرار دادی تا با گذشت زمان دگرگون نشوند).

۵-بعضی ممکن است اشکال کنند که"خطا"مجازات ندارد،چرا اسلام درباره آن این همه اهمیت قائل شده است،در حالی که مرتکب این کار هیچگونه گناهی مرتکب نشده پاسخ ایراد روشن است،زیرا مسئله خون، مسئله ساده ای نیست و با این حکم شدید اسلام خواسته است مردم نهایت دقت و احتیاط را به کار بندند تا هیچگونه قتلی حتی از روی اشتباه از آنها سر نزند زیرا بسیاری از خطاها قابل پیشگیری است،به علاوه مردم بدانند با ادعای خطا در قتل هرگز نمی توانند خود را تبرئه نمایند،جمله آخر آیه(تَوْبَةً مِنَ اللّهِ ...) ممکن است اشاره به همین موضوع باشد که اشتباهات معمولا از عدم دقت سرچشمه می گیرد و لذا در مورد موضوعات مهمی همانند قتل نفس باید به نحوی جبران گردد،تا توبه الهی شامل حال مرتکبان شود.

ص:۶۵

[سوره النساء (۴): آیه ۹۳]

اشاره

وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِيهٰا وَ غَضِبَ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذٰاباً عَظِيماً (۹۳)

ترجمه:

۹۳-و هر کسی فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند مجازات او دوزخ است که جاودانه در آن می ماند و خداوند بر او غضب می کند و از رحمتش او را دور می سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است.

شان نزول

"مقیس بن صبابه کنانی"که یکی از مسلمانان بود،کشته برادر خود "هشام"را در محله"بنی النجار"پیدا کرد،جریان را به عرض پیامبر ص رسانید،پیامبر ص او را به اتفاق"قیس بن هلال فهری"نزد بزرگان "بنی النجار"فرستاد و دستور داد که اگر قاتل"هشام"را می شناسند،او را تسلیم برادرش"مقیس"نمایند و اگر نمی شناسند،خونبها و دیه او را بپردازند آنان هم چون قاتل را نمی شناختند،دیه را به صاحب خون پرداختند و او هم تحویل گرفت و به اتفاق"قیس بن هلال"به طرف مدینه حرکت کردند در بین راه بقایای افکار جاهلیت"مقیس"را تحریک نمود و با خود گفت:قبول دیه موجب سرشکستگی و ذلت است،لذا هم سفر خود را که از قبیله"بنی النجار" بود به انتقام خون برادر کشت و به طرف مکه فرار نمود و از اسلام نیز کناره گیری کرد.

پیامبر ص هم در مقابل این خیانت خون او را مباح نمود،و آیه فوق به همین مناسبت نازل شد که مجازات قتل عمد در آن بیان شده است.

ص:۶۶

تفسیر:

اشاره

مجازات قتل عمد

بعد از بیان حکم قتل خطا در این آیه به مجازات کسی که فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند اشاره می کند.

از آنجا که آدم کشی یکی از بزرگترین جنایات و گناهان خطرناك است و اگر با آن مبارزه نشود،امنیت که یکی از مهمترین شرائط یک اجتماع سالم است به کلی از بین می رود،قرآن در آیات مختلف آن را با اهمیت فوق العاده ای ذکر کرده است،تا آنجا که قتل بی دلیل یک انسان را همانند کشتن تمام مردم روی زمین معرفی می کند.

(مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسٰادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّمٰا قَتَلَ النّٰاسَ جَمِیعاً) "آن کس که انسانی را بدون اینکه قاتل باشد و یا در زمین فساد کند بکشد،گویا همه مردم را کشته است" (۱).

به همین دلیل در آیه مورد بحث نیز برای کسانی که فرد با ایمانی را عمدا به قتل برسانند چهار مجازات و کیفر شدید اخروی(علاوه بر مسئله قصاص که مجازات دنیوی است)ذکر شده است:

۱-خلود یعنی جاودانه در آتش دوزخ ماندن.

(وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِیهٰا).

۲-خشم و غضب الهی(وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِ).

۳-دوری از رحمت خدا(و لعنه).

۴-مهیا ساختن عذاب عظیمی برای او(و أَعَدَّ لَهُ عَذٰاباً عَظِیماً).

ص: ۶۷

۱- ۱) سوره مائده آیه ۳۲.

و به این ترتیب از نظر مجازات اخروی حد اکثر تشدید در مورد قتل عمدی شده است،به طوری که در هیچ مورد از قرآن اینچنین مجازات شدیدی بیان نگردیده و اما کیفر دنیوی قتل عمد همان قصاص است که شرح آن در ذیل آیه ۱۷۹ سوره بقره در جلد اول صفحه ۴۴۲ گذشت).

آیا قتل نفس موجب مجازات جاودانی است

در اینجا سؤالی پیش می آید که"خلود"یعنی مجازات جاودانی مخصوص کسانی است که بی ایمان از دنیا بروند در حالی که قاتل عمدی ممکن است ایمان داشته باشد و حتی پشیمان گردد و از گناه بزرگی که انجام داده جدا توبه کند و گذشته را تا آنجا که قدرت دارد جبران نماید.

در پاسخ این سؤال می توان گفت:

منظور از قتل مؤمن در آیه این است که انسانی را به خاطر ایمان داشتن بقتل برساند و یا کشتن او را مباح بشمرد،روشن است که چنین قتل نشانه کفر قاتل است و لازمه آن خلود در عذاب می باشد.

حدیثی از امام صادق ع نیز به این مضمون نقل شده است (۱).

۲-این احتمال نیز هست که قتل افراد با ایمان و بی گناه سبب شود که انسان بی ایمان از دنیا برود و توفیق توبه نصیب او نگردد و به خاطر همین موضوع گرفتار عذاب جاویدان شود.

۳-این هم ممکن است که منظور از خلود،در این آیه عذاب بسیار طولانی باشد،نه عذاب جاویدان.

---

۱ - ۱) در کتاب کافی و تفسیر عیاشی در ذیل آیه از امام صادق(ع)چنین نقل شده که فرمود من قتل مؤمنا علی دینه فذلک المتعمد الذی قال اللّه تعالی عز و جل فی کتابه وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِیماً .

سؤال دیگری نیز در اینجا مطرح می شود که اصولا قتل عمد آیا قابل توبه می باشد؟! جمعی از مفسران،صریحا پاسخ منفی به این سؤال می دهند و می گویند:

قتل نفس طبق آیه فوق اصلا قابل توبه نیست،و در پاره ای از روایات که در ذیل آیه وارد شده است نیز اشاره به این معنی گردیده که لا توبه له.

ولی آنچه از روح تعلیمات اسلام و روایات پیشوایان بزرگ دینی و فلسفه توبه که پایه تربیت و حفظ از گناه در آینده زندگی است استفاده می شود این است که هیچ گناهی نیست که قابل توبه نباشد،اگر چه توبه پاره ای از گناهان، بسیار سخت و شرائط سنگین دارد،قرآن مجید می گوید: إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ (نساء-۴۸):

"خداوند تنها گناه شرک را نمی بخشد اما غیر آن را برای هر کس بخواهد و صلاح ببیند خواهد بخشید"حتی سابقا ذیل همین آیه اشاره کردیم که این آیه درباره آمرزش گناهان از طریق شفاعت و مانند آن سخن می گوید و الا گناه شرک نیز با توبه کردن و بازگشت به سوی توحید و اسلام قابل بخشش است،همانطور که بیشتر مسلمانان صدر اسلام،در آغاز مشرک بودند و سپس توبه کردند،و خداوند گناه آنها را بخشید،بنا بر این شرک تنها گناهی است که بدون توبه بخشیده نمی شود و اما با توبه کردن همه گناهان حتی شرک قابل بخشش است چنان که در سوره زمر آیه ۵۳ و ۵۴ می خوانیم:... إِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ وَ أَنِیبُوا إِلیٰ رَبِّکُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ :

"...خداوند همه گناهان را می بخشد،زیرا او بخشنده مهربان است و بازگشت به سوی خدا کنید و توبه نمائید و تسلیم فرمان او باشید".

و اینکه بعضی از مفسران گفته اند:آیات مربوط آمرزش همه گناهان در پرتو توبه به اصطلاح از قبیل"عام"است و قابل"تخصیص"می باشد،

صحیح نیست زیرا لسان این آیات که در مقام امتنان بر گنهکاران می باشد و با تاکیدات مختلف همراه است قابل تخصیص نیست(به اصطلاح ابا از تخصیص دارد).

از این گذشته اگر براستی کسی که قتل عمدی از او سرزده به کلی از آمرزش خداوند مایوس گردد و برای همیشه(حتی پس از توبه موکد و جبران عمل زشت خود با اعمال نیک فراوان)در لعن و عذاب جاویدان بماند هیچگونه دلیلی ندارد که در باقیمانده عمر اطاعت فراوان خدا کند و دست از اعمال خلاف و حتی قتل نفسهای مکرر بر دارد و این با روح تعلیمات انبیاء که برای تربیت بشر در هر مرحله آمده اند چگونه سازگار است؟! در تواریخ اسلام نیز می بینیم که پیغمبر اکرم ص از گنهکاران خطرناکی همچون"وحشی"قاتل حمزه بن عبد المطلب گذشت نمود و توبه او را پذیرفت و نمی توان گفت که قتل نفس در حال شرک و ایمان آن قدر تفاوت دارد که در یک حال بخشوده شود و در حال دیگر به هیچوجه قابل بخشش نباشد.

اصولا همانطور که گفتیم ما هیچ گناهی بالاتر از شرک نداریم و می دانیم که این گناه نیز با توبه و پذیرش اسلام بخشوده می شود چگونه می توان باور کرد گناه قتل حتی با توبه واقعی قابل بخشش نباشد.

ولی اشتباه نشود آنچه در بالا- گفتیم به این معنی نیست که قتل عمد کار کوچک و کم اهمیتی است یا به این سادگی میتوان از آن توبه کرد،بلکه به عکس توبه واقعی از این گناه کبیره بسیار مشکل است و نیاز به جبران این عمل دارد و جبران کردن آن کار آسانی نیست (۱)بنا بر این منظور ما فقط این است که

۱- ۱) در روایات تعبیراتی درباره اهمیت قتل افراد بی گناه و با ایمان وارد شده که پشت را می لرزاند،در حدیثی از پیغمبر اکرم ص نقل شده که فرمود:لزوال الدنیا اهون علی اللّه من قتل امرء مسلم:"از بین رفتن جهان در پیشگاه خدا از کشتن یک فرد مسلمان کوچکتر است"و نیز می فرماید:لو ان رجلا قتل بالمشرق و آخر رضی بالمغرب لاشرک فی دمه:"اگر کسی در شرق جهان کشته شود و دیگری در غرب به آن راضی باشد شریک خون او است"(المنار ج ۵ ص ۳۶۱)

راه توبه به روی چنین افرادی بطور کلی بسته نمی باشد.

انواع قتل

"فقها"در کتاب قصاص و دیات از کتب فقهی با الهامی که از آیات و روایات اسلامی گرفته اند قتل را به سه نوع تقسیم کرده اند:"قتل عمد"، "قتل شبه عمد"و"قتل خطا".

قتل عمد قتلی است که با تصمیم قبلی و با استفاده از وسائل قتل صورت گیرد (مثل اینکه انسان به قصد کشتن دیگری از حربه یا چوب یا سنگ یا دست استفاده کند).

قتل شبه عمد آن است که تصمیمی بر کشتن نباشد اما تصمیم بر کاری در مورد مقتول داشته باشد که بدون توجه منجر به قتل گردد مثل این که کسی را عمدا کتک می زند بدون اینکه تصمیم کشتن او را داشته باشد ولی این ضرب اتفاقا منجر به قتل گردد.

قتل خطا آن است که هیچگونه تصمیمی نه به قتل داشته باشد نه انجام عملی در مورد مقتول،مثل اینکه می خواهد حیوانی را شکار کند اما تیر خطا می رود و به انسانی می خورد و او را به قتل می رساند.

هر یک از این سه نوع احکام مشروحی دارد که در کتب فقهی آمده است.

ص :۷۱

[سوره النساء (۴): آیه ۹۴]

اشاره

يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اَللّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ اَلسَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا فَعِنْدَ اَللّهِ مَغانِمُ كَثِيرَةٌ كَذلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اَللّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اَللّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً (۹۴)

ترجمه:

۹۴-ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که در راه خدا گام بر می دارید(و به سفری برای جهاد می روید)تحقیق کنید و به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند نگوئید مسلمان نیستی بخاطر اینکه سرمایه ناپایدار دنیا(و غنائمی)بدست آورید،زیرا غنیمتهای بزرگی در نزد خدا(برای شما)است،شما قبلا چنین بودید و خداوند بر شما منت گذارد(و هدایت نمود)بنا بر این(بشکرانه این نعمت بزرگ)تحقیق کنید،خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است.

شان نزول:

در روایات و تفاسیر اسلامی شان نزولهایی در باره آیه فوق آمده است که کم و بیش با هم شباهت دارند از جمله اینکه:پیامبر ص بعد از بازگشت از جنگ خیبر،اسامه بن زید را با جمعی از مسلمانان به سوی یهودیانی که در یکی از روستاهای "فدک"زندگی می کردند فرستاد،تا آنها را به سوی اسلام و یا قبول شرائط ذمه دعوت کنند.

یکی از یهودیان به نام"مرداس"که از آمدن سپاه اسلام با خبر شده بود اموال و فرزندان خود را در پناه کوهی قرار داد و به استقبال مسلمانان شتافت،در حالی که به یگانگی خدا و نبوت پیامبر ص گواهی می داد.

ص: ۷۲

اسـامه بن زیـد به گمان اینکه مرد یهودی از ترس جان و برای حفظ مال اظهار اسـلام می کنـد و در باطن مسـلمان نیست به او حمله کرد و او را کشت و گوسفندان او را به غنیمت گرفت هنگامی که خبر به پیامبر ص رسید پیامبر ص سخت از این جریان ناراحت شـد و فرمود:تو مسـلمانی را کشتی، "اسامه"ناراحت شد و عرض کرد این مرد از ترس جان و برای حفظ مالش اظهار اسلام کرد پیامبر ص فرمود:تو که از درون او آگاه نبودی،چه میدانی؟ شاید به راستی مسلمان شده است،در این موقع آیه فوق نـازل شـد و به مسـلمانان هشـدار داد که به خاطر غنائم جنگی و ماننـد آن هیچگاه انکار سـخن کسانی را که اظهار اسـلام می کنند ننمایند بلکه هر کس اظهار اسلام کرد باید سخن او را پذیرفت.

تفسیر:

اشاره

بعد از آنکه در آیات گذشـته تاکیدات لازم نسـبت به حفظ جان افراد بی گناه شد،در این آیه یک دستور احتیاطی برای حفظ جـان افراد بی گنـاهی کـه ممکن است مـورد اتهـام قرار گیرنـد بیـان می کنـد و می فرمایـد:"ای کسـانی که ایمـان آورده اید هنگامی که در راه جهاد گام بر میدارید،تحقیق و جستجو کنید و به کسانی که اظهار اسلام می کنند نگوئید مسلمان نیستید".

(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَتَبَیَّنُوا وَ لاَ تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَی إِلَیْکُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِناً).

و به این ترتیب دسـتور می دهـد آنهایی را که اظهار ایمان می کننـد با آغوش باز بپذیرنـد و هر گونه بـد گمانی و سوء ظن را نسبت به اظهار ایمان آنها کنار بگذارند.

سپس اضافه میکند که مبادا به خاطر نعمتهای ناپایدار این جهان افرادی را که

اظهار اسلام می کنند متهم کرده و آنها را به عنوان یک دشمن به قتل برسانید و اموال آنها را به غنیمت بگیرید(تبتغون عرض الحیاه الدنیا) (۱).

در حالی که غنیمتهای جاودانی و ارزنده در پیشگاه خدا است(فَعِنْدَ اللّٰهِ مَغٰانِمُ کَثِیرَهٌ).

گرچه در گذشته چنین بودید و در دوران جاهلیت جنگهای شما انگیزه غارتگری داشت(کَذٰلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ) (۲).

ولی اکنون در پرتو اسلام و منتی که خداوند بر شما نهاده است،از آن وضع نجات یافته اید،بنا بر این به شکرانه این نعمت بزرگ لازم است که در کارها تحقیق کنید(فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ فَتَبَیَّنُوا).

و این را بدانید که خداوند از اعمال و نیات شما آگاه است.

(إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیراً).

جهاد اسلامی جنبه مادی ندارد

آیه فوق به خوبی این حقیقت را روشن می سازد که هیچ مسلمانی نباید برای هدف مادی گام در میدان جهاد بگذارد و به همین دلیل باید نخستین اظهار ایمان را از طرف دشمن بپذیرد،و به ندای صلح او پاسخ گوید اگر چه از غنائم مادی فراوان محروم گردد زیرا هدف از جهاد اسلامی توسعه طلبی و جمع غنائم نیست،

ص: ۷۴

۱- ۱) "عرض "(بر وزن مرض)به معنی چیزی است که ثبات و پایداری ندارد بنا بر این "عرض الحیاه الدنیا"به معنی سرمایه های زندگی دنیا است که همگی بدون استثناء ناپایدارند.

۲- ۲) در تفسیر این جمله احتمال دیگری نیز داده شده است و آن اینکه خود شما نیز در آغاز اسلام آوردن چنین وضعی را داشتید،یعنی با زبان گواهی به حقانیت اسلام دادید و از شما پذیرفته شد در حالی که مکنون قلب شما بر کسی روشن نبود.

بلکه هـدف آزاد شدن انسانها از قید بندگی بندگان و خداوند زور و زر است و هر زمان که روزنه امیدی به سوی این حقیقت گشوده شـد بایـد به سوی آن شـتافت، آیه فوق می گویـد:"شـما یک روز چنین افکار منحطی داشتیـد و به خاطر سـرمایه های مادی خونهایی را می ریختید،اما امروز آن برنامه به کلی دگرگون شده است، به علاوه مگر خود شما به هنگام ورود در اسلام غیر از اظهار ایمان چه برنامه دیگری داشتید،چرا از قانونی که خود از آن استفاده کرده اید درباره دیگران دریغ می نمائید"؟!

سؤال:

ممکن است با توجه به مضـمون آیه چنین ایراد شود که اسلام با قبول ادعاهای ظاهری مردم در مورد پیوستن به این آئین زمینه را برای پرورش"منافق" در محیط اسـلامی آماده می کند و با این برنامه،ممکن است عده زیادی از آن سوء اسـتفاده کرده و با استتار در زیر نام اسلام دست به اعمال جاسوسی و ضد اسلامی بزنند.

پاسخ:

شایـد هیـچ قانونی در جهان نیست که راه سوء اسـتفاده در آن وجود نداشـته باشـد،مهم این است که قانون دارای مصالح قابل ملاحظه ای باشد،اگر بنا شود اظهار اسلام به بهانه عدم آگاهی از مکنون قلب طرف،قبول نگردد،مفاسد بسیاری به بار می آید که زیـان آن به مراتب بیشتر است،و اصول عواطف انسـانی را از بین خواهـد برد،زیرا هر کس بـا دیگری کینه و خرده حسـابی داشته باشد می تواند او را متهم کند که اسلام او ظاهری است و با مکنون دل او هماهنگ نیست

ص: ۷۵

و به این ترتیب خونهای بسیاری از بی گناهان ریخته شود.

از این گذشته در آغاز گرایش به هر آئین افرادی هستند که گرایشهای ساده و تشریفاتی و ظاهری دارند اما با گذشت زمان و تماس مداوم با آن آئین محکم و ریشه دار می شوند،این دسته را نیز نمی توان طرد کرد.

[سوره النساء (۴): آیات ۹۵ تا ۹۶]

اشاره

لاٰ یَسْتَوِی اَلْقٰاعِدُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ غَیْرُ أُولِی اَلضَّرَرِ وَ اَلْمُجٰاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اَللّٰهُ اَلْمُجٰاهِدِینَ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَی اَلْقٰاعِدِینَ دَرَجَةً وَ کُلاًّ وَعَدَ اَللّٰهُ اَلْحُسْنیٰ وَ فَضَّلَ اَللّٰهُ اَلْمُجٰاهِدِینَ عَلَی اَلْقٰاعِدِینَ أَجْراً عَظِیماً (۹۵) دَرَجٰاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ کٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً (۹۶)

ترجمه:

۹۵-افراد با ایمانی که بدون بیماری و ناراحتی از جهاد باز نشستند یا مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند یکسان نیستند،خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند بر قاعدان برتری بخشیده و به هر یک از این دو دسته(به نسبت اعمال نیکشان)خداوند وعده پاداش نیک داده و مجاهدان را بر قاعدان برتری و پاداش عظیمی بخشیده است.

۹۶-درجات(مهمی)از ناحیه خداوند و آمرزش و رحمت(نصیب آنان می گردد)و(اگر لغزشهایی داشته اند)خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

در آیات گذشته سخن از جهاد در میان بود،این دو آیه مقایسه ای در میان مجاهدان و غیر مجاهدان به عمل آورده،می گوید:"افراد با ایمانی

ص: ۷۶

که از شـرکت در میدان جهاد خودداری می کنند،و بیماری خاصـی که آنها را از شرکت در این میدان مانع شود ندارند،هرگز با مجاهدانی که در راه خدا و اعلای کلمه حق با مال و جان خود جهاد می کنند یکسان نیستند".

(لا یَسْتَوِی الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ غَیْرُ أُولِی الضَّرَرِ وَ الْمُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ).

روشن است که منظور از قاعدون در اینجا افرادی هستند که با داشتن ایمان به اصول اسلام،بر اثر نداشتن همت کافی، در جهاد شرکت نکرده انـد، در صورتی که جهـاد بر آنهـا واجب عینی نبوده،زیرا اگر واجب عینی بود، قرآن بـا این لحن ملایـم درباره آنها سـخن نمی گفت و در آخر آیه به آنها وعـده پاداش نمیداد،بنا بر این حتی در صورتی که جهاد واجب عینی نباشد برتری روشن "مجاهدان"بر "قاعدان"قابل انکار نیست.

و به هر حال آیه کسانی را که از روی نفاق و دشـمنی از شرکت در جهاد خودداری کرده اند شامل نمی شود،ضمنا باید توجه داشت تعبیر" غَیْرُ أُولِی الضَّرَرِ "مفهوم وسیعی دارد که تمام کسانی را که به خاطر نقص عضو،یا بیماری و یا ضعف فوق العاده و مانند آنها قادر به شرکت در جهاد نیستند،استثناء می کند.

سپس برتری مجاهـدان را بار دیگر به صورت صـریحتر و آشـکارتر بیان کرده و می فرماید:"خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود در راهش پیکار می کنند بر خودداری کنندگان از شرکت در میدان جهاد برتری عظیمی بخشیده".

(فَضَّلَ اللّهُ الْمُجاهِدِینَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقاعِدِینَ دَرَجَةً (۱).

۱- ۱) درجه به صـورت نکره ذکر شـده،و همـانطور که در کتب ادبی آمـده است نکره در اینگـونه موارد برای بیـان عظمت و اهمیت است،گویا آن قـدر درجه آنها بالا است که کاملا شـناخته نمی شود و این هماننـد چیزی است که به هنگام بیان ارزش فوق العاده چیزی گفته می شود هیچکس قیمت آن را نمی داند!

ولی در عین حال چون همانطور که گفتیم نقطه مقابل این دسته از مجاهدان افرادی هستند که جهاد برای آنها واجب عینی نبوده و یا اینکه به خاطر بیماری و ناتوانی و علل دیگر قادر به شرکت در میدان جهاد نبوده اند لذا برای اینکه پاداش نیت صالح و ایمان و سایر اعمال نیک آنها نادیده گرفته نشود به آنها نیز وعده نیک داده و می فرماید:"به هر دو دسته(مجاهدان و غیر مجاهدان) وعده نیک داده است"(وَ کُلاًّ وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنیٰ).

ولی بدیهی است میان وعده نیکی که به این دو دسته داده شده است فاصله بسیار است-در حقیقت قرآن با این بیان نشان می دهد که سهم هر کار نیکی در جای خود محفوظ و فراموش نشدنی است،بخصوص اینکه سخن از قاعدانی است که علاقمند به شرکت در جهاد بوده اند و آن را یک هدف عالی و مقدس می دانستند ولی واجب عینی نبودن آن مانع از تحقیق بخشیدن به این هدف عالی شده است،آنها نیز به اندازه علاقه ای که به این کار داشته اند پاداش خواهند داشت،همچنین افراد اولی الضرر(کسانی که به خاطر بیماری و یا نقص عضو در میدان جهاد شرکت نکرده اند)در حالی که با تمام وجود خود به آن علاقه داشته و عشق می ورزیده اند نیز سهم قابل ملاحظه ای از پاداش مجاهدان خواهند داشت،چنان که در حدیثی از پیامبر اسلام ص نقل شده که به سربازان اسلام فرمود:

لقد خلفتم فی المدینه اقواما ما سرتم مسیرا و لا قطعتم وادیا الا کانوا معکم و هم الذین صحت نیاتهم و نصحت جیوبهم و هوت افئدتهم الی الجهاد و قد منعهم عن المسیر ضرر او غیره :

"افرادی را در مدینه پشت سر گذاشتید که در هر گام در این مسیر با شما بودند(و در پاداشهای الهی شرکت داشتند)آنها کسانی بودند که نیتی پاک داشتند و به اندازه کافی خیر خواهی کردند و قلبهای آنها مشتاق به جهاد بود ولی

ص :۷۸

موانعی همچون بیماری و زیان و غیر آن آنها را از این کار باز داشت (۱).

ولی از آنجا که اهمیت جهاد در منطق اسلام از این هم بیشتر است بار دیگر به سراغ مجاهدان رفته و تاکید می کند که"خداوند مجاهدان را بر قاعدان اجر عظیمی بخشیده است".

(وَ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰاهِدِینَ عَلَی الْقٰاعِدِینَ أَجْراً عَظِیماً). این اجر عظیم در آیه بعد چنین تفسیر شده:درجات مهمی از طرف خداوند و آمرزش و رحمت او(دَرَجٰاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً).

و اگر در این میان افرادی ضمن انجام وظیفه خویش مرتکب لغزشهایی شده اند و از کرده خویش پشیمانند خدا به آنها نیز وعده آمرزش داده و در پایان آیه می فرماید: وَ کٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً .

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

۱-در آیه فوق سه بار نام"مجاهدان"به میان آمده،در نخستین بار مجاهدان همراه با"هدف"و"وسیله"جهاد ذکر شده اند (اَلْمُجٰاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ بِأَمْوٰالِهِمْ)و در مرتبه دوم نام مجاهدان فقط با وسیله جهاد،ذکر شده اما سخنی از هدف به میان نیامده است(اَلْمُجٰاهِدِینَ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ) و در مرحله آخر تنها نام مجاهدان به میان آمده است(المجاهدین...)و این یکی از نکات بارز بلاغت در کلام است که چون شنونده مرحله به مرحله به موضوع آشناتر می شود از قیود و مشخصات آن می کاهند و کار آشنایی بجایی می رسد که تنها با یک اشاره همه چیز معلوم می شود.

۲-در آیه نخست برتری مجاهدان را بر قاعدان به صورت مفرد(درجه) ذکر شده در حالی که در آیه دوم به صورت جمع(درجات)آمده است،

۱- ۱) تفسیر صافی ذیل آیه فوق.

روشن است که میـان این دو تعبیر منافـاتی نیست زیرا در تعبیر اول منظور بیـان اصل برتری مجاهـدان بر غیر آنها است،ولی در تعبیر دوم این برتری را شـرح می دهـد،و لـذا با ذکر"مغفرت"و"رحمت"نیز توام شده است،و به عبارت دیگر تفاوت میان این دو تفاوت میان"اجمال"و"تفصیل"است.

ضمنـا از تعبیر به"درجـات"نیز می توان این معنی را اسـتفاده کرد که مجاهـدان همه در یـک حـد و پـایه نیسـتند و به اختلاف درجه اخلاـص و فـداکاری و تحمـل ناراحتیهـا،مقامات معنوی آنها مختلف است،زیرا مسـلم است همه مجاهـدانی که در یک صف در برابر دشمن می ایستند به یک اندازه،جهاد نمی کنند و به یک اندازه اخلاص ندارند،بنا بر این هر یک،به تناسب کار و نیت خود پاداش می گیرند.

اهمیت فوق العاده جهاد:

جهاد یک قانون عمومی در عالم آفرینش است،و همه موجودات زنـده جهان اعم از نباتات و حیوانات به وسـیله جهاد موانع را از سر راه خود بر می دارند، تا بتوانند به کمالات مطلوب خود برسند.

و به عنوان مثـال،ریشه درختی را می بینیم که برای بـدست آوردن غـذا و نیرو،بطور دائم در حال فعالیت و حرکت است،و اگر روزی این فعالیت و کوشش را ترک گوید،ادامه زندگی برای او غیر ممکن است.

بهمین دلیـل در هنگـامی که در حرکت خود در اعماق زمین با موانعی برخورد کنـد،اگر بتوانـد آنها را سوراخ کرده و از آنان می گـذرد،عجیب این است که ریشه های لطیف گاهی هماننـد مته های فولادی با موانع به نبرد بر می خیزنـد،و اگر احیانا این توانایی را نداشت،راه خود را کج کرده و با

دور زدن از آن مانع می گذرد.

در وجود خود ما در تمام شبانه روز حتی در ساعاتی که در خوابیم نبرد عجیبی میان گلبولهای سفید خون ما و دشمنان مهاجم وجود دارد،که اگر یک ساعت این جهاد خاموش گردد و مدافعان کشور تن دست از پیکار بکشند، انواع میکربهای موذی در دستگاههای مختلف رخنه کرده،و سلامت ما را به مخاطره خواهند افکند.

و عین همین مطلب در میان جوامع انسانی و اقوام و ملل عالم وجود دارد،آنانی که همیشه در حال"جهاد"و"مراقبت"به سر می برند،همواره زنده و پیروزند،و دیگرانی که به فکر خوش گذرانی و ادامه زندگی فردی هستند،دیر یا زود از بین رفته و ملتی زنده و مجاهد جای آنها را خواهند گرفت.و همین است که رسول گرامی اسلام ص می فرماید:

"

فمن ترک الجهاد البسه اللّه ذلا و فقرا فی معیشته و محقا فی دینه ان اللّه اعز امتی بسنابک خیلها و مراکز رماحها " (۱).

"آن کس که جهاد را ترک گوید،خدا بر اندام او لباس ذلت می پوشاند، و فقر و احتیاج بر زندگی،و تاریکی بر دین او سایه شوم می افکند،خداوند پیروان مرا به وسیله سم ستورانی که به میدان جهاد پیش می روند و به وسیله پیکانهای نیزه ها،عزت می بخشد." و به مناسبت دیگری می فرماید:"

اغزوا تورثوا ابنائکم مجدا " (۲).

"جهاد کنید تا مجد و عظمت را برای فرزندانتان به میراث بگذارید"! و امیر مؤمنان علی ع در ابتدای خطبه جهاد چنین می فرماید:

"...

فان الجهاد باب من ابواب الجنه فتحه اللّه لخاصه اولیائه و هو لباس التقوی و درع اللّه الحصینه و جنته الوثیقه،فمن ترکه رغبه عنه البسه اللّه ثوب الذل و شمله البلاء و دیث بالصغار و القماءه. .." (۳)

۱- ۱ و ۲) وسائل کتاب جهاد،ابواب جهاد العدو و یناسبه باب یک حدیث ۲ و ۱۶.

۲- ۳) نهج البلاغه خطبه ۲۷.

۳-

"جهـاد دری است از دربهـای بهشـت،کـه خداونـد آن را بـه روی دوسـتان خـاص خـود گشـوده اسـت،جهـاد،لبـاس پر فضـیلت"تقـوی"اسـت جهـاد،زره نفوذناپـذیر الهی اسـت،جهـاد،سـپر محکـم پروردگـار اسـت،آن کس کـه جهـاد را ترک گویـد،خداوند بر اندام او لباس ذلت و بلا می پوشاند،و او را در مقابل دیدگاه مردم خوار و ذلیل جلوه می دهد..." ضـمنا باید توجه داشت که جهـاد،تنهـا به معنی جنـگ و نـبرد مسـلحانه نیست بلکه هر نوع تلاـش و کوششـی را که برای پیشـبرد اهـداف مقـدس الهی انجـام گیرد،شامـل می شـود،و بـه ایـن ترتیـب علاـوه بر نبردهـای دفـاعی و گـاهی تهـاجمی، مبـارزات علمی،منطقی،اقتصادی،فرهنگی و سیاسی را نیز در بر می گیرد.

[سوره النساء (۴): آیات ۹۷ تا ۹۹]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ تَوَفّاهُمُ اَلْمَلاٰئِكَةُ ظٰالِمِي أَنْفُسِهِمْ قٰالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قٰالُوا كُنّٰا مُسْتَضْعَفِينَ فِي اَلْأَرْضِ قٰالُوا أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اَللّٰهِ وٰاسِعَةً فَتُهٰاجِرُوا فِيهٰا فَأُولٰئِكَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سٰاءَتْ مَصِيراً (۹۷) إِلاَّ اَلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ اَلرِّجٰالِ وَ اَلنِّسٰاءِ وَ اَلْوِلْدٰانِ لاٰ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لاٰ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً (۹۸) فَأُولٰئِكَ عَسَى اَللّٰهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كٰانَ اَللّٰهُ عَفُوًّا غَفُوراً (۹۹)

ترجمه:

۹۷-کسانی که فرشـتگان(قبض ارواح)روح آنها را گرفتنـد در حالی که به خویشـتن سـتم کرده بودند و به آنها گفتند شـما در چه حـالی بودیـد(و چرا بـا اینکه مسـلمان بودیـد در صف کفـار جـای داشتیـد؟)گفتنـد ما در سـرزمین خود تحت فشار بودیم، آنهـا(فرشـتگان)گفتنـد مگر سـرزمین خـدا پهنـاور نبود که مهـاجرت کنیـد؟پس آنهـا(عـذری نداشـتند و)جایگاهشان دوزخ و سرانجام بدی دارند.

۹۸-مگر آن دسـته از مردان و زنـان و کودکـانی که به راسـتی تحت فشـار قرار گرفته انـد، نه چـاره ای دارنـد و نه راهی(برای نجات از آن محیط آلوده)می یابند.

۹۹-آنها ممکن است خداوند مورد عفوشان قرار دهد و خداوند عفو کننده و آمرزنده است.

شان نزول:

قبل از آغاز جنگ بدر سران قریش اخطار کردند که همه افراد ساکن مکه که آمادگی برای شرکت در میدان جنگ دارند،باید برای نبرد با مسلمانان حرکت کنند و هر کس مخالفت کند خانه او ویران و اموالش مصادره می شود، به دنبال این تهدید،عده ای از افرادی که ظاهرا اسلام آورده بودند ولی به خاطر علاقه شدید به خانه و زندگی و اموال خود حاضر به مهاجرت نشده بودند،نیز با بت پرستان به سوی میدان جنگ حرکت کردند،و در میدان در صفوف مشرکان ایستادند و از کمی نفرات مسلمانان به شک و تردید افتادند و سرانجام در این میدان کشته شدند،آیه فوق نازل گردید و سرنوشت شوم آنها را شرح داد.

تفسیر:

اشاره

[وضع مستضعفان]

در تعقیب بحثهای مربوط به جهاد،در این آیات اشاره به سرنوشت شوم کسانی می شود که دم از اسلام می زدند ولی برنامه مهم اسلامی یعنی "هجرت"را عملی نساختند در نتیجه به وادی های خطرناکی کشیده شدند و در صفوف مشرکان جان سپردند،قرآن می گوید:"کسانی که فرشتگان قبض روح، روح آنها را گرفتند در حالی که به خود ستم کرده بودند،و از آنها پرسیدند، شما اگر مسلمان بودید،پس چرا در صفوف کفار قرار داشتید و با مسلمانان جنگیدید؟" (إِنَّ الَّذِینَ تَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ قالُوا فِیمَ کُنْتُمْ).

آنها در پاسخ به عنوان عذرخواهی می گویند:"ما در محیط خود تحت

فشار بودیم و به همین جهت توانایی بر اجرای فرمان خدا نداشتیم".

(قالُوا كُنّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ).

اما این اعتذار از آنان پذیرفته نمی شود و بزودی از فرشتگان خدا پاسخ می شنوند که:"مگر سرزمین پروردگار وسیع و پهناور نبود که مهاجرت کنید و خود را از آن محیط آلوده و خفقان بار برهانید".

(قالُوا أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِيها).

و در پایان به سرنوشت آنان اشاره کرده،می فرماید:"این گونه اشخاص که با عذرهای واهی و مصلحت اندیشی های شخصی شانه از زیر بار هجرت خالی کردند و زندگی در محیط آلوده و خفقان بار را بر آن ترجیح دادند، جایگاهشان دوزخ و بد سرانجامی دارند".

(فَأُولئِكَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصِيراً). در آیه بعد مستضعفان و ناتوانهای واقعی(نه مستضعفان دروغین)را استثناء کرده و می فرماید:

"مردان و زنان و کودکانی که هیچ راه چاره ای برای هجرت و هیچ طریقی برای نجات از آن محیط آلوده نمی یابند،از این حکم مستثنی هستند، زیرا واقعا این دسته معذورند و خداوند ممکن نیست تکلیف ما لا یطاق کند".

(إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً). و در آخرین آیه می فرماید:"ممکن است اینها مشمول عفو خداوند شوند و خداوند همواره بخشنده و آمرزنده بوده است".

(فَأُولئِكَ عَسَى اللّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كانَ اللّهُ عَفُوًّا غَفُوراً).

ممکن است این سؤال پیش آید اگر این افراد براستی معذورند چرا نمی فرماید حتما خداوند،آنها را می بخشد بلکه می گوید"عسی"(شاید).

پاسخ این سؤال همان است که در ذیل آیه ۸۴ از همین سوره بیان شد

ص :۸۴

که:منظور از این گونه تعبیرات آن است که حکم مذکور در این آیه دارای شرائطی است،که باید به آنها توجه داشت،یعنی اینگونه اشخاص هنگامی مشمول عفو الهی می شوند که در انجام هجرت به هنگام فرصت کمترین قصوری نورزیده اند و به اصطلاح تقصیر در مقدمات کار ندارند و هم اکنون نیز در نخستین فرصت ممکن آماده هجرت اند.

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

۱-استقلال روح.

تعبیر به توفی در آیه شریفه به جای مرگ،در حقیقت اشاره به این نکته است که مرگ به معنی نابودی و فنا نیست بلکه یک نوع"دریافت فرشتگان نسبت به روح انسان"است،یعنی روح او را که اساسی ترین قسمت وجود او است می گیرند و با خود به جهان دیگری می برند،این گونه تعبیر که در قرآن کرارا آمده یکی از روشنترین اشارات قرآن به مسئله وجود روح و بقای آن بعد از مرگ است،که شرح آن در ذیل آیات مناسب خواهد آمد، و پاسخی است به کسانی که می گویند:قرآن هیچگونه اشاره ای به مسئله روح نکرده است (۱).

۲-فرشته قبض روح یا فرشتگان؟

از بررسی موارد متعددی از قرآن مجید(۱۲ مورد)که در باره"توفی" و مرگ سخن به میان آمده استفاده می شود که گرفتن ارواح به دست یک فرشته معین نیست،بلکه فرشتگانی هستند که این وظیفه را بعهده دارند و مامور انتقال ارواح آدمیان از این جهان به جهان دیگرند،آیه فوق که فرشتگان به صورت

۱- ۱) توضیح درباره معنی "توفی"را از نظر لغت در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۴۳۰ مطالعه فرمائید.

جمع آمده اند(الملائکه)نیز یکی از شواهد این موضوع است.

در آیه ۶۱ سوره انعام می خوانیم: حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا :

"هنگامی که زمان مرگ یکی از شما برسد،فرستادگان ما روح او را قبض می کنند".

و اگر می بینیم که در بعض از آیات این موضوع به ملک الموت(فرشته مرگ)نسبت داده شده (۱)از این نظر است که او بزرگ فرشتگان مامور قبض ارواح است،و او همان کسی است که در احادیث به نام"عزرائیل"از او یاد شده است.

بنا بر این اینکه بعضی می پرسند چگونه یک فرشته می تواند در آن واحد همه جا حضور یابد و قبض روح انسانها کند،پاسخ آن با بیانی که گفته شد روشن می گردد از این گذشته به فرض اینکه فرشتگان نبودند و تنها یک فرشته بود باز مشکلی ایجاد نمی شد زیرا تجرد وجودی او ایجاب می کند که دائره نفوذ عملش فوق العاده وسیع باشد زیرا یک وجود مجرد از ماده می تواند احاطه وسیعی نسبت به جهان ماده داشته باشد،همانطور که در حدیثی درباره فرشته مرگ (ملک الموت)از امام صادق ع نقل شده که هنگامی که پیامبر ص از احاطه او نسبت به جهان سؤال کرد در جواب چنین گفت:

ما الدنیا کلها عندی فیما سخرها اللّه لی و مکننی علیها الا کالدرهم فی کف الرجل یقلبه کیف یشاء :

"این جهان و آنچه در آن است با تسلط و احاطه ای که خداوند به من بخشیده در نزد من همچون سکه ای است که در دست انسانی باشد که هر گونه بخواهد آن را می چرخاند" (۲).

ص :۸۶

۱- ۱) سوره سجده آیه ۱۱.

۲- ۲) تفسیر برهان جلد دوم صفحه ۳۹۱ ذیل آیه اول سوره اسراء.

ضمنا اگر می بینیم در بعضی از آیات قرآن قبض روح به خدا نسبت داده شده است مانند: اَللّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها :

"خداوند جانها را در موقع مرگ می گیرد"(سوره زمر-۴۲)منافاتی با آیات گذشته ندارد زیرا در مواردی که کار با وسائطی انجام می گیرد، گاهی کار را به وسائط نسبت می دهند و گاهی به آن کسی که اسباب و وسائط را برانگیخته است،و هر دو نسبت،صحیح است.

جالب اینکه در قرآن بسیاری از حوادث جهان به فرشتگانی که مامور خدا در عالم هستی هستند نسبت داده شده است،و همانطور که می دانیم فرشته معنی وسیعی دارد که از "موجودات مجرد عاقل"گرفته تا"نیروها و قوای طبیعی"را شامل می شود.

۳-مستضعف کیست؟

از بررسی آیات قرآن و روایات استفاده می شود افرادی که از نظر فکری یا بدنی یا اقتصادی آن چنان ضعیف باشند که قادر به شناسایی حق از باطل نشوند،و یا اینکه با تشخیص عقیده صحیح بر اثر ناتوانی جسمی یا ضعف مالی و یا محدودیتهایی که محیط بر آنها تحمیل کرده قادر به انجام وظائف خود به طور کامل نباشند و نتوانند مهاجرت کنند آنها را مستضعف می گویند.

از علی ع چنین نقل شده که فرمود:

و لا یقع اسم الاستضعاف علی من بلغته الحجه فسمعتها اذنه و وعاها قلبه :

"مستضعف کسی نیست که حجت بر او تمام شده و حق را شنیده و فکرش آن را درک کرده است" (۱).

و از امام موسی بن جعفر ع پرسیدند که مستضعفان چه کسانی هستند؟

۱- ۱) نور الثقلین جلد اول صفحه ۵۳۶.

امام در پاسخ این سؤال نوشتند:

الضعیف من لم ترفع له حجه و لم یعرف الاختلاف فاذا عرف الاختلاف فلیس بضعیف :

"مستضعف کسی است که حجت و دلیل به او نرسیده باشد و بوجود اختلاف (در مذاهب و عقاید که محرک بر تحقیق است)پی نبرده باشد،اما هنگامی که به این مطلب پی برد،دیگر مستضعف نیست" (۱).

روشن است که مستضعف در دو روایت فوق،همان مستضعف فکری و عقیده ای است ولی در آیه مورد بحث و آیه ۷۵ همین سوره که گذشت منظور از مستضعف همان مستضعف عملی است یعنی کسی که حق را تشخیص داده اما خفقان محیط به او اجازه عمل نمی دهد.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۰۰]

اشاره

وَ مَنْ یُهٰاجِرْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ یَجِدْ فِی اَلْأَرْضِ مُرٰاغَماً کَثِیراً وَ سَعَةً وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهٰاجِراً إِلَی اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ اَلْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اَللّٰهِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً (۱۰۰)

ترجمه:

۱۰۰-و کسی که در راه خدا هجرت کند نقاط امن فراوان و گسترده ای در زمین می یابد، و کسی که از خانه اش به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او بیرون رود سپس مرگش فرا رسد پاداش او بر خدا است و خداوند آمرزنده و مهربان است.

۱- ۱) نور الثقلین جلد اول صفحه ۵۳۹.

تفسیر:

اشاره

هجرت یک دستور سازنده اسلامی

به دنبال بحث درباره افرادی که بر اثر کوتاهی در انجام فریضه مهاجرت، به انواع ذلتها و بـدبختیها تن در می دهند،در این آیه با قاطعیت تمام درباره اهمیت هجرت در دو قسمت بحث شده است:

نخست اشاره به آثار و برکات هجرت در زنـدگی این جهان کرده، می فرمایـد:"کسانی که در راه خـدا و برای خـدا مهاجرت کننـد،در این جهان پهناور خـدا،نقاط امن فراوان و وسیع پیدا می کنند که می توانند حق را در آنجا اجرا کنند و بینی مخالفان را به خاک بمالند".

(وَ مَنْ یُهاجِرْ فِی سَبِیلِ اللّهِ یَجِدْ فِی الْأَرْضِ مُراغَماً کَثِیراً وَ سَعَهً).

بایـد توجه داشت که"مراغم"از مـاده رغـام(بر وزن کلاـم)به معنی "خاک"گرفته شـده و ارغام به معنی بخاک مالیـدن و ذلیل کردن است و "مراغم" هم صیغه اسم مفعول است و هم اسم مکان و در آیه فوق به معنی اسم مکان آمده یعنی مکانی که می تواننـد در آن حق را اجرا کنند و اگر کسـی با حق از روی عناد مخالفت کند،او را محکوم سازند و بینی او را به خاک بمالند! سپس به جنبه معنوی و اخروی مهـاجرت اشـاره کرده می فرمایـد:"اگر کسـانی از خانه و وطن خود به قصـد مهاجرت به سوی خـدا و پیامبر ص خارج شونـد و پیش از رسیـدن به هجرتگاه،مرگ آنها را فرا گیرد،اجر و پاداشـشان بر خـدا است،و خـداوند گناهان آنها را می بخشد".

(وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهاجِراً إِلَی اللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللّهِ وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِیماً).

ص: ۸۹

بنا بر این مهاجران در هر صورت به پیروزی بزرگی نائل می گردنـد،چه بتواننـد خود را به مقصد برسانند و از آزادی و حریت در انجام وظائف بهره گیرند،و چه نتوانند و جان خود را در این راه از دست بدهند،و با اینکه تمام پاداشهای نیکوکاران بر خدا است،ولی در اینجا به خصوص تصریح به این موضوع شده است که فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ :"پاداش او بر خدا لازم شده است"و این نهایت عظمت و اهمیت پاداش مهاجران را روشن می سازد.

اسلام و مهاجرت

طبق این آیه و آیات فراوان دیگر قرآن،اسلام با صراحت دستور میدهد که اگر در محیطی بخاطر عواملی نتوانستید آنچه وظیفه دارید انجام دهید، به محیط و منطقه امن دیگری "هجرت"نمائید،زیرا با وسعت جهان هستی "نتوان مرد به ذلت که در اینجا زادم"!.

و علت این دستور روشن است،زیرا اسلام جنبه منطقه ای ندارد،و وابسته و محدود به مکان و محیط معینی نیست.

و به این ترتیب علاقه های افراطی به محیط تولد و زادگاه و دیگر علائق مختلف از نظر اسلام نمیتواند مانع از هجرت مسلمان باشد.

و لذا می بینیم در صدر اسلام،همه این علاقه ها بخاطر حفظ و پیشرفت اسلام بریده شد،و به گفته یکی از مورخان غرب "قبیله و خانواده تنها شجره و درختی است که در صحرا می روید و هیچ فردی جز در پناه آن نمی تواند زندگی کند،و محمد ص با هجرت خویش شجره ای را که از گوشت و خون خانواده اش پرورده شده بود برای پروردگارش قطع کرد."(و با قریش رابطه خود را برید) (۱).

۱- ۱) محمد خاتم پیامبران جلد اول.

از اینها گذشته در میان همه موجودات زنده به هنگامی که موجودیت خود را در خطر می بینند،"هجرت"وجود دارد.بسیاری از انسانهای گذشته، پس از تغییر شرائط جغرافیایی زمین،از زادگاه خود برای ادامه حیات به نقاط دیگر کوچ کردند.نه تنها انسانها،بلکه در میان جانداران دیگر انواع بسیاری به عنوان مهاجر شناخته شده اند مانند پرندگان مهاجر که برای ادامه حیات گاهی تقریبا سرتاسر کره زمین را سیر می کنند،و بعضی از آنها از منطقه قطب شمال تا منطقه قطب جنوب را طی می نمایند،و به این ترتیب گاهی برای حفظ حیات خود در سال حدود ۱۸ هزار کیلومتر پرواز می نمایند و این خود می رساند که هجرت یکی از قوانین جاودانه حیات و زندگی است.

آیا انسان ممکن است از یک پرنده کمتر باشد؟! و آیا هنگامی که حیات معنوی و حیثیت و اهداف مقدسی که از حیات مادی انسان ارزشمندتر است،به خطر افتاد،می تواند به عذر اینکه اینجا زادگاه من است تن به انواع تحقیرها و ذلت ها و محرومیت ها و سلب آزادیها و از میان رفتن اهداف خود،بدهد؟!و یا اینکه طبق همان قانون عمومی حیات باید از چنین نقطه ای مهاجرت کند،و به محلی که آمادگی برای نمو و رشد مادی و معنوی او است،انتقال یابد؟.

جالب این است که هجرت-آن هم نه برای حفظ خود بلکه برای حفظ آئین اسلام-مبدء تاریخ مسلمانان می باشد،و زیر بنای همه حوادث سیاسی، تبلیغی و اجتماعی ما را تشکیل می دهد.

اما چرا سال هجرت پیامبر ص به عنوان مبدء تاریخ اسلام انتخاب شد؟ این موضوع جالب توجهی است،زیرا می دانیم که هر قوم و ملتی برای خود مبدء تاریخی دارند مثلا مسیحیان مبدء تاریخ خود را سال میلاد مسیح

قرار داده اند،و در اسلام با اینکه حوادث مهم فراوانی مانند ولادت پیغمبر اسلام،بعثت او،فتح مکه و رحلت پیغمبر ص بوده،ولی هیچ کدام انتخاب نشده،و تنها زمان هجرت رسول خدا ص به عنوان مبدء تاریخ انتخاب شده است.

تاریخ می گوید:مسلمانان در زمان خلیفه دوم که اسلام طبعا توسعه یافته بود،به فکر تعیین مبدء تاریخی که جنبه عمومی و همگانی داشته باشد،افتادند،و پس از گفتگوی فراوان نظر علی ع را دائر بر انتخاب هجرت به عنوان مبدء تاریخ پذیرفتند (۱).

در واقع می بایست چنین هم باشد،زیرا هجرت درخشنده ترین برنامه ای بود که در اسلام پیاده شد،و سر آغاز فصل نوینی از تاریخ اسلام گشت.

مسلمانان تا در مکه بودند و دوران آموزش خود را می دیدند، در ظاهر هیچ گونه قدرت اجتماعی و سیاسی نداشتند،اما پس از هجرت بلافاصله دولت اسلامی تشکیل شد،و با سرعت فراوانی در همه زمینه ها پیشرفت کرد،و اگر مسلمانان به فرمان پیغمبر ص دست به چنین هجرتی نمی زدند،نه تنها اسلام از محیط مکه فراتر نمی رفت،بلکه ممکن بود در همان جا دفن و فراموش می شد.

روشن است که"هجرت"یک حکم مخصوص به زمان پیغمبر ص نبوده است،بلکه در هر عصر و زمان و مکانی اگر همان شرائط پیش آید،مسلمانان موظف به هجرتند.

اساسا قرآن هجرت را مایه پیدایش آزادی و آسایش می داند همانطور که در آیه مورد بحث صریحا آمده است و در سوره نحل آیه ۴۱ نیز به بیان دیگری این حقیقت ذکر شده:

۱- ۱) تاریخ طبری جلد دوم صفحه ۱۱۲.

وَ الَّذِینَ هٰاجَرُوا فِی اللّهِ مِنْ بَعْدِ مٰا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِی الدُّنْیٰا حَسَنَهً :

"و آنها که مورد ستم واقع شدند و به دنبال آن در راه خدا مهاجرت اختیار کردند جایگاه پاکیزه ای در دنیا خواهند داشت.

این نکته نیز لازم به تذکر است،که هجرت از نظر اسلام تنها هجرت مکانی و خارجی نیست،بلکه باید قبل از این هجرت هجرتی از درون آغاز شود،و آن "هجرت"و"دوری"از چیزهایی است که منافات با اصالت و افتخارات انسانی دارد،تا در سایه آن برای هجرت خارجی و مکانی آماده شود.و این هجرت لازم است،تا اگر نیازی به هجرت مکانی نداشت،در پرتو این هجرت درونی در صف مهاجران راه خدا در آید.

اصولا روح هجرت همان فرار از"ظلمت"به"نور"و از کفر به ایمان،از گناه و نافرمانی به اطاعت فرمان خدا است،و لذا در احادیث می خوانیم:مهاجرانی که جسمشان هجرت کرده اما در درون و روح خود هجرتی نداشته اند،در صف مهاجران نیستند،و به عکس آنها که نیازی به هجرت مکانی نداشته اند، اما دست به هجرت در درون وجود خود زده اند، در زمره مهاجرانند.امیر مؤمنان علی ع می فرماید:

و یقول الرجل هاجرت،و لم یهاجر،انما المهاجرون الذین یهجرون السیئات و لم یاتوا بها :

"بعضی می گویند مهاجرت کرده ایم در حالی که مهاجرت واقعی نکرده اند مهاجران واقعی آنها هستند که از گناهان هجرت می کنند و مرتکب آن نمی شوند (۱)پیامبر ص فرمود:

من فر بدینه من ارض الی ارض و ان کان شبرا من الارض استوجب الجنه و کان رفیق محمد و ابراهیم علیهما السلام :

ص:۹۳

۱- ۱) سفینه البحار(هجر).

"کسی که برای حفظ آئین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر حتی به اندازه یک وجب مهاجرت کند استحقاق بهشت می یابد و یار و همنشین محمد ص و ابراهیم ع خواهد بود(زیرا این دو پیامبر بزرگ پیشوای مهاجران جهان بودند) (۱)

[سوره النساء (۴): آیه ۱۰۱]

اشاره

وَ إِذٰا ضَرَبْتُمْ فِی اَلْأَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنٰاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ اَلصَّلاٰةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ یَفْتِنَکُمُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا إِنَّ اَلْکٰافِرِینَ کٰانُوا لَکُمْ عَدُوًّا مُبِیناً (۱۰۱)

ترجمه:

۱۰۱-و هنگامی که سفر کنید گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید اگر از فتنه (و خطر)کافران بترسید،زیرا کافران برای شما دشمن آشکاری هستند.

تفسیر:

اشاره

نماز مسافر

در تعقیب آیات گذشته که درباره"جهاد"و"هجرت"بحث می کرد در این آیه به مسئله"نماز مسافر"اشاره کرده،می فرماید:"هنگامی که مسافرت کنید مانعی ندارد که نماز را کوتاه کنید اگر از خطرات کافران بترسید،زیرا کافران دشمن آشکار شما هستند".

(وَ إِذٰا ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنٰاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاٰةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ یَفْتِنَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنَّ الْکٰافِرِینَ کٰانُوا لَکُمْ عَدُوًّا مُبِیناً).

در این آیه از سفر تعبیر به ضرب فی الارض شده است،زیرا مسافر

ص:۹۴

۱- ۱) نور الثقلین جلد اول صفحه ۵۴۱.

زمین را به هنگام سفر با پای خود می کوبد (۱).

در اینجا سؤالی پیش می آید و آن اینکه در آیه فوق مسئله نماز قصر،مشروط به ترس از خطر دشمن شده است،در حالی که در مباحث فقهی می خوانیم نماز قصر یک حکم عمومی است و تفاوتی در آن میان سفرهای خوفناک یا امن و امان نمی باشد،روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن در زمینه نماز قصر وارد شده است نیز این عمومیت را تایید می کند (۲).

در پاسخ باید گفت:ممکن است مقید ساختن حکم قصر به مسئله"خوف" به خاطر یکی از چند جهت باشد:

الف-این قید ناظر به وضع مسلمانان آغاز اسلام است و به اصطلاح قید غالبی است،یعنی غالبا سفرهای آنها توام با خوف بوده و همانطور که در علم اصول گفته شده"قیود غالبی"مفهوم ندارند،چنان که در آیه و رَبائِبُکُمُ اللاّتِی فِی حُجُورِکُمْ (دختران همسرانتان که در دامانتان بزرگ می شوند بر شما حرامند) (۳).

نیز با همین مسئله روبرو می شویم زیرا"دختران همسر"مطلقا جزء محارمند، خواه در دامان انسان بزرگ شده باشند یا نه،ولی چون غالبا زنان مطلقه ای که شوهر می کنند جوانند و فرزندان خرد سالی دارند که در دامان شوهر دوم بزرگ می شوند قید فِی حُجُورِکُمْ (در دامانتان)در آیه مزبور ذکر شده است.

ب-بعضی از مفسران معتقدند که مسئله نماز قصر نخست به هنگام خوف (طبق آیه فوق)تشریع شده است،سپس این حکم توسعه پیدا کرده و به همه

ص: ۹۵

۱- ۱) مفردات راغب ماده"ضرب".

۲- ۲) برای اطلاع بیشتر به جلد پنجم کتاب وسائل الشیعه و کتاب سنن بیهقی جلد سوم صفحه ۱۳۴ و غیر آن مراجعه شود.

۳- ۳) نساء-۲۳.

موارد عمومیت یافته است.

ج-ممکن است این قید،جنبه تاکید داشته باشد یعنی نماز قصر برای مسافر همه جا لازم است اما به هنگام خوف از دشمن تاکید بیشتری دارد.

و در هر حال شک نیست که با توجه به تفسیر آیه در روایات فراوان اسلامی نماز مسافر اختصاصی به حالت ترس ندارد و به همین دلیل پیامبر ص نیز در مسافرتهای خود و حتی در مراسم حج(در سرزمین منی)نماز شکسته می خواند.

سؤال دیگری که پیش می آید این است که آیه فوق می گوید:لا جناح علیکم(گناهی بر شما نیست)و نمی گوید حتما نماز را شکسته بخوانید،پس چگونه می توان گفت نماز قصر واجب عینی است نه واجب تخییری.

[آیا کلمه"لا جناح"معنی وجوب نماز قصر را می فهماند؟]

در پاسخ باید گفت:

عین این سؤال از پیشوایان اسلام شده است و در جواب اشاره به دو نکته کرده اند:

نخست اینکه:تعبیر به"لا جناح"(گناهی بر شما نیست...)در خود قرآن مجید در بعضی موارد در معنی وجوب به کار رفته است مانند:

" إِنَّ الصَّفٰا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعٰائِرِ اللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمٰا ".(بقره:۱۵۸) "صفا و مروه از شعائر الهی است بنا بر این هر کس حج یا عمره بجا آورد مانعی ندارد که به این،دو طواف کند(سعی صفا و مروه بجا آورد)در حالی که میدانیم سعی صفا و مروه هم در حج واجب است و هم در عمره.

و لذا پیامبر ص و همه مسلمانان آن را بجا می آورند-عین این مضمون در روایتی از امام باقر ع نقل شده است (۱).

۱- ۱) نور الثقلین جلد اول صفحه ۵۴۲.

به عبارت دیگر:تعبیر به لا جناح در آیه مورد بحث و هم در آیه حج برای نفی تو هم تحریم است،زیرا در آغاز اسلام بتهایی روی صفا و مروه قرار داشت و به خاطر آنها بعضی از مسلمانان فکر می کردند سعی بین صفا و مروه از آداب بت پرستان است، در حالی که چنین نبود،لذا برای نفی این توهم می فرماید:"مانعی ندارد که سعی صفا و مروه کنید"و همچنین در مورد مسافر جای این توهم هست که بعضی چنین تصور کنند کوتاه کردن نماز در سفر یک نوع گناه است لذا قرآن با تعبیر لا جناح این توهم را از بین می برد.

نکته دیگر اینکه در بعضی از روایات نیز به این موضوع اشاره شده است که کوتاه خواندن نماز در سفر یک نوع تخفیف الهی است،و ادب ایجاب می کند که انسان این تخفیف را رد نکند و نسبت به آن بی اعتنایی به خرج ندهد در روایات اهل تسنن از پیغمبر اکرم ص نقل شده که درباره نماز قصر فرمود:

صدقه تصدق اللّه بها علیکم فاقبلوا صدقته (۱)"این هدیه ای است که خداوند به شما داده است آن را بپذیرید".

نظیر این حدیث در منابع شیعه نیز وارد شده است،امام صادق ع از پیامبر ص نقل می کند که می فرمود:"افطار در سفر و نماز قصر از هدایای الهی است،کسی که از این کار صرفنظر کند هدیه الهی را رد کرده است" (۲)نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که بعضی چنین تصور کرده اند که آیه فوق حکم نماز خوف(نماز در میدان جنگ و مانند آن)را بیان می کند و تعبیر به" إِنْ خِفْتُمْ "(اگر بترسید...)را گواه بر این مطلب گرفته اند.

ولی جمله إِذا ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ (هر گاه مسافرت کنید)مفهوم

ص: ۹۷

۱- ۱) این حدیث در سنن بیهقی جلد سوم صفحه ۱۳۴ از صحیح مسلم نقل شده است و در تفاسیر و کتب فقهی نیز آمده است.

۲- ۲) وسائل الشیعه جلد پنجم صفحه ۵۴۰.

عامی دارد که هر گونه مسافرتی را شامل می شود خواه مسافرت عادی باشد یا مسافرت برای جهاد،به علاوه حکم نماز خوف به طور جداگانه و مستقل در آیه بعد آمده است،و تعبیر به" إِنْ خِفْتُمْ "همانطور که گفتیم یک نوع قید غالبی است که در غالب مسافرتهای آن زمان برای مسلمانان وجود داشته است بنا بر این دلالتی بر نماز خوف ندارد،به علاوه در میدان جنگ همیشه خوف از حملات دشمن وجود دارد و جای این نیست که گفته شود"اگر بترسید که دشمن به شما حمله کند"و این خود گواه دیگری است که آیه اشاره به تمام سفرهایی می کند که ممکن است که خطراتی در آن وجود داشته باشد.

ضمنا باید توجه داشت که شرائط نماز مسافر،مانند شرائط و خصوصیات سایر احکام اسلامی در قرآن نیامده است بلکه در سنت به آن اشاره شده است.

از جمله اینکه نماز قصر در سفرهای کمتر از هشت فرسخ نیست،زیرا در آن زمان مسافر در یک روز معمولا هشت فرسخ راه را طی می کرد.

و نیز افرادی که همیشه در سفرند و یا سفر جزء برنامه زندگانی آنها شده است از این حکم مستثنی هستند زیرا مسافرت برای آنها جنبه عادی دارد نه جنبه فوق العاده.

و نیز کسانی که سفرشان سفر معصیت است مشمول این قانون نمی باشند زیرا این حکم یک نوع تخفیف الهی است و کسانی که در راه گناه،راه می سپرند نمی توانند مشمول آن باشند.

و نیز مسافر تا به حد ترخص نرسد(نقطه ای که صدای اذان شهر را نشنود و یا دیوارهای شهر را نبیند)نباید نماز قصر بخواند،زیرا هنوز از قلمرو شهر بیرون نرفته و عنوان مسافر به خود نگرفته است و همچنین احکام دیگری که در کتب فقهی مشروحا آمده و احادیث مربوط به آن را محدثان در کتب حدیث ذکر کرده اند.

ص :۹۸

[سوره النساء (۴): آیه ۱۰۲]

اشاره

وَ إِذا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ اَلصَّلاٰةَ فَلْتَقُمْ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرٰائِكُمْ وَ لْتَأْتِ طٰائِفَةٌ أُخْرىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وٰاحِدَةً وَ لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كٰانَ بِكُمْ أَذىً مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضىٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ أَعَدَّ لِلْكٰافِرِينَ عَذٰاباً مُهِيناً (۱۰۲)

ترجمه:

۱۰۲-و هنگامی که در میان آنها باشی و(در میدان جنگ برای آنها نماز برپا کنی باید دسته ای از آنها با تو(به نماز)برخیزند و باید سلاحهای خود را با خود برگیرند و هنگامی که سجده کردند(و نماز را به پایان رسانیدند)باید به پشت سر شما(به میدان نبرد)بروند و آن دسته دیگر که نماز نخوانده اند (و مشغول پیکار بوده اند)بیایند و با تو نماز بخوانند و باید آنها وسایل دفاعی و سلاحهای خود را با خود(در حال نماز)حمل کنند(زیرا)کافران دوست دارند که شما از سلاحها و متاعهای خود غافل شوید و یک مرتبه به شما هجوم کنند-و اگر از باران ناراحت هستید و یا بیمار(و مجروح)باشید مانعی ندارد که سلاحهای خود را بر زمین بگذارید ولی وسایل دفاعی(مانند زره و خود) را با خود بردارید،خداوند برای کافران عذاب خوار کننده ای فراهم ساخته است.

شان نزول:

هنگامی که پیامبر ص با عده ای از مسلمانان به عزم"مکه"وارد سرزمین"حدیبیه"شدند و جریان به گوش قریش رسید،خالد بن ولید به سرپرستی

یک گروه دویست نفری برای جلوگیری از پیشروی مسلمانان به سوی مکه در کوه های نزدیک مکه مستقر شد،هنگام ظهر "بلال"اذان گفت و پیامبر ص با مسلمانان نماز ظهر را به جماعت ادا کردند،خالد از مشاهده این صحنه در فکر فرو رفت و به نفرات خود گفت در موقع نماز عصر که در نظر آنها بسیار پرارزش است و حتی از نور چشمان خود آن را گرامی تر می دارند باید از فرصت استفاده کرد و با یک حمله برق آسا و غافلگیرانه در حال نماز کار مسلمانان را یکسره ساخت در این هنگام آیه فوق نازل شد و دستور نماز خوف را که از هر حمله غافلگیرانه ای جلوگیری می کند به مسلمانان داد،و این خود یکی از نکات اعجاز قرآن است که قبل از اقدام دشمن،نقشه های آنها را نقش بر آب کرد،و لذا گفته می شود خالد بن ولید با مشاهده این صحنه ایمان آورد و مسلمان شد (۱).

تفسیر:

اشاره

در تعقیب آیات مربوط به جهاد،این آیه کیفیت نماز خوف را که به هنگام جنگ باید خوانده شود به مسلمانان تعلیم می دهد،آیه خطاب به پیامبر ص کرده،می فرماید:"هنگامی که در میان آنها هستی و برای آنها نماز جماعت بر پا می داری باید مسلمانان به دو گروه تقسیم شوند،نخست عده ای با حمل اسلحه با تو به نماز بایستند.

(وَ إِذٰا کُنْتَ فِیهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاٰةَ فَلْتَقُمْ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَکَ وَ لْیَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ).

سپس هنگامی که این گروه سجده کردند(و رکعت اول نماز آنها تمام شد،تو در جای خود توقف می کنی)و آنها با سرعت رکعت دوم را تمام

۱- ۱) تفسیر تبیان جلد سوم صفحه ۳۱۱ و تفاسیر دیگر.

نموده و به میـدان نبرد بـاز می گردنـد و در برابر دشـمن می ایسـتند)و گروه دوم که نمـاز نخوانـده انـد،جای گروه اول را می گیرند و با تو نماز می گزارند.

(فَإِذا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرائِكُمْ وَ لْتَأْتِ طائِفَةٌ أُخْرى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ).

گروه دوم نیز باید وسائل دفاعی و اسلحه را با خود داشته باشند و بر زمین نگذارند.

(وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ).

این طرز نماز گزاردن برای این است که دشـمن شما را غافلگیر نکند، زیرا دشمن همواره در کمین است که از فرصت استفاده کند"و دوست می دارد که شما از سلاح و متاع خود غافل شوید"و یکباره به شما حمله ور شود.

(وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً واحِدَةً).

ولی از آنجا که ممکن است ضرورتهایی پیش بیاید که حمل سلاح و وسائل دفاعی هر دو با هم به هنگام نماز مشکل باشد،و یا به خاطر ضـعف و بیماری و جراحاتی که در میـدان جنگ بر افراد وارد می شود،حمل سـلاح و وسائل دفاعی تولیـد زحمت کند،در پایان آیه چنین دستور می دهد:

"و گناهی بر شما نیست اگر از باران ناراحت باشید و یا بیمار شوید که در این حال سلاح خود را بر زمین بگذارید".

(وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كانَ بِكُمْ أَذىً مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ).

ولی در هر صورت از همراه داشـتن وسائـل محافظتی و ایمنی(ماننـد زره و خود و امثال آن)غفلت نکنیـد و حتی در حال عـذر حتما آنها را با خود داشـته باشـید که اگر احیانا دشمن حمله کند بتوانید تا رسیدن کمک خود را حفظ کنید(وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ).

شما این دستورات را به کار بندید و مطمئن باشید پیروزی با شما است "زیرا خداوند برای کافران مجازات خوار کننده ای آماده کرده است".

(إِنَّ اللّهَ أَعَدَّ لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً).

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

۱-روشن است که منظور از بودن پیامبر ص در میان مسلمانان برای بپاداشتن نماز خوف این نیست که انجام این نماز مشروط به وجود شخص پیامبر ص است،بلکه منظور وجود امام و پیشوایی برای انجام جماعت در میان سربازان و مجاهدان است،و لذا علی ع و امام حسین ع نیز نماز خوف بجای آوردند و حتی جمعی از فرماندهان لشگرهای اسلامی همانند حذیفه این برنامه اسلامی را به هنگام لزوم انجام دادند (۱).

۲-در آیه به گروه اول دستور می دهد که اسلحه را به هنگام نماز خوف داشته باشند ولی به گروه دوم می گوید وسائل دفاعی(مانند زره)و اسلحه را هیچ کدام بزمین نگذارند.

ممکن است تفاوت این دو گروه بخاطر آن باشد که بهنگام انجام نماز توسط دسته اول دشمن هنوز کاملا آگاه از برنامه نیست و لذا احتمال حمله ضعیفتر است ولی در مورد دسته دوم که دشمن متوجه انجام مراسم نماز می شود، احتمال هجوم بیشتر است.

۳-منظور از حفظ امتعه این است که علاوه بر حفظ خویش باید مراقب حفظ وسائل دیگر جنگی و وسائل سفر و مواد غذایی و حیواناتی که برای تغذیه همراه دارید نیز باشید.

۴-میدانیم که نماز جماعت در اسلام واجب نیست ولی از مستحبات فوق العاده مؤکد است و آیه فوق یکی از نشانه های زنده تاکید این برنامه اسلامی است که حتی در میدان جنگ برای انجام آن از روش نماز خوف استفاده

۱- ۱) کنز العرفان جلد اول صفحه ۱۹۱.

میشود،این موضوع هم اهمیت "اصل نماز" و هم اهمیت "جماعت" را می رساند و مطمئنا تاثیر روانی خاصی هم در مجاهدان از نظر هماهنگی در هدف،و هم در دشمنان از نظر مشاهده اهتمام مسلمانان به وظائف خود حتی در میدان جنگ،دارد.

کیفیت نماز خوف

در آیه فوق در باره کیفیت نماز خوف،توضیح زیادی به چشم نمی خورد، و این روش قرآن است که کلیات را بیان کرده و شرح آن را به "سنت" واگذار می کند.

طریقه نماز خوف آن چنان که از سنت استفاده می شود این است که نمازهای چهار رکعتی تبدیل به دور رکعت میشود،گروه اول،یک رکعت را با امام میخوانند و امام پس از اتمام یک رکعت توقف می کند،و آن گروه یک رکعت دیگر را به تنهایی انجام میدهند،و به جبهه جنگ باز می گردند،سپس گروه دوم جای آنها را می گیرند و یک رکعت نماز خود را با امام و رکعت دوم را به طور فرادی انجام میدهند(در باره کیفیت نماز خوف نظرهای دیگری نیز هست اما آنچه در بالا گفتیم مشهورترین نظر است)

[سوره النساء (۴): آیه ۱۰۳]

اشاره

فَإِذا قَضَيْتُمُ اَلصَّلاةَ فَاذْكُرُوا اَللّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اِطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا اَلصَّلاةَ إِنَّ اَلصَّلاةَ كانَتْ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً (١٠٣)

ترجمه:

۱۰۳-و هنگامی که نماز را به پایان رسانیدید خدا را یاد کنید در حال ایستادن و نشستن و به هنگامی که به پهلو خوابیده اید،و هر گاه آرامش یافتید(و حالت خوف زایل گشت)نماز را(به صورت معمول)انجام دهید،زیرا نماز وظیفه ثابت و معینی برای مؤمنان است.

ص: ۱۰۳

تفسیر:

اشاره

اهمیت فریضه نماز

بدنبال دستور نماز خوف در آیه گذشته و لزوم بپاداشتن نماز حتی در حال جنگ در این آیه می فرماید:"پس از اتمام نماز یاد خدا را فراموش نکنید،و در حال ایستادن و نشستن و زمانی که بر پهلو خوابیده اید به یاد خدا باشید و از او کمک بجوئید".

(فَإِذا قَضَیْتُمُ الصَّلاةَ فَاذْکُرُوا اللّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً (۱)وَ عَلی جُنُوبِکُمْ) منظور از یاد خدا در حال قیام و قعود و بر پهلو خوابیدن،ممکن است همان حالات استراحت در فاصله هایی که در میدان جنگ واقع می شود باشد و نیز ممکن است به معنی حالات مختلف جنگی که سربازان گاهی در حال ایستادن و زمانی نشستن و زمانی به پهلو خوابیدن،سلاحهای مختلف جنگی از جمله وسیله تیراندازی را بکار می برند،بوده باشد.

آیه فوق در حقیقت اشاره به یک دستور مهم اسلامی است،که معنی نماز خواندن در اوقات معین این نیست که در سایر حالات انسان از خدا غافل بماند بلکه،نماز یک دستور انضباطی است که روح توجه به پروردگار را در انسان زنده می کند و میتواند در فواصل نمازها خدا را به خاطر داشته باشد خواه در میدان جنگ باشد و خواه در غیر میدان جنگ.

آیه فوق در روایات متعددی به کیفیت نماز گزاردن بیماران تفسیر شده که اگر بتوانند ایستاده و اگر نتوانند نشسته و اگر باز نتوانند به پهلو بخوابند و

۱- ۱) "قیام"هم معنی مصدری دارد(یعنی ایستادن)و هم جمع قائم است(یعنی ایستادگان)و"قعود"نیز چنین است یعنی هم به معنی"نشستن"و هم به معنی"نشستگان" آمده است و در آیه فوق هر دو معنی احتمال دارد.

نماز را بجا آورند،این تفسیر در حقیقت یک نوع تعمیم و توسعه در معنی آیه است اگر چه آیه مخصوص به این مورد نیست (۱)

سپس قرآن می گوید:دستور نماز خوف یک دستور استثنایی است و "به مجرد اینکه حالت خوف زائل گشت،باید نماز را به همان طرز عادی انجام دهید".

(فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلاٰةَ).

و در پایان سر این همه سفارش و دقت را در باره نماز چنین بیان می دارد:

"زیرا نماز وظیفه ثابت و لا یتغیری برای مؤمنان است".

(إِنَّ الصَّلاٰةَ كٰانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتٰاباً مَوْقُوتاً).

کلمه"موقوت"از ماده"وقت"است بنا بر این معنی آیه چنین است که اگر ملاحظه می کنید حتی در میدان جنگ مسلمانان باید این وظیفه اسلامی را انجام دهند به خاطر آن است که نماز اوقات معینی دارد که نمی توان از آنها تخلف کرد (۲).

ولی در روایات متعدی که در ذیل آیه وارد شده است موقوتا به معنی ثابتا و واجبا تفسیر شده است که البته آن هم با مفهوم آیه سازگار است،و نتیجه آن با معنی اول تقریبا یکی است.

سؤال: [چه لزوم دارد نماز را در اوقات معینی بخوانیم؟]

بعضی می گویند ما منکر فلسفه و اهمیت نماز و اثرات تربیتی آن نیستیم اما چه لزومی دارد که در اوقات معینی انجام شود آیا بهتر نیست که مردم آزاد

۱- ۱) برای اطلاع از احادیث فوق به نور الثقلین جلد اول صفحه ۵۴۵ مراجعه کنید.

۲- ۲) در کنز العرفان جلد اول صفحه ۵۹ این معنی را تایید کرده و در تفسیر تبیان و مجمع البیان به عنوان یک قول،ذکر شده است.

گذارده شوند و هر کس به هنگام فرصت و آمادگی روحی این وظیفه را انجام دهد.

پاسخ:

تجربه نشان داده که اگر مسائل تربیتی تحت انضباط و شرائط معین قرار نگیرد عده ای آن را به دست فراموشی می سپارند،و اساس آن به کلی متزلزل میگردد،این گونه مسائل حتما باید در اوقات معین و تحت انضباط دقیق قرار گیرد تا هیچکس عذر و بهانه ای برای ترک کردن آن نداشته باشد به خصوص اینکه انجام این عبادات در وقت معین مخصوصا به صورت دسته جمعی دارای شکوه و تاثیر و عظمت خاصی است که قابل انکار نمی باشد و در حقیقت یک کلاس بزرگ انسان سازی تشکیل می دهد.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۰۴]

اشاره

وَ لاٰ تَهِنُوا فِی اِبْتِغٰاءِ اَلْقَوْمِ إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَمٰا تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اَللّٰهِ مٰا لاٰ یَرْجُونَ وَ کٰانَ اَللّٰهُ عَلِیماً حَکِیماً (۱۰۴)

ترجمه:

۱۰۴-و از تعقیب دشمن سست نشوید(چه اینکه)اگر شما درد و رنج می بینید آنها نیز همانند شما درد و رنج می بینند،ولی شما امیدی از خدا دارید که آنها ندارند و خداوند دانا و حکیم است.

شان نزول:

در برابر هر سلاحی سلاح مشابهی

از ابن عباس و بعضی دیگر از مفسران چنین نقل شده که پس از حوادث دردناک جنگ احد پیامبر اسلام ص بر فراز کوه احد رفت و ابو سفیان نیز بر

کوه احـد قرار گرفت و بـا لحنی فاتحانه فریاد زد:"ای محمـد!یک روز پیروز شـدیم و روز دیگر شـما"یعنی این پیروزی ما در برابر شـکستی که در بدر داشتیم) پیامبر ص به مسـلمانان فرمود:فورا به او پاسخ گوئید(گویا می خواهد به ابو سفیان اثبات کند که پرورش یافتگان مکتب من همه آگاهی دارند)مسلمانان گفتند:

"هرگز وضع مـا بـا شـما یکسان نیست شـهیدان ما در بهشـتند و کشـتگان شـما در دوزخ"ابو سـفیان فریاد زد و این جمله را به صورت یک شعار افتخار آمیز گفت:

لنا العزی و لا عزی لکم.

(ما دارای بت بزرگ"عزی"هستیم و شما ندارید)پیامبر ص فرمود شما هم در برابر شعار آنها بگوئید:

اللّه مولینا و لا مولی لکم "سـرپرست و تکیه گاه ما خدا است و شـما سرپرست و تکیه گاهی ندارید" ابو سفیان که خود را در مقابل این شـعار زنده اسلامی ناتوان می دید،دست از بت"عزی"برداشت و به دامن بت"هبل"در آویخت و فریاد زد اعل هبل! "سربلند باد هبل".

پیامبر ص دستور داد که این شعار جاهلی را نیز با شعاری نیرومندتر و محکمتر بکوبند و بگویند

اللّه اعلی و اجل! :

"خداونـد برتر و بالاتر است"ابو سـفیان که از این شـعارهای گوناگون خود بهره ای نگرفت فریاد زد:میعادگاه ما سـرزمین بدر صغری است.

مسـلمانان از میدان جنگ با زخمها و جراحات فراوان بازگشتند در حالی که از حوادث دردناک احد سخت ناراحت بودند در این هنگـام آیه بالاـ نـازل شـد و به آنهـا هشـدار داد که در تعقیب مشـرکان کوتاهی نکننـد و از این حوادث دردناک ناراحت نشوند،مسلمانان با همان حال به تعقیب دشمن برخاستند و

هنگامی که خبر به مشرکان رسید با سرعت از مدینه دور شدند و به مکه بازگشتند (۱).

این شان نزول به ما می آموزد که مسلمانان باید هیچیک از تاکتیکهای دشمن را از نظر دور ندارند و در برابر هر وسیله مبارزه اعم از مبارزه"جسمی" و"روانی"وسیله ای محکمتر و کوبنده تر فراهم سازند،در برابر منطق دشمنان، منطقهای نیرومندتر،و در برابر سلاحهای آنها سلاحهای برتر و،حتی در برابر شعارهای آنها شعارهای کوبنده تر فراهم سازند و گرنه حوادث به نفع دشمن تغییر شکل خواهد داد.

و بنا بر این در عصری همچون عصر ما باید به جای تاسف خوردن در برابر حوادث دردناك و مفاسد وحشتناکی که مسلمانان را از هر سو احاطه کرده به طور فعالانه دست به کار شوند، در برابر کتابها و مطبوعات ناسالم،کتب و مطبوعات سالم فراهم کنند،و در مقابل وسائل تبلیغاتی مجهز دشمنان از مجهزترین وسائل تبلیغاتی روز استفاده کنند،در مقابل مراکز ناسالم،وسائل تفریح سالم برای جوانان خود فراهم سازند و در مقابل طرحها و تزها و دکترین هایی که مکتبهای مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ارائه می دهند طرحهای جامع اسلامی را به شکل روز در اختیار همگان قرار دهند،تنها با استفاده از این روش است که می توانند موجودیت خود را حفظ کرده و به صورت یک گروه پیشرو در جهان در آیند.

تفسیر:

به دنبال آیات مربوط به جهاد و هجرت،آیه فوق برای زنده کردن روح فداکاری در مسلمانان چنین می گوید:"هرگز از تعقیب دشمن سست نشوید".

(وَ لاٰ تَهِنُوا فِی ابْتِغٰاءِ الْقَوْمِ).

ص: ۱۰۸

۱- ۱) تفسیر تبیان جلد سوم صفحه ۳۱۴-مجمع البیان جلد سوم صفحه ۱۰۵.

اشاره به اینکه هرگز در برابر دشمنان سرسخت حالت دفاعی به خود نگیرید،بلکه همیشه در مقابل چنین افرادی روح تهاجم را در خود حفظ کنید، زیرا از نظر روانی اثر فوق العاده ای در کوبیدن روحیه دشمن دارد،همانطور که در حادثه احد بعد از آن شکست سخت،استفاده کردن از این روش سبب شد که دشمنان اسلام که با پیروزی میدان نبود را ترک گفته بودند فکر بازگشت به میدان را که در وسط راه برای آنها پیدا شده بود از سر بدر کنند و با سرعت از مدینه دور شوند.

سپس استدلال زنده و روشنی برای این حکم بیان می کند و می گوید:

"چرا شما سستی به خرج دهید در حالی که اگر شما در جهاد گرفتار درد و رنج می شوید دشمنان شما نیز از این ناراحتیها سهمی دارند،با این تفاوت که شما امید به کمک و رحمت وسیع پروردگار عالم دارید و آنها فاقد چنین امیدی هستند".

(إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمٰا تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللّٰهِ مٰا لاٰ يَرْجُونَ).

و در پایان برای تاکید بیشتر می فرماید"فراموش نکنید که تمام این ناراحتیها و رنجها و تلاشها و کوششها و احیانا سستی ها و مسامحه کاری های شما از دیدگاه علم خدا مخفی نیست"(وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً)و بنا بر این نتیجه همه آنها را خواهید دید.

ص :۱۰۹

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۵ تا ۱۰۶]

اشاره

إِنّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ اَلْكِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ اَلنّاسِ بِما أَراكَ اَللّٰهُ وَ لاٰ تَكُنْ لِلْخائِنِينَ خَصِيماً (۱۰۵) وَ اِسْتَغْفِرِ اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً (۱۰۶)

ترجمه:

۱۰۵-ما این کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا به آنچه خداونـد به تو آموخته،در میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی.

۱۰۶-و از خداوند طلب آمرزش نما،که خداوند آمرزنده و مهربان است.

شان نزول:

در شان نزول آیات فوق جریان مفصلی نقل شده که خلاصه اش این است:

طـایفه بنی ابیرق طایفه ای نسـبتا معروف بودنـد،سه برادر از این طایفه بنام"بشـر"و"بشـیر"و"مبشـر"نام داشـتند،"بشـیر"به خانه مسـلمانی به نام "رفاعه"دستبرد زد و شمشیر و زره و مقداری از مواد غذایی را به سرقت برد، فرزند برادر او به نام"قتاده"که از مجاهـدان بدر بود جریان را به خدمت پیامبر ص عرض کرد،ولی آن سه برادر یکی از مسـلمانان با ایمان را به نام"لبید"که در آن خانه با آنها زندگی می کرد در این جریان متهم ساختند.

"لبیـد"از این تهمت ناروا سـخت برآشـفت،شمشـیر کشـید و به سوی آنها آمـد و فریاد زد که مرا متهم به سـرقت می کنید؟در حـالی که شـما به این کـار سـزاوارترید شـما همان منافقانی هستیـد که پیامبر خـدا را هجو می کردیـد و اشـعار هجو خود را به قریش نسبت می دادید،یا باید این تهمت را که بمن زده اید ثابت کنید یا شمشیر خود را بر شما فرود می آورم.

برادران سارق که چنین دیدند با او مدار کردند،اما چون با خبر شدند که جریان به وسیله قتاده به گوش پیامبر ص رسیده یکی از سخنوران قبیله خود

ص: ۱۱۰

را دیدنـد که با جمعی به خدمت پیامبر ص بروند و با قیافه حق بجانب سارقان را تبرئه کنند،و قتاده را به تهمت ناروا زدن متهم سازند.

پیامبر ص طبق"وظیفه عمل به ظاهر"شـهادت این جمعیت را پذیرفت و قتاده را مورد سـرزنش قرار داد،قتاده که بی گناه بود از این جریـان بسـیار نـاراحت شـد و به سوی عموی خود بـاز گشت و جریـان را بـا اظهـار تـاسف فراوان بیان کرد،عمویش او را دلداری داد و گفت:نگران مباش خداوند پشتیبان ما است.

آیات فوق نازل شد و این مرد بی گناه را تبرئه کرد و خائنان واقعی را مورد سرزنش شدید قرار داد.

شـان نزول دیگری برای آیه نقـل شـده که زرهی از یکی از انصـار در یکی از جنگها به سـرقت رفت،آنها به یک نفر از طایفه بنی ابیرق ظنین شدنـد،سـارق هنگامی که متوجه خطر شـد،زره را به خانه یک نفر یهودی انـداخت و از قبیله خود خواست که نزد پیامبر ص گواهی به پاکی او بدهنـد و وجود زره را در خانه یهودی دلیل بر برائت او بگیرنـد پیامبر ص که چنین دیـد طبق ظاهر او را تبرئه فرمود مرد یهودی محکوم شد،آیات فوق نازل گشت و حقیقت را روشن ساخت.

تفسیر:

از خائنان حمایت نکنید

در این آیات خداوند نخست به پیامبر ص توصیه می کند که هدف از فرستادن این کتاب آسـمانی این است که اصول حق و عـدالت در میـان مردم اجرا شود،"مـا این کتـاب را به حق بر تو فرسـتادیم تا به آنچه خداونـد به تو آموخته است در میان مردم قضاوت کنی".

(إِنّا أَنْزَلْنا إِلَيْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَيْنَ النّاسِ بِما أَراکَ اللّهُ).

ص: ۱۱۱

سپس به پیامبر ص هشدار میدهد که هرگز از خائنان حمایت نکند (وَ لاٰ تَكُنْ لِلْخٰائِنِينَ خَصِيماً).

گرچه روی سخن در این آیه به پیامبر ص است ولی شک نیست که این حکم یک حکم عمومی نسبت به تمام قضات و داوران می باشد،و به همین دلیل چنین خطابی مفهومش این نیست که ممکن است چنین کاری از پیامبر ص سر بزند،چه اینکه حکم مزبور ناظر به همه افراد است. در آیه بعد به پیامبر ص دستور می دهد که از پیشگاه خدا طلب آمرزش کند(وَ اسْتَغْفِرِ اللّٰهَ)زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

(إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ غَفُوراً رَحِيماً).

در اینکه استغفار در اینجا برای چیست،احتمالاتی وجود دارد:

نخست اینکه"استغفار"برای آن ترک اولی است که به خاطر عجله در قضاوت در مورد شان نزول آیات صورت گرفت،یعنی گرچه آن مقدار از اعتراف و گواهی طرفین برای قضاوت تو کافی بود،ولی بهتر این بود که باز هم تحقیق بیشتری در این مورد بشود.

دیگر اینکه پیامبر ص در مورد این شان نزول طبق قوانین قضایی اسلام داوری کرد،و از آنجا که مدارک خائنان از نظر ظاهر محکمتر بود،حق به جانب آنها داده شد،پس از آشکار شدن واقع و رسیدن حق به حقدار دستور می دهد که از خداوند طلب آمرزش کند،نه بخاطر اینکه گناهی صورت گرفته است بلکه بخاطر اینکه بر اثر صحنه سازی های بعضی،حق مسلمانی در معرض نابودی قرار گرفته است(یعنی به اصطلاح استغفار بخاطر حکم واقعی است نه حکم ظاهری).

این احتمال را نیز داده اند که استغفار در اینجا برای طرفین دعوا بوده است که در طرح و تعقیب دعوا خلافگویی هایی انجام دادند.

ص :۱۱۲

در حدیثی از پیامبر اکرم ص نقل شده که فرمود:

انما انا بشر و انکم تختصمون الی و لعل بعضکم یکون الحن بحجته من بعض فاقضی بنحو ما اسمع فمن قضیت له من حق اخیه شیئا فلا یاخذه فانما اقطع له قطعه من النار! "من بشری همانند شما هستم(و مامور به ظاهرم)شاید بعضی از شما به هنگام بیان دلیل خود قوی تر از بعضی دیگر باشید،و من هم بر طبق همان دلیل قضاوت می کنم،در عین حال بدانید داوری من که بر طبق ظاهر دلیل طرفین صورت می گیرد،حق واقعی را تغییر نمی دهد،بنا بر این اگر من به سود کسی(طبق ظاهر)قضاوت کنم و حق دیگری را به او بدهم پاره ای از آتش جهنم در اختیار او قرار داده ام و باید از آن بپرهیزد" (۱).

از این حدیث به خوبی روشن می شود که پیامبر ص وظیفه دارد مطابق ظاهر و بر طبق دلیل طرفین دعوا قضاوت کند،البته در چنین داوری معمولا حق به حقدار می رسد،ولی گاهی هم ممکن است ظاهر دلیل و گواهی گواهان با واقع تطبیق نکند،اینجا است که باید توجه داشت که حکم داور به هیچ وجه واقع را تغییر نمی دهد،و حق،باطل،و باطل حق نمی شود.

ص: ۱۱۳

۱- ۱) المنار ج پنجم صفحه ۳۹۴ به نقل از صحیح بخاری و صحیح مسلم.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۷ تا ۱۰۹]

اشاره

وَ لاٰ تُجٰادِلْ عَنِ اَلَّذِينَ يَخْتٰانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ مَنْ كٰانَ خَوّٰاناً أَثِيماً (۱۰۷) يَسْتَخْفُونَ مِنَ اَلنّٰاسِ وَ لاٰ يَسْتَخْفُونَ مِنَ اَللّٰهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مٰا لاٰ يَرْضىٰ مِنَ اَلْقَوْلِ وَ كٰانَ اَللّٰهُ بِمٰا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً (۱۰۸) هٰا أَنْتُمْ هٰؤُلاٰءِ جٰادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا فَمَنْ يُجٰادِلُ اَللّٰهَ عَنْهُمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً (۱۰۹)

ترجمه:

۱۰۷-و از آنها که به خود خیانت کردند دفاع مکن زیرا خداوند افراد خیانت پیشه گنهکار را دوست ندارد.

۱۰۸-اعمال زشت خود را از مردم پنهان می دارنـد اما از خدا پنهان نمی دارند،و به هنگامی که در مجالس شبانه سـخنانی که خدا راضی نبود می گفتند،خدا با آنها بود و خدا به آنچه عمل می کنند احاطه دارد.

۱۰۹-آری شـما همانها هستید که در زندگی این جهان از آنها دفاع کردید،اما کیست که در برابر خداوند در روز رسـتاخیز از آنها دفاع کند و یا چه کسی است که وکیل و حامی آنها باشد؟!

تفسیر:

بدنبال دستورهای گذشته در باره عدم حمایت از خائنان در این آیات چنین ادامه می دهد که:"هیچگاه از خائنان و آنها که به خود خیانت کردند، حمایت نکنید".

(وَ لاٰ تُجٰادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتٰانُونَ أَنْفُسَهُمْ).

"چرا که خداوند،خیانت کنندگان گنهکار را دوست نمی دارد".

ص: ۱۱۴

(إِنَّ اللّهَ لاٰ يُحِبُّ مَنْ كٰانَ خَوّٰاناً أَثِيماً).

قابل توجه اینکه:در این آیه می فرماید:"کسانی که بخود خیانت کردند" در حالی که می دانیم طبق شان نزول آیه،خیانت نسبت به دیگران انجام شده بود،و این اشاره به همان معنی لطیفی است که قرآن بارها آن را تذکر داده که هر عملی از انسان سر بزند،آثار خوب و بد آن اعم از معنوی و مادی، قبل از هر کس متوجه خود او می شود،همانطور که در جای دیگر فرموده: إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهٰا :

"اگر نیکی کنید بخود نموده اید و اگر بدی کنید نیز به خودتان بد کرده اید" (۱)و یا اینکه اشاره به مطلب دیگری است که باز هم قرآن آن را تایید کرده و آن اینکه همه افراد بشر بسان اعضاء یک پیکرند و اگر کسی زیانی به دیگری برساند همانند آن است که بخود زیان رسانده باشد،درست مثل کسی که با دست خود سیلی به صورت خود می زند.

نکته دیگر اینکه آیه در مورد کسانی نیست که مثلا یک بار مرتکب خیانت شده اند و از آن پشیمان گشته اند زیرا در مورد چنین کسانی نباید شدت عمل بخرج داد بلکه باید ارفاق نمود،آیه در مورد کسانی است که خیانت جزء برنامه زندگی آنان شده است،به قرینه "یختانون"که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد و به قرینه "خوان"که صیغه مبالغه است به معنی بسیار خیانت کننده و"اثیم"که بمعنی گناهکار است و به عنوان تاکید برای"خوان" ذکر شده،و در آیه گذشته نیز از آنها تعبیر بخائن که اسم فاعل است و معنی وصفی دارد و نشانه تکرار عمل است شده است. سپس این گونه خائنان را مورد سرزنش قرار داده،می گوید:"آنها شرم دارند که باطن اعمالشان برای مردم روشن شود ولی از خدا،شرم ندارند!" (يَسْتَخْفُونَ مِنَ النّٰاسِ وَ لاٰ يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّٰهِ)

ص: ۱۱۵

۱- ۱) اسراء-۷.

"خداوندی که همه جا با آنها است،و در آن هنگام که در دل شب، نقشه های خیانت را طرح می کردند و سخنانی که خدا از آن راضی نبود می گفتند، با آنها بود به همه اعمال آنها احاطه دارد".

(وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ مٰا لاٰ یَرْضیٰ مِنَ الْقَوْلِ وَ کٰانَ اللّٰهُ بِمٰا یَعْمَلُونَ مُحِیطاً). سپس روی سخن را به طایفه شخص سارق که از او دفاع کردند،نموده، میگوید:"گیرم که شما در زندگی این جهان از آنها دفاع کنید ولی کیست که در روز قیامت بتواند از آنها دفاع نماید و یا به عنوان وکیل کارهای آنها را سامان بخشد،و گرفتاریهای آنها را بر طرف سازد"؟! (هٰا أَنْتُمْ هٰؤُلاٰءِ جٰادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا فَمَنْ یُجٰادِلُ اللّٰهَ عَنْهُمْ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ أَمْ مَنْ یَکُونُ عَلَیْهِمْ وَکِیلاً).

بنا بر این دفاع شما از آنها بسیار کم اثر است،زیرا در زندگی جاویدان آن هم در برابر خداوند،هیچگونه مدافعی برای آنها نیست.

در حقیقت در سه آیه فوق،نخست به پیامبر اسلام ص و همه قاضیان به حق توصیه شده که کاملا مراقب باشند،افرادی با صحنه سازی و شاهدهای دروغین حقوق دیگران را پایمال نکنند.

سپس به افراد خیانتکار،و بعد به مدافعان آنها هشدار داده شده است که مراقب نتائج سوء اعمال خود در این جهان و جهان دیگر باشند.

و این یکی از اسرار بلاغت قرآن است که در یک حادثه هر چند به ظاهر کوچک باشد و بر محور یک زره و مقداری مواد غذایی دور بزند و یا پای یک نفر یهودی و دشمن اسلام در میان باشد تمام جوانب مطلب را بررسی کرده و یادآوری و اخطار لازم را در هر مورد می کند از پیامبر بزرگ خدا ص که به حکم عصمت دامنش از هر گونه آلودگی به گناه پاک است گرفته،تا به افراد خیانت پیشه گنهکار و کسانی که به حکم تعصبهای خویشاوندی از این

گونه افراد دفاع می کنند،هر کدام به تناسب خود،مورد بحث قرار گرفته اند.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱۰ تا ۱۱۲]

اشاره

وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اَللّٰهَ یَجِدِ اَللّٰهَ غَفُوراً رَحِیماً (۱۱۰) وَ مَنْ یَکْسِبْ إِثْماً فَإِنَّمٰا یَکْسِبُهُ عَلیٰ نَفْسِهِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ عَلِیماً حَکِیماً (۱۱۱) وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطِیئَهً أَوْ إِثْماً ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ اِحْتَمَلَ بُهْتٰاناً وَ إِثْماً مُبِیناً (۱۱۲)

ترجمه:

۱۱۰-کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند سپس از خداوند طلب آمرزش نماید خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.

۱۱۱-و کسی که گناهی مرتکب شود به زیان خود کار کرده و خداوند دانا و حکیم است.

۱۱۲-و کسی که خطا یا گناهی مرتکب شود سپس بیگناهی را متهم سازد بار بهتان و گناه آشکاری بر دوش گرفته است.

تفسیر:

اشاره

در این سه آیه در تعقیب بحثهای مربوط به خیانت و تهمت که در آیات قبل گذشت سه حکم کلی بیان شده است:

۱-نخست اشاره به این حقیقت شده که راه توبه،به روی افراد بدکار به هر حال باز است و"کسی که به خود یا دیگری ستم کند و بعد حقیقتا پشیمان شود و از خداوند طلب آمرزش کند و در مقام جبران بر آید،خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت".

(وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ یَجِدِ اللّٰهَ غَفُوراً رَحِیماً .)

ص: ۱۱۷

باید توجه داشت که در آیه دو چیز عنوان شده یکی سوء و دیگری ظلم به نفس،و با توجه به قرینه مقابله و همچنین ریشه لغوی"سوء"که به معنی زیان رسانیدن به دیگری است،چنین استفاده می شود که هر نوع گناه اعم از اینکه انسان به دیگری زیان برساند یا به خود،به هنگام توبه حقیقی و جبران، قابل آمرزش است.

ضمنا از تعبیر به یَجِدِ اللّٰهَ غَفُوراً رَحِیماً :

"خدا را آمرزنده و مهربان می یابد"استفاده می شود که توبه حقیقی آن چنان اثر دارد که انسان در درون جان خود نتیجه آن را می یابد،از یک سو اثر ناراحت کننده گناه با توجه به غفور بودن خداوند از بین می رود،و از طرف دیگر دوری خود را از رحمت و الطاف خداوند که نتیجه معصیت بود، به مقتضای رحیمیت او،مبدل به نزدیکی احساس می کند. ۲-آیه دوم توضیح همان حقیقتی است که اجمال آن در آیات قبل گذشت و آن اینکه:"هر گناهی که انسان مرتکب می شود بالمال و در نتیجه به خود ضرر زده و به زیان خود گام برداشته است".

(وَ مَنْ یَکْسِبْ إِثْماً فَإِنَّمٰا یَکْسِبُهُ عَلیٰ نَفْسِهِ).

و در پایان آیه می فرماید:"خداوند عالم است و از اعمال بندگان با خبر، و هم حکیم است و هر کس را طبق استحقاق خود مجازات می کند".

(وَ کٰانَ اللّٰهُ عَلِیماً حَکِیماً).

و به این ترتیب گناهان اگر چه در ظاهر مختلفند،گاهی زیان آن به دیگری می رسد و گاهی زیان آن به خویشتن است،اما پس از تحلیل نهایی همه به خود انسان باز می گردد و آثار سوء گناه قبل از همه در روح و جان خود شخص ظاهر می شود (۱). ۳-و در آخرین آیه اشاره به اهمیت گناه تهمت زدن نسبت به افراد

ص :۱۱۸

۱- ۱) شعله اول نصیب دامن"آتش زنه"است این سزای آنکه بوسد آستان ظلم را

بی گناه کرده،می فرماید:"هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود و آن را به گردن بی گناهی بیفکند،بهتان و گناه آشکاری انجام داده است".

(وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطِیئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِیناً).

در این آیه گناهانی را که انسان مرتکب می شود و به گردن دیگری می افکند به دو قسم تقسیم شده یکی خطیئه و دیگر اثم- در باره تفاوت میان این دو،مفسران و اهل لغت سخن بسیار گفته اند،اما آنچه نزدیکتر به نظر می رسد این است که"خطیئه"از"خطا"در اصل به معنی لغزشها و گناهانی است که بدون قصد از انسان سر می زند و گاهی دارای کفاره و غرامت است، ولی تدریجا در معنی خطیئه توسعه ای داده شده و هر گناه اعم از عمد و غیر عمد را در بر می گیرد،زیرا هیچگونه گناهی(اعم از عمد و غیر عمد)با روح سلیم انسان سازگار نیست و اگر از او سر بزند در حقیقت یک نوع لغزش و خطا است که شایسته مقام او نیست،نتیجه اینکه خطیئه معنی وسیعی دارد که هم گناه عمدی و هم غیر عمدی را شامل می شود،ولی اثم معمولا به گناهان عمدی و اختیاری گفته می شود-و در اصل"اثم"به معنی چیزی است که انسان را از کاری باز می دارد و از آنجا که گناهان آدمی را از خیرات،باز میدارند به آنها اثم گفته شده است.

ضمنا باید توجه داشت که در آیه در مورد تهمت،تعبیر لطیفی به کار برده شده و آن اینکه گناه را بمنزله"تیر"قرار داده و انتساب آن را به دیگری به منزله"پرتاب بسوی هدف"اشاره به اینکه همانطور که تیراندازی به سوی دیگری ممکن است باعث از بین رفتن او شود پرتاب تیر گناه هم به کسی که مرتکب نشده ممکن است آبروی او را که بمنزله خون او است از بین ببرد، بدیهی است وزر و وبال این کار برای همیشه بر دوش فردی که تهمت زده است باقی خواهد ماند،و تعبیر به احتمل(بر دوش می گیرد)نیز اشاره به سنگینی

ص :۱۱۹

و دوام این مسئولیت است!.

جنایت تهمت

تهمت زدن به بی گناه از زشتترین کارهایی است که اسلام آن را به شدت محکوم ساخته است، آیه فوق و روایات متعدد اسلامی که در باره این موضوع وارد شده نظر اسلام را در این زمینه روشن می سازد،امام صادق ع از حکیمی چنین نقل می کند:

البهتان علی البرئ اثقل من جبال راسیات :

"تهمت زدن به بی گناه از کوه های عظیم نیز سنگین تر است"! (۱)تهمت زدن به افراد بی گناه با روح ایمان سازگار نیست چنان که از امام صادق ع نقل شده:

)

اذا اتهم المؤمن اخاه انماث الایمان فی قلبه کما ینماث الملح فی الماء) "کسی که برادر مسلمانش را متهم کند،ایمان در قلب او ذوب می شود همانند ذوب شدن نمک در آب"! (۲)در حقیقت بهتان و تهمت،بدترین انواع دروغ و کذب است،زیرا هم مفاسد عظیم کذب را دارد،و هم زیانهای غیبت،و هم بدترین نوع ظلم و ستم است،و لذا از پیامبر اسلام ص نقل شده که فرمود:

من بهت مؤمنا او مؤمنه او قال فیهما ما لیس فیه اقامه اللّٰه تعالی یوم القیامه علی تل من نار حتی یخرج مما قاله :

کسی که به مرد یا زن با ایمان تهمت بزند و یا در باره او چیزی بگوید .

۱- ۱) سفینه البحار جلد اول ماده بهت.

۲- ۲) اصول کافی جلد دوم صفحه ۲۶۹-باب التهمه و سوء الظن.

که در او نیست،خداوند در روز قیامت او را بر تلی از آتش قرار می دهد تا از مسئولیت آنچه گفته است در آید" (۱).

در حقیقت رواج این کار ناجوانمردانه در یک محیط،سبب به هم ریختن نظام و عدالت اجتماعی و آلوده شدن حق به باطل و گرفتار شدن بی گناه و تبرئه گنهکار و از میان رفتن اعتماد عمومی می شود.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۱۳]

اشاره

وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَ مٰا يُضِلُّونَ إِلاّٰ أَنْفُسَهُمْ وَ مٰا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اَللّٰهُ عَلَيْكَ اَلْكِتٰابَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مٰا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كٰانَ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيماً (۱۱۳)

ترجمه:

۱۱۳-اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود طایفه ای از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند اما جز خودشان را گمراه نمی کنند و هیچگونه زیانی به تو نمی رسانند و خداوند کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت و فضل خدا بر تو بزرگ بود.

تفسیر:

اشاره

این آیه اشاره به گوشه دیگری از حادثه بنی ابیرق است که در چند آیه قبل تحت عنوان شان نزول اشاره شد،آیه چنین می گوید:"اگر فضل و رحمت پروردگار شامل حال تو نبود جمعی از منافقان یا مانند آنها تصمیم داشتند ترا از مسیر حق و عدالت،منحرف سازند،ولی لطف الهی شامل حال تو شد

ص: ۱۲۱

۱- ۱) سفینه البحار جلد اول صفحه ۱۱۱.

و تو را حفظ کرد.

(وَ لَوْ لا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ یُضِلُّوکَ).

آنها می خواستند با متهم ساختن یک فرد بی گناه و سپس کشیدن پیامبر ص به این ماجرا،هم ضربه ای به شخصیت اجتماعی و معنوی پیامبر ص بزنند و هم اغراض سوء خود را در باره یک مسلمان بی گناه عملی سازند،ولی خداوندی که حافظ پیامبر خویش است،نقشه های آنها را نقش بر آب کرد.

بعضی برای این آیه شان نزول دیگری ذکر کرده اند و آن اینکه هیئتی از طایفه"بنی ثقیف"خدمت پیامبر ص آمده و گفتند ما با دو شرط با تو بیعت می کنیم نخست اینکه بت های خود را با دست خود نشکنیم و دیگر اینکه بر ما مهلت دهی تا یک سال دیگر بت"عزی"را پرستش کنیم!،خداوند به پیامبر ص خود دستور داد که در برابر پیشنهادهای آنها به هیچوجه انعطافی نشان ندهد،آیه فوق نازل شد و به پیامبر اعلام کرد که لطف خدا او را در برابر این وسوسه ها حفظ می کند.

سپس قرآن می گوید:اینها فقط خود را گمراه می کنند و هیچگونه زیان به تو نمی رسانند".

(وَ ما یُضِلُّونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما یَضُرُّونَکَ مِنْ شَیْءٍ) سرانجام علت مصونیت پیامبر ص را از گمراهی و خطا و گناه، چنین بیان می کند که"خدا،کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمیدانستی به تو آموخت".

(وَ أَنْزَلَ اللّهُ عَلَیْکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ).

و در پایان آیه می فرماید:"فضل خداوند بر تو بسیار بزرگ بوده است" (وَ کانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ عَظِیماً).

سرچشمه معصوم بودن پیامبران

آیه فوق،از آیاتی است که اشاره بمسئله مصونیت پیامبر ص از خطا و اشتباه و گناه می کند و می گوید:اگر امدادهای الهی شامل حال تو نبود تو را گمراه می ساختند ولی با وجود این امدادها قادر به این کار نخواهند بود و هیچگونه زیانی در این راه به تو نمی رسانند.

به این ترتیب خداوند برای اینکه پیامبر ص بتواند در هر چیز سرمشقی برای امت باشد و الگویی برای نیکیها و خیرات گردد،و از عواقب دردناک لغزشهایی که ممکن است دامن یک رهبر بزرگ را بگیرد،برکنار باشد و امت از سرگردانی در مسئله اطاعت پیامبر ص در امان باشند و گرفتار تضاد در میان اطاعت و عدم اطاعت نشوند پیامبر خود را در برابر خطا و گناه بیمه می کند تا اعتماد کامل مردم را که از نخستین شرطهای رهبری الهی است بخود جلب نماید.

و در ذیل آیه یکی از دلائل اساسی مسئله عصمت بطور اجمال آمده است و آن اینکه:خداوند علوم و دانشهایی به پیامبر ص آموخته که در پرتو آن در برابر گناه و خطا بیمه میشود،زیرا علم و دانش(در مرحله نهایی)موجب عصمت است مثلا پزشکی که آب آلوده ای را که به انواع میکربهای:وبا، مالاریا،و دهها بیماری خطرناک دیگر آلوده است و آن را در آزمایشگاه در زیر میکروسکوپ مطالعه کرده و اثر کشنده آن را به روشنی دریافته است، ممکن نیست از آن آب بنوشد،یعنی این علم به او مصونیت در برابر ارتکاب این عمل می دهد،در حالی که جهل به آن ممکن است موجب ارتکاب گردد.

همچنین سرچشمه بسیاری از اشتباهات جهل به مقدمات یا لوازم و عواقب یک کار است،بنا بر این کسی که از طریق وحی الهی و تعلیم پروردگارا آگاهی

ص:۱۲۳

کامل از مسائل مختلف دارد،نه گرفتار لغزش میشود،نه گمراهی و نه گناه.

ولی اشتباه نشود با اینکه چنان علمی برای پیامبر ص از ناحیه خدا است ولی باز جنبه اجباری بخود نمی گیرد،یعنی هیچگاه پیامبر مجبور نیست به علم خود عمل کند بلکه از روی اختیار به آن عمل می کند،همانطور که طبیب مزبور با داشتن آگاهی از وضع آن آب آلوده اجباری به ننوشیدن آن ندارد بلکه از روی اراده از شرب آن خودداری می کند.

و اگر گفته شود چرا پیامبر ص مشمول چنین فضل الهی شده است نه دیگران،باید گفت این به خاطر مسئولیت سنگین رهبری است که بر دوش او گذاشته شده است و بر دوش دیگران نیست زیرا خداوند به همان مقدار که مسئولیت می دهد،توان و نیرو می بخشد.(دقت کنید).

[سوره النساء (۴): آیه ۱۱۴]

اشاره

لاٰ خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوٰاهُمْ إِلاّٰ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاٰحٍ بَيْنَ اَلنّٰاسِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ اِبْتِغٰاءَ مَرْضٰاتِ اَللّٰهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً (۱۱۴)

ترجمه:

۱۱۴-در بسیاری از سخنان در گوشی(و جلسات محرمانه)آنها خیر و سودی نیست مگر کسی که(به این وسیله)امر به کمک به دیگران یا کار نیک یا اصطلاح در میان مردم کند،و هر کس برای خشنودی پروردگار چنین کند پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

ص: ۱۲۴

تفسیر:

اشاره

سخنان در گوشی

در آیات گذشته اشاره ای به جلسات مخفیانه شبانه و شیطنت آمیز بعضی از منافقان یا مانند آنها شده بود،در این آیه بطور مشروحتر از آن تحت عنوان نجوا بحث می شود.

"نجوا"تنها بمعنی سخنان در گوشی نیست بلکه هر گونه جلسات سری و مخفیانه را نیز شامل می شود،زیرا در اصل از ماده"نجوه"(بر وزن دفعه)بمعنی"سرزمین مرتفع"گرفته شده است،چون سرزمینهای مرتفع از اطراف خود جدا هستند،و از آنجا که جلسات سری و سخنان در گوشی از اطرافیان جدا می شود،به آن"نجوی"گفته اند و بعضی معتقدند که همه اینها از ماده نجات بمعنی"رهایی"گرفته شده است،زیرا یک نقطه مرتفع از هجوم سیلاب در امان است،و یک مجلس سری یا سخن در گوشی از اطلاع دیگران برکنار می باشد.

به هر حال آیه می گوید:"در غالب جلسات محرمانه و مخفیانه آنها که بر اساس نقشه های شیطنت آمیز بنا شده خیر و سودی نیست".

(لاٰ خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْوٰاهُمْ) سپس برای اینکه گمان نشود هر گونه نجوا و سخن در گوشی یا جلسات سری مذموم و ممنوع است،چند مورد به عنوان مقدمه بیان یک قانون کلی، به صورت استثناء در ذیل آیه ذکر کرده می فرماید:

"مگر اینکه کسی در نجوای خود،توصیه به صدقه و کمک به دیگران، یا انجام کار نیک،و یا اصلاح در میان مردم می نماید".

ص: ۱۲۵

(إِلّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النّاسِ) و"این گونه نجوی ها اگر به خاطر تظاهر و ریاکاری نباشد بلکه منظور از آن کسب رضای پروردگار بوده باشد،خداوند پاداش بزرگی برای آن مقرر خواهد فرمود".

(وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً) اصولا نجوا و سخنان درگوشی و تشکیل جلسات سری در قرآن به عنوان یک عمل شیطانی معرفی شده است.

" إِنَّمَا النَّجْوىٰ مِنَ الشَّيْطانِ ":

"نجوی از شیطان است" (۱)زیرا این کار غالبا برای اعمال نادرست صورت میگیرد،چون انجام کار خیر و مفید و مثبت معمولا چیز محرمانه و مخفیانه ای نیست که مردم بخواهند با سخنان درگوشی آن را انجام دهند.

ولی از آنجا که گاهی شرائط فوق العاده ای پیش می آید که انسان مجبور می شود در کارهای نیک از روش نجوا استفاده کند این استثناء مکرر در قرآن آمده است.يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَناجَيْتُمْ فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوىٰ :

"ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که نجوا می کنید برای گناه و ستم و نافرمانی پیامبر ص نجوا نکنید و تنها برای کار نیک و پرهیز کاری نجوا داشته باشید" (۲).

اساسا نجوا اگر در حضور جمعیت انجام پذیرد سوء ظن افراد را بر می انگیزد، و گاهی حتی در میان دوستان ایجاد بدبینی می کند،به همین دلیل بهتر است

۱- ۱) سوره مجادله آیه ۱۰.

۲- ۲) سوره مجادله آیه ۹.

که جز در موارد ضرورت از این موضوع استفاده نشود و فلسفه حکم مزبور در قرآن نیز همین است.

البته گاهی حفظ آبروی انسانی ایجاب می کند که از نجوا استفاده شود، و از جمله آن کمکهای مالی است که در آیه فوق به عنوان صدقه از آن یاد شده است.

و یا امر به معروف کردن که گاهی اگر آشکارا گفته شود،طرف،در برابر جمعیت شرمنده می شود،و شاید به همین علت از پذیرش آن امتناع ورزد و مقاومت کند،که در آیه فوق از آن تعبیر به معروف شده است.

و یا در موارد اصلاح بین مردم که گاهی آشکارا گفتن مسائل جلو اصلاح را می گیرد،و باید با هر کدام از طرفین دعوا جداگانه و به صورت نجوا صحبت شود تا نقشه اصلاحی پیاده گردد.

در این سه مورد و آنچه مانند آنست،ضرورت اقتضا می کند که کار مثبت در زیر چتر نجوا قرار گیرد.

قابل توجه اینکه موارد سه گانه فوق همه در عنوان"صدقه"مندرج است زیرا آن کس که امر به معروف می کند،زکات علم می پردازد و آن کس که اصلاح ذات البین می نماید زکات نفوذ و حیثیت خود را در میان مردم ادا می کند چنان که از علی ع نقل شده که فرمود:

ان اللّه فرض علیکم زکاه جاهکم کما فرض علیکم زکاه ما ملکت ایدیکم :

"خداوند بر شما واجب کرده است زکات نفوذ و حیثیت اجتماعی بپردازید همانطور که بر شما واجب کرده که زکات مال بدهید" (۱).

و از پیامبر اکرم ص نقل شده که به ابو ایوب فرمود:

الا ادلک علی صدقه یحبها اللّه و رسوله تصلح بین الناس اذا تفاسدوا و تقرب بینهم اذا تباعدوا :

۱- ۱) نور الثقلین جلد اول صفحه ۵۵۰ و تفاسیر دیگر.

آیا تو را از صدقه ای آگاه کنم که خدا و پیامبرش آن را دوست دارند:

هنگامی که مردم با یکدیگر دشمن شوند آنها را اصلاح ده و زمانی که از هم دور گردند آنها را به هم نزدیک کن " (۱).

[سوره النساء (۴): آیه ۱۱۵]

اشاره

وَ مَنْ یُشٰاقِقِ اَلرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَیَّنَ لَهُ اَلْهُدیٰ وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ اَلْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سٰاءَتْ مَصِیراً (۱۱۵)

ترجمه:

۱۱۵-کسی که بعد از آشکار شدن حق از در مخالفت با پیامبر در آید و از راهی جز راه مومنان پیروی کند ما او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد.

شان نزول:

در شان نزول آیات سابق گفتیم که بشیر بن ابیرق،پس از سرقت از مسلمانی،شخص بی گناهی را متهم ساخت و با صحنه سازی در حضور پیغمبر ص خود را تبرئه کرد ولی با نزول آیات گذشته رسوا شد،و بدنبال این رسوایی بجای اینکه توبه کند و به راه باز گردد،راه کفر را پیش گرفت و رسما از زمره مسلمانان خارج گردید،آیه فوق نازل شد و ضمن اشاره به این موضوع،یک حکم کلی و عمومی اسلامی را بیان ساخت.

تفسیر:

اشاره

هنگامی که انسان مرتکب خلافی می شود،پس از آگاهی دو راه در

۱- ۱) تفسیر قرطبی جلد سوم صفحه ۱۹۵۵ ذیل آیه.

پیش دارد راه بازگشت و توبه که اثر آن در شستشوی گناه در چند آیه پیش بیان گردید، راه دیگر،راه لجاجت و عناد است که به نتیجه شوم آن در این آیه اشاره شده و می فرماید:

"کسی که بعد از آشکار شدن حق از در مخالفت و عناد در برابر پیامبر ص در آید و راهی جز راه مؤمنان انتخاب نماید،ما او را به همان راه که می رود می کشانیم و در قیامت به دوزخ می فرستیم و چه جایگاه بدی در انتظار او است".

(وَ مَنْ يُشٰاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدىٰ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سٰاءَتْ مَصِيراً).

باید توجه داشت که"یشاقق"از ماده"شقاق"بمعنی مخالفت آگاهانه توام با عداوت و دشمنی است،و جمله مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدىٰ :

"پس از روشن شدن هدایت و راه راست"نیز این معنی را تاکید می کند و در واقع چنین افرادی سرنوشتی بهتر از این نمی توانند داشته باشند،سرنوشتی که هم عاقبت شوم در این جهان و هم عاقبت دردناک در آن جهان دارد.

اما در این جهان همانطور که قرآن می گوید:روز به روز در مسیر غلط خود راسختر می شوند و زاویه انحراف آنها از جاده حق،با پیشروی در بیراهه بیشتر می شود و این سرنوشتی است که خود آنها برای خویشتن انتخاب کرده اند، و بنائی است که پایه گذاری آن به دست خودشان شده است و بنا بر این هیچگونه ستمی در باره آنها به عمل نیامده،و این که می فرماید: نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰى :"ما او را به همان راه که می رود می کشانیم"اشاره بهمین سلب توفیق معنوی،و عدم تشخیص حق و پیشروی در بیراهه است(شرح این موضوع را در تفسیر هدایت و ضلالت در جلد اول صفحه ۵۰ بیان کرده ایم).

و آنجا که می گوید" نُصْلِهِ جَهَنَّمَ "اشاره به سرنوشت آنها در رستاخیز است.

ص :۱۲۹

در باره جمله نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّی تفسیر دیگری نیز هست و آن اینکه:"ما چنین افراد را تحت سرپرستی معبودهای ساختگی که برای خود انتخاب کرده اند، قرار میدهیم".

حجیت اجماع

یکی از دلائل چهارگانه فقه،اجماع بمعنی اتفاق علماء و دانشمندان اسلامی در یک مسئله فقهی است،در اصول فقه برای اثبات حجیت اجماع دلائل مختلفی ذکر کرده اند،از جمله آیه فوق است که جمعی آن را دلیل بر حجیت اجماع می دانند،زیرا می گوید:

"هر کس طریقی غیر از طریق مؤمنان انتخاب کند،سرنوشت شومی در دنیا و آخرت دارد"و بنا بر این هنگامی که مؤمنان راهی را در مسئله ای برگزیدند همه باید از آن پیروی کنند.

ولی حق این است که آیه فوق هیچگونه ارتباطی با مسئله حجیت اجماع ندارد(البته ما اجماع را حجت می دانیم مشروط به اینکه از آن کشف قول معصوم کنیم و یا معصوم شخصا،و لو بطور ناشناس،در ضمن اصحاب اجماع باشد،ولی دلیل حجت چنین اجماعی همان حجیت سنت و قول معصوم است نه آیه فوق)زیرا:

اولا-مجازاتهایی که در آیه تعیین شده برای کسانی است که آگاهانه، مخالفت با پیغمبر ص کنند و راهی غیر راه مؤمنان را انتخاب نمایند،یعنی این دو باید دست به دست هم بدهند تا چنان ثمره شومی داشته باشد وانگهی باید از روی علم و آگاهی صورت گیرد،و این موضوع هیچگونه ارتباطی با مسئله حجیت اجماع ندارد و اجماع را به تنهایی حجت نمی کند.

ثانیا منظور از سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ ،راه توحید و خدا پرستی و اصل اسلام

ص:۱۳۰

است نه فتاوای فقهی و احکام فرعی،همانطور که ظاهر آیه علاوه بر شان نزول آن به این حقیقت گواهی می دهد.

و در حقیقت،پیروی از غیر طریق مؤمنان چیزی جز مخالفت با پیامبر ص نیست و هر دو بازگشت به یک مطلب می کند.

لذا در حدیثی از امام باقر ع میخوانیم:

هنگامی که امیر مؤمنان علی ع در کوفه بود،جمعی خدمت او آمدند، و تقاضا کردند که برای آنها امام جماعتی انتخاب کند(تا در ماه رمضان نمازهای مستحبی معروف به تراویح را که در زمان عمر به جماعت میخواندند با او بخوانند)امام از این کار امتناع ورزید و از چنین جماعتی نهی کرد (زیرا جماعت در نافله مشروع نیست)این جمعیت با اینکه این حکم قاطع را از امام و پیشوای خود شنیده بودند لجاجت بخرج داده و جار و جنجال بلند کردند که بیائید و در این ماه رمضان،اشک بریزید!،جمعی از دوستان علی ع به خدمتش رسیدند و عرض کردند:عده ای در برابر این دستور شما تسلیم نیستند،فرمود:آنها را به حال خود وابگذارید هر کس را میخواهند انتخاب کنند تا این جماعت(نامشروع)را بجا آورد و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود (۱).

این حدیث نیز آنچه را که در مورد تفسیر آیه گفتیم تایید می کند.

۱- ۱) نور الثقلین جلد اول صفحه ۵۵۱.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۱۶]

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِيداً (۱۱۶)

ترجمه:

۱۱۶-خداوند شرک به او را نمی آمرزد(ولی)کمتر از آن را برای هر کس بخواهد(و شایسته بیند)می آمرزد و هر کس برای خدا شریکی قائل شود در گمراهی دوری افتاده است.

تفسیر:

شرک گناه نابخشودنی

در اینجا بار دیگر بدنبال بحثهای مربوط به منافقان و مرتدان یعنی کسانی که بعد از قبول اسلام به سوی کفر باز می گردند،اشاره به اهمیت گناه شرک می کند که گناهی است غیر قابل عفو و بخشش و هیچ گناهی بالاتر از آن متصور نیست.

مضمون این آیه با تفاوت در همین سوره گذشت(آیه ۴۸).

البته اینگونه تکرار در مسائل تربیتی لازمه بلاغت است زیرا مسائل اساسی و مهم باید در فواصل مختلفی تکرار شود تا در نفوس و افکار،راسخ گردد.

در حقیقت گناهان همانند بیماریهای گوناگونند،ما دام که بیماری به مراکز اصلی بدن حمله ور نشده و آنها را از کار نینداخته است نیروی دفاعی تن امید بهبودی را همراه دارد اما اگر فی المثل بیماری،مرکز اصلی بدن یعنی مغز را مورد هجوم قرار داد و فلج ساخت درهای امید بسته خواهد شد و

ص: ۱۳۲

مرگ حتمی بدنبال آن فرا می رسد،"شرک"چیزی است که مرکز حساس روح آدمی را از کار می اندازد،و تاریکی و ظلمت در جان او می پاشد و با وجود آن هیچگونه امید نجات نیست،اما اگر حقیقت توحید و یکتاپرستی که سرچشمه هر گونه فضیلت و جنبش و حرکت است،زنده باشد امید بخشش در مورد بقیه گناهان وجود دارد.

(إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ) همانطور که گفتیم در همین سوره دو بار این آیه تکرار شده است تا آثار شرک و بت پرستی که سالیان دراز در اعماق نفوس آن مردم لانه کرده بود،برای همیشه شستشو گردد،و آثار معنوی و مادی توحید بر شاخسار وجود آنها آشکار شود،منتها ذیل دو آیه با هم تفاوت مختصری دارد در اینجا میفرماید:

"هر کس برای خدا شریکی قائل شود در گمراهی دوری گرفتار شده".

(وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِيداً) ولی در گذشته فرمود:"کسی که برای خدا شریک قائل شود دروغ و افترای بزرگی زده است".

(وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدِ افْتَرىٰ إِثْماً عَظِيماً).

در حقیقت در آنجا اشاره به مفسده بزرگ شرک از جنبه الهی و شناسایی خدا شده و در اینجا زیانهای غیر قابل جبران آن برای خود مردم بیان گردیده است،آنجا جنبه علمی مساله را بررسی می کند و اینجا جنبه عملی و نتائج خارجی آن را،و روشن است که این هر دو به اصطلاح لازم و ملزوم یکدیگرند (توضیحات دیگری در زمینه این آیه در جلد سوم همین تفسیر صفحه ۴۰۹ داده ایم).

ص :۱۳۳

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱۷ تا ۱۲۱]

اشاره

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاّ إِناثاً وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلاّ شَيْطاناً مَرِيداً (۱۱۷) لَعَنَهُ اَللّهُ وَ قالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبادِكَ نَصِيباً مَفْرُوضاً (۱۱۸) وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ اَلْأَنْعامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اَللّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ اَلشَّيْطانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اَللّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبِيناً (۱۱۹) يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ وَ ما يَعِدُهُمُ اَلشَّيْطانُ إِلاّ غُرُوراً (۱۲۰) أُولئِكَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ لا يَجِدُونَ عَنْها مَحِيصاً (۱۲۱)

ترجمه:

۱۱۷-آنها غیر از خدا تنها بتهایی را می خوانند که اثری ندارند و(یا)فقط شیطان سرکش و ویرانگر را می خوانند.

۱۱۸-خداوند او را از رحمت خویش بدور ساخته و او گفته است که از بندگان تو سهم معینی خواهم گرفت.

۱۱۹-و آنها را گمراه می کنم و به آرزوها سرگرم می سازم و به آنها دستور می دهم که (اعمال خرافی انجام دهند و)گوش چهارپایان را بشکافند و آفرینش(پاک) خدایی را تغییر دهند،(فطرت توحید را به شرک بیالایند)و آنها که شیطان را به جای خدا ولی خود برگزینند زیان آشکاری کرده اند.

۱۲۰-شیطان به آنها وعده ها(ی دروغین)می دهد و به آرزوها سرگرم می سازد و جز فریب و نیرنگ به آنها وعده نمی دهد.

۱۲۱-آنها(پیروان شیطان)جایگاهشان جهنم است و هیچ راه فراری ندارند.

ص:۱۳۴

تفسیر:

نقشه های شیطان

آیه نخست توضیحی است برای حال مشرکان،که در آیه قبل به سرنوشت شوم آنها اشاره شد و در حقیقت علت گمراهی شدید آنها را بیان می کند و می گوید:"آنها بقدری کوتاه فکرند که خالق و آفریدگار جهان پهناور هستی را رها کرده و در برابر موجوداتی سر تعظیم فرود می آورند که کمترین اثر مثبتی ندارند بلکه گاهی همانند شیطان،ویرانگر و گمراه کننده نیز می باشند".

(إِنْ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاّ إِناثاً وَ إِنْ یَدْعُونَ إِلاّ شَیْطاناً مَرِیداً) قابل توجه اینکه:معبودهای مشرکان در این آیه منحصر بدو چیز شناخته شده"اناث"و"شیطان مرید".

اناث جمع"انثی"از ماده"انث"(بر وزن ادب)به معنی موجود نرم و قابل انعطاف است،و لذا هنگامی که آهن در آتش نرم شود،عرب می گوید انث الحدید و اگر به جنس زن اناث و مؤنث گفته می شود به خاطر آن است که جنس لطیفتر و انعطاف پذیرتری است.

ولی در اینجا بعضی از مفسران معتقدند که قرآن اشاره به بتهای معروف قبائل عرب می کند که هر کدام برای خود بتی انتخاب کرده،اسم مؤنثی را بر آن نهاده بودند:

اللات بمعنی"الهه"مؤنث اللّه،عزی مؤنث اعز،و همچنین"منات" و"اساف"و"نائله"و مانند آنها-ولی بعضی دیگر از مفسران بزرگ عقیده دارند که منظور از اناث در اینجا معنی معروف مؤنث نیست بلکه منظور همان ریشه لغوی آن است،یعنی آنها معبودهایی را می پرستیدند که مخلوق ضعیفی

ص:۱۳۵

بیش نبودنـد و به آسـانی در دست آدمی به هر شـکل در می آمدنـد،تمام وجودشان تاثر و"انعطاف پـذیری"و تسـلیم در برابر حوادث بود،و به عبارت روشنتر، موجودهایی که هیچگونه اراده و اختیاری از خود نداشتند و سرچشمه سود و زیان نبودند.

و اما کلمـه"مریـد"از نظر ریشـه لغـت از مـاده مرد(بر وزن زرد)بمعنی ریختـن شـاخ و برگ درخت است و بهمین مناسـبت به نوجوانی که هنوز مو در صورتش نروئیده امرد گفته می شود.

بنا بر این شـیطان مرید،یعنی شـیطانی که تمام صـفات فضیلت از شاخسار وجودش فرو ریخته و چیزی از نقاط قوت در او باقی نمانده است.

و یا از ماده مرود(بر وزن سرود)بمعنی طغیان و سرکشی است یعنی معبود آنها شیطان طغیانگر و ویرانگر است.

در حقیقت قرآن معبودهای آنها را چنین دسـته بنـدی کرده که یک دسـته بی اثرنـد و بی خاصـیت و دسـته دیگر طغیانگرند و ویرانگر و کسـی که در برابر چنین معبودهایی سر تسلیم فرود می آورد در گمراهی آشکار است!. سپس در آیات بعد اشاره به صفات شیطان و اهداف او و عداوت خاصی که با فرزندان آدم دارد کرده و قسمتهای مختلفی از برنامه های او را شرح میدهد و قبـل از هر چیز می فرمایـد:"خداونـد او را از رحمـت خـویش دور سـاخته" (لَعَنَهُ اللّهُ)و در حقیقت ریشه تمـام بـدبختیها و ویرانگریهـای او و همین دوری از رحمت خـدا است که بر اثر کبر و نخوت دامنش را گرفت،بـدیهی است چنین موجودی که بر اثر دوری از خـدا از هر گونه خیر و خوبی خـالی است نمی توانـد اثر مفیـدی در زنـدگی دگران داشـته باشـد و ذات نایافته از هستی بخش چگونه ممکن است هستی آفرین گردد،نه تنها مفید نخواهد بود،زیانبخش نیز خواهد بود. سـپس میفرماید:شیطان سوگند یاد کرده که چند برنامه را اجرا می کند:

۱-از بندگان تو نصیب معینی خواهم گرفت:

(وَ قالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبادِکَ نَصِیباً مَفْرُوضاً).

او میداند قدرت بر گمراه ساختن همه بندگان خدا ندارد،و تنها افراد هوسباز و ضعیف الایمان و ضعیف الاراده هستند که در برابر او تسلیم میشوند.

۲-آنها را گمراه می کنم(وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ).

۳-با آرزوهای دور و دراز و رنگارنگ آنها را سرگرم میسازم (وَ لَأُمَنِّیَنَّهُمْ) (۱)، ۴-آنها را به اعمال خرافی دعوت می کنم،از جمله فرمان می دهم که گوشهای چهار پایان را بشکافند و یا قطع کنند.

(وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَیُبَتِّکُنَّ آذانَ الْأَنْعامِ).

و این اشاره به یکی از اعمال زشت جاهلی است که در میان بت پرستان رائج بود که گوش بعضی از چهارپایان را می شکافتند و یا بکلی قطع می کردند و سوار شدن بر آن را ممنوع می دانستند و هیچگونه از آن استفاده نمی نمودند.

۵-آنها را وادار میسازم که آفرینش پاک خدایی را تغییر دهند.

(وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ) این جمله اشاره به آن است که خداوند در نهاد اولی انسان توحید و یکتاپرستی و هر گونه صفت و خوی پسندیده ای را قرار داده است ولی وسوسه های شیطانی و هوی و هوسها انسان را از این مسیر صحیح منحرف میسازد و به بیراهه ها می کشاند،شاهد این سخن آیه ۳۰ سوره روم است. فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ

ص: ۱۳۷

۱- ۱) این کلمه از ماده منی(بر وزن منع)گرفته شده که به معنی تقدیر و اندازه گیری است ولی بسیاری اوقات به معنی اندازه گیریهای خیالی و آرزوهای موهوم به کار می رود و اگر به نطفه"منی"گفته می شود آن هم به خاطر این است که اندازه گیری نخستین موجودات زنده از آن آغاز می گردد.

:

"روی خود را متوجه آئین خالص توحید کن همان سرشتی که خداوند از آغاز،مردم را بر آن قرار داده و این آفرینشی است که نباید تبدیل گردد این است دین صاف و مستقیم".

از امام باقر و امام صادق ع نیز نقل شده که منظور از آن تغییر فطرت توحید و فرمان خدا است (۱).

و این ضرر غیر قابل جبرانی است که شیطان بر پایه سعادت انسان میزند زیرا حقایق و واقعیات را با یک سلسله اوهام و وساوس قلب می کند و بدنبال آن سعادت بشقاوت تبدیل می گردد.

و در پایان یک اصل کلی را بیان کرده،میفرماید:"هر کس شیطان را بجای خداوند بعنوان ولی و سرپرست خود انتخاب کند زیان آشکاری کرده".

(وَ مَنْ یَتَّخِذِ الشَّیْطانَ وَلِیًّا مِنْ دُونِ اللّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبِیناً). در آیه بعد چند نکته که به منزله دلیل برای مطلب سابق است بیان شده:

"شیطان پیوسته به آنها وعده های دروغین می دهد، و به آرزوهای دور و دراز سرگرم می کند ولی جز فریب و خدعه کاری برای آنها انجام نمی دهد".

(یَعِدُهُمْ وَ یُمَنِّیهِمْ وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ إِلاّ غُرُوراً) (۲). و در آخرین آیه از آیات مورد بحث،سرنوشت نهایی پیروان شیطان چنین بیان شده:"آنها جایگاهشان دوزخ است و هیچ راه فراری از آن ندارند".

(أُولئِکَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ لا یَجِدُونَ عَنْها مَحِیصاً) (۳).

۱- ۱) تفسیر تبیان جلد ۳ صفحه ۳۳۴.

۲- ۲) غرور در اصل به معنی اثر آشکار چیزی است،ولی غالبا به آثاری که ظاهری فریبنده و باطنی ناپسند دارد گفته می شود،و به هر چیز اعم از مال و ثروت و قدرت و مقام که انسان را بفریبد و از راه حق باز دارد مایه غرور گفته می شود.

۳- ۳) محیص از ماده"حیص"به معنی عدول و صرف نظر کردن است بنا بر این محیص به معنی وسیله عدول و راه فرار می آید.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۲۲]

اشاره

وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍ تَجرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً وَعْدَ اَللّهِ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اَللّهِ قِیلاً (۱۲۲)

ترجمه:

۱۲۲-و کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند بزودی آنها را در باغهایی از بهشت وارد می کنیم که نهرها از زیر درختان آن جاری است،جاودانه در آن خواهند ماند،خدا وعده حق به شما می دهد و کیست که در گفتار و وعده هایش از خدا صادقتر باشد؟!.

تفسیر:

در آیات گذشته چنین خواندیم:کسانی که شیطان را ولی خود انتخاب کنند،در زیان آشکاری هستند،شیطان به آنها وعده دروغین میدهد و با آرزوها سرگرم می سازد،و وعده شیطان جز فریب و مکر نیست،در برابر آنها در این آیه سرانجام کار افراد با ایمان بیان شده که:"آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به زودی در باغهایی از بهشت وارد می شوند که نهرها از زیر درختان آن می گذرد".

(وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ).

این نعمت همانند نعمت های این دنیا زودگذر و ناپایدار نیست،بلکه "مؤمنان برای همیشه آن را خواهند داشت"(خالِدِینَ فِیها أَبَداً).

این وعده همانند وعده های دروغین شیطان نیست،بلکه "وعده ای است حقیقی و از ناحیه خدا"(وَعْدَ اللّهِ حَقًّا).

بدیهی است هیچ کس نمی تواند صادق تر از خدا در وعده ها و سخنانش باشد.

(وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قِیلًا) زیرا تخلف از وعده،یا به خاطر ناتوانی است،یا جهل و نیاز،که تمام اینها از ساحت مقدس او دور است.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۲۳ تا ۱۲۴]

اشاره

لَیْسَ بِأَمانِیِّکُمْ وَ لا أَمانِیِّ أَهْلِ اَلْکِتابِ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً یُجْزَ بِهِ وَ لا یَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اَللّهِ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً (۱۲۳) وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ اَلصّالِحاتِ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ اَلْجَنَّهَ وَ لا یُظْلَمُونَ نَقِیراً (۱۲۴)

ترجمه:

۱۲۳-(فضیلت و برتری)به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست،هر کس که عمل بد کند کیفر داده می شود،و کسی را جز خدا،ولی و یاور خود نخواهد یافت ۱۲۴-و کسی که چیزی از اعمال صالح انجام دهد خواه مرد باشد یا زن،اما ایمان داشته باشد،چنان کسانی داخل در بهشت می شوند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.

شان نزول:

در تفسیر مجمع البیان و تفاسیر دیگر چنین آمده است که مسلمانان و اهل کتاب هر کدام بر دیگری افتخار می کردند،اهل کتاب می گفتند پیامبر ما قبل از پیامبر شما بوده است،کتاب ما از کتاب شما سابقه دارتر است،و مسلمانان می گفتند پیامبر ما خاتم پیامبران است،و کتابش آخرین و کاملترین کتب آسمانی است،بنا بر این ما بر شما امتیاز داریم.

و طبق روایت دیگری یهود می گفتند:"ما ملت برگزیده ایم،و آتش دوزخ جز روزهای معدودی به ما نخواهد رسید".

(وَ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النّارُ إِلاّ أَیّاماً مَعْدُودَةً) (۱).

و مسلمانان می گفتند ما بهترین امت ها هستیم،زیرا خداوند در باره ما گفته است.

(کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ) (۲)آیه فوق نازل شد و بر این ادعاها قلم بطلان کشید،و ارزش هر کس را به اعمالش معرفی کرد.

تفسیر:

اشاره

امتیازات واقعی و دروغین

در این دو آیه یکی از اساسی ترین پایه های اسلام بیان شده است،که ارزش وجودی اشخاص و پاداش و کیفر آنها هیچ گونه ربطی به ادعاها و آرزوهای آنها ندارد،بلکه تنها بستگی به عمل و ایمان دارد،این اصلی است ثابت و سنتی است تغییرناپذیر،و قانونی است که تمام ملت ها در برابر آن یکسانند لذا در آیه نخست می فرماید:"فضیلت و برتری به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست".

(لَیْسَ بِأَمانِیِّکُمْ وَ لا أَمانِیِّ أَهْلِ الْکِتابِ).

سپس اضافه می کند:"هر کس عمل بدی انجام دهد کیفر خود را در برابر آن خواهد گرفت و هیچ کس را جز خدا ولی و یاور خویش نمی یابد".

۱- ۱) سوره بقره آیه ۸۰.

۲- ۲) سوره آل عمران آیه ۱۱۰.

(مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً یُجْزَ بِهِ وَ لاٰ یَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللّهِ وَلِیًّا وَ لاٰ نَصِیراً). "و هم چنین کسانی که عمل صالح بجا آورند و با ایمان باشند اعم از مرد و زن آنها وارد بهشت خواهند شد و کمترین ستمی به آنها نمی شود".

(وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَ لاٰ یُظْلَمُونَ نَقِیراً) (۱).

و به این ترتیب قرآن به تعبیر ساده معمولی به اصطلاح"آب پاک"به روی دست همه ریخته است و وابستگی های ادعایی و خیالی و اجتماعی و نژادی و مانند آن را نسبت به یک مذهب به تنهایی بی فایده می شمرد،و اساس را ایمان به مبانی آن مکتب و عمل به برنامه های آن معرفی می کند.

در ذیل آیه اول حدیثی در منابع شیعه و اهل تسنن وارد شده که پس از نزول این آیه بعضی از مسلمانان آن چنان در وحشت فرو رفتند که از ترس به گریه افتادند زیرا می دانستند انسان خطا کار است و بالآخره ممکن است گناهانی از او سرزند،اگر بنا باشد هیچگونه عفو و بخششی در کار نباشد،کیفر همه اعمال بد خود را ببیند کار،بسیار مشکل خواهد شد و لذا به پیامبر ص عرض کردند که این آیه چیزی برای ما باقی نگذارده است،پیامبر ص فرمود:

"قسم به آن کس که جانم به دست او است مطلب همان است که در این آیه نازل شده،ولی این بشارت را به شما بدهم که موجب نزدیکی شما به خدا و تشویق به انجام کارهای نیک گردد،مصائبی که به شما می رسد کفاره گناهان شما است حتی خاری که در پای شما می خلد!" (۲).

ص: ۱۴۲

۱- ۱) تفسیر"نقیر"و ریشه اصلی آن در ذیل آیه ۵۳ همین سوره گذشت.

۲- ۲) نور الثقلین جلد اول صفحه ۵۵۳.

سؤال:

ممکن است کسانی از جمله وَ لاٰ یَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِیًّا وَ لاٰ نَصِیراً :

"هیچکس را سرپرست و یاور در برابر گناهان نمی بیند"چنین استدلال کنند که با وجود این جمله مساله شفاعت و مانند آن به کلی منتفی خواهد بود و آیه را دلیل نفی مطلق شفاعت بگیرند.

پاسخ:

همانطور که سابقا هم اشاره کرده ایم،معنی شفاعت این نیست که شفیعان همانند پیامبران و امامان و صالحان دستگاه مستقلی در برابر خداوند دارند، بلکه شفاعت آنها نیز به فرمان خدا است و بدون اجازه او،و شایستگی و لیاقت شفاعت شوندگان،هیچگاه اقدام به شفاعت نخواهند کرد،بنا بر این چنین شفاعتی سرانجام به خدا باز می گردد،و شعبه ای از ولایت و نصرت و کمک و یاری خداوند محسوب می شود.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۲۵ تا ۱۲۶]

اشاره

وَ مَنْ أَحْسَنُ دِیناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اِتَّبَعَ مِلَّهَ إِبْرٰاهِیمَ حَنِیفاً وَ اِتَّخَذَ اَللّٰهُ إِبْرٰاهِیمَ خَلِیلاً (۱۲۵) وَ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطاً (۱۲۶)

ترجمه:

۱۲۵-و دین و آئین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کند،و نیکوکار باشد و پیرو آئین خالص و پاک ابراهیم گردد و خدا ابراهیم را بدوستی خود انتخاب کرد.

۱۲۶-و آنچه در آسمانها و زمین است از آن خدا است و خداوند به هر چیزی احاطه دارد.

ص: ۱۴۳

تفسیر:

اشاره

در آیات قبل،سخن از تاثیر ایمان و عمل بود و اینکه انتساب به هیچ مذهب و آئینی،به تنهایی اثری ندارد،در عین حال در آیه مورد بحث برای اینکه سوء تفاهمی از بحث گذشته پیدا نشود،برتری آئین اسلام را بر تمام آئینها به این تعبیر بیان کرده است:"چه آئینی بهتر است از آئین کسی که با تمام وجود خود،در برابر خدا تسلیم شده،و دست از نیکوکاری بر نمی دارد و پیرو آئین پاک خالص ابراهیم است".

(وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرٰاهِيمَ حَنِيفاً).

البته آیه به صورت استفهام بیان شده،ولی منظور از آن گرفتن اقرار از شنونده،نسبت به این واقعیت است.

در این آیه سه چیز مقیاس بهترین آئین شمرده شده:

نخست تسلیم مطلق در برابر خدا" أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ " (۱).

دیگر نیکوکاری(وَ هُوَ مُحْسِنٌ)منظور از نیکو کاری در اینجا هر گونه نیکی با قلب و زبان و عمل است،و در حدیثی که در تفسیر نور الثقلین در ذیل این آیه از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده در پاسخ این سؤال که منظور از احسان چیست؟چنین می خوانیم:

ان تعبد اللّٰه كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك :

۱- ۱) وجه در لغت به معنی صورت است ولی از آنجا که صورت آئینه روح و دل آدمی است،و حواسی که انسان را با خارج مربوط می کند تقریبا همه در آن قرار داد و گاهی به معنی روح یا به معنی ذات نیز آمده است،چنان که در آیه ۸۸ سوره قصص می خوانیم کُلُّ شَيْءٍ هٰالِكٌ إِلاّٰ وَجْهَهُ :همه چیز جز ذات پاک خدا نابود می شود.

"احسان(در این آیه)به این است که هر عملی در مسیر بندگی خدا انجام می دهی آن چنان باشد که گویا خدا را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند و شاهد و ناظر تو است".

و دیگر پیروی از آئین پاک ابراهیم است.

(وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرٰاهِیمَ حَنِیفاً) (۱).

در پایان آیه دلیل تکیه کردن روی آئین ابراهیم را چنین بیان می کند که خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب کرد.

(وَ اتَّخَذَ اللّٰهُ إِبْرٰاهِیمَ خَلِیلاً).

خلیل یعنی چه؟

"خلیل"ممکن است از ماده"خلت"(بر وزن حجت)به معنی"دوستی" بوده باشد و یا از ماده"خلت"(بر وزن ضربت)به معنی"نیاز و احتیاج" و در اینکه کدامیک از این دو معنی به مفهوم آیه فوق نزدیکتر است در میان مفسران گفتگو است،جمعی معتقدند که معنی دوم نزدیکتر به حقیقت آیه می باشد، زیرا ابراهیم به خوبی احساس می کرد که در همه چیز بدون استثنا نیازمند بپروردگار است.

ولی از آنجا که آیه فوق می گوید:خداوند این مقام را به ابراهیم داد استفاده می شود که منظور همان معنی دوستی است،زیرا اگر بگوئیم خداوند

۱- ۱) مله به معنی"دین و آئین"است تنها تفاوتی که با یکدیگر دارند این است که کلمه ملت به خداوند اضافه نمی شود و"مله اللّه"نمی گویند،بلکه به پیامبر ص اضافه میشود،در حالی که کلمه"دین"هم به خدا اضافه می شود و هم به پیامبر ص و هم به افراد. "حنیف"به معنی کسی است که از ادیان باطل به سوی حق گرائیده است و شرح تفسیر این کلمه در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۴۶۱ گذشت.

ابراهیم را بعنوان دوست خود انتخاب کرد بسیار مناسب به نظر می رسد،تا اینکه بگوئیم خداوند ابراهیم را نیازمند خود انتخاب کرد،به علاوه نیازمندی مخلوقات خدا اختصاصی به ابراهیم ندارد.

(یا أَیُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللّهِ -فاطر-۱۵) به خلاف دوستی خداوند که همگی در آن یکسان نیستند.

در روایتی از امام صادق ع چنین می خوانیم:که خداوند اگر ابراهیم را به عنوان خلیل(دوست)انتخاب کرد نه به خاطر نیاز به دوستی او بود، بلکه به خاطر این بود که ابراهیم بنده مفید پروردگار و کوشا در راه رضای او بود (۱)این روایت نیز شاهد بر این است که خلیل در اینجا به معنی دوست میباشد.

و اما اینکه ابراهیم چه امتیازاتی داشت که خداوند این مقام را به او بخشید،در روایات علل مختلفی برای آن ذکر شده که همه آنها میتواند دلیل این انتخاب بوده باشد.

از جمله اینکه:در حدیثی از امام صادق ع نقل شده

انما اتخذ اللّه ابراهیم خلیلا لانه لم یرد احدا و لم یسئل احدا قط غیر اللّه :

"خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب کرد زیرا هرگز تقاضا کننده ای را محروم نساخت و هیچگاه از کسی نیز تقاضا نکرد" (۲)و از بعضی از روایات دیگر استفاده میشود که این مقام بر اثر کثرت سجود و اطعام گرسنگان و نماز در دل شب و یا بخاطر کوشا بودن در راه اطاعت پروردگار بوده است.

سپس در آیه بعد اشاره به مالکیت مطلقه پروردگار و احاطه او به همه اشیاء میکند و میفرماید:"آنچه در آسمانها و زمین است ملک خدا است زیرا خداوند به همه چیز احاطه دارد".

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه شریفه.

۲- ۲) عیون اخبار الرضا بنا به نقل تفسیر صافی ذیل آیه و تفسیر برهان جلد اول صفحه ۴۱۷.

(وَ لِلّهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ وَ کٰانَ اللّهُ بِکَلِّ شَیْءٍ مُحِیطاً).

اشاره به اینکه اگر خداوند ابراهیم را دوست خود انتخاب کرد نه بخاطر نیاز به او بود زیرا خدا از همگان بی نیاز است بلکه به خاطر سجایا و صفات فوق العاده و برجسته ابراهیم بود.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۲۷]

اشاره

وَ یَسْتَفْتُونَکَ فِی اَلنِّسٰاءِ قُلِ اَللّهُ یُفْتِیکُمْ فِیهِنَّ وَ مٰا یُتْلیٰ عَلَیْکُمْ فِی اَلْکِتٰابِ فِی یَتٰامَی اَلنِّسٰاءِ اَللاّٰتِی لاٰ تُؤْتُونَهُنَّ مٰا کُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْکِحُوهُنَّ وَ اَلْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ اَلْوِلْدٰانِ وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْیَتٰامیٰ بِالْقِسْطِ وَ مٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اَللّهَ کٰانَ بِهِ عَلِیماً (۱۲۷)

ترجمه:

۱۲۷-از تو در باره زنان سؤال می کنند،بگو خداوند در این زمینه به شما پاسخ می دهد و آنچه در قرآن در باره زنان یتیمی که حقوق آنها را به آنها نمی دهید و می خواهید با آنها ازدواج کنید و همچنین در باره کودکان صغیر و ناتوان برای شما بیان شده است(قسمتی از سفارشهای خداوند در این زمینه می باشد،و نیز به شما سفارش می کند که)با یتیمان به عدالت رفتار کنید و آنچه از نیکیها انجام می دهید خداوند از آن آگاه است(و به شما پاداش مناسب می دهد).

تفسیر:

اشاره

باز هم حقوق زنان

آیه فوق به پاره ای از سؤالات و پرسشهایی که در باره زنان(مخصوصا دختران یتیم)از طرف مردم می شده است پاسخ می گوید و میفرماید:"ای

پیامبر از تو در باره احکام مربوط به حقوق زنان،سؤالاتی میکنند بگو خداوند در این زمینه به شما فتوا و پاسخ میدهد".

(وَ یَسْتَفْتُونَکَ فِی النِّسٰاءِ قُلِ اللّٰهُ یُفْتِیکُمْ فِیهِنَّ).

سپس اضافه می کند:"آنچه در قرآن مجید در باره دختران یتیمی که اموال آنها را در اختیار میگرفتید،نه با آنها ازدواج می کردید و نه اموالشان را به آنها می سپردید که با دیگران ازدواج کنند،به قسمتی دیگر از سؤالات شما پاسخ میدهد و زشتی این عمل ظالمانه را آشکار می سازد". وَ مٰا یُتْلیٰ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتٰابِ فِی یَتٰامَی النِّسٰاءِ اللاّٰتِی لاٰ تُؤْتُونَهُنَّ مٰا کُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْکِحُوهُنَّ) (۱).

سپس درباره پسران صغیر که طبق رسم جاهلیت از ارث ممنوع بودند توصیه کرده و میفرماید:"خداوند به شما توصیه می کند که حقوق کودکان ضعیف را رعایت کنید".

(وَ الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الْوِلْدٰانِ).

بار دیگر در باره حقوق یتیمان به طور کلی تاکید کرده و می گوید:"و خدا به شما توصیه می کند که در مورد یتیمان به عدالت رفتار کنید".

(وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْیَتٰامیٰ بِالْقِسْطِ).

و در پایان به این مسئله توجه میدهد که"هر گونه عمل نیکی مخصوصا در باره یتیمان و افراد ضعیف،از شما سر زند از دیدگاه علم خداوند مخفی

۱- ۱) طبق تفسیری که در بالا در باره این جمله از آیه ذکر کردیم روشن می شود که "مٰا یُتْلیٰ ..."" مبتدا"است،و"خبر"آن جمله یُفْتِیکُمْ فِیهِنَّ بوده که به قرینه قسمت سابق آیه،حذف شده است و نیز ترغبون در اینجا به معنی عدم تمایل می باشد،زیرا می دانیم اگر ماده"رغب"با"عن"متعدی شود به معنی"عدم تمایل"،و اگر با"فی"متعدی شود به معنی"تمایل"است.و از قرائن استفاده می شود که در اینجا"عن"در تقدیر است.

نمی ماند،و پاداش مناسب آن خواهید یافت".

(وَ مٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِهِ عَلِيماً).

ضمنا باید توجه داشت که جمله یستفتونک در اصل از ماده"فتوی" و"فتیا"گرفته شده که بمعنی پاسخ به مسائل مشکل است و از آنجا که ریشه اصلی این لغت"فتی"بمعنی جوان نورس میباشد ممکن است نخست در مسائلی که انسان پاسخهای جالب و تازه و نورسی برای آن انتخاب کرده به کار رفته باشد و سپس در مورد پاسخ به تمام مسائل انتخاب شده است.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۲۸]

اشاره

وَ إِنِ اِمْرَأَةٌ خٰافَتْ مِنْ بَعْلِهٰا نُشُوزاً أَوْ إِعْرٰاضاً فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْهِمٰا أَنْ يُصْلِحٰا بَيْنَهُمٰا صُلْحاً وَ اَلصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أُحْضِرَتِ اَلْأَنْفُسُ اَلشُّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً (۱۲۸)

ترجمه:

۱۲۸-و اگر زنی از طغیان و سرکشی یا اعراض شوهرش،بیم داشته باشد،مانعی ندارد با هم صلح کنند(و زن یا مرد از پاره ای از حقوق به خاطر صلح صرفنظر کنند) و صلح بهتر است،اگر چه مردم(طبق غریزه حب ذات در اینگونه موارد) بخل می ورزند،و اگر نیکی کنید و پرهیزگاری پیشه سازید(و بخاطر صلح، گذشت نمائید)خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است(و پاداش شایسته به شما خواهد داد).

شان نزول:

در بسیاری از تفاسیر اسلامی و کتب حدیث،در شان نزول آیه چنین نقل شده:که رافع بن خدیج دو همسر داشت یکی مسن و دیگری جوان(بر اثر

اختلافاتی)همسر مسن خود را طلاق داد،و هنوز مدت عده،تمام نشده بود به او گفت:اگر مایل باشی با تو آشتی می کنم،ولی باید اگر همسر دیگرم را بر تو مقدم داشتم صبر کنی و اگر مایل باشی صبر میکنم،مدت عده تمام شود و از هم جدا شویم،زن پیشنهاد اول را قبول کرد و با هم آشتی کردند، آیه شریفه نازل شد و حکم این کار را بیان داشت.

تفسیر:

صلح بهتر است

همانطور که در ذیل آیات ۳۴ و ۳۵ همین سوره گفتیم (۱)نشوز در اصل از ماده"نشز"به معنی"زمین مرتفع"میباشد و هنگامی که در مورد زن و مرد به کار می رود به معنی سرکشی و طغیان است،در آیات مزبور احکام مربوط به نشوز زن بیان شده بود،ولی در اینجا اشاره ای به مسئله نشوز مرد کرده و می فرماید:"هر گاه زنی احساس کند که شوهرش بنای سرکشی و اعراض دارد،مانعی ندارد که برای حفظ حریم زوجیت،از پاره ای از حقوق خود صرفنظر کند،و با هم صلح نمایند".

(وَ إِنِ امْرَأَةٌ خٰافَتْ مِنْ بَعْلِهٰا نُشُوزاً أَوْ إِعْرٰاضاً فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْهِمٰا أَنْ يُصْلِحٰا بَيْنَهُمٰا صُلْحاً).

از آنجا که گذشت کردن زن از قسمتی از حقوق خود،روی رضایت و طیب خاطر انجام شده،و اکراهی در میان نبوده است،گناهی ندارد و تعبیر به لا جناح(گناهی ندارد)نیز اشاره به همین حقیقت است.

ضمنا از آیه با توجه به شان نزول دو مساله فقهی استفاده میشود:نخست

۱- ۱) جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۳۷۲.

اینکه احکامی مانند تقسیم ایام هفته در میان دو همسر،جنبه حق دارد نه حکم، و لذا زن میتواند با اختیار خود از این حق به طور کلی یا به طور جزئی صرفنظر کند،دیگر اینکه عوض صلح،لازم نیست مال بوده باشد،بلکه میتواند"اسقاط حقی"عوض صلح واقع شود.

سپس برای تاکید موضوع میفرماید:"به هر حال صلح کردن بهتر است" (وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ).

این جمله کوتاه و پر معنی گرچه در مورد اختلافات خانوادگی در آیه فوق ذکر شده ولی بدیهی است یک قانون کلی و عمومی و همگانی را بیان میکند که در همه جا اصل نخستین،صلح و صفا و دوستی و سازش است،و نزاع و کشمکش و جدایی بر خلاف طبع سلیم انسان و زندگی آرام بخش او است، و لذا جز در موارد ضرورت و استثنایی نباید به آن متوسل شد،بر خلاف آنچه بعضی از مادیها میپندارند که اصل نخستین در زندگی بشر همانند سایر جانداران، تنازع بقاء و کشمکش است و تکامل از این راه صورت میگیرد،و همین طرز تفکر شاید سرچشمه بسیاری از جنگها و خونریزیهای قرون اخیر شده است،در حالی که انسان بخاطر داشتن عقل و هوش،حسابش از حیوانات درنده جدا است، و تکامل او در سایه تعاون صورت میگیرد نه تنازع، (۱)و اصولا تنازع بقاء حتی در میان حیوانات،یک اصل قابل قبول برای تکامل نیست.

و بدنبال آن اشاره به سرچشمه بسیاری از نزاعها و عدم گذشتها کرده و میفرماید:"مردم ذاتا و طبق غریزه حب ذات،در امواج بخل قرار دارند، و هر کسی سعی میکند تمام حقوق خود را بی کم و کاست دریافت دارد،و همین سرچشمه نزاعها و کشمکشها است".

۱- ۱) توضیح بیشتر در باره این موضوع در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۱۸۰ تحت عنوان تنازع بقاء گذشت.

(وَ أَحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ) بنا بر این اگر زن و مرد به این حقیقت توجه کنند که سرچشمه بسیاری از اختلافات بخل است،بخل یکی از صفات مذموم است،سپس در اصلاح خود بکوشند و گذشت پیشه کنند،نه تنها ریشه اختلافات خانوادگی از بین می رود،بلکه بسیاری از کشمکشهای اجتماعی نیز پایان میگیرد.

ولی در عین حال برای اینکه مردان از حکم فوق سوء استفاده نکنند، در پایان آیه روی سخن را به آنها کرده و توصیه به نیکوکاری و پرهیزکاری نموده و به آنان گوشزد میکند که مراقب اعمال و کارهای خود باشند و از مسیر حق و عدالت منحرف نشوند،زیرا خداوند از همه اعمال آنها آگاه است.

(وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً).

[سوره النساء (۴): آیات ۱۲۹ تا ۱۳۰]

اشاره

وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ اَلنِّسٰاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلاٰ تَمِيلُوا كُلَّ اَلْمَيْلِ فَتَذَرُوهٰا كَالْمُعَلَّقَةِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ غَفُوراً رَحِيماً (۱۲۹) وَ إِنْ يَتَفَرَّقٰا يُغْنِ اَللّٰهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ وَ كٰانَ اَللّٰهُ وٰاسِعاً حَكِيماً (۱۳۰)

ترجمه:

۱۲۹-و هرگز نمی توانید(از نظر محبت قلبی)در میان زنان،عدالت کنید،هر چند کوشش نمائید،ولی به کلی تمایل خود را متوجه یک طرف نسازید که دیگری را به صورت بلا تکلیف در آورید،و اگر راه اصلاح و پرهیزگاری پیش گیرید، خداوند آمرزنده و مهربان است.

۱۳۰-و اگر(راهی برای اصلاح در میان خود نیابند و)از هم جدا شوند،خداوند هر کدام از آنها را از فضل و کرم خود،بی نیاز می کند و خداوند صاحب فضل و کرم و حکیم است.

ص:۱۵۲

تفسیر:

اشاره

عدالت شرط تعدد همسر

از جمله ای که در پایان آیه قبل گذشت و در آن دستور به احسان و تقوی و پرهیزگاری داده شده بود،یک نوع تهدید در مورد شوهران استفاده میشود،که آنها باید مراقب باشند کمترین انحرافی از مسیر عدالت در مورد همسران خود پیدا نکنند،اینجا است که این توهم پیش میاید که مراعات عدالت حتی در مورد محبت و علاقه قلبی امکان پذیر نیست،بنا بر این در برابر همسران متعدد چه باید کرد؟.

آیه مورد بحث به این سؤال پاسخ می گوید که "عدالت از نظر محبت، در میان همسران امکان پذیر نیست،هر چند در این زمینه کوشش شود".

(وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّسٰاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ).

از جمله و لو حرصتم استفاده میشود که در میان مسلمانان،افرادی بودند که در این زمینه سخت کوشش می کردند و شاید علت کوشش آنها دستور مطلق به عدالت در آیه ۳ همین سوره بوده است،آنجا که میفرماید: فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّٰ تَعْدِلُوا فَوٰاحِدَةً .

بدیهی است یک قانون آسمانی نمیتواند بر خلاف فطرت باشد،و یا تکلیف به "ما لا یطاق"کند،و از آنجا که محبتهای قلبی،عوامل مختلفی دارد که بعضا از اختیار انسان بیرون است،دستور به رعایت عدالت در مورد آن داده نشده است،ولی نسبت به اعمال و رفتار و رعایت حقوق در میان همسران که برای انسان،امکان پذیر است روی عدالت تاکید شده است.

در عین حال برای اینکه مردان از این حکم،سوء استفاده نکنند بدنبال

این جمله میفرماید:"اکنون که نمیتوانید مساوات کامل را از نظر محبت، میان همسران خود،رعایت کنید لا اقل تمام تمایل قلبی خود را متوجه یکی از آنان نسازید،که دیگری بصورت بلا تکلیف در آید و حقوق او نیز عملا ضایع شود".

(فَلاٰ تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوهٰا کَالْمُعَلَّقَهِ).

و در پایان آیه به کسانی که پیش از نزول این حکم،در رعایت عدالت میان همسران خود کوتاهی کرده اند هشدار میدهد که"اگر راه اصلاح و تقوا پیش گیرند و گذشته را جبران کنند خداوند آنها را مشمول رحمت و بخشش خود قرار خواهد داد".

(وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّٰهَ کٰانَ غَفُوراً رَحِیماً).

در روایات اسلامی مطالبی در باره رعایت عدالت در میان همسران نقل شده که عظمت این قانون را مشخص می سازد،از جمله اینکه:در حدیثی میخوانیم علی ع در آن روزی که متعلق به یکی از دو همسرش بود،حتی وضوی خود را در خانه دیگری نمی گرفت (۱)و در باره پیامبر ص می خوانیم که حتی به هنگام بیماری در خانه یکی از همسران خود،توقف نمیکرد (۲)و در باره معاذ بن جبل نقل شده که دو همسر داشت و هر دو در بیماری طاعون با هم از دنیا رفتند،او حتی برای مقدم داشتن دفن یکی بر دیگری از قرعه استفاده کرد،تا کاری بر خلاف عدالت انجام نداده باشد (۳).

پاسخ به یک سؤال لازم

همانطور که در ذیل آیه ۳ همین سوره یادآور شدیم بعضی از بی خبران از ضمیمه کردن آن آیه با آیه مورد بحث چنین نتیجه میگیرند که تعدد زوجات

ص :۱۵۴

۱- ۱ و ۲ و ۳) تفسیر تبیان جلد ۳ صفحه ۳۵۰.

۲-

۳-

مشروط به عدالت است،و عدالت هم ممکن نیست،بنا بر این تعدد زوجات در اسلام ممنوع است.

اتفاقا از روایات اسلامی بر میاید که نخستین کسی که این ایراد را مطرح کرد ابن ابی العوجاء از مادیین معاصر امام صادق ع بود که این ایراد را با هشام بن حکم دانشمند مجاهد اسلامی در میان گذاشت،او که جوابی برای این سؤال نیافته بود از شهر خود که ظاهرا کوفه بود بسوی مدینه(برای یافتن پاسخ همین سؤال)حرکت کرد،و به خدمت امام صادق ع رسید،امام صادق ع از آمدن او در غیر وقت حج و عمره به مدینه تعجب کرد،ولی او عرض کرد که چنین سؤالی پیش آمده است،امام ع در پاسخ فرمود:

منظور از عدالت در آیه سوم سوره نساء عدالت در نفقه(و رعایت حقوق همسری و طرز رفتار و کردار)است و اما منظور از عدالت در آیه ۱۲۹(آیه مورد بحث)که امری محال شمرده شده،عدالت در تمایلات قلبی است(بنا بر این تعدد زوجات با حفظ شرائط اسلامی نه ممنوع است و نه محال)هنگامی که هشام از سفر،بازگشت،و این پاسخ را در اختیار ابن ابی العوجاء گذاشت، او سوگند یاد کرد که این پاسخ از خود تو نیست (۱).

معلوم است که اگر کلمه عدالت را در دو آیه به دو معنی تفسیر می کنیم به خاطر قرینه روشنی است که در هر دو آیه وجود دارد،زیرا در ذیل آیه مورد بحث،صریحا می گوید:تمام تمایل قلبی خود را متوجه به یک همسر نکنید،و به این ترتیب انتخاب دو همسر مجاز شمرده شده منتها به شرط اینکه عملا در باره یکی از آن دو ظلم نشود اگر چه از نظر تمایل قلبی نسبت به آنها تفاوت داشته باشد،و در آغاز آیه ۳ همین سوره صریحا اجازه تعدد را نیز داده است.

۱- ۱) تفسیر برهان جلد اول صفحه ۴۲۰.

سپس در آیه بعد اشاره به این حقیقت میکند:اگر ادامه همسری برای طرفین طاقت فرسا است،و جهاتی پیش آمده که افق زندگی برای آنها تیره و تار است و به هیچوجه اصلاح پذیر نیست،آنها مجبور نیستند چنان ازدواجی را ادامه دهند،و تا پایان عمر با تلخکامی در چنین زندگی خانوادگی زندانی باشند بلکه میتوانند از هم جدا شوند و در این موقع باید شجاعانه تصمیم بگیرند و از آینده وحشت نکنند،زیرا"اگر با چنین شرائطی از هم جدا شوند خداوند بزرگ هر دو را با فضل و رحمت خود بی نیاز خواهد کرد و امید است همسران بهتر و زندگانی روشنتری در انتظار آنها باشد".

(وَ إِنْ يَتَفَرَّقا يُغْنِ اللّهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ).

زیرا خداوند فضل و رحمت وسیع آمیخته با حکمت دارد.

(وَ كانَ اللّهُ واسِعاً حَكِيماً)

ص: ۱۵۶

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳۱ تا ۱۳۴]

اشاره

وَ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّیْنَا اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ إِیّٰاکُمْ أَنِ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ إِنْ تَکْفُرُوا فَإِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ غَنِیًّا حَمِیداً (۱۳۱) وَ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَکِیلاً (۱۳۲) إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ أَیُّهَا اَلنّٰاسُ وَ یَأْتِ بِآخَرِینَ وَ کٰانَ اَللّٰهُ عَلیٰ ذٰلِکَ قَدِیراً (۱۳۳) مَنْ کٰانَ یُرِیدُ ثَوٰابَ اَلدُّنْیٰا فَعِنْدَ اَللّٰهِ ثَوٰابُ اَلدُّنْیٰا وَ اَلْآخِرَهِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ سَمِیعاً بَصِیراً (۱۳۴)

ترجمه:

۱۳۱-آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خدا است و ما سفارش کردیم به کسانی که پیش از شما دارای کتاب آسمانی بودند و همچنین به شما که از (نافرمانی)خدا بپرهیزید و اگر کافر شوید(به خدا زیانی نمی رسد زیرا) برای خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است،و خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.

۱۳۲-و برای خدا است آنچه در آسمانها و زمین است و خداوند برای حفظ و نگاهبانی آنها کافی است.

۱۳۳-ای مردم اگر او بخواهد شما را از میان می برد و افراد دیگری را(به جای شما) می آورد و خداوند توانایی بر این کار دارد.

۱۳۴-کسانی که پاداش دنیوی بخواهند(و در قید نتائج معنوی و اخروی نباشند در اشتباهند زیرا)در نزد خدا پاداش دنیا و آخرت است و خداوند شنوا و بینا است.

تفسیر:

در آیه قبل به این حقیقت اشاره شد که اگر ضرورتی ایجاب کند که دو همسر از هم جدا شوند،و چاره ای از آن نباشد،اقدام بر این کار بی مانع است و از آینده نترسند،زیرا خداوند آنها را از فضل و کرم خود بینیاز خواهد کرد،در این آیه اضافه می کند:ما قدرت بینیاز نمودن آنها را داریم زیرا "آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ملک خدا است".

(وَ لِلّٰهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ) کسی که چنین ملک بی انتها و قدرت بی پایان دارد از بی نیاز ساختن بندگان خود عاجز نخواهد بود،سپس برای تاکید در باره پرهیزگاری در این مورد و هر مورد دیگر،میفرماید:"به یهود و نصارا و کسانی که قبل از شما دارای کتاب آسمانی بودند و همچنین به شما سفارش کرده ایم که پرهیزگاری را پیشه کنید".

(وَ لَقَدْ وَصَّیْنَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتٰابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ إِیّٰاکُمْ أَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ).

بعد روی سخن را بمسلمانان کرده،می گوید:اجرای دستور تقوا به سود خود شما است،و خدا نیازی به آن ندارد"و اگر سرپیچی کنید و راه طغیان و نافرمانی پیش گیرید،زیانی به خدا نمی رسد،آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است،و او بینیاز و درخور ستایش است".

(وَ إِنْ تَکْفُرُوا فَإِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ وَ کٰانَ اللّٰهُ غَنِیًّا حَمِیداً).

در حقیقت غنی و بینیاز بمعنی واقعی،خدا است،زیرا او"غنی بالذات" است و بینیازی غیر او به کمک او است و گرنه ذاتا همه محتاج و نیازمندند،

ص :۱۵۸

همچنین او است که بالذات شایسته "ستایش "است،چه اینکه کمالاتش که شایستگی ستایش به او میدهد،درون ذات او است نه همانند کمالات دیگران که عاریتی است،و از ناحیه دیگری میباشد.

در آیه بعد برای سومین بار،روی این جمله تکیه میکند که "آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ملک خدا است و خدا آنها را محافظت و نگهبانی و اداره می کند". (وَ لِلّٰهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَکِیلاً).

در اینجا این سؤال پیش میاید که چرا در این فاصله کوتاه،یک مطلب، سه بار تکرار شده است،آیا تنها برای تاکید است یا اشارات دیگری در آن نهفته شده دقت در مضمون آیات نشان میدهد که هر بار، نکته ای داشته، نخستین بار که به دو همسر وعده میدهد که پس از متارکه کردن خداوند آنها را بینیاز میکند،برای اثبات توانایی بر وفای به این عهد،مالکیت خود را بر پهنه زمین و آسمان متذکر میشود.

بار دیگر پس از توصیه به تقوا و پرهیزگاری برای اینکه توهم نشود که اطاعت این فرمان سودی برای خداوند دارد،و یا مخالفت با آن زیانی به او میرساند،این جمله را تکرار می کند.

و در حقیقت این سخن شبیه همان است که امیر مؤمنان علی ع در نهج البلاغه در آغاز خطبه "همام "فرموده است:

(

ان اللّه سبحانه و تعالی خلق الخلق حین خلقهم غنیا عن طاعتهم آمنا من معصیتهم لانه لا تضره معصیه من عصاه و لا تنفعه طاعه من اطاعه :

"خداوند متعال انسانها را آفرید در حالی که از اطاعت آنها بینیاز و از نافرمانی آنها در امان بود،زیرا نه معصیت گنهکاران به او زیانی میرساند، و نه طاعت مطیعان به او سودی میدهد" (1)و سومین بار به عنوان مقدمه ای برای

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۱۹۳.

بحثی که در آیه ۱۳۳ بیان شده مالکیت خود را بر سراسر جهان هستی یادآور میشود.

سپس میفرماید:"برای خدا هیچ مانعی ندارد که شما را از بین ببرد، و جمعیتی آماده تر و مصمم تر جانشین شما کند،که در راه اطاعت او کوشاتر باشند و خداوند توانایی بر این کار را دارد". (إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ أَیُّهَا النّاسُ وَ یَأْتِ بِآخَرِینَ وَ کانَ اللّهُ عَلی ذلِکَ قَدِیراً) در تفسیر"تبیان"و"مجمع البیان"از پیامبر اکرم ص چنین نقل شده است که وقتی این آیه نازل شد،پیامبر ص دست خود را به پشت"سلمان" زد و فرمود:"آن جمعیت اینها مردم عجم و فارس،هستند"،این سخن در حقیقت پیشگویی از خدمات بزرگی میکند که ایرانیان مسلمان،به اسلام کردند.

و در آخرین آیه و سخن از کسانی به میان آمده که دم از ایمان به خدا میزنند،و در میدانهای جهاد شرکت میکنند و دستورات اسلام را به کار می بندند، بدون اینکه هدف الهی داشته باشند،بلکه منظورشان بدست آوردن نتائج مادی همانند غنائم جنگی و مانند آن است و میفرماید:"کسانی که تنها پاداش دنیا می طلبند،در اشتباهند زیرا در نزد پروردگار پاداش دنیا و آخرت،هر دو میباشد". (مَنْ کانَ یُرِیدُ ثَوابَ الدُّنْیا فَعِنْدَ اللّهِ ثَوابُ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ).

پس چرا به دنبال هر دو نمی روند.

"و خداوند از نیات همگان آگاه است و هر صدایی را می شنود،و هر صحنه ای را می بیند و از اعمال منافق صفتان اطلاع دارد".

(وَ کانَ اللّهُ سَمِیعاً بَصِیراً) این آیه بار دیگر این حقیقت را بازگو میکند که اسلام تنها ناظر به جنبه های

معنوی و اخروی نیست،بلکه برای پیروان خود هم سعادت مادی می خواهد و هم معنوی.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۳۵]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ اَلْوالِدَیْنِ وَ اَلْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً فَاللّهُ أَوْلی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا اَلْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اَللّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً (۱۳۵)

ترجمه:

۱۳۵-ای کسانی که ایمان آورده اید کاملا قیام به عدالت کنید،برای خدا گواهی دهید اگر چه(این گواهی)به زیان خود شما یا پدر و مادر یا نزدیکان شما بوده باشد،چه اینکه اگر آنها غنی یا فقیر باشند خداوند سزاوارتر است که از آنها حمایت کند،بنا بر این از هوی و هوس پیروی نکنید که از حق منحرف خواهید شد،و اگر حق را تحریف کنید و یا از اظهار آن اعراض نمائید خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

تفسیر:

عدالت اجتماعی

به تناسب دستورهایی که در آیات گذشته در باره اجرای عدالت در خصوص مورد یتیمان،و همسران داده شده،در این آیه یک اصل اساسی و یک قانون کلی در باره اجرای عدالت در همه موارد بدون استثناء ذکر میکند و به تمام افراد با ایمان فرمان میدهد که قیام به عدالت کنند.

ص :۱۶۱

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ بِالْقِسْطِ).

باید توجه داشت که قوامین جمع قوام"صیغه مبالغه"به معنی"بسیار قیام کننده"است،یعنی باید در هر حال و در هر کار و در هر عصر و زمان قیام به عدالت کنید که این عمل خلق و خوی شما شود،و انحراف از آن بر خلاف طبع و روح شما گردد.

تعبیر به"قیام"در اینجا ممکن است به خاطر آن باشد که انسان برای انجام کارها معمولا باید بپاخیزد،و به دنبال آنها برود،بنا بر این"قیام به کار"کنایه از تصمیم و عزم راسخ و اقدام جدی در باره آن است اگر چه آن کار همانند حکم قاضی احتیاج به قیام و حرکتی نداشته باشد،و نیز ممکن است تعبیر به قیام از این نظر باشد که قائم معمولا به چیزی میگویند که عمود بر زمین بوده باشد و کمترین میل و انحرافی به هیچ طرف نداشته باشد،یعنی باید آن چنان عدالت را اجرا کنید که کمترین انحرافی به هیچ طرف پیدا نکند.

سپس برای تاکید مطلب مساله"شهادت"را عنوان کرده،میفرماید:

"به خصوص در مورد شهادت باید همه ملاحظات را کنار بگذارید و فقط به خاطر خدا شهادت به حق دهید،اگر چه به زیان شخص شما یا پدر و مادر و یا نزدیکان تمام شود".

(شُهَداءَ لِلّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ).

این موضوع در همه اجتماعات و مخصوصا در اجتماعات جاهلی وجود داشته و دارد که معمولا در شهادت دادن،مقیاس را حب و بغضها و چگونگی ارتباط اشخاص با شهادت دهنده قرار می دهند اما حق و عدالت برای آنها مطرح نیست،مخصوصا از حدیثی که از ابن عباس نقل شده استفاده میشود که افراد تازه مسلمان حتی بعد از ورود به مدینه به خاطر ملاحظات خویشاوندی از ادای شهادتهایی که به ضرر بستگانشان می شد خودداری می کردند،آیه فوق

نازل شد و در این زمینه به آنها هشدار دارد (۱).

ولی-همانطور که آیه اشاره میکند-این کار با روح ایمان سازگار نیست، مؤمن واقعی کسی است که در برابر حق و عدالت،هیچگونه ملاحظه ای نداشته باشد و حتی منافع خویش و بستگان خویش را به خاطر اجرای آن نادیده بگیرد.

ضمنا از این جمله استفاده میشود که بستگان می توانند با حفظ اصول عدالت به سود یا به زیان یکدیگر شهادت دهند(مگر اینکه قرائن اتهام بطرفداری و اعمال تعصب در کار بوده باشد).

سپس به قسمت دیگری از عوامل انحراف از اصل عدالت اشاره کرده میفرماید:"نه ملاحظه ثروت ثروتمندان باید مانع شهادت به حق گردد و نه عواطف ناشی از ملاحظه فقر فقیران،زیرا اگر آن کس که شهادت به حق به زیان او تمام میشود،ثروتمند یا فقیر باشد،خداوند نسبت به حال آنها آگاهتر است،نه صاحبان زر و زور میتوانند در برابر حمایت پروردگار،زیانی به شاهدان بر حق برسانند،و نه فقیر با اجرای "عدالت"گرسنه می ماند".

(إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيراً فَاللّٰهُ أَوْلىٰ بِهِمٰا).

باز برای تاکید دستور می دهد که"از هوای و هوس پیروی نکنید تا مانعی در راه اجرای عدالت ایجاد گردد".

(فَلاٰ تَتَّبِعُوا الْهَوىٰ أَنْ تَعْدِلُوا) (۲)

ص:۱۶۳

۱- ۱) المنار جلد پنجم صفحه ۴۵۵.

۲- ۲) جمله تعدلوا ممکن است از ماده عدالت و یا از ماده عدول بوده باشد،اگر از ماده عدالت باشد معنی جمله چنین خواهد بود فلا تتبعوا الهوی لان تعدلوا(از هوا پرستی پیروی نکنید تا بتوانید اجرای عدالت کنید)و اگر از ماده عدول باشد معنی جمله چنین است فلا تتبعوا الهوی فی ان تعدلوا(از هوا پرستی در مسیر انحراف از حق پیروی مکنید).

و از این جمله به خوبی استفاده میشود که سرچشمه مظالم و ستمها، هواپرستی است و اگر اجتماعی هواپرست نباشد،ظلم و ستم در آن راه نخواهد داشت! بار دیگر به خاطر اهمیتی که موضوع اجرای عدالت دارد،روی این دستور تکیه کرده میفرماید:"اگر مانع رسیدن حق به حقدار شوید و یا حق را تحریف نمائید و یا پس از آشکار شدن حق از آن اعراض کنید،خداوند از اعمال شما آگاه است".

(وَ إِنْ تَلْوُوا (۱)أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً).

در حقیقت جمله ان تلووا اشاره به تحریف حق و تغییر آن است،در حالی که جمله تعرضوا اشاره به خودداری کردن از حکم به حق میباشد و این همان چیزی است که در حدیثی از امام باقر ع نقل شده است (۲).

جالب توجه اینکه در ذیل آیه تعبیر به خبیر شده است نه علیم،زیرا "خبیر"معمولا-به کسی می گویند که از جزئیات و ریزه کاریهای یک موضوع آگاه است،اشاره به اینکه خداوند کوچکترین انحراف شما را از حق و عدالت به هر بهانه و دستاویزی که باشد حتی در آنجا که لباس حق بجانب بر آن میپوشانید میداند و کیفر آن را خواهد داد! آیه فوق توجه فوق العاده اسلام را به مساله عدالت اجتماعی در هر شکل و هر صورت کاملا روشن میسازد و انواع تاکیداتی که در این چند جمله بکار رفته است نشان میدهد که اسلام تا چه اندازه در این مساله مهم انسانی و اجتماعی، حساسیت دارد،اگر چه با نهایت تاسف میان عمل مسلمانان،و این دستور عالی اسلامی،فاصله از زمین تا آسمان است!،و همین یکی از اسرار عقب

۱- ۱) "تلووا"از ماده"لی"(بر وزن طی)به معنی"جلو گیری و تاخیر"است و در اصل به معنی"پیچیدن و تاب دادن"آمده است.
۲- ۲) تفسیر تبیان جلد پنجم صفحه ۳۵۶.

ماندگی آنها است.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۳۶]

اشاره

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ اَلْكِتٰابِ اَلَّذِي نَزَّلَ عَلىٰ رَسُولِهِ وَ اَلْكِتٰابِ اَلَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَ مَلاٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِيداً (۱۳۶)

ترجمه:

۱۳۶-ای کسانی که ایمان آورده اید،ایمان(واقعی)به خدا و پیامبرش و کتابی که بر او نازل کرده،و کتب(آسمانی)که قبلا فرستاده است بیاورید.و کسی که خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش،و روز بازپسین را انکار کند در گمراهی دور و درازی افتاده است.

شان نزول:

از"ابن عباس"نقل شده که این آیه در باره جمعی از بزرگان اهل کتاب نازل گردید مانند عبد اللّٰه بن سلام و اسد بن کعب و برادرش اسید بن کعب و جمعی دیگر،زیرا آنها در آغاز خدمت پیامبر ص رسیدند و گفتند:

ما به تو و کتاب آسمانی تو و موسی و تورات و عزیر ایمان می آوریم ولی به سایر کتابهای آسمانی و همچنین سایر انبیاء ایمان نداریم آیه نازل شد و به آنها تعلیم داد که باید به همه ایمان داشته باشند (۱).

تفسیر:

با توجه به شان نزول،روی سخن در آیه به جمعی از مومنان اهل کتاب

۱- ۱) تفسیر مجمع البیان و المنار.

است که آنها پس از قبول اسلام روی تعصبهای خاصی تنها اظهار ایمان به مذهب سابق خود و آئین اسلام میکردند و بقیه پیامبران و کتب آسمانی را قبول نداشتند اما قرآن به آنها توصیه میکند که تمام پیامبران و کتب آسمانی را به رسمیت بشناسند،زیرا همه یک حقیقت را تعقیب میکنند،و بدنبال یک هدف هستند و از طرف یک مبدء مبعوث شده اند(اگر چه همانند کلاسهای مختلف تعلیم و تربیت سلسله مراتب داشته اند و هر کدام آئینی کاملتر از آئین پیشین آورده اند).

بنا بر این معنی ندارد که بعضی از آنها را بپذیرند و بعضی را نپذیرند،مگر یک حقیقت واحد تبعیض بردار است؟و مگر تعصبها میتواند جلو واقعیات را بگیرد؟،لذا آیه فوق میگوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبرش(پیامبر اسلام) و کتابی که بر او نازل شده،و کتب آسمانی پیشین،همگی ایمان بیاورید".

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْکِتابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلیٰ رَسُولِهِ وَ الْکِتابِ الَّذِی أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ).

قطع نظر از شان نزول فوق،این احتمال نیز در تفسیر آیه هست که روی سخن به تمام مومنان باشد،مؤمنانی که ظاهرا اسلام را پذیرفته اند اما هنوز در اعماق جان آنها نفوذ نکرده است،اینجا است که از آنها دعوت میشود که از صمیم دل و در درون جان مؤمن شوند،و نیز این احتمال وجود دارد که روی سخن به همه مؤمنانی باشد که اجمالا به خدا و پیامبر ایمان آورده اند اما به جزئیات و تفاصیل معتقدات اسلامی آشنا نشده اند،اینجا است که قرآن دستور می دهد:مومنان واقعی باید به تمام انبیاء و کتب پیشین و فرشتگان الهی ایمان داشته باشند،زیرا عدم ایمان به اینها مفهومش انکار حکمت خداوند است آیا ممکن است خداوند حکیم انسانهای پیشین را بدون رهبر و راهنما گذاشته باشد تا در میدان زندگی سرگردان شوند؟! آیا منظور از ایمان بفرشتگان تنها فرشتگان وحی است، که ایمان به آنها از ایمان به انبیاء و کتب آسمانی غیر قابل تفکیک است و یا همه فرشتگان؟

زیرا همانطور که بعضـی از آنان در امر وحی و تشـریع دست در کارنـد،جمعی هم مامور تـدبیر عالم تکوین هسـتند،و ایمان به آنها در حقیقت گوشه ای از ایمان به حکمت خدا است.

و در پایان آیه سـرنوشت کسانی را که از این واقعیتها غافل بشونـد بیان کرده،چنین میفرمایـد:"کسـی که به خدا و فرشـتگان،و کتب الهی،و فرستادگان او،و روز بازپسین،کافر شود،در گمراهی دور و درازی افتاده است".

(وَ مَنْ یَکْفُرْ بِاللّٰهِ وَ مَلاٰئِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِیداً).

در حقیقت ایمان به پنج اصل در این آیه لازم شمرده شده،یعنی علاوه بر ایمان به مبدء و معاد ایمان به کتب آسمانی و انبیاء و فرشتگان نیز لازم است.

تعبیر به ضـلال بعید(گمراهی دور)تعبیر لطیفی است یعنی چنین اشـخاص آن چنان از جاده اصلی پرت شده اند که بازگشتشان بشاهراه اصلی به آسانی ممکن نیست.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳۷ تا ۱۳۹]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ اِزْدادُوا كُفْراً لَمْ يَكُنِ اَللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لاٰ لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً (۱۳۷) بَشِّرِ اَلْمُنٰافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً (۱۳۸) اَلَّذِينَ يَتَّخِذُونَ اَلْكٰافِرِينَ أَوْلِيٰاءَ مِنْ دُونِ اَلْمُؤْمِنِينَ أَ يَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ اَلْعِزَّةَ فَإِنَّ اَلْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً (۱۳۹)

ترجمه:

۱۳۷-آنها که ایمان آوردنـد،سـپس کافر شدنـد،باز هم ایمان آوردنـد،و دگر بار کافر شدند سـپس بر کفر خود افزودند هرگز خدا آنها را نخواهد بخشید و نه آنها را به راه(راست)هدایت می کند.

۱۳۸-به منافقان بشارت ده که مجازات دردناکی در انتظار آنها است.

۱۳۹-همانهـا که کـافران را،بجای مومنان،دوست خود بر می گزیننـد،آیا اینها می خواهنـد از آنان کسب عزت و آبرو کننـد با اینکه همه عزتها مخصوص خدا است؟!

تفسیر:

سرنوشت منافقان لجوج

به تنـاسب بحثی که در آیه گذشـته در باره کافران و گمراهی دور و دراز آنها بود در این آیات اشاره به حالت جمعی از آنان کرده که هر روز شـکل تـازه ای به خود میگیرنـد،روزی در صف مومنان،و روز دیگر در صف کفار، و باز در صف مومنان،و سپس در صـفوف کفار متعصب و خطرناک قرار میگیرند، خلاصه همچون"بت عیار"هر لمحه به شکلی و هر روز به رنگی در می آیند

ص: ۱۶۸

و سرانجام در حال کفر و بی ایمانی جان می دهند! نخستین آیه از آیات فوق در باره سرنوشت چنین کسانی میگوید:"آنها که ایمان آوردند سپس کافر شدند باز ایمان آوردند و بار دیگر راه کفر پیش گرفتند و سپس بر کفر خود افزودند،هرگز خداوند آنها را نمیامرزد و به راه راست هدایت نمیکند".

(إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ ازْدادُوا کُفْراً لَمْ یَکُنِ اللّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیلاً).

این تغییر روشهای پی در پی،و هر روز به رنگی در آمدن،یا مولود تلون و عدم تحقیق کافی در مبانی اسلام بود،و یا نقشه ای بود که افراد منافق و کفار متعصب اهل کتاب برای متزلزل ساختن مومنان واقعی،طرح و اجرا میکردند که با این رفت و آمدهای پی در پی،مؤمنان واقعی را در ایمان خود متزلزل سازند چنان که در آیه ۷۲ سوره آل عمران شرح آن گذشت.

البته آیه فوق هیچگونه دلالتی بر عدم قبول توبه این گونه اشخاص ندارد، بلکه موضوع سخن در آیه تنها آن دسته ای هستند که در حال شدت کفر، سرانجام چشم از جهان میپوشند،چنین افرادی به مقتضای ایمانی و عملشان نه شایسته آمرزشند و نه هدایت،مگر اینکه در کار خود تجدید نظر کنند. سپس در آیه بعد میگوید:"به این دسته از منافقان بشارت بده که عذاب دردناکی برای آنها است".

(بَشِّرِ الْمُنافِقِینَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً).

تعبیر به عنوان"بشارت"در موردی که سخن از"عذاب الیم"است یا بعنوان استهزاء نسبت به افکار پوچ و بی اساس آنها است،و یا به خاطر آن است که کلمه بشارت که در اصل از"بشر"به معنی صورت گرفته شده، معنی وسیعی دارد،و هر گونه خبری را که در صورت انسان اثر بگذارد و آن را مسرور یا غم آلود کند،شامل میشود.

و در آیه اخیر،این دسته از منافقان چنین توصیف شده اند:"آنها کافران را به جای مومنان دوست خود انتخاب میکنند".

(اَلَّذِینَ یَتَّخِذُونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ).

سپس میگوید:هدف آنها از این انتخاب چیست؟"آیا راستی میخواهند آبرو و حیثیتی از طریق این دوستی برای خود کسب کنند"؟! (أَ یَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ).

در حالی که تمام عزتها مخصوص خدا است.

(فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً).

زیرا عزت همواره از "علم" و "قدرت" سرچشمه میگیرد و اینها که قدرتشان ناچیز و علمشان نیز همانند قدرتشان ناچیز است،کاری از دستشان ساخته نیست که بتوانند منشا عزتی باشند.

این آیه به همه مسلمانان هشدار میدهد که عزت خود را در همه شئون زندگی اعم از شئون اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و مانند آن،در دوستی با دشمنان اسلام نجویند،بلکه تکیه گاه خود را ذات پاک خداوندی قرار دهند که سرچشمه همه عزتها است،و غیر خدا از دشمنان اسلام نه عزتی دارند که به کسی ببخشند و نه اگر میداشتند قابل اعتماد بودند،زیرا هر روز که منافع آنها اقتضا کند فورا صمیمی ترین متحدان خود را رها کرده و به سراغ کار خویش میروند که گویی هرگز با هم آشنایی نداشتند،چنان که تاریخ معاصر شاهد بسیار گویای این واقعیت است!.

ص: ۱۷۰

[سوره النساء (۴): آیه ۱۴۰]

اشاره

وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي اَلْكِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اَللّهِ يُكْفَرُ بِها وَ يُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ إِنَّ اَللّهَ جامِعُ اَلْمُنافِقِينَ وَ اَلْكافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً (۱۴۰)

ترجمه:

۱۴۰-خداوند در قرآن(این حکم را)بر شما فرستاده که هنگامی که بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می نمایند با آنها ننشینید تا به سخن دگری بپردازند، زیرا در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود،خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می کند.

شان نزول:

از ابن عباس در باره نزول این آیه چنین نقل شده که جمعی از منافقان در جلسات دانشمندان یهود می نشستند،جلساتی که در آن نسبت به آیات قرآن استهزاء می شد،آیه فوق نازل گشت و عاقبت شوم این عمل را روشن ساخت.

تفسیر:

در مجلس گناه ننشینید

در سوره "انعام"که از سوره های مکی قرآن است در آیه ۶۸ صریحا

ص :۱۷۱

به پیامبر ص دستور داده شده است که"اگر مشاهده کنی کسانی نسبت به آیات قرآن استهزاء میکنند و سخنان ناروا میگویند،از آنها اعراض کن" مسلم است که این حکم اختصاصی به پیامبر ص ندارد بلکه یک دستور عمومی است که در شکل خطاب بپیامبر ص بیان شده، و فلسفه آن هم کاملا روشن است،زیرا این یک نوع مبارزه عملی به شکل منفی در برابر این گونه کارها است.

آیه مورد بحث بار دیگر این حکم اسلامی را تاکید میکند و به مسلمانان هشدار میدهد که:"در قرآن به شما قبلا دستور داده شده که هنگامی بشنوید افرادی نسبت به آیات قرآن کفر می ورزند و استهزاء میکنند با آنها ننشینید تا از این کار صرفنظر کرده،به مسائل دیگری بپردازند".

(وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِی الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِی حَدِيثٍ غَيْرِهِ).

سپس نتیجه این کار را چنین بیان میکند که"اگر شما در اینگونه مجالس شرکت کردید همانند آنها خواهید بود و سرنوشتتان سرنوشت آنها است" (إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ).

باز برای تاکید این مطلب اضافه میکند شرکت در این گونه جلسات نشانه روح نفاق است"و خداوند منافقان و کافران را در دوزخ جمع میکند".

(إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِی جَهَنَّمَ جَمِيعاً).

از این آیه چند نکته استفاده میشود:

۱-شرکت در این گونه"جلسات گناه"به منزله شرکت در"گناه" است،اگر چه شرکت کننده ساکت باشد،زیرا این گونه سکوتها یک نوع رضایت و امضای عملی است.

۲-نهی از منکر اگر به صورت"مثبت"امکان پذیر نباشد لا اقل باید به صورت "منفی"انجام گیرد به این طریق که از محیط گناه و مجلس گناه انسان دور شود.

ص :۱۷۲

۳-کسانی که با سکوت خود و شرکت در اینگونه جلسات عملا گناهکاران را تشویق میکنند مجازاتی همانند مرتکبین گناه دارند.

۴-نشست و برخاست با کافران در صورتی که نسبت به آیات الهی توهین نکنند و خطر دیگری نداشته باشد مانعی ندارد،زیرا جمله حَتّٰی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ این کار را مباح شمرده است.

۵-مجامله با این گونه گناهکاران نشانه روح نفاق است زیرا یک مسلمان واقعی هرگز نمیتواند در مجلسی شرکت کند که در آن نسبت به آیات و احکام الهی توهین میشود،و اعتراض ننماید،یا لا اقل عدم رضایت خود را با ترک آن مجلس آشکار نسازد.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۴۱]

اشاره

اَلَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ فَإِنْ کٰانَ لَکُمْ فَتْحٌ مِنَ اَللّٰهِ قٰالُوا أَ لَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ وَ إِنْ کٰانَ لِلْکٰافِرِینَ نَصِیبٌ قٰالُوا أَ لَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَیْکُمْ وَ نَمْنَعْکُمْ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ فَاللّٰهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ وَ لَنْ یَجْعَلَ اَللّٰهُ لِلْکٰافِرِینَ عَلَی اَلْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً (۱۴۱)

ترجمه:

۱۴۱-منافقان همانها هستند که پیوسته انتظار می کشند و مراقب شما هستند اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد می گویند آیا ما با شما نبودیم(پس ما نیز سهیم در افتخارات و غنائم هستیم!)و اگر بهره ای نصیب کافران گردد می گویند آیا ما شما را تشویق به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مومنان نمی کردیم؟(پس با شما سهیم خواهیم بود!)خداوند در میان شما در روز رستاخیز داوری می کند و هرگز برای کافران نسبت به مومنان راه تسلطی قرار نداده است.

ص:۱۷۳

تفسیر:

صفات منافقان

این آیه و آیات بعد قسمتی دیگر از صفات منافقان و اندیشه های پریشان آنها را بازگو میکند،و میگوید:"منافقان کسانی هستند که همیشه میخواهند از هر پیش آمدی به نفع خود بهره برداری کنند،اگر پیروزی نصیب شما شود فورا خود را در صف مومنان جا زده،میگویند آیا ما با شما نبودیم و آیا کمکهای ارزنده ما موثر در غلبه و پیروزی شما نبود؟بنا بر این ما هم در تمام این موفقیتها و نتائج معنوی و مادی آن شریک و سهیمیم".

(اَلَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ فَإِنْ کٰانَ لَکُمْ فَتْحٌ مِنَ اللّٰهِ قٰالُوا أَ لَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ).

اما اگر بهره ای از این پیروزی نصیب دشمنان اسلام شود،فورا خود را به آنها نزدیک کرده،مراتب رضامندی خویش را به آنها اعلام میدارند و میگویند:"این ما بودیم که شما را تشویق به مبارزه با مسلمانان و عدم تسلیم در برابر آنها کردیم بنا بر این ما هم در این پیروزیها سهمی داریم"! (وَ إِنْ کٰانَ لِلْکٰافِرِینَ نَصِیبٌ قٰالُوا أَ لَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَیْکُمْ وَ نَمْنَعْکُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ) (۱).

به این ترتیب این دسته با فرصت طلبی مخصوص خود میخواهند در صورت پیروزی مومنان در افتخارات و حتی در غنائم آنان شرکت جویند و منتی هم

ص: ۱۷۴

۱- ۱) "استحوذ"در اصل از ماده"حوذ"به معنی قسمت عقب رانها است و چون به هنگامی که ساربان می خواهد شتر را به سرعت براند در پشت سر او قرار گرفته و به ران و پشت او می زند تا به سرعت حرکت کند کلمه"استحواذ"به معنی سوق دادن، تحریک کردن توام با تسلط و استیلا آمده است و در آیه فوق نیز به همین معنی است.

بر آنها بگذارنـد،و در صورت پیروزی کفار خوشـحالند و با مصـمم ساختن آنها در کفرشان و جاسوسـی به نفع آنان،مقدمات این پیروزی را فراهم میسازند،گاهی "رفیق قافله"اند و گاهی "شریک دزد"و عمری را با این دودوزه بازی کردن میگذرانند!.

ولی قرآن سرانجام آنها را با یک جمله کوتاه بیان میکند و میگوید:

بالآـخره روزی فرا میرسـد که پرده هـا بالاـ میرود و نقاب از چهره زشت آنان برداشـته میشود،آری "در روز قیامت خداونـد در میان شما قضاوت میکند".

(فَاللّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ) و برای اینکه مومنان واقعی مرعوب آنان نشونـد در پایان آیه اضافه میکنـد:"هیچگاه خـداوند راهی برای پیروزی و تسلط کافران بر مسلمانان قرار نداده است".

(وَ لَنْ یَجْعَلَ اللّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً).

آیا هـدف از این جمله تنها عـدم پیروزی کفار از نظر "منطق"بر افراد با ایمان است و یا پیروزیهای "نظامی"و مانند آن را شامل می شود؟.

از آنجـا که کلمه "سبیـل "به اصـطلاح از قبیـل "نکره در سـیاق نفی" است و معنی عمـوم را میرسانـد از آیه اسـتفاده میشـود که کـافران نه تنهـا از نظر منطق بلکه از نظر نظـامی و سیاسـی و فرهنگی و اقتصـادی و خلاـصه از هیـچ نظر بر افراد بـا ایمان،چیره نخواهند شد.

و اگر پیروزی آنها را بر مسلمانان در میدانهای مختلف با چشم خود می بینیم به خاطر آن است که بسیاری از مسلمانان مومنان واقعی نیستند و راه و رسم ایمـان و وظـائف و مسئولیتها و رسالتهـای خویش را به کلی فراموش کرده انـد،نه خبری از اتحاد و اخوت اسلامی در میان آنان است و نه جهاد به معنی واقعی کلمه انجام میدهند،و نه علم و آگاهی لازم را که اسلام آن را

از لحظه تولـد تا لحظه مرگ بر همه لازم شـمرده است دارنـد،و چون چنانند طبعا چنينند! جمعى از فقهاء در مسائل مختلف به اين آيه براى عـدم تسـلط كفـار بر مومنـان از نظر حقوقى و حكمى اسـتدلال كرده انـد و با توجه به عموميتى كه در آيه ديـده ميشود اين توسعه زياد بعيد بنظر نميرسد(دقت كنيد).

قابل توجه اينكه در اين آيه پيروزى مسـلمانان بعنوان"فتح"بيان شده در حالى كه از پيروزى كفار تعبير به"نصـيب"شده اسـت اشـاره به اينكه اگر پيروزيهـايى نصـيب آنـان گردد محـدود و موقت و ناپايـدار است و فتـح و پيروزى نهـايى بـا افراد بـا ايمان ميباشد.

[سوره النساء (۴): آيات ۱۴۲ تا ۱۴۳]

اشاره

إِنَّ اَلْمُنٰافِقِينَ يُخٰادِعُونَ اَللّٰهَ وَ هُوَ خٰادِعُهُمْ وَ إِذٰا قٰامُوا إِلَى اَلصَّلاٰةِ قٰامُوا كُسٰالىٰ يُرٰاؤُنَ اَلنّٰاسَ وَ لاٰ يَذْكُرُونَ اَللّٰهَ إِلاّٰ قَلِيلاً (۱۴۲) مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ لاٰ إِلىٰ هٰؤُلاٰءِ وَ لاٰ إِلىٰ هٰؤُلاٰءِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اَللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً (۱۴۳)

ترجمه:

۱۴۲-منافقـان مى خواهنـد خـدا را فريب دهنـد در حـالى كه او آنهـا را فريب مى دهـد و هنگـامى كه به نمـاز ايسـتند از روى كسالت مى ايستند،در برابر مردم ريا مى كنند و خدا را جز اندكى ياد نمى نمايند.

۱۴۳-آنهـا افراد بى هـدفى هسـتند،نه متمايل به اينها هسـتند و نه به آنها(نه در صف مومنان و نه در صف كافران)و هر كس را خداوند گمراه كند راهى براى او نخواهى يافت.

ص :۱۷۶

تفسیر:

در این دو آیه پنج صفت دیگر از صفات منافقان در عبارات کوتاهی آمده است:

۱-آنها برای رسیدن به اهـداف شوم خود از راه خـدعه و نیرنگ وارد میشونـد و حتی میخواهند:"به خدا خدعه و نیرنگ زنند در حـالی که در همـان لحظات که در صـدد چنین کاری هسـتند در یک نوع خـدعه واقع شـده انـد،زیرا برای بـدست آوردن سرمایه های ناچیزی سرمایه های بزرگ وجود خود را از دست می دهند".

(إِنَّ الْمُنافِقِینَ یُخادِعُونَ اللّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ).

تفسیر فوق از واو" وَ هُوَ خادِعُهُمْ "که واو حـالیه است استفاده میشود و این درست شبیه داسـتان معروفی است که از بعضـی بزرگان نقل شـده است که به جمعی از پیشه وران میگفت:از این بترسـید که مسافران غریب بر سر شـما کلاه بگذارنـد،کسـی گفت اتفاقـا آنهـا افراد بیخبر و سـاده دلی هســتند مـا بر سـر آنهـا میتـوانیم کلاـه بگـذاریم،مرد بزرگ گفت:منظـور مـن هم همانست،شـما سـرمایه ناچیزی از این راه فراهم میسازید و سـرمایه بزرگ ایمان را از دست میدهید! ۲-آنها از خدا دورند و از راز و نیاز با او لذت نمی برند و به همین دلیل:"هنگامی که بنماز برخیزند سرتاپای آنها غرق کسالت و بی حالی است" (وَ إِذا قامُوا إِلَی الصَّلاهِ قامُوا کُسالی).

۳-آنهـا چون به خـدا و وعـده های بزرگ او ایمان ندارنـد،اگر عبادت یا عمل نیکی انجام دهنـد آن نیز از روی ریا است نه به خاطر خدا!(یُراؤُنَ النّاسَ) ۴-آنها اگر ذکری هم بگویند و یادی از خدا کنند از صمیم دل و از

ص :۱۷۷

روی آگاهی و بیداری نیست و اگر هم باشد بسیار کم است.

(وَ لا یَذْکُرُونَ اللّهَ إِلاّ قَلِیلاً). ۵-آنها افراد سرگردان و بی هدف و فاقد برنامه و مسیر مشخص اند، نه جزء مؤمنانند و نه در صف کافران! (مُذَبْذَبِینَ بَیْنَ ذلِکَ لا إِلی هؤُلاءِ وَ لا إِلی هؤُلاءِ).

باید توجه داشت که کلمه مذبذب اسم مفعول از ماده ذبذب است و در اصل به معنی صدای مخصوصی که به هنگام حرکت دادن یک شیء آویزان بر اثر برخورد با امواج هوا بگوش میرسد و سپس به اشیاء متحرک و اشخاص سرگردان و متحیر و فاقد برنامه مذبذب گفته شده است و این یکی از لطیفترین تعبیراتی است که در قرآن در باره منافقین وارد شده است و یک اشاره ضمنی به این مطلب دارد که چنان نیست که نتوان منافقان را شناخت بلکه این تذبذب آنها آمیخته با آهنگ مخصوصی است که با توجه به آن شناخته میشوند،و نیز این حقیقت را میتوان از این تعبیر استفاده کرد که اینها همانند یک جسم معلق و آویزان ذاتا فاقد جهت حرکتند،بلکه این بادها است که آنها را به هر سو حرکت میدهد و به هر سمت بوزد با خود میبرد! و در پایان آیه سرنوشت آنها را چنین بیان میکند آنها افرادی هستند که بر اثر اعمالشان خدا حمایتش را از آنان برداشته و در بیراهه ها گمراهشان ساخته "و هر کس را خدا گمراه کند هیچگاه راه نجاتی برای آنان نخواهی یافت".

(وَ مَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلاً).

(در باره معنی اضلال خداوند و عدم منافات آن با آزادی اراده و اختیار در جلد اول همین تفسیر در ذیل آیه ۲۶ سوره بقره بحث کردیم).

[سوره النساء (۴): آیات ۱۴۴ تا ۱۴۶]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا اَلْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ اَلْمُؤْمِنِینَ أَ تُرِیدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلّهِ عَلَیْکُمْ سُلْطاناً مُبِیناً (۱۴۴) إِنَّ اَلْمُنافِقِینَ فِی اَلدَّرْکِ اَلْأَسْفَلِ مِنَ اَلنّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیراً (۱۴۵) إِلاَّ اَلَّذِینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اِعْتَصَمُوا بِاللّهِ وَ أَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلّهِ فَأُولئِکَ مَعَ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ سَوْفَ یُؤْتِ اَللّهُ اَلْمُؤْمِنِینَ أَجْراً عَظِیماً (۱۴۶)

ترجمه:

۱۴۴-ای کسانی که ایمان آورده اید کافران را بجای مومنان ولی و تکیه گاه خود قرار ندهید آیا می خواهید(با این عمل)دلیل آشکاری بر ضرر خود در پیشگاه خدا قرار دهید؟! ۱۴۵-(زیرا)منافقان در پائین ترین مرحله دوزخ قرار دارند و هرگز یاوری برای آنها نخواهی یافت(بنا بر این از طرح دوستی با دشمنان خدا که نشانه نفاق است بپرهیزید).

۱۴۶-مگر آنها که توبه کنند و جبران و اصلاح نمایند و به(دامن لطف)خدا چنگ زنند و دین خود را باری خدا خالص کنند،آنها با مومنان خواهند بود و خداوند به افراد با ایمان پاداش عظیمی خواهد داد.

تفسیر:

در آیات گذشته اشاره به گوشه ای از صفات منافقان و کافران شد و در این آیات نخست به مومنان هشدار داده میشود که کافران(و منافقان)را به جای مومنان تکیه گاه و ولی خود انتخاب نکنند.

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ).

ص:۱۷۹

چرا که این عمل یک جرم و قانون شکنی آشکار و شرک به خداوند است و با توجه بقانون عدالت پروردگار موجب استحقاق مجازات شدیدی است لذا به دنبال آن میفرماید:"آیا میخواهید دلیل روشنی بر ضد خود در پیشگاه پروردگار درست کنید".

(أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ سُلْطاناً مُبِيناً) (۱).

در آیه بعد برای روشن ساختن حال منافقانی که این دسته از مسلمانان غافل،طوق دوستی آنان را بر گردن می نهند،و یا حال خود اینها که در عین اظهار اسلام راه نفاق را پیموده و از در دوستی با منافقان در میایند، میفرماید:"منافقان در پائین ترین و نازلترین مراحل دوزخ قرار دارند و هیچگونه یاوری برای آنها نخواهی یافت".

(إِنَّ الْمُنٰافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّٰارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً) (۲)از این آیه به خوبی استفاده میشود که از نظر اسلام نفاق بدترین انواع کفر،و منافقان دورترین مردم از خدا هستند و به همین دلیل جایگاه آنها بدترین و پستترین نقطه دوزخ است،و باید هم چنین باشد،زیرا خطراتی که از ناحیه منافقان به جوامع انسانی میرسد با هیچ خطری قابل مقایسه نیست،

---

۱ - ۱) سلطان در اصل از ماده سلاطه(بر وزن مقاله)به معنی قدرت بر مقهور ساختن دیگری گرفته شده،و خود کلمه"سلطان"معنی اسم مصدری را دارد و به هر گونه"تسلط" اطلاق می شود،و به همین جهت به"دلیل"که باعث تسلط انسان بر دیگری است نیز سلطان گفته می شود،و گاهی به صاحبان قدرت نیز سلطان گفته می شود ولی در آیه فوق سلطان به همان معنای دلیل و حجت است.

۲ - ۲) "درك"(بر وزن مرگ)عمیقترین نقطه قعر دریا است و به آخرین ریسمانهایی که به یکدیگر می پیوندند و به قعر دریا می رسند"درك"(بر وزن فلك)گفته می شود، و چنین به نظر می رسد که همه اینها از معنی درك کردن و وصول به چیزی گرفته شده است گاهی به پله هایی که بر طرف پائین می رود(مانند پله سرداب)درك گفته می شود در برابر پله هایی که به سمت بالا مانند پشت بام می رود که به آنها درجه اطلاق می گردد.

آنها با استفاده از مصونیتی که در پناه اظهار ایمان پیدا میکنند،ناجوانمردانه، و آزادانه به افراد بی دفاع حمله ور شده،از پشت به آنها خنجر میزنند،مسلما حال چنین دشمنان ناجوانمرد و خطرناك که در قیافه دوست آشکار میشوند از حال دشمنانی که با صراحت اعلان عداوت کرده و وضع خود را مشخص ساخته اند بمراتب بدتر است،در حقیقت"نفاق"راه و رسم افراد بی شخصیت و پست، و مرموز و ترسو،و بتمام معنی آلوده است. اما برای اینکه روشن شود حتی این افراد فوق العاده آلوده راه بازگشت بسوی خدا و اصلاح موقعیت خویشتن دارند،اضافه می کند:"مگر آنها توبه کرده و اعمال خود را اصلاح نمایند(و گذشته را جبران کنند)و به دامن لطف پروردگار چنگ بزنند و دین و ایمان خود را برای خدا خالص گردانند".

(إِلاَّ الَّذِینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللّهِ وَ أَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلّهِ).

چنین کسانی سرانجام اهل نجات خواهند شد و با مومنان قرین می گردند (فَأُولئِکَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ).

و خداوند پاداش عظیمی به همه افراد با ایمان خواهد داد.

(وَ سَوْفَ یُؤْتِ اللّهُ الْمُؤْمِنِینَ أَجْراً عَظِیماً).

قابل توجه اینکه در ذیل آیه میفرماید:اینها همراه مومنان خواهند بود، اشاره به اینکه مقام"مومنان ثابت قدم"از آنها برتر و بالاتر است،آنها اصلند و اینها فرع،و از پرتو وجود مومنان راستین نور و صفایی می یابند.

موضوع دیگری که باید به آن توجه داشت این است که سرنوشت منافقان را بطور مشخص بیان کرده و پائینترین مرحله دوزخ شمرده است در حالی که در باره مومنان به"اجر عظیم"که هیچگونه حد و مرزی در آن نیست و وابسته به عظمت لطف پروردگار است اکتفاء شده.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۴۷]

اشاره

مٰا یَفْعَلُ اَللّٰهُ بِعَذٰابِکُمْ إِنْ شَکَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ کٰانَ اَللّٰهُ شٰاکِراً عَلِیماً (۱۴۷)

ترجمه:

۱۴۷-خدا چه نیازی به مجازات شما دارد اگر شکرگزاری کنید(و نعمتها را بجا مصرف نمائید)و ایمان آورید،خدا شکرگزار و آگاه است(اعمال و نیات آنها را می داند و به آنچه نیک است پاداش نیک می دهد).

تفسیر:

مجازاتهای خدا انتقامی نیست

در تعقیب آیات گذشته که مجازات شدید کافران و منافقان در آن منعکس بود،در این آیه به یک"واقعیت مهم"اشاره میشود و آن اینکه مجازاتهای دردناک الهی نه بخاطر آن است که خداوند بخواهد از بندگان عاصی"انتقام"بگیرد و یا"قدرت نمایی"کند،و یا زیانی که از رهگذر عصیان آنها بدو رسیده است"جبران"نماید،زیرا همه اینها لازمه نقائص و کمبودها است که ذات پاک خدا از آنها مبرا است،بلکه این مجازاتها همگی بازتابها و نتایج سوء اعمال و عقائد خود انسانها است و لذا میفرماید:"خدا چه نیازی به مجازات شما دارد اگر شما شکرگزاری کنید و ایمان بیاورید"؟ (مٰا یَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذٰابِکُمْ إِنْ شَکَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ).

با توجه به اینکه حقیقت"شکر"به کار بردن هر نعمتی است در راهی که برای آن آفریده شده،روشن می شود که منظور از جمله بالا این است:

اگر شما ایمان و عمل صالحی داشته باشید و مواهب الهی را در مورد شایسته

ص: ۱۸۲

بکار گیرید و از آن سوء استفاده نکنید،بدون شک کمترین مجازاتی دامن شما را نخواهد گرفت.

و برای تاکید این موضوع اضافه می کند:"خداوند هم از اعمال و نیات شما آگاه است و هم در برابر اعمال نیک شما شاکر و پاداش دهنده است".

(وَ کانَ اَللّٰهُ شاکِراً عَلِیماً).

در آیه فوق موضوع "شکرگزاری" مقدم بر "ایمان" داشته شده است و این به خاطر آن است که تا انسان نعمتها و مواهب او را نشناسد و به مقام شکرگزاری نرسد،نمیتواند خود او را بشناسد چه اینکه نعمتهای او وسیله ای هستند برای شناسایی-در کتب عقائد اسلامی نیز در بحث لزوم شناسایی خدا (وجوب معرفه اللّٰه)جمعی از محققان از طریق "وجوب شکر منعم" استدلال میکنند و مساله وجوب فطری شکرگزاری را در برابر "نعمت بخش" طریقی برای لزوم شناسایی او قرار میدهند(دقت کنید).

[سوره النساء (۴): آیات ۱۴۸ تا ۱۴۹]

اشاره

لاٰ یُحِبُّ اَللّٰهُ اَلْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ اَلْقَوْلِ إِلاّٰ مَنْ ظُلِمَ وَ کٰانَ اَللّٰهُ سَمِیعاً عَلِیماً (۱۴۸) إِنْ تُبْدُوا خَیْراً أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ عَفُوًّا قَدِیراً (۱۴۹)

ترجمه:

۱۴۸-خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدیها را اظهار کند مگر آن کسی که مورد ستم واقع شده باشد،خداوند شنوا و دانا است.

۱۴۹-(اما)اگر نیکیها را آشکار یا مخفی سازید و یا از بدیها گذشت نمائید(مجاز خواهید بود)خداوند بخشنده و توانا است(و با اینکه قادر بر انتقام است.

عفو و گذشت می کند).

ص :۱۸۳

تفسیر:

اشاره

در این دو آیه اشاره به بخشی از دستورات اخلاقی اسلام شده،نخست میفرماید:"خدا دوست نمی دارد که بدگویی شود و یا عیوب و اعمال زشت اشخاص با سخن بر ملا شود". لا یُحِبُّ اللّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ) زیرا همانگونه که خداوند"ستار العیوب"است دوست ندارد که افراد بشر پرده دری کنند و عیوب مردم را فاش سازند و آبروی آنها را ببرند-بعلاوه میدانیم هر انسانی معمولا نقاط ضعف پنهانی دارد که اگر بنا شود این عیوب اظهار گردد یک روح بدبینی عجیب بر سراسر جامعه سایه می افکند،و همکاری آنها را با یکدیگر مشکل میسازد،بنا بر این بخاطر استحکام پیوندهای اجتماعی و هم بخاطر رعایت جهات انسانی،لازم است بدون در نظر گرفتن یک هدف صحیح پرده دری نشود.

ضمنا باید توجه داشت که منظور از کلمه"سوء"هر گونه بدی و زشتی است و منظور از"جهر...من القول"هر گونه ابراز و اظهار لفظی است، خواه به صورت شکایت باشد یا حکایت،یا نفرین،یا مذمت،و یا غیبت، و به همین جهت از جمله آیاتی که در بحث تحریم"غیبت"به آن استدلال شده همین آیه است،ولی مفهوم آیه منحصر به غیبت نیست و هر نوع بدگویی را شامل میشود.

سپس به بعضی از امور که مجوز اینگونه بدگوئیها و پرده دری ها میشود اشاره کرده،میفرماید:"مگر کسی که مظلوم واقع شده"(إِلاّ مَنْ ظُلِمَ).

چنین افراد برای دفاع از خویشتن در برابر ظلم ظالم حق دارند اقدام به شکایت کنند و یا از مظالم و ستمگریها آشکارا مذمت و انتقاد و غیبت نمایند

ص :۱۸۴

و تا حق خود را نگیرند و دفع ستم ننمایند از پای ننشینند.

در حقیقت ذکر این استثناء بخاطر آن است که حکم اخلاقی فوق مورد سوء استفاده ظالمان و ستمگران واقع نشود،و یا بهانه ای برای تن در دادن به ستم نگردد.

روشن است در این گونه موارد نیز تنها به آن قسمت که مربوط به ظلم ظالم و دفاع از مظلوم است باید قناعت کرد.

و در پایان آیه-همانطور که روش قرآن است-برای اینکه افرادی از این استثناء نیز سوء استفاده نکنند و به بهانه اینکه مظلوم واقع شده اند عیوب مردم را بدون جهت آشکار نسازند میفرماید:"خداوند سخنان را میشنود و از نیات آگاه است".

(وَ کانَ اللّهُ سَمِیعاً عَلِیماً). در آیه بعد،به نقطه مقابل این حکم اشاره کرده،میفرماید:"اگر نیکیهای افراد را اظهار کنید و یا مخفی نمائید مانعی ندارد(به خلاف بدی ها که مطلقا جز در موارد استثنایی باید کتمان شود)و نیز اگر در برابر بدی هایی که افراد به شما کرده اند راه عفو و بخشش را پیش گیرید بهتر است، زیرا این کار در حقیقت یک نوع کار الهی است که با داشتن قدرت بر هر گونه انتقام، بندگان شایسته خود را مورد عفو قرار می دهد".

(إِنْ تُبْدُوا خَیْراً أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللّهَ کانَ عَفُوًّا قَدِیراً).

در حقیقت آیه دوم از دو جهت در نقطه مقابل آیه اول قرار گرفته،نخست "اظهار نیکیها"در برابر"اظهار بدی ها"و سپس"عفو و بخشش"در برابر کسانی که به آنها ستم شده است.

ص :۱۸۵

آیا گذشت از ستمگر موجب تقویت او نیست؟!

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا عفو و گذشت از ستمگر در حقیقت موجب امضای ظلم او نخواهد بود و آیا این کار او را تشویق به ادامه ستم نمی کند؟!و آیا این دستور یک نوع واکنش منفی تخدیری در مظلومان ایجاد نخواهد کرد؟ پاسخ سؤال این است که مورد"عفو و گذشت"از مورد"احقاق حق و مبارزه با ظالم"جدا است،به همین دلیل در دستورهای اسلامی از یک طرف می خوانیم نه ظلم کنید و نه تن به ظلم دهید(لاٰ تَظْلِمُونَ وَ لاٰ تُظْلَمُونَ) (۱)و دشمن ظالم و یا مظلوم باشید.

(کونا للظالم خصما و للمظلوم عونا (۲).

با ظالمان پیکار کنید تا به حکم خدا گردن نهند.

(فَقٰاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتّٰی تَفِیءَ إِلیٰ أَمْرِ اللّٰهِ) (۳).

و از سوی دیگر دستور به عفو و بخشش و گذشت داده شده است همانطور که میفرماید:

(وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْویٰ) (۴).

(وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا أَ لاٰ تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللّٰهُ لَکُمْ) (۵).

گرچه ممکن است بعضی از افراد کم اطلاع میان این دو حکم در بدو

۱- ۱) بقره آیه ۲۷۹.

۲- ۲) نهج البلاغه وصیتنامه شماره ۴۸.

۳- ۳) حجرات آیه ۹.

۴- ۴) بقره آیه ۲۳۷.

۵- ۵) سوره نور آیه ۲۲،

نظر تضادی ببینند،ولی با توجه به آنچه در منابع اسلامی وارد شده روشن میشود که مورد عفو و گذشت جای معینی است که از آن سوء استفاده نشود و مورد مبارزه و کوبیدن ظلم،جای دیگر.

توضیح اینکه عفو و گذشت مخصوص موارد قدرت و پیروزی بر دشمن و شکست نهایی او است،یعنی در موردی که احساس خطر جدیدی از ناحیه دشمن نشود،بلکه عفو و گذشت از او یک نوع اصلاح و تربیت در مورد او محسوب شود و او را به تجدید نظر در مسیر خود وادارد چنان که در موارد زیادی از تاریخ اسلام به چنین افرادی برخورد می کنیم و حدیث معروف "

اذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکرا للقدره علیه ".

هنگامی که بر دشمن پیروز شدی گذشت را زکاه این پیروزی قرار ده (۱).

شاهدی بر این مدعا است.

اما در مواردی که خطر دشمن هنوز بر طرف نگشته و احتمالاـ گذشت، او را جسورتر و آماده تر می کند،یا اینکه عفو و گذشت یک نوع تسلیم و رضایت به ظلم محسوب میشود،هیچگاه اسلام اجازه چنین عفوی را نمیدهد و هرگز پیشوایان اسلام در چنین مواردی راه عفو و گذشت را انتخاب نکردند.

۱- ۱) نهج البلاغه-کلمات قصار-کلمه ۱۰

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵۰ تا ۱۵۲]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اَللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلاً (۱۵۰) أُولٰئِكَ هُمُ اَلْكافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً (۱۵۱) وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ كانَ اَللّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۱۵۲)

ترجمه:

۱۵۰-کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می کنند و می خواهند در میان آنها تبعیض قائل شوند،و می گویند به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم و می خواهند در میان این دو،راهی برای خود انتخاب کنند...

۱۵۱-آنها کافران حقیقی اند و برای کافران مجازات توهین آمیزی فراهم ساخته ایم.

۱۵۲-(ولی)کسانی که به خدا و رسولان او ایمان آورده و میان احدی از آنها فرق نمی گذارند پاداش آنها را خواهیم داد،خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

اشاره

میان پیامبران تبعیض نیست

در این چند آیه توصیفی از حال جمعی از کافران و مؤمنان و سرنوشت آنها آمده است و آیات گذشته را که در باره منافقان بود تکمیل می کند.

نخست بحال کسانی که میان پیامبران الهی فرق گذاشته،بعضی را بر حق و بعضی را بر باطل میدانند اشاره کرده،می فرماید:"آنها که به خدا و

ص:۱۸۸

پیامبرانش کافر میشوند و می خواهند میان خدا و پیامبران تفرقه بیندازند و اظهار میدارند که ما نسبت به بعضی از آنها ایمان داریم اگر چه بعضی دیگر را به رسمیت نمی شناسیم،و به گمان خود می خواهند در این میان راهی پیدا کنند،آنها کافران واقعی هستند".

(إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلاً أُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ حَقًّا).

در حقیقت این جمله حال یهود و مسیحیان را روشن میسازد و یهود، مسیح را به رسمیت نمی شناختند،و هر دو، پیامبر اسلام ص را،در حالی که طبق کتب آسمانی آنها نبوت این پیامبران بر ایشان ثابت شده بود،این تبعیض در قبول واقعیتها،که از هوا و هوس و تعصبات جاهلانه و احیانا حسادت و تنگ نظریهای بی دلیل سرچشمه میگیرد،نشانه عدم ایمان به پیامبران و خدا است،زیرا ایمان آن نیست که آنچه مطابق میل انسان است بپذیرد،و آنچه بر خلاف میل و هوای او است رد کند،این یک نوع هوا پرستی است نه ایمان، ایمان واقعی آن است که انسان حقیقت را بپذیرد خواه مطابق میل او باشد یا بر خلاف میل او،و لذا قرآن در آیات فوق این گونه افراد را با اینکه دم از ایمان به خدا و بعضی از انبیاء می زدند،بطور کلی کافر دانسته و میگوید:
إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ ...

بنا بر این ایمان آنها حتی در مواردی که نسبت به آن اظهار ایمان می کنند، بی ارزش قلمداد شده است،چرا که از روح حقجویی سرچشمه نمیگیرد. و در پایان آنها را تهدید کرده،میگوید:"ما برای کافران عذاب توهین آمیز و خوار کننده ای فراهم ساخته ایم".

(وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً).

توصیف عذاب در این آیه به"مهین"(توهین آمیز)ممکن است از

این جهت باشد که آنها با تفرقه انداختن میان پیامبران خدا در واقع به جمعی از آنان توهین کرده اند و باید عذاب آنان متناسب با عمل آنها باشد.

تناسب گناه و کیفر

توضیح اینکه:مجازات گاهی "دردناک"است(عذاب الیم)مانند شلاق زدن و آزار بدنی و گاهی "توهین آمیز"است(عذاب مهین)مانند پاشیدن لجن بر لباس کسی و مانند آن و گاهی پر سر و صدا است(عذاب عظیم)مانند مجازات در حضور جمعیت،و نیز گاهی اثر آن در وجود انسان عمیق است و تا مدتی باقی می ماند(عذاب شدید)،مانند زندانهای طویل المده با اعمال شاقه...و امثال آن.

روشن است که توصیف عذاب به یکی از صفات تناسبی با نوع"گناه" دارد و لذا در بسیاری از آیات قرآن،مجازات ظالمان به عنوان عذاب الیم آمده است،زیرا متناسب با دردناک بودن ظلم نسبت به بندگان خدا است، و آنها که گناهشان توهین آمیز است و همچنین آنها که دست به گناهان شدید و یا پر سر و صدا می زنند کیفری همانند آن دارند ولی منظور از ذکر مثالهای فوق نزدیک ساختن مطلب بذهن است و گرنه مجازاتهای آن جهان قابل مقایسه با مجازاتهای این عالم نیست. سپس به وضع مؤمنان و سرنوشت آنها اشاره کرده و می گوید:"کسانی که ایمان به خدا و همه پیامبران او آورده اند و در میان هیچیک از آنها تفرقه نینداختند و با این کار،"تسلیم و اخلاص"خود در برابر حق،و مبارزه با هر گونه"تعصب"نابجا را اثبات نمودند،بزودی خداوند پاداشهای آنها را به آنها خواهد داد".

(وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَمْ یُفَرِّقُوا بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أَولئِکَ سَوْفَ یُؤْتِیهِمْ أَجُورَهُمْ).

البته ایمان به پیامبران و به رسمیت شناختن آنها منافات با این ندارد که بعضی را از بعضی برتر بدانیم،زیرا تفاوت در میان آنها همانند تفاوت ماموریتهای آنان قطعی است،منظور این است که در میان پیامبران راستین،تفرقه ای از نظر ایمان و به رسمیت شناختن نیندازیم.

و در پایان آیه به این مطلب اشاره می شود که اگر این دسته از مومنان در گذشته مرتکب چنان تعصبها و تفرقه ها و گناهان دیگر شدند اگر ایمان خود را خالص کرده و به سوی خدا باز گردند خداوند آنها را می بخشد"و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده و هست".

(وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِیماً).

قابل توجه اینکه در آیات فوق افرادی که در میان پیامبران تفرقه می اندازند به عنوان"کافران حقیقی"معرفی شده اند،ولی آنها که به همه ایمان دارند به عنوان "مومنان حقیقی"معرفی نشده اند،تنها به عنوان"مؤمن"توصیف شده اند،شاید این تفاوت به خاطر آن باشد که مؤمنان حقیقی آنها هستند که علاوه بر ایمان از نظر"عمل"نیز کاملا پاک و صالح باشند،شاهد این سخن آیاتی است که در آغاز سوره انفال آمده است که مؤمنان را پس از ایمان به خدا با یک سلسله اعمال مثبت و زنده مانند نمو و رشد اخلاقی و اجتماعی و ایمانی،و نماز و زکات،و توکل بر خدا،توصیف کرده و به دنبال آن می گوید: أُولئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا (انفال-۴)

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵۳ تا ۱۵۴]

اشاره

يَسْئَلُكَ أَهْلُ اَلْكِتٰابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتٰاباً مِنَ اَلسَّمٰاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذٰلِكَ فَقٰالُوا أَرِنَا اَللّٰهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ اَلصّٰاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اِتَّخَذُوا اَلْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ اَلْبَيِّنٰاتُ فَعَفَوْنٰا عَنْ ذٰلِكَ وَ آتَيْنٰا مُوسىٰ سُلْطٰاناً مُبِيناً (۱۵۳) وَ رَفَعْنٰا فَوْقَهُمُ اَلطُّورَ بِمِيثٰاقِهِمْ وَ قُلْنٰا لَهُمُ اُدْخُلُوا اَلْبٰابَ سُجَّداً وَ قُلْنٰا لَهُمْ لاٰ تَعْدُوا فِي اَلسَّبْتِ وَ أَخَذْنٰا مِنْهُمْ مِيثٰاقاً غَلِيظاً (۱۵۴)

ترجمه:

۱۵۳-اهل کتاب از تو تقاضا می کنند کتابی از آسمان(یک جا)بر آنها نازل کنی (در حالی که این بهانه ای بیش نیست)آنها از موسی بزرگتر از این را خواستند و گفتند خدا را آشکارا بما نشان بده،و به خاطر این ستم صاعقه آنها را فرو گرفت،سپس گوساله(سامری)را پس از آن همه دلایل روشن که برای آنها آمد(به خدایی)انتخاب کردند ولی ما آنها را عفو کردیم و به موسی برتری آشکاری دادیم.

۱۵۴-و کوه طور را بر فراز آنها برافراشتیم و در همان حال از آنها پیمان گرفتیم و به آنها گفتیم(بعنوان توبه)از در(بیت المقدس)با خضوع در آئید و(نیز) به آنها گفتیم روز شنبه تعدی نکنید(و دست از کار بکشید)و از آنها(در برابر همه اینها)پیمان محکمی گرفتیم.

شان نزول:

در تفسیر تبیان و مجمع البیان و روح المعانی در شان نزول این آیات چنین آمده که جمعی از یهود نزد پیامبر ص آمدند و گفتند اگر تو پیغمبر خدایی

ص: ۱۹۲

کتاب آسمانی خود را یک جا به ما عرضه کن،همانطور که موسی تورات را یک جا آورد،آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

بهانه جویی یهود

این آیات نخست اشاره به درخواست اهل کتاب(یهود)می کند و می گوید:"اهل کتاب از تو تقاضا می کنند که کتابی از آسمان(یک جا) بر آنها نازل کنی".

(یَسْئَلُکَ أَهْلُ الْکِتٰابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَیْهِمْ کِتٰاباً مِنَ السَّمٰاءِ).

شک نیست که آنها در این تقاضای خود حسن نیت نداشتند،زیرا هدف از نزول کتب آسمانی همان ارشاد و هدایت و تربیت است،گاهی این هدف با نزول کتاب آسمانی یک جا تامین می شود،و گاهی تدریجی بودن آن به این هدف بیشتر کمک می کند،بنا بر این آنها میبایست از پیامبر ص دلیل بخواهند،و تعلیمات عالی و ارزنده،نه اینکه چگونگی نزول کتب آسمانی را تعیین کنند.

لذا به دنبال این تقاضا خداوند به عدم حسن نیت آنها اشاره کرده،و ضمن دلداری به پیامبرش،سابقه لجاجت و عناد و بهانه جویی یهود را در برابر پیامبر بزرگشان موسی بن عمران بازگو میکند.

نخست میگوید:"اینها از موسی چیزهایی بزرگتر و عجیبتر از این خواستند و گفتند:خدا را آشکارا به ما نشان بده"! (فَقَدْ سَأَلُوا مُوسیٰ أَکْبَرَ مِنْ ذٰلِکَ فَقٰالُوا أَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً).

این درخواست عجیب و غیر منطقی که نوعی از عقیده بت پرستان را منعکس میساخت و خدا را جسم و محدود معرفی می کرد و بدون شک از لجاجت و

عناد سرچشمه گرفته بود،سبب شد که صاعقه آسمانی به خاطر این ظلم و ستم آنها را فرا گیرد.

(فَأَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ) سپس به یکی دیگر از اعمال زشت آنها که مساله"گوساله پرستی" بود،اشاره می کند و میگوید:"آنها پس از مشاهده آن همه معجزات و دلائل روشن،گوساله را به عنوان معبود خود انتخاب کردند! (ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ).

ولی با اینهمه برای اینکه آنها به راه باز گردند و از مرکب لجاجت و عناد فرود آیند،"ما آنها را بخشیدیم و به موسی برتری و حکومت آشکاری دادیم،و بساط رسوای سامری و گوساله پرستان را برچیدیم.

(فَعَفَوْنا عَنْ ذٰلِكَ وَ آتَيْنا مُوسىٰ سُلْطاناً مُبِيناً).

باز آنها از خواب غفلت بیدار نشدند و از مرکب غرور پائین نیامدند، به همین جهت"ما کوه طور را بر بالای سر آنها به حرکت در آوردیم،و در همان حال از آنها پیمان گرفتیم و به آنها گفتیم که به عنوان توبه از گناهانتان از در بیت المقدس با خضوع و خشوع وارد شوید،و نیز به آنها تاکید کردیم که در روز شنبه دست از کسب و کار بکشید و راه تعدی و تجاوز را پیش نگیرید و از ماهیان دریا که در آن روز صیدش حرام بود استفاده نکنید و در برابر همه اینها پیمان شدید از آنان گرفتیم"اما آنها به هیچیک از این پیمانهای مؤکد وفا نکردند! (1)(وَ رَفَعْنا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثاقِهِمْ وَ قُلْنا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً وَ قُلْنا لَهُمْ لا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً).

۱- ۱) در باره معنی قرار گرفتن کوه طور بالای سر یهود و اینکه آیا این موضوع بر اثر زلزله ای بوده یا عامل دیگر و همچنین راجع به گوساله پرستی و قسمتهای دیگری از سوابق سوء یهود در جلد اول این تفسیر در صفحات ۱۷۰ تا ۱۸۶ و ۲۰۱ تا ۲۰۵ بحث کرده ایم.

آیـا این جمعیت با این سوابق تاریک در این تقاضایی که از تو دارنـد صادق و راسـتگو هسـتند؟!اگر آنها راست میگوینـد چرا صریـح کتب آسـمانی خود را در بـاره نشـانه های آخرین پیامبر عمل نمی کننـد و چرا این همه نشانه های روشن تو را نادیـده میگیرند.

در اینجا ذکر دو نکته لازم به نظر میرسد:

نخست اینکه اگر گفته شـود این اعمـال مربوط به پیشـینیان یهود بوده است چه ارتبـاطی به یهودیـان معاصـر پیـامبر اسـلام ص دارد؟ در پاسـخ بایـد گفت آنهـا هیچگـاه نسـبت به اعمـال نیاکـان خـود معـترض نبودنـد،بلکه نسـبت به آن نظر موافـق نشـان میدادند،و لذا همگی در یک صف قرار گرفتند.

دیگر اینکه آنچه در شان نزول آیات فوق آمده که یهودیان مدعی بودند تورات یک جا نازل شده است مطلب مسـلمی نیست شاید چیزی که باعث این توهم شده این است که فرمانهای دهگانه(وصایای عشـر)یک جا بر موسـی در الواحی نازل شد و اما در مورد سایر دستورهای تورات دلیلی بر اینکه یک جا نازل شده باشد در دست نداریم.

ص :۱۹۵

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵۵ تا ۱۵۸]

اشاره

فَبِمٰا نَقْضِهِمْ مِيثٰاقَهُمْ وَ كُفْرِهِمْ بِآيٰاتِ اَللّٰهِ وَ قَتْلِهِمُ اَلْأَنْبِيٰاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنٰا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اَللّٰهُ عَلَيْهٰا بِكُفْرِهِمْ فَلاٰ يُؤْمِنُونَ إِلاّٰ قَلِيلاً (۱۵۵) وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلىٰ مَرْيَمَ بُهْتٰاناً عَظِيماً (۱۵۶) وَ قَوْلِهِمْ إِنّٰا قَتَلْنَا اَلْمَسِيحَ عِيسَى اِبْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اَللّٰهِ وَ مٰا قَتَلُوهُ وَ مٰا صَلَبُوهُ وَ لٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ اَلَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مٰا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اِتِّبٰاعَ اَلظَّنِّ وَ مٰا قَتَلُوهُ يَقِيناً (۱۵۷) بَلْ رَفَعَهُ اَللّٰهُ إِلَيْهِ وَ كٰانَ اَللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً (۱۵۸)

ترجمه:

۱۵۵-آنها بخاطر اینکه پیمانشان را شکستند و آیات خدا را انکار کردند و پیامبران را به ناحق کشتند و بخاطر اینکه(از روی استهزاء)می گفتند بر دلهای ما پرده افکنده شده(و سخنان پیامبران را درک نمی کنیم مطرود درگاه خدا شدند)آری خداوند به علت کفرشان بر دلهای آنها مهر زده و لذا جز عده کمی ایمان نمی آورند (آنها که راه حق می پویند و سر لجاج ندارند).

۱۵۶-و(نیز)بخاطر کفرشان و تهمت بزرگی که بر مریم زدند.

۱۵۷-و گفتارشان که ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم در حالی که نه او را کشتند و نه بدار آویختند لکن امر بر آنها مشتبه شد و کسانی که در مورد (قتل)او اختلاف کردند از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می کنند و قطعا او را نکشتند.

۱۵۸-بلکه خدا او را به سوی خود برد و خداوند توانا و حکیم است.

ص: ۱۹۶

تفسیر:

اشاره

گوشه دیگری از خلافکاریهای یهود

در این آیات به قسمتهای دیگری از خلافکاریهای بنی اسرائیل و کارشکنیها و عداوتها و دشمنیهای آنها با پیامبران خدا اشاره شده است.

در آیه نخست،به پیمان شکنی و کفر جمعی از آنها و قتل پیامبران بدست آنان اشاره کرده چنین میفرماید:"ما آنها را به خاطر پیمان شکنی، از رحمت خود دور ساختیم یا قسمتی از نعمتهای پاکیزه را بر آنان تحریم نمودیم".

(فَبِمٰا نَقْضِهِمْ مِیثٰاقَهُمْ ...) (۱)آنها بدنبال این پیمان شکنی،آیات پروردگار را انکار کردند و راه مخالفت پیش گرفتند(وَ كُفْرِهِمْ بِآیٰاتِ اللّٰهِ).

و به این نیز قناعت نکردند،بلکه دست به جنایت بزرگ دیگری که قتل و کشتن راهنمایان و هادیان راه حق یعنی پیامبران بوده باشد،زدند و بدون هیچ مجوزی آنها را از بین بردند.

(وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِیٰاءَ بِغَیْرِ حَقٍّ).

آنها بقدری در اعمال خلاف جسور و بی باک بودند که گفتار پیامبران را بباد استهزاء می گرفتند و صریحا به آنها میگفتند:"بر دلهای ما پرده افکنده شده که مانع شنیدن و پذیرش دعوت شما است"!

۱- ۱) "فبما نقضهم"از نظر ادبی جارو مجرور است و باید عاملی داشته باشد، ممکن است عامل آن لعناهم محذوف و مقدر بوده باشد و یا جمله حرمنا علیهم... که در آیه ۱۶۰ خواهد آمد،بنا بر این آنچه در این وسط آمده حال جمله معترضه را دارد که در این گونه موارد بر زیبایی کلام می افزاید.

(وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنا غُلْفٌ).

در اینجا قرآن اضافه می کند"آری دلهای آنها به کلی مهر شده و هیچگونه حقی در آن نفوذ نمی کند ولی عامل آن کفر و بی ایمانی،خود آنها هستند و به همین دلیل جز افراد کمی که خود را از این گونه لجاجتها بر کنار داشته اند ایمان نمی آورند".

(بَلْ طَبَعَ اللّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ فَلا يُؤْمِنُونَ إِلاّ قَلِيلاً). خلافکاریهای آنان منحصر به اینها نیست،آنها در راه کفر آن چنان سریع تاختند که به مریم پاکدامن،مادر پیامبر بزرگ خدا که بفرمان الهی بدون همسر باردار شده بود تهمت بزرگی زدند.

(وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلى مَرْيَمَ بُهْتاناً عَظِيماً) حتی آنها به کشتن پیامبران افتخار می کردند"و می گفتند ما مسیح عیسی بن مریم رسول خدا را کشته ایم".

(وَ قَوْلِهِمْ إِنّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللّهِ).

و شاید تعبیر به رسول اللّه را در مورد مسیح از روی استهزاء و سخریه می گفتند.

در حالی که در این ادعای خود نیز کاذب بودند،"آنها هرگز مسیح را نکشتند و نه بدار آویختند،بلکه دیگری را که شباهت به او داشت اشتباها به دار زدند".

(وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ) سپس قرآن می گوید:"آنها که در باره مسیح اختلاف کردند،خودشان در شک بودند و هیچیک به گفته خود ایمان نداشتند و تنها از تخمین و گمان پیروی می کردند".

(وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّباعَ الظَّنِّ) در باره اینکه آنها در مورد چه چیز اختلاف کردند در میان مفسران گفتگو

است احتمال دارد که این اختلاف مربوط به اصل موقعیت و مقام مسیح ع بوده که جمعی از مسیحیان او را فرزند خدا و بعضی به عکس همانند یهود او را اصلا پیامبر نمی دانستند و همگی در اشتباه بودند.

و نیز ممکن است اختلاف در چگونگی قتل او باشد که بعضی مدعی کشتن او بودند و بعضی می گفتند کشته نشده،و هیچیک به گفته خود اطمینان نداشتند.

یا اینکه مدعیان قتل مسیح ع به خاطر عدم آشنایی به او،در شک بودند که آن کس را که کشتند خود مسیح بوده یا دیگری به جای او.

آن گاه قرآن به عنوان تاکید مطلب می گوید:"قطعا او را نکشتند بلکه خداوند او را بسوی خود برد و خداوند قادر و حکیم است".

(وَ مٰا قَتَلُوهُ یَقِیناً بَلْ رَفَعَهُ اللّٰهُ إِلَیْهِ وَ کٰانَ اللّٰهُ عَزِیزاً حَکِیماً)

مسیح کشته نشد-افسانه صلیب

قرآن در آیه فوق می گوید:"مسیح نه کشته شد و نه بدار رفت بلکه امر بر آنها مشتبه گردید و پنداشتند او را بدار زده اند و یقینا او را نکشتند"! ولی اناجیل چهارگانه کنونی همگی مساله مصلوب شدن(بدار آویخته شدن)مسیح ع و کشته شدن او را ذکر کرده اند،و این موضوع در فصول آخر هر چهار انجیل.

(متی-لوقا-مرقص-یوحنا) مشروحا بیان گردیده،و اعتقاد عمومی مسیحیان امروز نیز بر این مساله استوار است.

بلکه به یک معنی مساله قتل و مصلوب شدن مسیح،یکی از مهمترین مسائل زیربنای آئین مسیحیت کنونی را تشکیل می دهد،چه اینکه می دانیم مسیحیان

کنونی مسیح ع را پیامبری که برای هدایت و تربیت و ارشاد خلق آمده باشد نمی دانند،بلکه او را"فرزند خدا"!و"یکی از خدایان سه گانه"!می دانند که هدف اصلی آمدن او به این جهان فدا شدن و باز خرید گناهان بشر بوده است،می گویند:او آمده تا قربانی گناهان ما شود،او بدار آویخته و کشته شد،تا گناهان بشر را بشوید و جهانیان را از مجازات نجات دهد،بنا بر این راه نجات را منحصرا در پیوند با مسیح و اعتقاد به این موضوع می دانند! به همین دلیل گاهی مسیحیت را مذهب"نجات"یا"فداء"می نامند و مسیح را"ناجی"و"فادی"لقب می دهند،و اینکه می بینیم مسیحیان روی مساله صلیب فوق العاده تکیه می کنند و شعارشان"صلیب"است از همین نقطه نظر می باشد.

این بود خلاصه ای از عقیده مسیحیان در باره سرنوشت حضرت مسیح ع.

ولی هیچیک از مسلمانان در بطلان این عقیده تردید ندارند،زیرا:

اولا:مسیح ع پیامبری همچون سایر پیامبران خدا بود،نه خدا بود و نه فرزند خدا،خداوند یکتا و یگانه است و شبیه و نظیر و مثل و مانند و همسر و فرزند ندارد.

ثانیا:"فداء"و قربانی گناهان دیگران شدن مطلبی کاملا غیر منطقی است هر کس در گرو اعمال خویش است و راه نجات نیز تنها ایمان و عمل صالح خود انسان است.

ثالثا:عقیده"فدا"گناهکارپرور و تشویق کننده به فساد و تباهی و آلودگی است.

و اگر می بینیم قرآن مخصوصا روی مساله مصلوب نشدن مسیح ع تکیه کرده است،با اینکه ظاهرا موضوع ساده ای بنظر می رسد به خاطر همین است که عقیده خرافی فداء و بازخرید گناهان امت را به شدت بکوبد مسیحیان را از این عقیده خرافی باز دارد تا نجات را در گرو اعمال خویش ببینند،نه در

پناه بردن بصلیب.

رابعا:قرائنی در دست است که مساله مصلوب شدن عیسی ع را تضعیف می کند.

۱-می دانیم اناجیل چهارگانه کنونی که گواهی به مصلوب شدن عیسی ع می دهند همگی سالها بعد از مسیح ع بوسیله شاگردان و یا شاگردان شاگردان او نوشته شده اند و این سخنی است که مورخان مسیحی به آن معترفند.

و نیز می دانیم که شاگردان مسیح ع به هنگام حمله دشمنان به او فرار کردند،و اناجیل نیز گواه بر این مطلب می باشد (۱)بنا بر این مساله مصلوب شدن عیسی ع را از افواه مردم گرفته اند و همانطور که بعدا اشاره خواهیم کرد،اوضاع و احوال چنان پیش آمد که موقعیت برای اشتباه کردن شخص دیگری بجای مسیح ع آماده گشت.

۲-عامل دیگر که اشتباه شدن عیسی را به شخص دیگر امکان پذیر می کند این است که کسانی که برای دستگیر ساختن حضرت عیسی به باغ"جستیمانی" در خارج شهر رفته بودند،گروهی از لشکریان رومی بودند که در اردوگاهها مشغول وظائف لشکری بودند،این گروه نه یهودیان را می شناختند و نه آداب و زبان و رسوم آنها را می دانستند و نه شاگردان عیسی را از استادشان تشخیص می دادند.

۳-اناجیل می گوید:حمله بمحل عیسی ع شبانه انجام یافت و چه آسان است که در این گیر و دار شخص مورد نظر فرار کند و دیگری بجای او گرفتار شود.

۴-از نوشته همه اناجیل استفاده می شود که شخص گرفتار در حضور "پیلاطس"(حاکم رومی در بیت المقدس)سکوت اختیار کرد و کمتر در

۱- ۱) ...در آن وقت جمیع شاگردان او را واگذارده بگریختند(انجیل متی باب ۲۶ جمله ۵۷).

برابر سخنان آنها سخن گفت،و از خود دفاع کرد،بسیار بعید به نظر می رسد که عیسی ع خود را در خطر ببیند و با آن بیان رسا و گویای خود و با شجاعت و شهامت خاصی که داشت از خود دفاع نکرده باشد آیا جای این احتمال نیست که دیگری(به احتمال قوی یهودای اسخریوطی که به مسیح ع خیانت کرد و نقش جاسوس را ایفا نمود و می گویند شباهت کاملی به مسیح ع داشت)بجای او دستگیر شده و چنان در وحشت و اضطراب فرو رفته که حتی نتوانسته است از خود دفاع کند و سخنی بگوید-بخصوص اینکه در اناجیل می خوانیم"یهودای اسخریوطی"بعد از این واقعه دیگر دیده نشد و طبق گفته اناجیل انتحار کرد! (۱)۵-همانطور که گفتیم:شاگردان مسیح ع بهنگام احساس خطر، طبق شهادت اناجیل،فرار کردند،و طبعا دوستان دیگر هم در آن روز مخفی شدند و از دور بر اوضاع نظر داشتند،بنا بر این شخص دستگیر شده در حلقه محاصره نظامیان رومی بوده و هیچیک از دوستان او اطراف او نبودند،به این ترتیب چه جای تعجب که اشتباهی واقع شده باشد.

۶-در اناجیل می خوانیم که شخص محکوم بر چوبه دار از خدا شکایت کرد که چرا او را تنها گذارده و به دست دشمن برای قتل سپرده است! (۲)اگر مسیح ع برای این به دنیا آمده که بدار آویخته شود و قربانی گناهان بشر گردد چنین سخن ناروایی از او به هیچوجه درست نبوده است، این جمله بخوبی نشان می دهد که شخص مصلوب آدم ضعیف و ترسو و ناتوانی بوده است که صدور چنین سخنی از او امکان پذیر بوده است،و او نمی تواند مسیح باشد (۳).

۱- ۱) انجیل متی باب ۲۷ شماره ۶.

۲- ۲) ...عیسی به آواز بلند صدا زده گفت:ایلی ایلی لما سبقتنی یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی(انجیل متی باب ۲۷ جمله ۴۶-۴۷).

۳- ۳) در چند قسمت از قرائن فوق از کتاب"قهرمان صلیب"استفاده شده است.

۷-بعضی از اناجیل موجود(غیر از اناجیل چهارگانه مورد قبول مسیحیان) مانند انجیل برنابا رسما مصلوب شدن عیسی ع را نفی کرده و نیز بعضی از فرق مسیحی در مصلوب شدن عیسی ع تردید کرده اند (۱)و حتی بعضی از محققان معتقد بوجود دو عیسی در تاریخ شده اند:یکی "عیسای مصلوب"و دیگری "عیسای غیر مصلوب"که میان آن دو پانصد سال فاصله بوده است! (۲).

مجموع آنچه در بالا گفته شد قرائنی است که گفته قرآن را در مورد اشتباه در قتل و صلب مسیح روشن می سازد.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۵۹]

اشاره

وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ اَلْكِتٰابِ إِلاّٰ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً (۱۵۹)

ترجمه:

۱۵۹-و هیچیک از اهل کتاب نیست مگر اینکه به او قبل از مرگش ایمان می آورد و روز قیامت گواه بر آنها خواهد بود.

تفسیر:

اشاره

در تفسیر آیه فوق دو احتمال است که هر یک به جهاتی قابل ملاحظه است:

۱-آیه می فرماید:"هیچکس از اهل کتاب نیست مگر اینکه به مسیح ع پیش از"مرگ خود"ایمان می آورد".

(وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتٰابِ إِلاّٰ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ) و آن در هنگامی است که انسان در آستانه مرگ قرار میگیرد و ارتباط او با

ص :۲۰۳

۱- ۱) تفسیر المنار جلد ۶ صفحه ۳۴.

۲- ۲) المیزان جلد سوم صفحه ۳۴۵.

این جهـان ضـعیف و بـا جهـان بعـد از مرگ قوی می گردد،پرده هـا از برابر چشم او کنـار می رود،و بسـیاری از حقایق را می بینـد،نسـبت به آن آگـاهی می یابـد،در این موقع است که چشم حقیقت بین او مقـام مسـیح ع را مشاهـده میکنـد و در برابر او تسلیم میگردد آنها که منکر او شدند به او مؤمن می شوند و آنها که او را خدا دانستند به اشتباه خود پی می برند.

در حـالی که این ایمان هماننـد ایمان فرعون و اقوام دیگر و اقوامی که گرفتار عـذاب می شدنـد و در لحظه مشاهـده عـذاب و مقدمات نابودی و مرگ ایمان می آوردند هیچگونه سودی برای آنها ندارد-پس چه بهتر که بجای اینکه در آن لحظه حساس که ایمان سودی ندارد ایمان بیاورند،اکنون که ایمان مفید است مؤمن شوند (طبق این تفسیر ضمیر قبل موته به"اهل کتاب" بر می گردد).

۲-منظور این است که تمام اهل کتاب بحضرت مسیح ع پیش از "مرگ او"ایمان می آورند یهودیان او را به نبوت می پذیرند و مسـیحیان دست از الوهیت او میکشـند و این به هنگامی است که مسـیح ع طبق روایات اسلامی در موقع ظهور مهدی(عج)از آسـمان فرود میاید،و پشت سر او نماز می گزارد و یهود و نصارا نیز او را می بینند و به او و مهدی ع ایمان می آورند،و روشن است که مسـیح ع به حکم اینکه آئینش مربـوط به گذشـته بوده وظیفه دارد در این زمـان از آئین موجود یعنی آئین اسـلام که مهدی ع مجری آن است پیروی کند(طبق این تفسیر ضمیر قبل موته به"مسیح"بر می گردد نه به اهل کتاب).

در بسیاری از کتب اسلامی این حدیث از پیامبر ص نقل شده است که فرمود:

کیف انتم اذا نزل فیکم ابن مریم و امامکم منکم:

"چگونه خواهید بود هنگامی که فرزند مریم در میان شما نازل گردد

در حالی که پیشوای شما از خود شما است" (۱).

البته مطابق این تفسیر منظور از اهل کتاب جمعیت یهود و مسیحیانی هستند که در آن زمان وجود دارند.

در تفسیر"علی بن ابراهیم"از"شهر بن حوشب"چنین نقل شده که روزی حجاج به او گفت آیه ای در قرآن است که مرا خسته کرده و در معنی آن فرو مانده ام،"شهر"می گوید کدام آیه است ای امیر!حجاج گفت:

آیه" وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ ..."زیرا من یهودیان و نصرانیانی را اعدام میکنم که هیچگونه نشانه ای از چنین ایمانی در آنها مشاهده نمی کنم،"شهر"می گوید آیه را درست تفسیر نکردی،حجاج می پرسد چرا؟تفسیر آیه چیست؟"شهر" میگوید:منظور این است که عیسی ع قبل از پایان جهان فرود میاید و هیچ یهودی و نه غیر یهودی باقی نمیماند مگر اینکه قبل از مرگ عیسی ع به او ایمان میاورد او پشت سر مهدی ع نماز میخواند،هنگامی که حجاج این سخن را شنید گفت:وای بر تو این تفسیر را از کجا آوردی؟میگوید از محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ع شنیدم،حجاج گفت و اللّه جئت بها من عین صافیه!:

"به خدا سوگند آن را از سرچشمه ذلال و صافی گرفتی"! (۲)و در پایان آیه میفرماید:"در روز رستاخیز،مسیح ع گواه بر آنها خواهد بود".

(وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً).

منظور از گواهی مسیح ع بر ضد آنها این است که او گواهی میدهد

ص: ۲۰۵

۱- ۱) از مسند احمد و صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن بیهقی(طبق نقل تفسیر المیزان).

۲- ۲) تفسیر برهان جلد اول صفحه ۴۲۶.

که تبلیغ رسالت کرده و آنها را هیچگاه به خدایی و الوهیت خود دعوت ننموده بلکه به ربوبیت پروردگار دعوت کرده است.

سؤال:

در اینجا این سؤال پیش میاید که طبق آیه ۱۱۷ سوره مائده،مسیح ع گواهی و شهادت خود را در روز قیامت منحصر به زمانی میکند که در میان امت خویش می زیسته است و اما نسبت به بعد از آن این گواهی را از خود سلب می نماید. وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً مٰا دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمّٰا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ وَ أَنْتَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ :

"من تا هنگامی که در میان آنها بودم،شاهد و ناظر بر ایشان بودم ولی زمانی که مرا از میان آنها گرفتی تو مراقب آنها بودی و تو بر هر چیز شاهد و گواهی".

در حالی که در آیه مورد بحث میخوانیم مسیح ع در روز قیامت نسبت به همه آنان،اعم از کسانی که در عصر او بودند یا نبودند گواهی میدهد.

پاسخ:

دقت در مضمون دو آیه نشان میدهد که آیه مورد بحث در باره گواهی بر تبلیغ رسالت و نفی الوهیت از مسیح است ولی آیه ۱۱۷ مائده مربوط به گواهی بر عمل میباشد:توضیح اینکه:آیه مورد بحث میگوید:عیسی ع بر ضد تمام کسانی که او را به الوهیت پذیرفتند،اعم از کسانی که در عهد او بودند یا بعدا بوجود آمدند گواهی میدهد که من هرگز آنها را به چنین چیزی

دعوت ننمودم ولی آیه ۱۱۷ سوره مائده میگوید:علاوه بر اینکه من تبلیغ رسالت به طرز صحیح و کافی کردم،تا زمانی که در میان آنها بودم عملا از انحراف آنان جلوگیری کردم و بعد از من بود که موضوع الوهیت من را مطرح کردند و راه انحراف را پیمودند و من آن روز در میان آنها نبودم تا گواه اعمال آنها باشم و از آن جلوگیری کنم.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۶۰ تا ۱۶۲]

اشاره

فَبِظُلْمٍ مِنَ اَلَّذِينَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا عَلَيْهِمْ طَيِّبٰاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ كَثِيراً (۱۶۰) وَ أَخْذِهِمُ اَلرِّبٰوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكْلِهِمْ أَمْوٰالَ اَلنّٰاسِ بِالْبٰاطِلِ وَ أَعْتَدْنٰا لِلْكٰافِرِينَ مِنْهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً (۱۶۱) لٰكِنِ اَلرّٰاسِخُونَ فِي اَلْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مٰا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ اَلْمُقِيمِينَ اَلصَّلاٰةَ وَ اَلْمُؤْتُونَ اَلزَّكٰاةَ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ أُولٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْراً عَظِيماً (۱۶۲)

ترجمه:

۱۶۰-بخاطر ظلمی که از یهود صادر شد و(نیز)بخاطر جلوگیری کردن بسیار،از راه خدا قسمتی از چیزهای پاکیزه را که بر آنها حلال بود تحریم کردیم.

۱۶۱-و(همچنین)به خاطر رباخواری در حالی که از آن نهی شده بودند و خوردن اموال مردم به باطل،و برای کافران آنها عذاب دردناکی آماده کرده ایم.

۱۶۲-ولی آن دسته از آنها که راسخ در علمند و آنها که ایمان دارند به تمام آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان می آورند و آنها که نماز را بر پا می دارند و آنان که زکاه می دهند و آنها که به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند به زودی به همه آنان پاداش عظیمی خواهیم داد.

ص :۲۰۷

تفسیر:

سرنوشت صالحان و ناصالحان یهود

در آیات گذشته به چند نمونه از خلافکاری های یهود اشاره شد،در آیات فوق نیز پس از ذکر چند قسمت دیگر از اعمال ناشایست آنها،کیفرهایی را که بر اثر این اعمال در دنیا و آخرت دامان آنها را گرفته و می گیرد،بیان میدارد:

نخست می فرماید:"به خاطر ظلم و ستمی که یهود کردند،و به خاطر باز داشتن مردم از راه خدا،قسمتی از چیزهایی که پاک و پاکیزه بود،بر آنها تحریم کردیم،و آنان را از استفاده کردن از آن محروم ساختیم":

(فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا عَلَيْهِمْ طَيِّبٰاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ كَثِيراً). و نیز بخاطر اینکه"رباخواری میکردند با اینکه از آن نهی شده بودند، و همچنین اموال مردم را بنا حق میخوردند،همه اینها سبب شد که گرفتار آن محرومیت شوند" (وَ أَخْذِهِمُ الرِّبٰوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكْلِهِمْ أَمْوٰالَ النّٰاسِ بِالْبٰاطِلِ).

گذشته از این کیفر دنیوی،ما آنها را به کیفرهای اخروی گرفتار خواهیم ساخت"و برای کافران آنها عذاب دردناکی آماده کرده ایم":

(وَ أَعْتَدْنٰا لِلْكٰافِرِينَ مِنْهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً) در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

۱-منظور از تحریم طیبات همان است که در آیه ۱۴۶ سوره انعام به آن اشاره شده آنجا که می فرماید:"ما به خاطر ظلم و ستم یهود هر حیوانی

ص :۲۰۸

که"سم چاک"نباشد(مانند شتر)را بر آنها حرام کردیم و پیه و چربی گاو و گوسفند را که مورد علاقه آنها بود نیز بر آنها تحریم نمودیم مگر آن قسمتی که در پشت حیوان و یا در اطراف امعاء و روده ها و یا مخلوط به استخوان بود".

بنا بر این تحریم مزبور یک نوع تحریم تشریعی و قانونی بود نه تحریم تکوینی، یعنی این مواهب در دست آنها به طور طبیعی قرار داشت اما شرعا از خوردن آن ممنوع بودند.

البته در تورات کنونی سفر لاویان فصل یازدهم اشاره به تحریم قسمتی از آنچه در بالا آوردیم شده است ولی این معنی در آن منعکس نیست که این تحریم جنبه کیفری داشته (۱).

۲-آیا این تحریم جنبه عمومی داشته و غیر ظالمان را شامل می شده یا مخصوص ظالمان بوده؟در ظاهر آیه فوق و آیه ۱۴۶ انعام تحریم جنبه عمومی داشته (زیرا تعبیر به"لهم"می کند،به خلاف مساله مجازات اخروی که در آن تعبیر به" لِلْکافِرِینَ مِنْهُمْ "شده است)بنا بر این نسبت به آنها که ستمگر بوده اند این محرومیت جنبه مجازات داشته، و نسبت به نیکان که در اقلیت بوده اند جنبه آزمایش و انضباط داشته است.

ولی بعضی از مفسران معتقدند که این تحریم مخصوص ستمگران بوده و در بعضی از روایات نیز اشاره ای به آن دیده میشود،در تفسیر برهان ذیل آیه ۱۴۶ سوره انعام از امام صادق ع چنین نقل شده که فرمود:"زمامداران بنی اسرائیل افراد فقیر و کم درآمد را از خوردن گوشت پرندگان و چربی حیوانات منع می کردند،خداوند بخاطر این ظلم و ستم اینها را بر آنان تحریم کرد" (۲).

۳-از این آیه نیز استفاده میشود که تحریم"ربا"مخصوص به اسلام

ص: ۲۰۹

۱- ۱) به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۷ مراجعه کنید.

۲- ۲) تفسیر برهان جلد اول صفحه ۵۵۹.

نبوده و در اقوام پیشین هم حرام بوده است،اگر چه در تورات تحریف یافته کنونی تحریم آن مخصوص به برادران دینی شمرده شده است (۱). در آخرین آیه از آیات سه گانه فوق به واقعیت مهمی اشاره شده که قرآن کرارا به آن تکیه کرده است و آن اینکه مذمت و نکوهش قرآن از یهود به هیچوجه جنبه مبارزه نژادی وظائفی ندارد،اسلام هیچ نژادی را به عنوان"نژاد"مذمت نمیکند بلکه نکوهشها و حملات آن تنها متوجه آلودگان و منحرفان است،لذا در این آیه افراد با ایمان و پاکدامن یهود را استثناء کرده،و مورد ستایش قرار داده و پاداش بزرگی به آنها نوید میدهد،و میگوید:"ولی آن دسته از یهود که در علم و دانش راسخند و ایمان به خدا دارند به آنچه بر تو نازل شده و آنچه بر پیامبران پیشین نازل گردیده ایمان می آورند ما بزودی پاداش بزرگی به آنها خواهیم داد".

(لٰكِنِ الرّٰاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ یُؤْمِنُونَ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَیْكَ وَ مٰا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ الْمُقِیمِینَ الصَّلاٰةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ أُولٰئِكَ سَنُؤْتِیهِمْ أَجْراً عَظِیماً) (۲)بهمین دلیل می بینیم که جمعی از بزرگان یهود به هنگام ظهور پیامبر اسلام ص و مشاهده دلائل حقانیت او به اسلام گرویدند و با جان و دل از آن حمایت کردند و مورد احترام پیامبر ص و سایر مسلمانان بودند. .

۱- ۱) تورات سفر تثنیه فصل ۲۳ جمله های ۱۹ و ۲۰.

۲- ۲) در باره معنی اَلرّٰاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۳۲۵ و ۳۲۶ توضیحات بیشتری داده شده است.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶]

اشاره

إِنّٰا أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ كَمٰا أَوْحَيْنٰا إِلىٰ نُوحٍ وَ اَلنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْمٰاعِيلَ وَ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ اَلْأَسْبٰاطِ وَ عِيسىٰ وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هٰارُونَ وَ سُلَيْمٰانَ وَ آتَيْنٰا دٰاوُدَ زَبُوراً (۱۶۳) وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْنٰاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اَللّٰهُ مُوسىٰ تَكْلِيماً (۱۶۴) رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلاّٰ يَكُونَ لِلنّٰاسِ عَلَى اَللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ اَلرُّسُلِ وَ كٰانَ اَللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً (۱۶۵) لٰكِنِ اَللّٰهُ يَشْهَدُ بِمٰا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَ اَلْمَلاٰئِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً (۱۶۶)

ترجمه:

۱۶۳-ما به تو وحی فرستادیم همانگونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم و(نیز)به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط(بنی اسرائیل) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داود زبور دادیم.

۱۶۴-و پیامبرانی که سرگذشت آنها را قبلا برای تو بیان کرده ایم و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده ایم و خداوند با موسی سخن گفت.

۱۶۵-پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند،تا برای مردم بعد از این پیامبران بر خدا حجتی باقی نماند(و بر همه اتمام حجت شود)و خداوند توانا و حکیم است.

۱۶۶-ولی خداوند گواهی می دهد به آنچه بر تو نازل کرده،که از روی علمش نازل کرده است،و فرشتگان(نیز)گواهی می دهند،گرچه گواهی خدا کافی است.

ص:۲۱۱

تفسیر:

در آیات گذشته خواندیم که یهود در میان پیامبران خدا تفرقه می افکندند بعضی را تصدیق و بعضی را انکار میکردند،آیات مورد بحث،بار دیگر به آنها پاسخ می گوید که:"ما بر تو وحی فرستادیم همانطور که بر نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم و همانطور که بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبرانی که از فرزندان یعقوب بودند و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داود کتاب زبور دادیم" (إِنّٰا أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ كَمٰا أَوْحَيْنٰا إِلىٰ نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْمٰاعِيلَ وَ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبٰاطِ وَ عِيسىٰ وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هٰارُونَ وَ سُلَيْمٰانَ وَ آتَيْنٰا دٰاوُدَ زَبُوراً).

پس چرا در میان این پیامبران بزرگ تفرقه می افکنید در حالی که همگی در یک مسیر گام بر می داشتند.

و ممکن است آیه فوق ناظر به گفتار مشرکان و بت پرستان عرب باشد که از نزول وحی بر پیامبر ص تعجب می کردند،آیه می گوید چه جای تعجب است مگر وحی بر پیامبران پیشین نازل نشد؟! سپس اضافه میکند پیامبرانی که وحی بر آنان نازل گردید منحصر به اینها نبودند بلکه"پیامبران دیگری که قبلا سرگذشت آنها را برای تو بیان کرده ایم و پیامبرانی را که هنوز سرگذشت آنها را شرح نداده ایم همگی همین ماموریت را داشتند و وحی الهی بر آنها نازل گردید":

(وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْنٰاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ).

و از این بالاتر خداوند رسما با موسی سخن گفت:

(وَ كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسىٰ تَكْلِيماً).

ص:۲۱۲

بنا بر این رشته وحی همیشه در میان بشر بوده است و چگونه ممکن است ما افراد انسان را بدون راهنما و رهبر بگذاریم و در عین حال برای آنها مسئولیت و تکلیف قائل شویم؟لذا"ما این پیامبران را بشارت دهنده و انذار کننده قرار دادیم تا به رحمت و پاداش الهی،مردم را امیدوار سازند و از کیفرهای او بیم دهند تا اتمام حجت بر آنها شود و بهانه ای نداشته باشند".

(رُسُلاً مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ لِئَلاّ یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّهٌ بَعْدَ الرُّسُلِ).

خداوند برنامه ارسال این رهبران را دقیقا تنظیم و اجرا نموده،چرا چنین نباشد با اینکه:"او بر همه چیز توانا و حکیم است".

(وَ کانَ اللّهُ عَزِیزاً حَکِیماً) "حکمت او"ایجاب می کند که این کار عملی شود و"قدرت او"، راه را هموار می سازد،زیرا عدم انجام یک برنامه صحیح یا به علت عدم حکمت و دانایی است یا به خاطر عدم قدرت،در حالی که هیچیک از این نقائص در ذات پاک او وجود ندارد. و در آیه آخر به پیامبر دلداری و قوت قلب می بخشد که اگر این جمعیت نبوت و رسالت تو را انکار کردند اهمیتی ندارد،زیرا:"خداوند گواه چیزی است که بر تو نازل کرده است".

(لکِنِ اللّهُ یَشْهَدُ بِما أَنْزَلَ إِلَیْکَ) و البته انتخاب تو برای این منصب بی حساب نبوده بلکه"این آیات را از روی علم به لیاقت و شایستگی تو برای این ماموریت،نازل کرده است" (أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ).

این جمله ممکن است ناظر به معنی دیگری نیز باشد که آنچه بر تو نازل شده از دریای بی پایان علم الهی سرچشمه میگیرد و محتوای آنها گواه روشنی بر این است که از علم او سرچشمه گرفته،بنا بر این شاهد صدق دعوی

تو در متن این آیات ثبت است و نیازی به دلیل دیگر نیست،چگونه ممکن است یک فرد درس نخوانده بدون اتکا به علم الهی کتابی بیاورد که مشتمل بر عالیترین تعلیمها و فلسفه ها و قانونها و دستورهای اخلاقی و برنامه های اجتماعی باشد؟! و در پایان اضافه میکند که نه تنها خداوند گواهی بر حقانیت تو میدهد بلکه"فرشتگان پروردگار نیز گواهی میدهند اگر چه گواهی خدا کافی است".

(وَ الْمَلائِکَهُ یَشْهَدُونَ وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهِیداً).

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-بعضی از مفسران از جمله إِنّٰا أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ کَمٰا أَوْحَیْنٰا ...چنین استفاده کرده اند که قرآن میخواهد این نکته را به پیامبر ص اعلام کند که در آئین تو تمام امتیازاتی که در آئینهای گذشته بوده جمع است،و آنچه "خوبان همه دارند تو تنها داری"در بعضی از روایات اهل بیت ع نیز اشاره به این معنی شده است و الهام مفسران در این قسمت در حقیقت به کمک اینگونه روایات بوده (۱).

۲-در آیات فوق میخوانیم که زبور از کتب آسمانی است که خداوند به داود داده است این سخن با آنچه معروف و مسلم است که پیامبران"اولوا العزم" که دارای کتاب آسمانی و آئین جدید بوده اند پنج نفر بیشتر نیستند منافات ندارد،زیرا همانطور که از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده می شود کتب آسمانی که بر پیامبران نازل گردید دو گونه بود:نخست کتابهایی که احکام تشریعی در آن بود و اعلام آئین جدید میکرد اینها پنج کتاب بیشتر نبود که بر پنج پیامبر اولوا العزم نازل گردید و دیگر کتابهایی بود که احکام تازه در بر نداشت بلکه مشتمل بر نصایح و اندرزها و راهنماییها و توصیه و دعاها

---

۱ - ۱) به تفسیر صافی صفحه ۱۳۹ و تفسیر برهان جلد اول صفحه ۴۲۷ و تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۵۷۳ مراجعه فرمائید.

بود و کتاب "زبور "از این دسته بود-هم اکنون کتاب "مزامیر داود "یا "زبور داود "که ضمن کتب "عهد قدیم "مذکور است،نیز گواه این حقیقت می باشد،گرچه این کتاب همانند سایر کتب عهد جدید و قدیم از تحریف، مصون نمانده،ولی میتوان گفت: تا حدودی شکل خود را حفظ کرده است، این کتاب مشتمل بر صد و پنجاه فصل است که هر کدام مزمور نامیده می شود، و سراسر شکل اندرز و دعا و مناجات دارد.

در روایتی از ابو ذر نقل شده که از رسول خدا ص پرسیدم عدد پیامبران چند نفر بودند فرمود:یکصد و بیست و چهار هزار نفر،پرسیدم رسولان از میان آنها چند نفر بودند؟فرمود:سیصد و سیزده نفر و بقیه تنها پیامبر بودند...

ابو ذر میگوید پرسیدم کتابهای آسمانی که بر آنها نازل شد چند کتاب بود؟ پیامبر ص فرمود:صد و چهار کتاب که ده کتاب بر آدم و پنجاه کتاب بر شیث و سی کتاب بر ادریس و ده کتاب بر ابراهیم(که مجموعا یکصد کتاب می شود)و تورات و انجیل و زبور و قرآن (۱).

۳-اسباط جمع سبط(بر وزن سبد)به معنی طوائف بنی اسرائیل است ولی در اینجا منظور پیامبرانی است که از آن قبائل مبعوث شده اند (۲).

۴-چگونگی نزول وحی بر پیامبران مختلف بوده:گاهی از طریق نزول فرشته وحی،و گاهی از طریق الهام به قلب،و گاهی از طریق شنیدن صدا،به این ترتیب که خداوند امواج صوتی را در فضا و اجسام می آفریده و از این طریق با پیامبرش صحبت می کرده از کسانی که این امتیاز را به روشنی داشته،موسی بن عمران ع بود که گاهی امواج صوتی را از لابلای "شجره وادی ایمن "و گاهی در کوه "طور "می شنید،و لذا لقب کلیم اللّه به موسی داده شده

۱- ۱) مجمع البیان جلد دهم صفحه ۴۷۶.

۲- ۲) در باره اسباط در جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۳۴۵ توضیحات بیشتری داده شده است.

است و شاید ذکر موسی در آیات فوق به صورت جداگانه بخاطر همین امتیاز بوده باشد.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۶۷ تا ۱۶۹]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اَللّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلاٰلاً بَعِيداً (۱۶۷) إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اَللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لاٰ لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً (۱۶۸) إِلاّٰ طَرِيقَ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً وَ كٰانَ ذٰلِكَ عَلَى اَللّٰهِ يَسِيراً (۱۶۹)

ترجمه:

۱۶۷-کسانی که کافر شدند و(مردم را)از راه خدا باز داشتند در گمراهی دور و درازی گرفتار شده اند.

۱۶۸-کسانی که کافر شدند و ستم(به خود و دیگران)کردند هر گز خدا آنها را نخواهد بخشید و آنها را به راه هدایت نخواهد کرد.

۱۶۹-مگر به سوی راه دوزخ!که جاودانه در آن خواهند ماند و این کار برای خدا آسان است!

تفسیر:

در آیات گذشته بحثهایی در باره افراد بی ایمان و با ایمان ذکر شده بود، در این آیات اشاره به دسته ای دیگر می کند که بدترین نوع کفر را انتخاب کردند،آنها کسانی هستند که علاوه بر گمراهی خود،کوشش برای گمراه ساختن دیگران می کنند،آنها کسانی هستند که هم بر خود ستم روا می دارند و هم بر دیگران،زیرا نه خود راه هدایت را پیموده اند و نه می گذارند دیگران این راه را بپیمایند.

ص: ۲۱۶

لـذا در نخستين آيه مى فرمايـد:"كسانى كه كافر شدند و مردم را از گام گذاشـتن در راه خدا مانع گشـتند،در گمراهى دور و درازى گرفتار شده اند".

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلالاً بَعِيداً).

چرا اين دسـته دورترين افراد از جاده حقنـد؟زيرا افرادى كه مبلغان ضـلالتند،بسـيار بعيـد به نظر مى رسد كه دست از راهى كه خود دعوت بسوى آن مى كننـد بردارنـد،آنهـا كفر را با لجاجت و عناد آميخته و در بيراهه اى گام گذاشـته انـد كه از راه حق بسـيار فاصـله دارد. در آيه بعد اضافه مى فرمايد:"آنها كه كافر شدند و ستم كردند(هم ستم به حق كردند كه آنچه شايسته آن بود انجام ندادنـد و هم سـتم به خويش كه خود را از سـعادت محروم ساختند و در دره ضـلالت سـقوط كردند و هم بديگران ستم كردنـد كه آنها را از راه حق باز داشـتند)چنين افرادى هرگز مشـمول آمرزش پروردگار نخواهنـد شد و خداوند آنها را به هيچ راهى جز راه جهنم هدايت نمى كند".

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً إِلاّ طَرِيقَ جَهَنَّمَ).

و"آنها براى هميشه در دوزخ مى مانند"(خالِدِينَ فِيها أَبَداً).

آنها بايد بدانند كه اين تهديد الهى صورت مى پذيرد،زيرا:"اين كار براى خدا آسان است و قدرت بر آن دارد".

(وَ كانَ ذلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيراً).

همانطور كه مشاهد ميكنيم آيات فوق در باره اين دسـته از كفار و مجازات آنها،تاكيد خاصـى دارد،از يك سو ضـلال آنها را ضلال بعيـد و از سوى ديگر بـا جمله لَمْ يَكُنِ اللّهُ ...چنين مى فهمانـد كه آمرزش آنها هرگز شايسـته مقام خـدا نيست و باز از سوى ديگر تعبير به خلود و تاكيـد آن بـا كلمه ابـدا همه به خاطر اين است كه آنها علاوه بر گمراه بودن،كوشـش در گمراهى ديگران

ص:٢١٧

دارند و این مسئولیت عظیمی است.

[سوره النساء (۴): آیه ۱۷۰]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ قَدْ جٰاءَکُمُ اَلرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّکُمْ فَآمِنُوا خَیْراً لَکُمْ وَ إِنْ تَکْفُرُوا فَإِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ عَلِیماً حَکِیماً (۱۷۰)

ترجمه:

۱۷۰-ای مردم!پیامبری"که انتظارش را می کشیدید"با(برنامه)حق از طرف پروردگارتان آمد،باو ایمان بیاورید که به سود شما است و اگر کافر شوید (به خدا زیانی نمی رسد زیرا)برای خدا است آنچه در آسمانها و زمین است و خداوند دانا و حکیم است.

تفسیر:

در آیات گذشته سرنوشت افراد بی ایمان بیان شد،و این دعوت به سوی ایمان آمیخته با ذکر نتیجه آن میکند،و با تعبیرات مختلفی که شوق و علاقه انسان را بر می انگیزد همه مردم را به این هدف عالی تشویق می نماید.

نخست میگوید"ای مردم همان پیامبری که در انتظار او بودید و در کتب آسمانی پیشین به او اشاره شده بود با آئین حق به سوی شما آمده است".

(یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَکُمُ الرَّسُولُ (۱)بِالْحَقِّ (۲).

۱- ۱) ظاهر این است که"الف و لام"در الرسول"الف و لام عهد"است و اشاره به پیامبری است که در انتظار او بودند،نه تنها یهود و نصاری بلکه مشرکان هم چون از اهل کتاب مطالبی را در این زمینه شنیده بودند چنین انتظاری داشتند.

۲- ۲) در بعضی از روایات که از طرق اهل بیت وارد شده کلمه"حق"به ولایت علی (ع)تفسیر شده است و همانطور که کرارا گفته ایم این تفسیرها از قبیل بیان مصداق روشن است و دلیل بر انحصار نیست.

سپس میفرماید:"این پیامبر از طرف آن کس که پرورش و تربیت شما را بر عهده گرفته آمده است"(مِنْ رَبِّکُمْ).

بعد اضافه می کند:"اگر ایمان بیاورید به سود شما است به دیگری خدمت نکرده اید بلکه بخودتان خدمت نموده اید"(فَآمِنُوا خَیْراً لَکُمْ).

و در پایان میفرماید:فکر نکنید اگر شما راه کفر پیش گیرید به خدا زیانی می رسد چنین نیست زیرا خداوند مالک آنچه در آسمانها و زمین است می باشد.

(وَ إِنْ تَکْفُرُوا فَإِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ).

به علاوه چون خداوند،عالم و حکیم است دستورهایی را که به شما داده و برنامه هایی را که تنظیم کرده همگی روی فلسفه و مصالحی بوده و به سود شما است.

(وَ کٰانَ اللّٰهُ عَلِیماً حَکِیماً).

بنا بر این اگر پیامبران و برنامه هایی فرستاده نه بخاطر نیاز خود بوده بلکه به خاطر علم و حکمتش بوده است.با توجه به تمام این جهات،آیا سزاوار است که راه ایمان را رها کرده و به راه کفر گام نهید؟

ص:۲۱۹

[سوره النساء (۴): آیه ۱۷۱]

اشاره

يٰا أَهْلَ اَلْكِتٰابِ لاٰ تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لاٰ تَقُولُوا عَلَى اَللّٰهِ إِلاَّ اَلْحَقَّ إِنَّمَا اَلْمَسِيحُ عِيسَى اِبْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اَللّٰهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقٰاهٰا إِلىٰ مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ لاٰ تَقُولُوا ثَلاٰثَةٌ اِنْتَهُوا خَيْراً لَكُمْ إِنَّمَا اَللّٰهُ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ سُبْحٰانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً (۱۷۱)

ترجمه:

۱۷۱-ای اهل کتاب در دین خود غلو(و زیاده روی)نکنید و در باره خدا غیر از حق نگوئید مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا و کلمه(و مخلوق)او است، که او را به مریم القا نمود و روحی(شایسته)از طرف او بود،بنا بر این ایمان به خدا و پیامبران او بیاورید و نگوئید(خداوند)سه گانه است(از این سخن)خودداری کنید که به سود شما نیست،خدا تنها معبود یگانه است، او منزه است که فرزندی داشته باشد(بلکه)از آن او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و برای تدبیر و سرپرستی آنها خداوند کافی است.

تفسیر:

اشاره

تثلیث موهوم است

در این آیه و آیه بعد به تناسب بحثهایی که در باره اهل کتاب و کفار بود به یکی از مهمترین انحرافات جامعه مسیحیت یعنی"مساله تثلیث و خدایان سه گانه"اشاره کرده و با جمله های کوتاه و مستدل آنها را از این انحراف بزرگ بر حذر میدارد.

نخست به آنان اخطار می کند که در دین خود راه غلو را نپویند و جز

ص:۲۲۰

حق در باره خدا نگويند:

(يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لاَ تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لاَ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلاَّ الْحَقَّ).

مساله"غلو"در باره پيشوايان يكى از مهمترين سرچشمه هاى انحراف در اديان آسمانى بوده است،از آنجا كه انسان علاقه به خود دارد،ميل دارد كه رهبران و پيشوايان خويش را هم بيش از آنچه هستند بزرگ نشان دهد تا بر عظمت خود افزوده باشد- گاهى نيز اين تصور كه غلو در باره پيشوايان، نشانه ايمان به آنان و عشق و علاقه به آنها است سبب گام نهادن در اين ورطه هولناك مى شود"غلو"همواره يك عيب بزرگ را همراه دارد و آن اينكه ريشه اصلى مذهب يعنى خداپرستى و توحيد را خراب ميكند،به همين جهت اسلام در باره غلات سختگيرى شديدى كرده و در كتب"عقائد"و"فقه"غلات از بدترين كفار معرفى شده اند.

سپس به چند نكته كه هر كدام در حكم دليلى بر ابطال تثليث و الوهيت مسيح ع است اشاره مى كند:

۱-عيسى ع فقط فرزند مريم ع بود(إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ).

اين تعبير(ذكر نام مادر عيسى در كنار نام او)كه در شانزده مورد از قرآن مجيد آمده است،خاطرنشان ميسازد كه مسيح ع همچون ساير افراد انسان در رحم مادر قرار داشت و دوران جنينى را گذراند و همانند ساير افراد بشر متولد شد،شير خورد و در آغوش مادر پرورش يافت،يعنى تمام صفات بشرى در او بود چگونه ممكن است چنين كسى كه مشمول و محكوم قوانين طبيعت و تغييرات جهان ماده است خداوندى ازلى و ابدى باشد-مخصوصا كلمه انما كه در آيه مورد بحث آمده است به اين توهم نيز پاسخ مى گويد كه اگر عيسى ع پدر نداشت مفهومش اين نيست كه فرزند خدا بود بلكه فقط فرزند مريم بود!.

۲-عیسی ع فرستاده خدا بود(رَسُولُ اللّهِ)-این موقعیت نیز تناسبی با الوهیت او ندارد،قابل توجه اینکه سخنان مختلف مسیح ع که در اناجیل کنونی نیز قسمتی از آن موجود است همگی حاکی از نبوت و رسالت او برای هدایت انسانها است،نه الوهیت و خدایی او.

۳-عیسی ع "کلمه"خدا بود که به مریم القا شد(وَ کَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلی مَرْیَمَ)-در چند آیه قرآن از عیسی ع تعبیر به"کلمه"شده است و این تعبیر به خاطر آن است که اشاره به مخلوق بودن مسیح ع کند،همانطور که کلمات مخلوق ما است،موجودات عالم آفرینش هم مخلوق خدا هستند، و نیز همانطور که کلمات اسرار درون ما را بیان می کند و نشانه ای از صفات و روحیات ما است،مخلوقات این عالم نیز روشنگر صفات جمال و جلال خدایند،به همین جهت در چند مورد از آیات قرآن به تمام مخلوقات اطلاق "کلمه"شده است(مانند آیات ۱۰۹ کهف و ۲۹ لقمان)منتها این کلمات با هم تفاوت دارند بعضی بسیار برجسته و بعضی نسبتا ساده و کوچکند،و عیسی ع مخصوصا از نظر آفرینش(علاوه بر مقام رسالت)برجستگی خاصی داشت زیرا بدون پدر آفریده شد.

۴-عیسی روحی است که از طرف خدا آفریده شد(وَ رُوحٌ مِنْهُ)-این تعبیر که در مورد آفرینش آدم و به یک معنی آفرینش تمام بشر نیز در قرآن آمده است اشاره به عظمت آن روحی است که خدا آفرید و در وجود انسانها عموما و مسیح و پیامبران خصوصا قرار داد.

گرچه بعضی خواسته اند از این تعبیر سوء استفاده کنند که عیسی ع جزئی از خداوند بود و تعبیر"منه"را گواه بر این پنداشته اند،ولی میدانیم که"من"در این گونه موارد برای تبعیض نیست بلکه به اصطلاح"من"نشویه است که بیان سرچشمه و منشا پیدایش چیزی میباشد.

جالب توجه اینکه در تواریخ میخوانیم:"هارون الرشید"طبیبی نصرانی

داشت که روزی با"علی بن حسین واقدی"که از دانشمندان اسلام بود مناظره کرد و گفت:در کتاب آسمانی شما آیه ای وجود دارد که مسیح ع را جزئی از خداوند معرفی کرده سپس آیه فوق را تلاوت کرد،"واقدی" بلافاصله در پاسخ او این آیه از قرآن را تلاوت نمود. وَ سَخَّرَ لَکُمْ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً مِنْهُ :

"آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مسخر شما کرده و همه از ناحیه اوست" (۱)و اضافه کرد که اگر کلمه"من"جزئیت را برساند باید تمام موجودات زمین و آسمان طبق این آیه جزئی از خدا باشند،طبیب نصرانی با شنیدن این سخن مسلمان شد هارون الرشید از این جریان خوشحال گشت و به واقدی جایزه قابل ملاحظه ای داد (۲).

به علاوه شگفت انگیز است که مسیحیان تولد عیسی ع را از مادر بدون وجود پدر دلیلی بر الوهیت او میگیرند در حالی که فراموش کرده اند که آدم ع بدون پدر و مادر وجود یافت و این خلقت خاص را هیچکس دلیل بر الوهیت او نمیداند! سپس قرآن به دنبال این بیان میگوید:"اکنون که چنین است به خدای یگانه و پیامبران او ایمان بیاورید و نگوئید خدایان سه گانه اند و اگر از این سخن بپرهیزید،به سود شما است".

(فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ لاٰ تَقُولُوا ثَلاٰثَةٌ انْتَهُوا خَیْراً لَکُمْ).

بار دیگر تاکید می کند که تنها خداوند معبود یگانه است(إِنَّمَا اللّٰهُ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ)یعنی شما قبول دارید که در عین تثلیث خدا یگانه است در حالی که اگر فرزندی داشته باشد شبیه او خواهد بود و با این حال یگانگی معنی ندارد.

۱- ۱) سوره جاثیه آیه ۱۳.

۲- ۲) تفسیر المنار جلد ششم صفحه ۸۴.

چگونه ممکن است خداوند فرزندی داشته باشد در حالی که او از نقیصه احتیاج به همسر و فرزند و نقیصه جسمانیت و عوارض جسم بودن مبرا است.

(سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ).

به علاوه او مالک آنچه در آسمانها و زمین است می باشد،همگی مخلوق اویند و او خالق آنها است،و مسیح ع نیز یکی از این مخلوقات او است، چگونه می توان یک حالت استثنایی برای وی قائل شد،آیا مملوک و مخلوق میتواند فرزند مالک و خالق خود باشد.

(لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ).

خداوند نه تنها خالق و مالک آنها است بلکه مدبر و حافظ و رازق و سرپرست آنها نیز می باشد،(وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا).

اصولا خدایی که ازلی و ابدی است،و سرپرستی همه موجودات را از ازل تا ابد بر عهده دارد چه نیازی به فرزند دارد،مگر او همانند ما است که فرزندی برای جانشینی بعد از مرگ خود بخواهد؟!

تثلیث بزرگترین انحراف مسیحیت

در میان انحرافاتی که جهان مسیحیت بان گرفتار شده هیچیک بدتر از انحراف تثلیث نیست،زیرا آنها با صراحت میگویند:خداوند سه گانه است و نیز با صراحت میگویند در عین حال یگانه است!،یعنی هم وحدت را حقیقی میدانند و هم سه گانگی را واقعی می شمرند،و این موضوع مشکل بزرگی برای پژوهشگران مسیحی بوجود آورده است.

اگر حاضر بودند یگانگی خدا را"مجازی"بدانند و تثلیث را"حقیقی" مطلبی بود،و اگر حاضر بودند تثلیث را"مجازی"و توحید را"حقیقی" بدانند باز هم مساله،ساده بود،ولی عجیب این است که هر دو را حقیقی و

واقعی میدانند!و اگر می بینیم در پاره ای از نوشته های تبلیغاتی اخیر که به دست افراد غیر مطلع داده میشود،دم از سه گانگی مجازی می زنند،سخن ریاکارانه ای است که به هیچ وجه با منابع اصلی مسیحیت و اعتقاد واقعی دانشمندان آنها نمی سازند.

اینجا است که مسیحیان خود را با یک مطلب غیر معقول مواجه می بینند، زیرا معادله"۱ مساوی ۳"را هیچ کودک دبستانی هم نمی تواند بپذیرد،به همین دلیل معمولاـ میگویند این مساله را نباید با مقیاس عقل پذیرفت بلکه با مقیاس تعبد و دل!باید پذیرفته شود،و از اینجا است که مساله بیگانگی"مذهب" از"منطق عقل"شروع می شود و مسیحیت را به این وادی خطرناک میکشاند که مذهب جنبه عقلانی ندارد بلکه صرفا جنبه قلبی و تعبدی دارد و نیز از اینجا است که بیگانگی علم و مذهب و تضاد این دو با هم از نظر منطق مسیحیت کنونی آشکار می شود زیرا علم می گوید:عدد ۳ هرگز مساوی با یک نیست اما مسیحیت کنونی می گوید هست! در مورد این عقیده به چند نکته باید توجه کرد:

۱-در هیچیک از اناجیل کنونی اشاره ای به مساله تثلیث نشده است به همین دلیل محققان مسیحی عقیده دارند که سرچشمه تثلیث در اناجیل،مخفی و ناپیدا است مستر هاکس آمریکایی میگوید:"ولی مسئله تثلیث در عهد عتیق و عهد جدید مخفی و غیر واضح است"(قاموس مقدس صفحه ۳۴۵ طبع بیروت).

و همانطور که بعضی از مورخان نوشته اند،مساله تثلیث از حدود قرن سوم به بعد در میان مسیحیان آشکار گشت و این بدعتی بود که بر اثر غلو از یک سو و آمیزش مسیحیان با اقوام دیگر از سوی دیگر،در مسیحیت واقعی وارد شد،بعضی احتمال می دهند که اصولا"تثلیث نصاری"از"ثالوث هندی"(سه گانه پرستی هندوها)گرفته شده است (۱).

ص: ۲۲۵

۱- ۱) به دائره المعارف قرن بیستم(فرید وجدی)ماده ثالوث مراجعه نمائید-خدایان سه گانه هندی:برهما-فیشنو،و"سیفا"بودند.

۲-تثلیث مخصوصا به صورت تثلیث در وحدت(سه گانگی در عین یگانگی)مطلبی است کاملا نامعقول و بر خلاف بداهت عقل،و می دانیم که مذهب هرگز نمیتواند از عقل و علم جدا شود،علم حقیقی با مذهب واقعی، همیشه هماهنگ است و دوش بدوش یکدیگر سیر میکنند،این سخن که مذهب را باید تعبدا پذیرفت،سخن بسیار نادرستی است،زیرا اگر در قبول اصول یک مذهب،عقل کنار برود و مساله "تعبد کور و کر"پیش بیاید،هیچ تفاوتی میان مذاهب باقی نخواهد ماند،در این موقع چه دلیلی دارد که انسان خدا پرست باشد نه بت پرست!و چه دلیلی دارد که مسیحیان روی مذهب خود تبلیغ کنند نه مذاهب دیگر؟!،بنا بر این امتیازاتی که آنها برای مسیحیت فکر میکنند و اصرار دارند مردم را به سوی آن بکشانند خود دلیلی است بر اینکه مذهب را باید با منطق عقل شناخت،و این درست بر خلاف ادعایی است که آنها در مساله تثلیث دارند یعنی"مذهب"را از"عقل"جدا میکنند.

به هر حال هیچ سخنی برای درهم کوبیدن بنیان مذهب بدتر از این سخن نیست که بگوئیم مذهب جنبه عقلانی و منطقی ندارد بلکه جنبه تعبدی دارد! ۳-دلائل متعددی که در بحث توحید برای یگانگی ذات خدا آورده شده است هر گونه دوگانگی و سه گانگی و تعدد را از او نفی میکند،خداوند یک وجود بی نهایت از تمام جهات است،ازلی،ابدی و نامحدود از نظر علم و قدرت و توانایی است و میدانیم که در بی نهایت،تعدد و دوگانگی تصور نمی شود،زیرا اگر دو بی نهایت فرض کنیم هر دو متناهی و محدود می شوند چون وجود اول فاقد قدرت و توانایی و هستی وجود دوم است،و همچنین وجود دوم فاقد وجود اول و امتیازات او است،بنا بر این هم وجود اول محدود است و هم وجود دوم،به عبارت روشنتر اگر دو"بی نهایت"از تمام جهات فرض کنیم،حتما"بی نهایت اول"بمرز"بی نهایت دوم"که میرسد تمام میگردد، و بی نهایت دوم که بمرز بینهایت اول می رسد،آن هم تمام میگردد،بنا بر این

هر دو محدود هستند و متناهی.

نتیجه اینکه:ذات خداوند که یک وجود غیر متناهی است هرگز نمیتواند تعدد داشته باشد.

همچنین اگر معتقد باشیم ذات خدا مرکب از"سه اقنوم"(سه اصل یا سه ذات)است لازم میاید که هر سه محدود باشند،نه نامحدود و نامتناهی.

به علاوه هر"مرکبی"نیازمند به"اجزای"خویش است،و وجودش معلول وجود آنها است و لازمه ترکیب در ذات خدا این است که او نیازمند و معلول باشد در حالی که می دانیم او بی نیاز است و علت نخستین عالم هستی است.

۴-از همه اینها گذشته چگونه ممکن است،ذات خدا در قالب انسانی آشکار شود و نیاز به جسم و مکان و غذا و لباس و مانند آن پیدا کند؟ محدود ساختن خدای ازلی و ابدی در جسم یک انسان،و قرار دادن او در جنین مادر،از بدترین تهمتهایی است که ممکن است بذات مقدس او بسته شود،همچنین نسبت دادن فرزند به خدا که مستلزم عوارض مختلف جسمانی است یک نسبت غیر منطقی و کاملا نامعقول محسوب میشود، بدلیل اینکه هر کس در محیط مسیحیت پرورش نیافته و از آغاز طفولیت با این تعلیمات موهوم و غلط خونگرفته است از شنیدن این تعبیرات که بر خلاف الهام فطرت و عقل است مشمئز میشود،و اگر خود مسیحیان از تعبیراتی مانند"خدای پدر"و"خدای پسر"ناراحت نمیشوند بخاطر آن است که از طفولیت با این مفاهیم غلط انس گرفته اند!.

۵-اخیرا دیده میشود که جمعی از مبلغان مسیحی برای اغفال افراد کم اطلاع در مورد مساله تثلیث،متشبث به مثالهای سفسطه آمیزی شده اند،از جمله اینکه:وحدت در تثلیث(یگانگی در عین سه گانگی)را می توان تشبیه به "جرم خورشید"و"نور"و"حرارت"آن کرد که سه چیز هستند و در عین

حال یک حقیقتند،و یا تشبیه به موجودی کرد که عکس آن در سه آینه بیفتد با اینکه یک موجود بیشتر نیست،سه موجود به نظر میرسد!و یا آن را تشبیه بمثلثی میکنند که از بیرون سه زاویه دارد و اما اگر زوایا را از درون امتداد دهیم بیک نقطه میرسند.

با کمی دقت روشن میشود که این مثالها ارتباطی با مساله مورد بحث ندارد،زیرا"جرم خورشید"مسلما با"نور آن"دو تا است،و"نور"که امواج ما فوق قرمز است با"حرارت"که امواج ما دون قرمز است از نظر علمی کاملا تفاوت دارند،و اگر احیانا گفته شود این سه چیز یک واحد شخصی هستند مسامحه و مجازی بیش نیست.

و از آن روشنتر مثال"جسم"و"آینه ها"است زیرا عکسی که در آینه است چیزی جز انعکاس نور نیست،انعکاس نور مسلما غیر از خود جسم است بنا بر این اتحاد حقیقی و شخصی در میان آنها وجود ندارد و این مطلبی است که هر کس که فیزیک کلاسهای اول دبیرستان را خوانده باشد می داند.

در مثال مثلث نیز مطلب همین طور است:زوایای مثلث قطعا متعددند، و امتداد منصف الزاویه ها و رسیدن به یک نقطه در داخل مثلث ربطی به زوایا ندارد.

شگفت انگیز اینکه بعضی از مسیحیان شرقی با الهام از"وحدت وجود صوفیه" (۱)خواسته اند توحید در تثلیث را با منطق"وحدت وجود"تطبیق دهند، ولی ناگفته پیدا است که اگر کسی عقیده نادرست و انحرافی وحدت وجود را بپذیرد باید همه موجودات این عالم را جزئی از ذات خدا بداند بلکه عین او تصور کند در این موقع سه گانگی معنی ندارد،بلکه تمام موجودات از کوچک و بزرگ،جزء یا مظهری برای او می شوند،بنا بر این تثلیث مسیحیت

۱- ۱) منظور از وحدت وجود صوفیه همان وحدت موجود است که می گوید هستی یک واحد بیش نیست که در چهره های مختلف آشکار شده و آن واحد،خدا است!

هیچگونه ارتباطی با وحدت وجود نمی تواند داشته باشد اگر چه در جای خود وحدت وجود صوفیه نیز ابطال شده است.

۶-گاهی بعضی از مسیحیان می گویند اگر ما مسیح ع را ابن اللّه می گوییم درست مانند آن است که شما به امام حسین ع ثار اللّه و ابن ثاره (خون خدا و فرزند خون خدا)می گویید و یا در پاره ای از روایات به علی ع ید اللّه اطلاق شده است.

ولی باید گفت:اولا این اشتباه بزرگی است که بعضی "ثار"را معنی به"خون"کرده اند،زیرا ثار هیچگاه در لغت عرب بمعنی خون نیامده است بلکه بمعنی"خونبها"است،(در لغت عرب بخون،"دم"اطلاق میشود) بنا بر این"ثار اللّه"یعنی ای کسی که خونبهای تو متعلق به خدا است و او خونبهای تو را میگیرد،یعنی تو متعلق به یک خانواده نیستی که خونبهای تو را رئیس خانواده بگیرد،و نیز متعلق به یک قبیله نیستی که خونبهای ترا رئیس قبیله بگیرد تو متعلق به جهان انسانیت و بشریت میباشی،تو متعلق به عالم هستی و ذات پاک خدایی،بنا بر این خونبهای تو را او باید بگیرد،و همچنین تو فرزند علی بن ابی طالب هستی که شهید راه خدا بود و خونبهای او را نیز خدا باید بگیرد.

ثانیا اگر در عبارتی در مورد مردان خدا تعبیر مثلا-به ید اللّه شود قطعا یک نوع تشبیه و کنایه و مجاز است،ولی آیا هیچ مسیحی واقعی حاضر است ابن اللّه بودن مسیح را یک نوع مجاز و کنایه بداند مسلما چنین نیست زیرا منابع اصیل مسیحیت ابن را بعنوان"فرزند حقیقی"می شمرند و میگویند:این صفت مخصوص مسیح ع است نه غیر او،و اینکه در بعضی از نوشته های سطحی تبلیغاتی مسیحی دیده میشود که ابن اللّه را بصورت کنایه و تشبیه گرفته اند بیشتر جنبه عوام فریبی دارد،برای روشن شدن این مطلب عبارت زیر را که نویسنده کتاب قاموس مقدس در واژه خدا آورده با دقت توجه کنید:"و لفظ پسر خدا یکی از القاب منجی و فادی ما است که بر شخص دیگر اطلاق نمی شود

مگر در جایی که که از قرائن معلوم شود که قصد از پسر حقیقی خدا نیست" (۱)

[سوره النساء (۴): آیات ۱۷۲ تا ۱۷۳]

اشاره

لَنْ يَسْتَنْكِفَ اَلْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْداً لِلّٰهِ وَ لاَ اَلْمَلاٰئِكَةُ اَلْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبٰادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعاً (۱۷۲) فَأَمَّا اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَمَّا اَلَّذِينَ اِسْتَنْكَفُوا وَ اِسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً وَ لاٰ يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَلِيًّا وَ لاٰ نَصِيراً (۱۷۳)

ترجمه:

۱۷۲-هرگز مسیح از این استنکاف نداشت که بنده خدا باشد و نه فرشتگان مقرب او(از این استنکاف داشتند)و آنها که از عبودیت و بندگی او استنکاف ورزند و تکبر کنند به زودی همه آنها را به سوی خود محشور خواهد کرد(و در رستاخیز بر می انگیزد).

۱۷۳-اما آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پاداش آنها را بطور کامل خواهد داد و از فضل و بخشش خود بر آنها خواهد افزود و اما آنها را که استنکاف کردند و تکبر ورزیدند،مجازات دردناکی خواهد کرد و برای خود غیر از خدا سرپرست و یاوری نخواهند یافت.

شان نزول:

جمعی از مفسران در شان نزول این آیه چنین روایت کرده اند که طایفه ای از مسیحیان نجران خدمت پیامبر اسلام ص رسیدند و عرض کردند:چرا نسبت به پیشوای ما خورده می گیری؟پیامبر ص فرمود:من چه عیبی بر او

۱- ۱) قاموس مقدس طبع بیروت صفحه ۳۴۵.

گذاشتم؟گفتند:تو می گویی او بنده خدا و پیامبر او بوده است.آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

مسیح بنده خدا بود

گرچه آیات فوق شان نزول خاصی دارد با این حال پیوند و ارتباط آن با آیات گذشته که در باره نفی الوهیت مسیح ع و ابطال مساله تثلیث بود آشکار است.

نخست با بیان دیگری مساله الوهیت مسیح ع را ابطال میکند و میگوید شما چگونه معتقد به الوهیت عیسی ع هستید در حالی که"نه مسیح استنکاف از عبودیت و بندگی پروردگار داشت و نه فرشتگان مقرب پروردگار استنکاف دارند".

(لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْداً لِلّٰهِ وَ لاَ الْمَلاٰئِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ).

و مسلم است کسی که خود عبادت کننده است معنی ندارد که معبود باشد مگر ممکن است کسی خود را عبادت کند؟یا اینکه عابد و معبود و بنده و خدا یکی باشد؟! جالب این است که در حدیثی میخوانیم که امام علی بن موسی الرضا ع برای محکوم ساختن مسیحیان منحرف که مدعی الوهیت او بودند به "جاثلیق"بزرگ مسیحیان فرمود:عیسی ع همه چیزش خوب بود تنها یک عیب داشت و آن اینکه عبادت چندانی نداشت،مرد مسیحی بر آشفت و به امام گفت چه اشتباه بزرگی میکنی؟اتفاقا او از عابدترین مردم بود،امام فورا فرمود:او چه کسی را عبادت میکرد؟آیا کسی جز خدا را میپرستید؟بنا بر این

به اعتراف خودت مسیح بنده و مخلوق و عبادت کننده خدا بود،نه معبود و خدا، مرد مسیحی خاموش شد و پاسخی نداشت (۱).

سپس قرآن اضافه می کند:"کسانی که از عبادت و بندگی پروردگار امتناع ورزند و این امتناع از تکبر و خودبینی سرچشمه بگیرد،خداوند همه آنها را در روز رستاخیز حاضر خواهد ساخت"و به هر کدام کیفر مناسب خواهد داد.

(وَ مَنْ یَسْتَنْکِفْ عَنْ عِبٰادَتِهِ وَ یَسْتَکْبِرْ فَسَیَحْشُرُهُمْ إِلَیْهِ جَمِیعاً). "در آن روز آنها که دارای ایمان و عمل صالح بوده اند پاداششان را بطور کامل خواهد داد،و از فضل و رحمت خدا بر آن خواهد افزود،آنها که از بندگی خدا امتناع ورزیدند و راه تکبر را پیش گرفتند به عذاب دردناکی گرفتار خواهد کرد و غیر از خدا هیچ سرپرست و حامی و یاوری نخواهند یافت".

(فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ فَیُوَفِّیهِمْ أُجُورَهُمْ وَ یَزِیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَمَّا الَّذِینَ اسْتَنْکَفُوا وَ اسْتَکْبَرُوا فَیُعَذِّبُهُمْ عَذٰاباً أَلِیماً وَ لاٰ یَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِیًّا وَ لاٰ نَصِیراً).

در اینجا به دو نکته باید توجه داشت:

۱-استنکاف بمعنی امتناع و انزجار از چیزی است و بنا بر این مفهوم وسیعی دارد که با ذکر جمله استکبروا بدنبال آن محدود میشود،زیرا امتناع از بندگی خدا گاهی سرچشمه آن جهل و نادانی است و گاهی به خاطر تکبر و خودبینی و سرکشی است گرچه هر دو کار خلافی است ولی دومی بمراتب بدتر است.

۲-ذکر عدم استنکاف ملائکه از عبودیت پروردگار یا به خاطر آن است که مسیحیان قائل به سه معبود بودند(اب و ابن و روح القدس و یا به تعبیر دیگر خدای پدر و خدای پسر و واسطه میان آن دو)بنا بر این در این آیه میخواهد

۱- ۱) مناقب ابن شهر آشوب جلد چهارم صفحه ۳۵۲.

معبود دیگر یعنی "مسیح" و "فرشته روح القدس" هر دو را نفی کند تا توحید ذات پروردگار ثابت شود.

و یا بخاطر آن است که آیه ضمن پاسخگویی به شرک مسیحیان اشاره به شرک بت پرستان عرب کرده که فرشتگان را فرزندان خدا میدانستند و جزئی از پروردگار و به آنها نیز پاسخ میگوید.

با توجه به این دو بیان دیگر جایی برای این بحث باقی نمیماند که آیا آیه فوق دلیل بر افضلیت فرشتگان بر انبیاء هست یا نه؟زیرا آیه فقط در مقام نفی "اقنوم سوم" و یا "معبودهای مشرکان عرب" است،نه در صدد بیان افضلیت فرشتگان نسبت به مسیح ع.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۷۴ تا ۱۷۵]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ قَدْ جٰاءَکُمْ بُرْهٰانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً (۱۷۴) فَأَمَّا اَلَّذِینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ اِعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فِی رَحْمَهٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ یَهْدِیهِمْ إِلَیْهِ صِرٰاطاً مُسْتَقِیماً (۱۷۵)

ترجمه:

۱۷۴-ای مردم!دلیل آشکاری از طرف پروردگارتان برای شما آمد و نور واضحی بسوی شما فرستادیم.

۱۷۵-اما آنها که ایمان به خدا آوردند و به آن(کتاب آسمانی)چنگ زدند به زودی همه را در رحمت و فضل خود وارد خواهد ساخت و در راه راستی به سوی خودش هدایت می کند.

ص:۲۳۳

تفسیر:

نور آشکار

در تعقیب بحثهایی که در باره انحرافات اهل کتاب از اصل توحید و اصول تعلیمات انبیاء در آیات سابق گردید در این دو آیه سخن نهایی گفته شده و راه نجات مشخص گردیده است،نخست عموم مردم جهان را مخاطب ساخته، میگوید:"ای مردم از طرف پروردگار شما پیامبری آمده است که براهین و دلائل آشکاری دارد و همچنین نور آشکاری بنام قرآن با او فرستاده شده که روشنگر راه سعادت شما است".

(یا أَیُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً) برهان به عقیده بعضی از دانشمندان از ماده"بره"(بر وزن فرح) بمعنی سفید شدن است و از آنجا که استدلالات روشن چهره حق را برای شنونده نورانی و آشکار و سفید میکند به آن،"برهان"گفته میشود.

منظور از"برهان"در آیه فوق چنان که جمعی از مفسران گفته اند و قرائن گواهی میدهد،شخص پیامبر اسلام ص است و منظور از"نور"،قرآن مجید است که در آیات دیگر نیز از آن تعبیر بنور شده است.

در احادیث متعددی که از طرق اهل بیت(ع)در تفسیر نور الثقلین و علی بن ابراهیم و مجمع البیان بما رسیده برهان بپیامبر ص تفسیر شده و نور به علی ع،این تفسیر با تفسیری که در بالا گفتیم منافات ندارد،زیرا ممکن است از نور،معنی وسیعی اراده شود که هم قرآن و هم امیر مؤمنان علی ع را که حافظ قرآن و مفسر و مدافع آن بود در برگیرد. در آیه بعد نتیجه پیروی از این برهان و نور را چنین شرح میدهد:"اما

آنها که بخدا ایمان آوردند و به این کتاب آسمانی چنگ زدند بزودی در رحمت واسعه خود وارد خواهد کرد،و از فضل و رحمت خویش بر پاداش آنها خواهد افزود و بصراط مستقیم و راه راست هدایتشان میکند".

(فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فِی رَحْمَهٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ یَهْدِیهِمْ إِلَیْهِ صِراطاً مُسْتَقِیماً) (١).

[سوره النساء (۴): آیه ۱۷۶]

اشاره

یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اَللّهُ یُفْتِیکُمْ فِی اَلْکَلالَهِ إِنِ اِمْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَکَ وَ هُوَ یَرِثُها إِنْ لَمْ یَکُنْ لَها وَلَدٌ فَإِنْ کانَتَا اِثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا اَلثُّلُثانِ مِمّا تَرَکَ وَ إِنْ کانُوا إِخْوَهً رِجالاً وَ نِساءً فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ اَلْأُنْثَیَیْنِ یُبَیِّنُ اَللّهُ لَکُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اَللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (١٧۶)

ترجمه:

۱۷۶-از تو(در باره ارث خواهران و برادران)سؤال می کنند،بگو خداوند حکم کلاله (خواهر و برادر)را برای شما بیان می کند:اگر مردی از دنیا برود که فرزند نداشته باشد و برای او خواهری باشد نصف اموالی را که به جا گذاشته از او(به ارث)می برد و(اگر خواهری از دنیا برود و وارث او یک برادر باشد)او تمام مال را از آن خواهر به ارث می برد،در صورتی که(شخص متوفی)فرزند نداشته باشد،و اگر دو خواهر(از متوفی)باقی بماند دو ثلث اموال را می برند و اگر برادر و خواهر با هم باشند(تمام اموال را میان خود تقسیم می کنند به این ترتیب که)برای هر مذکر دو برابر سهم مؤنث خواهد بود-خداوند(احکام خود را)برای شما بیان می کند تا گمراه نشوید و خداوند به همه چیز دانا است.

١- ١) در باره"صراط مستقیم"به تفسیر سوره حمد تفسیر نمونه جلد اول صفحه ۲۸ مراجعه کنید.

شان نزول:

بسیاری از مفسران در شان نزول آیه فوق از "جابر بن عبد اللّه انصاری" چنین نقل کرده اند که میگوید:من شدیدا بیمار بودم،پیامبر ص به عیادت من آمد و در آنجا وضو گرفت و از آب وضوی خود بر من پاشید،من که در اندیشه مرگ بودم به پیامبر ص عرض کردم:وارث من فقط خواهران منند، میراث آنها چگونه است،این آیه که آیه فرائض نام دارد نازل شد و میراث آنها را روشن ساخت.(روایت فوق با تفاوت مختصری در تفسیر مجمع البیان و تبیان و المنار و در المنثور و غیر آنها آمده است).

و به عقیده بعضی این آخرین آیه ای است که در باره احکام اسلام بر پیامبر ص نازل شده. (۱)

تفسیر:

آیه فوق مقدار ارث برادران و خواهران را بیان می کند،و همانطور که در اوائل این سوره در تفسیر آیه ۱۲ گفتیم در باره ارث خواهران و برادران، دو آیه در قرآن نازل شده است یکی همان آیه ۱۲،و دیگر آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره نساء است،و این دو آیه اگر چه در بیان مقدار ارث آنها با هم تفاوت دارد اما همانطور که در آغاز سوره نیز بیان کردیم هر کدام به یک دسته از خواهران و برادران ناظر است آیه ۱۲،ناظر به برادران و خواهران "مادری"است،ولی آیه مورد بحث در باره خواهران و برادران "پدر و مادری"یا"پدری تنها"سخن می گوید.

۱- ۱) تفسیر صافی ذیل آیه.

گواه بر این مطلب این است که معمولا کسانی که بالواسطه با شخص متوفی مربوط می شوند،مقدار ارثشان به اندازه همان واسطه است،یعنی برادران و خواهران مادری به اندازه سهم مادر می برند که یکسوم است، و برادران و خواهران پدری،یا پدر و مادری،سهم ارث پدر را میبرند که دو سوم است و چون آیه ۱۲ در باره ارث برادران و خواهران روی یکسوم دور میزنند و آیه مورد بحث روی دو سوم،روشن میشود که آیه سابق در باره آن دسته از برادران و خواهران است که تنها از طریق مادر با متوفی مربوطند، ولی آیه مورد بحث در باره برادران و خواهرانی است که از طریق پدر،یا پدر و مادر مربوط می شوند به علاوه روایاتی که از ائمه اهل بیت ع در این زمینه وارد شده نیز این حقیقت را اثبات میکند و در هر حال چنانچه یک ثلث یا دو ثلث ارث به برادر یا خواهر تعلق گرفت باقی مانده طبق قانون اسلام میان سایر ورثه تقسیم میشود اکنون که عدم منافات میان دو آیه روشن شد به تفسیر احکامی که در آیه وارد شده است می پردازیم:

قبلا باید توجه داشت که آیه بعنوان پاسخ سؤال در باره کلاله(برادران و خواهران)نازل شده است (۱).

لذا میفرماید:"از تو در این باره سؤال میکنند،بگو خداوند حکم کلاله (برادران و خواهران را)برای شما بیان میکند.

(یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللّهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلالَهِ).

سپس به چندین حکم اشاره مینماید:

۱-هر گاه مردی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک خواهر داشته باشد نصف میراث او به آن یک خواهر می رسد.

۱- ۱) در باره معنی لغوی"کلاله"و اینکه چرا به برادران و خواهران،کلاله گفته می شود به طور مشروح در ذیل آیه ۱۲ سوره نساء جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۲۹۶ بحث کرده ایم.

(إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أَخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ).

۲-و اگر زنی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک برادر(برادر پدر و مادری یا پدری تنها)از خود به یادگار بگذارد تمام ارث او به یک برادر میرسد.

(وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ).

۳-اگر کسی از دنیا برود و دو خواهر از او به یادگار بماند دو ثلث از میراث او را میبرند. فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ) ۴-اگر ورثه شخص متوفی،چند برادر و خواهر باشند(از دو نفر بیشتر)تمام میراث او را در میان خود تقسیم می کنند بطوری که سهم هر برادر دو برابر سهم یک خواهر شود.

(وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالاً وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ).

در پایان آیه میفرماید:"خداوند این حقایق را برای شما بیان میکند تا گمراه نشوید و راه سعادت را بیابید(و حتما راهی را که خدا نشان میدهد راه صحیح و واقعی است)زیرا به هر چیزی دانا است".

(يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱).

ناگفته نماند که آیه فوق،ارث خواهران و برادران را در صورتی که فرزند در میان نباشد بیان میکند و سخنی از وجود و عدم پدر و مادر در آن نیامده است،ولی با توجه به اینکه طبق آیات آغاز همین سوره،پدر و مادر همواره در ردیف فرزندان یعنی در طبقه اول ارث قرار دارند روشن میشود که منظور از آیه فوق جایی است که نه فرزند در میان باشد و نه پدر و مادر.

(پایان تفسیر سوره نساء)

---

۱ - ۱) جمله أَنْ تَضِلُّوا به معنی "ان لا تضلوا"است یعنی کلمه "لا"در تقدیر است و این گونه تعبیر در قرآن و کلمات عرب فراوان است.

(۵) سوره مائده مدنی –۱۲۰ آیه

اشاره

ص :۲۳۹

محتویات این سوره

این سوره از سوره های مدنی است و ۱۲۰ آیه دارد و گفته اند پس از سوره فتح نازل شده است،و طبق روایتی تمام این سوره در حجه الوداع و بین مکه و مدینه نازل شده است (۱).

این سوره محتوی یک سلسله از معارف و عقائد اسلامی و یک سلسله از احکام و وظائف دینی است.

در قسمت اول به مساله ولایت و رهبری بعد از پیامبر ص و مساله تثلیث مسیحیان و قسمتهایی از مسائل مربوط بقیامت و رستاخیز و بازخواست از انبیاء در مورد امتهایشان اشاره شده است.

و در قسمت دوم،مساله وفای به پیمانها،عدالت اجتماعی،شهادت به عدل و تحریم قتل نفس(و به تناسب آن داستان فرزندان آدم و قتل هابیل بوسیله قابیل)و همچنین توضیح قسمتهایی از غذاهای حلال و حرام و قسمتی از احکام وضو و تیمم آمده است.

و نامگذاری آن به"سوره مائده"بخاطر این است که داستان نزول مائده (۲)برای یاران مسیح-در آیه ۱۱۴-این سوره ذکر شده است.

---

۱ - ۱) المنار جلد ۶ صفحه ۱۱۶-باید توجه داشت منظور از مدنی بودن سوره این است که بعد از هجرت پیامبر ص از مکه،نازل شده است،اگر چه نزول سوره در خود مدینه نباشد.

۲- ۲) "مائده"در اصل به طبقی گویند که در آن غذا باشد.

سوره مائده

[سوره المائده (۵): آیه ۱]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gtيٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ اَلْأَنْعٰامِ إِلاّٰ مٰا يُتْلىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي اَلصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اَللّٰهَ يَحْكُمُ مٰا يُرِيدُ (۱)

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده مهربان ۱-ای کسانی که ایمان آورده اید به پیمانها و قراردادها وفا کنید،چهار پایان(و جنین چهار پایان)برای شما حلال شده است مگر آنچه بر شما خوانده می شود (به جز آنها که استثناء خواهد شد)و صید را به هنگام احرام حلال نشمرید خداوند هر چه بخواهد(و صلاح ببیند)حکم می کند.

تفسیر:

اشاره

لزوم وفا به عهد و پیمان

بطوری که از روایات اسلامی و سخنان مفسران بزرگ استفاده میشود، این سوره آخرین سوره(و یا از آخرین سوره هایی)است که بر پیامبر ص نازل شده است،در تفسیر عیاشی از امام باقر ع نقل شده که حضرت علی بن ابی طالب ع فرمود:سوره مائده دو ماه یا سه ماه پیش از رحلت پیامبر ص

نازل گردید (۱).

و اینکه در بعضی از روایات وارد شده که این سوره ناسخ است و منسوخ نیست،نیز اشاره بهمین موضوع است.

این سخن با مطلبی که در جلد دوم همین تفسیر در ذیل آیه ۲۸۱ سوره بقره گفته ایم که طبق روایات آیه مزبور آخرین آیه ای است که بر پیامبر ص نازل شده منافات ندارد،زیرا اینجا سخن از سوره است و در آنجا سخن در باره یک آیه بود! در این سوره-بخاطر همین موقعیت خاص-تاکید روی یک سلسله مفاهیم اسلامی و آخرین برنامه های دینی و مساله رهبری امت و جانشینی پیامبر ص شده است و شاید بهمین جهت است که با مساله لزوم وفا به عهد و پیمان، شروع شده،و در نخستین جمله میفرماید:"ای افراد با ایمان به عهد و پیمان خود وفا کنید".

(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ).

تا به این وسیله افراد با ایمان را ملزم به پیمانهایی که در گذشته با خدا بسته اند و یا در این سوره به آن اشاره شده است بنماید،درست همانند این است که شخص مسافر در آخرین لحظات وداع به نزدیکان و پیروان خود تاکید میکند توصیه ها و سفارشهای او را فراموش نکنند و به قول و قراردادهایی که با آنها گذاشته است،وفادار باشند.

باید توجه داشت که"عقود"جمع"عقد"در اصل بمعنی"جمع کردن اطراف یک چیز محکم"است،و بهمین مناسبت گره زدن دو سر طناب یا دو طناب

ص:۲۴۳

---

۱ - ۱) تفسیر برهان جلد اول صفحه ۴۳۰-باید توجه داشت که دستورهایی در باره وضو و تیمم و مانند آن در این سوره منافاتی با آخرین سوره بودن آن ندارد،زیرا بسیاری از این دستورها جنبه تکرار و تاکید داشته است،لذا بعضی از همین احکام را در سوره نساء نیز می بینیم.

را با هم"عقد"میگویند،سپس از این معنی حسی به مفهوم معنوی انتقال یافته و به هر گونه عهد و پیمان،"عقد"گفته میشود،منتها طبق تصریح جمعی از فقهاء و مفسران،عقد مفهومی محدودتر از عهد دارد،زیرا عقد به پیمانهایی گفته می شود که استحکام کافی دارد،نه به هر پیمان و اگر در بعضی از"روایات" و"عبارات مفسران"،"عقد"و"عهد"به یک معنی آمده است منافات با آنچه گفتیم ندارد زیرا منظور تفسیر اجمالی این دو کلمه بوده نه بیان جزئیات آن.

و با توجه به اینکه"العقود"-به اصطلاح-"جمع محلی به الف و لام" است و مفید عموم می باشد،و جمله نیز کاملا مطلق است،آیه فوق دلیل بر وجوب وفا به تمام پیمانهایی است که میان افراد انسان با یکدیگر،و یا افراد انسان با خدا،بطور محکم بسته می شود،و به این ترتیب تمام پیمانهای الهی و انسانی و پیمانهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و تجاری و زناشویی و مانند آن را در بر می گیرد و یک مفهوم کاملا وسیع دارد که به تمام جنبه های زندگی انسان اعم از عقیده و عمل ناظر است.از پیمانهای فطری و توحیدی گرفته تا پیمانهایی که مردم بر سر مسائل مختلف زندگی با هم می بندند.

در تفسیر"روح المعانی"از راغب چنین نقل شده که"عقد"با توجه بوضع طرفین،سه نوع است گاهی عقد در میان خدا و بنده،و گاهی در میان انسان و خودش،و گاهی در میان او و سایر افراد بشر بسته می شود (۱)(البته تمام این سه نوع عقد دارای دو طرف است منتها در آنجا که خودش با خودش پیمان می بندد،خویشتن را بمنزله دو شخص که طرفین پیمانند فرض می کند).

بهر حال مفهوم آیه بقدری وسیع است که عهد و پیمانهایی را که مسلمانان با غیر مسلمانان می بندند نیز شامل می شود.

در آیه نکاتی است که باید به آن توجه کرد:

۱- ۱) تفسیر روح المعانی ذیل آیه مورد بحث.

۱-این آیه از جمله آیاتی است که در مباحث حقوق اسلامی در سرتاسر فقه به آن استدلال می کنند،و یک قاعده مهم فقهی که اصاله اللزوم فی العقود است از آن استفاده می گردد،یعنی هر گونه پیمان و معاهده ای در باره اشیاء و یا کارها میان دو نفر منعقد گردد لازم الاجراء می باشد، و حتی-همانطور که جمعی از محققان نیز عقیده دارند-انواع معاملات و شرکتها و قراردادهایی که در عصر ما وجود دارد و در سابق وجود نداشته،و یا اینکه بعدا در میان عقلاء بوجود میاید،و بر موازین صحیحی قرار دارد،شامل میشود،و این آیه پای همه آنها صحه می گذارد(البته با در نظر گرفتن ضوابط کلی که اسلام برای قراردادها قائل شده است).

ولی استدلال به این آیه بعنوان یک قاعده فقهی دلیل بر آن نیست که پیمانهای الهی را که میان"بندگان"و"خدا"بسته شده است و یا مسائل مربوط به رهبری و زعامت امت که وسیله پیامبر ص از مردم گرفته شد،شامل نشود،بلکه آیه مفهوم وسیعی دارد که همه این امور را در بر میگیرد.

یادآوری این نکته نیز لازم است که لزوم وفاء به پیمانهای دو جانبه مادامی است که از یک طرف نقض نشده باشد،اما اگر از یک طرف نقض شود، طرف مقابل ملزم به وفاداری نیست،و این از ماهیت عقد و پیمان افتاده است.

۲-اهمیت وفای به عهد و پیمان

مساله وفای به عهد و پیمان که در آیه مورد بحث مطرح است از اساسی ترین شرائط زندگی دستجمعی است و بدون آن هیچگونه همکاری اجتماعی ممکن نیست،و بشر با از دست دادن آن زندگی اجتماعی و اثرات آن را عملا از دست خواهد داد،به همین دلیل در منابع اسلامی تاکید فوق العاده ای روی این مساله شده است و شاید کمتر چیزی باشد که این قدر گسترش داشته باشد،زیرا بدون آن هرج و مرج و سلب اطمینان عمومی که بزرگترین بلای اجتماعی است در میان بشر پیدا می شود.

ص: ۲۴۵

در نهج البلاغه در فرمان مالک اشتر چنین می خوانیم:

فانه لیس من فرائض اللّه شیء الناس اشد علیه اجتماعا مع تفرق اهوائهم و تشتت آرائهم من تعظیم الوفاء بالعهود،و قد لزم ذلک المشرکون فیما بینهم دون المسلمین لما استوبلوا من عواقب الغدر :

"در میان واجبات الهی هیچ موضوعی همانند وفای به عهد در میان مردم جهان-با تمام اختلافاتی که دارند-مورد اتفاق نیست بهمین جهت بت پرستان زمان جاهلیت نیز پیمانها را در میان خود محترم می شمردند زیرا عواقب دردناک پیمان شکنی را دریافته بودند" (۱).

و نیز از امیر مؤمنان علی ع نقل شده که فرمود:

ان اللّه لا یقبل الا العمل الصالح و لا یقبل اللّه الا الوفاء بالشروط و العهود :

"خداوند چیزی جز عمل صالح از بندگان خود نمی پذیرد و جز وفای به شروط و پیمانها را قبول نمیکند" (۲).

و از پیامبر اکرم ص نقل شده که فرمود:

لا دین لمن لا عهد له :

"آن کس که به پیمان خود وفادار نیست دین ندارد" (۳).

و روی همین جهت،موضوع وفای به عهد از موضوعاتی است که هیچگونه تفاوتی در میان انسانها در باره آن نیست خواه طرف پیمان مسلمان باشد یا غیر مسلمان و به اصطلاح از حقوق انسان است نه از حقوق برادران دینی:

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

ثلاث لم یجعل اللّه عز و جل لاحد فیهن رخصه:اداء الامانه الی البر و الفاجر،و الوفاء بالعهد للبر و الفاجر،و بر الوالدین برین کانا او فاجرین! :

ص :۲۴۶

۱- ۱) نهج البلاغه-نامه های علی ع نامه ۵۳.

۲- ۲) سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۲۹۴.

۳- ۳) بحار جلد ۱۶ صفحه ۱۴۴.

"سه چیز است که خداوند به هیچ کس اجازه مخالفت با آن را نداده است:ادای امانت در مورد هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار،و وفای به عهد در باره هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار،و نیکی به پدر و مادر خواه نیکوکار باشند یا بدکار" (۱).

حتی در روایتی از امیر مؤمنان علی ع نقل شده که اگر کسی با اشاره پیمانی را به عهده بگیرد باید به آن وفا کند:

اذا اومی احد من المسلمین او اشار الی احد من المشرکین فنزل علی ذلک فهو فی امان

(۲)

.

سپس به دنبال دستور وفای به پیمانها که تمام احکام و پیمانهای الهی را شامل میشود یک سلسله از احکام اسلام را بیان کرده،که نخستین آن حلال بودن گوشت پاره ای از حیوانات است،و میفرماید:چهار پایان(یا جنین آنها) برای شما حلال شده است(أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ).

انعام جمع "نعم"به معنی شتر و گاو و گوسفند است (۳).

"بهیمه"از ماده "بهمه"(بر وزن تهمه)در اصل به معنی "سنگ محکم"است و به هر چیز که درک آن مشکل باشد "مبهم"گفته میشود،و بتمام حیوانات که دارای نطق و سخن نیستند،"بهیمه"اطلاق میشود،زیرا صدای آنها دارای ابهام است اما معمولا این کلمه را فقط در مورد چهار پایان بکار می برند،و درندگان و پرندگان را شامل نمیشود.

و از آنجا که "جنین"حیوانات نیز دارای یک نوع ابهام است "بهیمه"نیز

۱- ۱) اصول کافی جلد ۲ صفحه ۱۶۲.

۲- ۲) مستدرک الوسائل جلد ۲ صفحه ۲۵۰.

۳- ۳) "نعم"اگر به صورت مفرد استعمال شود به معنی شتر است اما اگر به معنی جمع باشد شتر و گاو و گوسفند را شامل می شود(مفردات راغب،ماده نعم).

نامیده میشود.

بنا بر این حلال بودن"بهیمه انعام"یا بمعنی حلیت تمام چهار پایان است (به استثنای آنچه بعدا در آیه ذکر میشود)و یا بمعنی حلیت بچه هایی است که در شکم حیوانات حلال گوشت وجود دارد(بچه هایی که خلقت آنها کامل شده و مو و پشم بر بدن آنها روئیده است) (۱).

و از آنجا که حلیت حیواناتی مانند شتر و گاو و گوسفند قبل از این آیه برای مردم مشخص بوده ممکن است آیه اشاره به حلیت جنینهای آنها باشد.

ولی آنچه در معنی آیه به نظر نزدیکتر میرسد این است که آیه معنی وسیعی دارد هم حلال بودن این گونه حیوانات را بیان میکند، و هم "جنین"آنها را، و اگر حکم این گونه حیوانات در سابق نیز معلوم بوده در اینجا به عنوان مقدمه ای برای استثنائات بعد تکرار شده است.

از آنچه در تفسیر این جمله گفتیم روشن شد که ارتباط این حکم با اصل کلی لزوم وفای به عهد از این نظر است که این"اصل کلی"،احکام الهی را که یک نوع پیمان خدا با بندگان است مورد تاکید قرار می دهد،سپس بدنبال آن تعدادی از احکام بیان شده که حلال بودن گوشت پاره ای از حیوانات و حرام بودن گوشت پاره ای دیگر یکی از آنها محسوب میشود.

سپس در ذیل آیه دو مورد را از حکم حلال بودن گوشت چهار پایان استثناء کرده،می فرماید:"به استثنای گوشتهایی که تحریم آن بزودی برای شما بیان می شود"(إِلاّ ما یُتْلی عَلَیْکُمْ).

و به استثنای حال احرام(برای انجام مناسک حج یا انجام مناسک عمره

---

۱ - ۱) اگر"بهیمه"را در آیه به معنی خود حیوانات بگیریم اضافه"بهیمه"به"انعام" از قبیل"اضافه بیانیه"می شود،و اگر به معنی"جنین"بوده باشد اضافه آن"اضافه لامیه" خواهد بود.

که در این حال صید کردن حرام است)(غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ (۱).

و در پایان می فرماید:"خداوند هر حکمی را بخواهد صادر می کند یعنی چون آگاه از همه چیز و مالک همه چیز می باشد هر حکمی را که بصلاح و مصلحت بندگان باشد و حکمت اقتضا کند تشریع می نماید"(إِنَّ اللّهَ یَحْکُمُ ما یُرِیدُ).

[سوره المائده (۵): آیه ۲]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اَللّهِ وَ لاَ اَلشَّهْرَ اَلْحَرامَ وَ لاَ اَلْهَدْیَ وَ لاَ اَلْقَلائِدَ وَ لاَ آمِّینَ اَلْبَیْتَ اَلْحَرامَ یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوکُمْ عَنِ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعاوَنُوا عَلَی اَلْبِرِّ وَ اَلتَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی اَلْإِثْمِ وَ اَلْعُدْوانِ وَ اِتَّقُوا اَللّهَ إِنَّ اَللّهَ شَدِیدُ اَلْعِقابِ (۲)

ترجمه:

۲-ای کسانی که ایمان آورده اید شعایر الهی(و مراسم حج را محترم بشمرید و مخالفت با آنها)را حلال ندانید و نه ماه حرام را،و نه قربانیهای بی نشان،و نشاندار، و نه آنها که به قصد خانه خدا برای بدست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می آیند،اما هنگامی که از احرام بیرون آمدید صید کردن برای شما مانعی ندارد،و خصومت به جمعیتی که شما را از آمدن به مسجد الحرام(در سال حدیبیه)مانع شدند نباید شما را وادار به تعدی و تجاوز کند و(همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید و(هرگز)در راه گناه و تعدی همکاری ننمائید و از خدا بپرهیزید که مجازاتش شدید است.

۱- ۱) البته جمله" إِلاّ ما یُتْلی عَلَیْکُمْ "جمله استثنائیه است و"غیر محلی الصید" حال از ضمیر"لکم"میباشد که از نظر معنی نتیجه استثناء را دارد.

تفسیر:

اشاره

هشت دستور در یک آیه

در این آیه چند دستور مهم اسلامی از آخرین دستوراتی که بر پیامبر ص نازل شده است بیان گردیده که همه یا اغلب آنها مربوط به حج و زیارت خانه خدا است:

۱-نخست خطاب به افراد با ایمان کرده می فرماید:"شعائر الهی را نقض نکنید و حریم آنها را حلال نشمرید".

(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تُحِلُّوا شَعٰائِرَ اللّٰهِ).

در اینکه منظور از شعائر الهی چیست در میان مفسران گفتگوی بسیار است،ولی به تناسب قسمتهای دیگر این آیه،و با توجه به سال نزول آن(سال دهم هجری)که سال حجه الوداع پیغمبر ص بود،چنین به نظر می رسد که منظور از"شعائر""مناسك و برنامه های حج"باشد که مسلمانان موظفند احترام همه آنها را نگاه دارند،شاهد این تفسیر اینکه در قرآن کلمه"شعائر" معمولا در مورد مراسم حج بکار رفته است (۱).

۲-"احترام ماههای حرام را نگاه دارید و از جنگ کردن در این ماهها خودداری کنید"(وَ لاَ الشَّهْرَ الْحَرٰامَ).

۳-"قربانیانی را که برای حج می آورند،اعم از اینکه بی نشان باشند (هدی) (۲)و یا نشان داشته باشند(قلائد) (۳)حلال نشمرید و بگذارید که

۱- ۱) بقره-۱۵۸ و حج-۳۲ و ۳۶.

۲- ۲) هدی جمع"هدیه"به معنی چهار پایانی است که بعنوان قربانی به خانه خدا"اهداء"می شوند.

۳- ۳) قلائد جمع"قلاده"به معنی چیزی است که به گردن انسان یا حیوانی می اندازند و در اینجا منظور چهار پایانی است که برای قربانی در مراسم حج آنها را نشان می گذارند.

به قربانگاه برسند و در آنجا قربانی شوند"(وَ لاَ الْهَدْیَ وَ لاَ الْقَلاَئِدَ).

۴-تمام زائران خانه خدا باید از آزادی کامل در این مراسم بزرگ اسلامی بهره مند باشند و هیچگونه امتیازی در این قسمت در میان قبائل و افراد و نژادها و زبانها نیست بنا بر این "نباید کسانی را که برای خشنودی پروردگار و جلب رضای او و حتی بدست آوردن سود تجاری به قصد زیارت بیت اللّه حرکت میکنند مزاحمت کنید خواه با شما دوست باشند یا دشمن همین اندازه که مسلمانند و زائر خانه خدا مصونیت دارند".

(وَ لاَ آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوَاناً).

بعضی از مفسران و فقها معتقدند که جمله فوق عام است و حتی غیر مسلمانان را نیز شامل می شود،یعنی اگر مشرکان هم به قصد زیارت خانه خدا بیایند نباید مورد مزاحمت قرار گیرند، ولی با توجه به اینکه در سوره توبه که معروف است در سال نهم هجرت نازل شده در آیه ۲۸ دستور جلوگیری از آمدن مشرکان بمسجد الحرام داده شده،و با توجه به اینکه سوره مائده در اواخر عمر پیامبر ص در سال دهم هجرت نازل گردیده است و طبق روایات شیعه و اهل تسنن هیچ حکمی از آن نسخ نشده،چنین تفسیری صحیح نیست،و حق آن است که حکم بالا مخصوص به مسلمانان است.

۵-تحریم صید محدود بزمان احرام است،بنا بر این "هنگامی که از احرام حج یا عمره بیرون آمدید،صید کردن برای شما مجاز است".

(وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا).

۶-اگر جمعی از بت پرستان در دوران جاهلیت(در جریان حدیبیه) مزاحم زیارت شما از خانه خدا شدند و نگذاشتند مناسک زیارت خانه خدا را انجام دهید،"نباید این جریان سبب شود که بعد از اسلام آنها،کینه های دیرینه را زنده کنید و مانع آنها از زیارت خانه خدا شوید".

(وَ لاٰ یَجْرِمَنَّکَمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ أَنْ تَعْتَدُوا) (۱)این حکم گرچه در مورد زیارت خانه خدا نازل شده است،ولی در حقیقت یک قانون کلی از آن استفاده می شود که مسلمان نباید"کینه توز" باشد و حوادثی را که در زمانهای گذشته واقع شده بار دیگر در فکر خود زنده کند و در صدد انتقام بر آید،و با توجه به اینکه یکی از علل نفاق و تفرقه در هر اجتماعی همین مساله است،اهمیت این دستور اسلامی برای جلوگیری از شعله ور شدن آتش نفاق در میان مسلمانان آنهم در آستانه غروب آفتاب عمر پیامبر ص آشکارتر می شود.

۷-سپس برای تکمیل بحث گذشته می فرماید:"شما بجای اینکه دست به هم بدهید تا از دشمنان سابق و دوستان امروز خود انتقام بگیرید باید دست اتحاد در راه نیکیها و تقوا به یکدیگر بدهید نه اینکه تعاون و همکاری بر گناه و تعدی نمائید".

(وَ تَعٰاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْویٰ وَ لاٰ تَعٰاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوٰانِ).

۸-در پایان آیه برای تحکیم و تاکید احکام گذشته میفرماید:"پرهیزکاری را پیشه کنید و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید که مجازات و کیفرهای خدا شدید است".

(وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ شَدِیدُ الْعِقٰابِ).

۱- ۱) آنچه از کلمات اهل لغت و مفسران استفاده می شود این است که"جرم" (بر وزن گرم)در اصل به معنی قطع کردن میوه های نامناسب از درخت است و سپس به هر کار ناخوش آیندی گفته می شود و نیز به وادار کردن کسی به کار ناخوش آیند اطلاق می گردد بنا بر این لا یجرمنکم در اینجا به معنی لا یحملنکم یعنی وادار نکند شما را به یک کار خلاف می باشد.

لزوم تعاون و همکاری در نیکیها

آنچه در آیه فوق در زمینه تعاون آمده یک اصل کلی اسلامی است که سراسر مسائل اجتماعی و حقوقی و اخلاقی و سیاسی را در بر میگیرد،طبق این اصل مسلمانان موظفند در کارهای نیک تعاون و همکاری کنند ولی همکاری در اهداف باطل و اعمال نادرست و ظلم و ستم،مطلقا ممنوع است،هر چند مرتکب آن دوست نزدیک یا برادر انسان باشد.

این قانون اسلامی درست بر ضد قانونی است که در جاهلیت عرب- و حتی در جاهلیت امروز-نیز حکومت می کند که انصر اخاك ظالما او مظلوما:

"برادر(یا دوست و هم پیمانت)را حمایت کن خواه ظالم باشد یا مظلوم"!.

در آن روز اگر افرادی از قبیله ای حمله به افراد قبیله دیگر می کردند، بقیه افراد قبیله به حمایت آنها بر میخواستند بدون اینکه تحقیق کنند حمله عادلانه بوده است یا ظالمانه،این اصل در مناسبات بین المللی امروز نیز حکومت میکند و غالبا کشورهای هم پیمان،و یا آنها که منافع مشترکی دارند،در مسائل مهم جهانی به حمایت یکدیگر بر میخیزند،بدون اینکه اصل عدالت را رعایت کنند و ظالم و مظلوم را از هم تفکیک نمایند!.

اسلام خط بطلان بر این قانون جاهلی کشیده است و دستور می دهد تعاون و همکاری مسلمین با یکدیگر باید"تنها"در کارهای نیک و برنامه های مفید و سازنده بوده باشد نه در گناه و ظلم و تعدی.

جالب توجه اینکه"بر"و"تقوا"هر دو در آیه فوق با هم ذکر شده اند، که یکی جنبه اثباتی دارد و اشاره به اعمال مفید است،و دیگری جنبه نفی دارد و اشاره به جلوگیری از اعمال خلاف می باشد.و به این ترتیب تعاون و همکاری باید هم در دعوت به نیکیها و هم در مبارزه با بدیها انجام گیرد.

ص :۲۵۳

در فقه اسلامی از این قانون در مسائل حقوقی استفاده شده و پاره ای از معاملات و قراردادهای تجاری که جنبه کمک به گناه دارد،تحریم گردیده، همانند فروختن انگور به کارخانه های شرابسازی و یا فروختن اسلحه به دشمنان حق و عدالت و یا اجاره دادن محل کسب و کار برای معاملات نامشروع و اعمال خلاف شرع(البته این احکام شرائطی دارد که در کتب فقهی بیان شده است).

اگر این اصل در اجتماعات اسلامی زنده شود و مردم بدون در نظر گرفتن مناسبات شخصی و نژادی و خویشاوندی با کسانی که در کارهای مثبت و سازنده گام بر می دارند همکاری کنند،و از همکاری کردن با افراد ستمگر و متعدی در هر گروه و طبقه ای که باشند،خودداری نمایند،بسیاری از نابسامانیهای اجتماعی سامان می یابد.

همچنین اگر در مقیاس بین المللی دولتهای دنیا،با متجاوز-هر کس و هر دولتی بوده باشد-همکاری نکنند،تعدی و تجاوز و استعمار و استثمار از جهان برچیده خواهد شد.

اما هنگامی که می بینیم پاره ای از آنها به حمایت متجاوزان و ستمگران بر می خیزند و با صراحت اعتراف می کنند که اشتراک منافع آنها را دعوت به این حمایت کرده،نباید انتظار وضعی بهتر از این داشته باشیم.

در روایات اسلامی در باره این مساله تاکیدهای فراوانی وارد شده که به عنوان نمونه به چند قسمت اشاره می کنیم:

۱-از پیغمبر اکرم ص نقل شده که فرمود:

اذا کان یوم القیامه نادی مناد این الظلمه؟و اعوان الظلمه؟و اشباه الظلمه؟حتی من برء لهم قلما و لاق لهم دواتا،قال:فیجتمعون فی تابوت من حدید ثم یرمی بهم فی جهنم :

"هنگامی که روز قیامت بر پا شود منادی ندا در می دهد کجا هستند

ص :۲۵۴

ستمکـاران و کجا هسـتند یاوران آنها و کسانی که خود را به شبیه آنها ساخته انـد؟ -حتی کسانی که برای آنها قلمی تراشـیده انـد و یا دواتی را لیقه (۱)کرده انـد-همه آنها را در تابوتی از آهن قرار میدهند سـپس در میان جهنم پرتاب میشوند" (۲)۲-در روایتی از صفوان جمال که از یاران امام کاظم ع بود نقل شده که میگوید:

خدمت امام رسیدم فرمود:ای صفوان!همه کارهای تو خوبست جز یک کار!عرض کردم:فدایت شوم،چکار؟فرمود:اینکه شتران خود را به این مرد یعنی"هارون"کرایه میدهی!،گفتم:بخدا سوگند در مسـیرهای عیاشـی و هوس بازی و صید حرام به او کرایه نمیـدهم،تنها در این راه،یعنی راه مکه،در اختیار آنها میگذارم،تازه خودم همراه شتران نمیروم،بعضـی از فرزندان و کسانم را با آنها می فرسـتم،فرمود ای صـفوان!آیا از آنها کرایه میگیری؟!عرض کردم بله،فرمود آیا دوست داری که زنـده بمانند و بر سـر کار باشـند تا کرایه ترا بپردازند گفتم بلی،فرمود:کسـی که بقای آنها را دوست بدارد از آنها است و هر کسـی از آنها باشد در آتش دوزخ خواهد بود،صفوان میگوید من بلافاصله رفتم و تمام شترانم را فروختم،این موضوع بگوش هارون رسید بدنبال من فرسـتاد و گفت:صفوان!شنیده ام شترانت را فروخته ای؟گفتم آری گفت:چرا؟گفتم:پیر شده ام و فرزندان و کسانم نمی توانند از عهده اداره آنها بر آیند،گفت:چنین نیست،چنین نیست!من می دانم چه کسـی این دسـتور را به تو داده است آری موسی بن جعفر ع به تو چنین دسـتوری داده است گفتم:مرا با موسـی بن جعفر چکار؟هارون گفت،این سـخن بگـذار!بخـدا سوگنـد اگر سوابق نیک تو نبود دستور میدادم گردنت را

ص: ۲۵۵

۱- ۱) لیقه در لغت عرب به پـارچه یـا پنبه ابریشـمی می گوینـد که در دوات می گذارنـد تـا مرکب را بخود جـذب کنـد و از ریزش آن جلوگیری نماید.

۲- ۲) وسائل الشیعه جلد ۱۲ صفحه ۱۳۱.

بزنند! (۱)در حدیث دیگری از پیامبر ص میخوانیم که به علی ع فرمود:

یا علی کفر باللّه العلی العظیم من هذه الامه عشره...و بایع السلاح من اهل الحرب :

"ده طایفه از این امت به خدا کافر شده اند که یکی از آنها کسی است که اسلحه به دشمنان اسلام که با آنها در حال جنگند بفروشد" (۲).

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۱۲ صفحه ۱۳۱-۱۳۲.

۲- ۲) وسائل الشیعه جلد ۱۲ صفحه ۷۱.

[سوره المائده (۵): آیه ۳]

اشاره

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ اَلْمَيْتَةُ وَ اَلدَّمُ وَ لَحْمُ اَلْخِنْزِيرِ وَ مٰا أُهِلَّ لِغَيْرِ اَللّٰهِ بِهِ وَ اَلْمُنْخَنِقَةُ وَ اَلْمَوْقُوذَةُ وَ اَلْمُتَرَدِّيَةُ وَ اَلنَّطِيحَةُ وَ مٰا أَكَلَ اَلسَّبُعُ إِلاّٰ مٰا ذَكَّيْتُمْ وَ مٰا ذُبِحَ عَلَى اَلنُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلاٰمِ ذٰلِكُمْ فِسْقٌ اَلْيَوْمَ يَئِسَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلاٰ تَخْشَوْهُمْ وَ اِخْشَوْنِ اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ اَلْإِسْلاٰمَ دِيناً فَمَنِ اُضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجٰانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳)

ترجمه:

۳-گوشت مردار و خون و گوشت خوک و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند و حیوانات خفه شده،و به زجر کشته شده،و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند،و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند،و باقیمانده صید حیوان درنده،مگر آنکه(به موقع بر آن حیوان برسید و)آن را سر ببرید و حیواناتی که روی بتها(یا در برابر آنها)ذبح شوند(همگی)بر شما حرام است و(همچنین)قسمت کردن گوشت حیوان بوسیله چوبه های تیر مخصوص بخت آزمایی،تمام این اعمال فسق و گناه است-امروز کافران از (زوال)آئین شما مایوس شدند،بنا بر این از آنها نترسید و از(مخالفت) من بترسید،امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین(جاودان)شما پذیرفتم-اما آنها که در حال گرسنگی دستشان بغذای دیگری نرسد و متمایل به گناه نباشند(مانعی ندارد که از گوشتهای ممنوع بخورند)خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

اشاره

در آغاز این سوره اشاره به حلال بودن گوشت چهار پایان به استثنای آنچه بعدا خواهد آمد،شده،آیه مورد بحث در حقیقت همان استثناهایی است که وعده داده شده،و در این آیه حکم به تحریم یازده چیز شده است که بعضی از آنها در آیات دیگر قرآن نیز بیان گردیده و تکرار آن جنبه تاکید دارد.

نخست می فرماید:"مردار بر شما حرام شده است"(حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ).

و همچنین خون(وَ الدَّمُ).

و گوشت خوک(وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ).

و حیواناتی که طبق سنت جاهلیت بنام بتها و اصولا به غیر نام خدا ذبح شوند(وَ مٰا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ).

در باره تحریم این چهار چیز و فلسفه آن در جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۴۲۷ به بعد توضیح کافی داده ایم.

و نیز حیواناتی که خفه شده باشند حرامند خواه بخودی خود و یا بوسیله دام و خواه بوسیله انسان این کار انجام گردد(چنان که در زمان جاهلیت معمول بوده گاهی حیوان را در میان دو چوب یا در میان دو شاخه درخت سخت می فشردند تا بمیرد و از گوشتش استفاده کنند)(و المنخنقه).

در بعضی از روایات نقل شده که مجوس مخصوصا مقید بودند که حیوانات را از طریق خفه کردن آنها را بکشند سپس از گوشتشان استفاده کنند بنا بر این ممکن است آیه ناظر به وضع آنها نیز باشد (۱).

و حیواناتی که با شکنجه و ضرب،جان بسپارند و یا به بیماری از دنیا

۱- ۱) وسایل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۲۷۳.

بروند(و الموقوذه) (۱).

در تفسیر قرطبی نقل شده که در میان عرب معمول بود که بعضی از حیوانات را بخاطر بتها آن قدر می زدند تا بمیرد و آن را یک نوع عبادت می دانستند! (۲).

و حیواناتی که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند(وَ الْمُتَرَدِّيَةُ) و حیواناتی که به ضرب شاخ مرده باشند(وَ النَّطِيحَةُ).

و حیواناتی که بوسیله حمله درندگان کشته شوند(وَ مٰا أَكَلَ السَّبُعُ).

ممکن است یک فلسفه تحریم این پنج نوع از گوشتهای حیوانات بخاطر آن باشد که خون به قدر کافی از آنها بیرون نمی رود،زیرا تا زمانی که رگهای اصلی گردن بریده نشود،خون بقدر کافی بیرون نخواهد ریخت و میدانیم که خون مرکز انواع میکربها است و با مردن حیوان قبل از هر چیز خون عفونت پیدا می کند،و به تعبیر دیگر این چنین گوشتها یک نوع مسمومیت دارند و جزء گوشتهای سالم محسوب نخواهد شد مخصوصا اگر حیوان بر اثر شکنجه یا بیماری و یا تعقیب حیوان درنده ای بمیرد مسمومیت بیشتری خواهد داشت.به علاوه جنبه معنوی ذبح که با ذکر نام خدا و رو بقبله بودن حاصل می شود در هیچ یک از اینها نیست.

ولی اگر قبل از آنکه این حیوانات جان بسپرند به آنها برسند و با آداب اسلامی آنها را سر ببرند و خون بقدر کافی از آنها بیرون بریزد،حلال خواهد بود و لذا بدنبال تحریم موارد فوق می فرماید:(إِلاّٰ مٰا ذَكَّيْتُمْ).

بعضی از مفسران احتمال داده اند که این استثناء تنها به قسم اخیر یعنی"و ما اکل

۱- ۱) موقوذه از ماده وقذ(بر وزن نقض)به معنی کتک زدن شدید است که منجر به مرگ گردد.و یا بیماری شدیدی است که حیوان را به مرگ بکشاند،گاهی کتک زدن و بیماری شدید را که منجر به مرگ نشود نیز"وقذ"می گویند،ولی در مورد آیه همان معنی اول مراد است.

۲- ۲) تفسیر قرطبی ذیل آیه فوق.

السبع "بر می گردد،ولی اکثر مفسران معتقدند به تمام اقسام بر می گردد،و این نظر به حقیقت نزدیکتر است.

ممکن است سؤال شود چرا با وجود"میته"در آغاز آیه،این موارد ذکر گردیده است مگر تمام آنها داخل در مفهوم"میته"نیست؟ در پاسخ می گوئیم:"میته"از نظر فقهی و شرعی مفهوم وسیعی دارد و هر حیوانی که با طریق شرعی ذبح نشده باشد در مفهوم"میته"داخل است، ولی در لغت،میته معمولا بحیوانی گفته می شود که خود به خود بمیرد،بنا بر این موارد فوق در مفهوم لغوی میته داخل نیست و لا اقل احتمال این را دارد که داخل نباشد و لذا نیازمند به بیان است.

در زمان جاهلیت بت پرستان سنگهایی در اطراف کعبه نصب کرده بودند که شکل و صورت خاصی نداشت،آنها را"نصب"می نامیدند در مقابل آنها قربانی می کردند و خون قربانی را به آنها می مالیدند،و فرق آنها با بت همان بود که بتها همواره دارای اشکال و صور خاصی بودند اما"نصب"چنین نبودند، اسلام در آیه فوق اینگونه گوشتها را تحریم کرده و میگوید:(وَ مٰا ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ).

روشن است که تحریم این نوع گوشت جنبه اخلاقی و معنوی دارد نه جنبه مادی و جسمانی،و در واقع یکی از اقسام" مٰا أُهِلَّ لِغَیْرِ اللّٰهِ بِهِ "میباشد، که بخاطر رواجش در میان عرب جاهلی به آن تصریح شده است.

نوع دیگری از حیواناتی که تحریم آن در آیه فوق آمده آنها است که بصورت"بخت آزمایی"ذبح و تقسیم میگردیده و آن چنین بوده که:ده نفر با هم شرطبندی میکردند و حیوانی را خریداری و ذبح نموده سپس ده چوبه تیر که روی هفت عدد از آنها عنوان"برنده"و سه عدد عنوان"بازنده"ثبت شده بود در کیسه مخصوصی می ریختند و به صورت قرعه کشی آنها را بنام یک یک از آن ده نفر بیرون می آوردند،هفت چوبه برنده بنام هر کس می افتاد

سهمی از گوشت بر می داشت،و چیزی در برابر آن نمی پرداخت،ولی آن سه نفر که تیرهای بازنده را دریافت داشته بودند،باید هر کدام یک سوم قیمت حیوان را بپردازند،بدون اینکه سهمی از گوشت داشته باشند،این چوبه های تیر را"ازلام"جمع"زلم"(بر وزن قلم)مینامیدند،اسلام خوردن این گوشتها را تحریم کرد،نه بخاطر اینکه اصل گوشت حرام بوده باشد بلکه بخاطر اینکه جنبه قمار و بخت آزمایی دارد و می فرماید:(وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلاٰمِ).

روشن است که تحریم قمار و مانند آن اختصاص به گوشت حیوانات ندارد،بلکه در هر چیز انجام گیرد ممنوع است و تمام زیانهای"فعالیتهای حساب نشده اجتماعی"و برنامه های خرافی در آن جمع میباشد.

و در پایان برای تاکید بیشتر روی تحریم آنها می فرماید:"تمام این اعمال فسق است و خروج از اطاعت پروردگار"(ذٰلِکُمْ فِسْقٌ) (۱).

اعتدال در استفاده از گوشت

آنچه از مجموع بحثهای فوق و سایر منابع اسلامی استفاده می شود این است که روش اسلام در مورد بهره برداری از گوشتها- همانند سایر دستورهایش یک روش کاملا اعتدالی را در پیش گرفته،یعنی نه همانند مردم زمان جاهلیت که از گوشت سوسمار و مردار و خون و امثال آن می خوردند،و یا همانند بسیاری از غربیهای امروز که حتی از خوردن گوشت خرچنگ و کرمها چشم پوشی نمی کنند،و نه مانند هندوها که مطلقا خوردن گوشت را ممنوع می دانند،بلکه گوشت حیواناتی که دارای تغذیه پاک بوده و مورد تنفر

۱- ۱) اگر چه ذلکم اسم اشاره مفرد است که با خطاب جمع همراه شده و قاعده باید به مفرد برگردد ولی می دانیم که اشاره مفرد نسبت به مجموعه ای که به منزله واحدی فرض شده اند اشکالی ندارد.

نباشند حلال کرده و روی روشهای افراطی و تفریطی خط بطلان کشیده و برای استفاده از گوشتها شرائطی مقرر داشته است به این ترتیب که:

۱-حیواناتی که از گوشت آنها استفاده می شود باید از حیوانات علف خوار باشند،زیرا گوشت حیوانات گوشتخوار بر اثر خوردن گوشتهای مردار و آلوده غالبا ناسالم و مایه انواع بیماری ها است،به خلاف چهارپایان علفخوار که معمولاً از غذاهای سالم و پاک استفاده میکنند.

به علاوه همانطور که در گذشته ذیل آیه ۷۲ سوره بقره گفتیم هر حیوانی صفات خویش را از طریق گوشت خود به کسانی که از آن میخورند منتقل میکند،بنا بر این تغذیه از گوشت حیوانات درنده صفت قساوت و درندگی را در انسان تقویت می نماید،و نیز بهمین دلیل است که در اسلام حیوانات جلال یعنی حیواناتی که از نجاست تغذیه می کنند تحریم شده است.

۲-حیواناتی که از گوشتشان استفاده میشود باید مورد تنفر نبوده باشند.

۳-و نیز باید زیانی برای جسم یا روح انسان تولید نکنند.

۴-حیواناتی که در مسیر شرک و بت پرستی قربانی میشوند و مانند آنها چون از نظر معنوی ناپاکند تحریم شده اند.

۵-یک سلسله دستورها در اسلام برای طرز ذبح حیوانات وارد شده که هر کدام به نوبه خود،دارای اثر بهداشتی یا اخلاقی میباشد.

بعد از بیان احکام فوق دو جمله پرمعنی در آیه مورد بحث به چشم میخورد نخست میگوید:"امروز کافران از دین شما مایوس شدند بنا بر این از آنها نترسید و تنها از(مخالفت)من بترسید".

(اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلاٰ تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ).

و سپس میگوید:"امروز دین و آئین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آئین شما پذیرفتم".

(اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكَمْ دِينَكَمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكَمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكَمُ الْإِسْلاٰمَ دِيناً).

روز اکمال دین کدام روز است

در اینجا بحث مهمی پیش می آید که منظور از "الیوم"(امروز)که در دو جمله بالا تکرار شده چیست؟یعنی کدام روز است که این "چهار جهت"در آن جمع شده هم کافران در آن مایوس شده اند،و هم دین کامل شده،و هم نعمت خدا تکامل یافته،و هم خداوند آئین اسلام را به عنوان آئین نهایی مردم جهان پذیرفته است.

در میان مفسران در اینجا سخن بسیار است ولی آنچه جای شک نیست این است که چنین روزی باید روز بسیار مهمی در تاریخ زندگی پیامبر ص باشد، نه یک روز ساده و عادی و معمولی،زیرا اینهمه اهمیت برای یک روز عادی معنی ندارد،و لذا در پاره ای از روایات آمده است که بعضی از یهود و نصاری با شنیدن این آیه گفتند اگر چنین آیه ای در کتب آسمانی ما نقل شده بود، ما آن روز را روز عید قرار می دادیم (۱).

اکنون باید از روی قرائن و نشانه ها و تاریخ نزول این آیه و این سوره و تاریخ زندگانی پیامبر ص و روایاتی که از منابع مختلف اسلامی بدست ما رسیده این روز مهم را پیدا کنیم.

آیا منظور روزی است که احکام بالا در باره گوشتهای حلال و حرام نازل شده؟قطعا چنین نیست،زیرا نزول این احکام واجد این همه اهمیت نیست نه باعث تکمیل دین است زیرا آخرین احکامی نبوده که بر پیامبر ص نازل شده، بدلیل اینکه در دنباله این سوره به احکام دیگری نیز برخورد میکنیم،و تازه

۱- ۱) تفسیر المنار جلد ۶ صفحه ۱۵۵.

نزول این احکام سبب یاس کفار نمی شود،چیزی که سبب یاس کفار می شود، فراهم ساختن پشتوانه محکمی برای آینده اسلام است،و به عبارت دیگر نزول این احکام و مانند آن تاثیر چندانی در روحیه کافران ندارد و اینکه گوشتهایی حلال یا حرام باشد آنها حساسیتی روی آن ندارند.

آیا منظور از آن روز عرفه در آخرین حج پیامبر ص است؟!(همانطور که جمعی از مفسران احتمال داده اند).

پاسخ این سؤال نیز منفی است،زیرا نشانه های فوق بر آن روز نیز تطبیق نمیکند،چون حادثه خاصی که باعث یاس کفار بشود در آن روز واقع نشد، اگر منظور انبوه اجتماع مسلمانان است که قبل از روز عرفه نیز در خدمت پیغمبر ص در مکه بودند و اگر منظور نزول احکام فوق در آن روز است که آن نیز همانطور که گفتیم چیز وحشتناکی برای کفار نبود.

و آیا مراد روز فتح مکه است(چنان که بعضی احتمال داده اند)با اینکه تاریخ نزول این سوره مدتها بعد از فتح مکه بوده است؟! و یا منظور روز نزول آیات سوره برائت است که آنهم مدتها قبل از نزول این سوره بوده است؟! و از همه عجیبتر احتمالی است که بعضی داده اند که این روز،روز ظهور اسلام و یا بعثت پیامبر ص باشد با اینکه آنها هیچگونه ارتباطی با روز نزول این آیه ندارند و سالهای متمادی در میان آنها فاصله بوده است.

بنا بر این هیچیک از احتمالات ششگانه فوق با محتویات آیه سازگار نیست.

در اینجا احتمال دیگری هست که تمام مفسران شیعه آن را در کتب خود آورده اند و روایات متعددی آن را تایید می کند و با محتویات آیه کاملا سازگار است و آن اینکه:

منظور روز غدیر خم است،روزی که پیامبر اسلام ص امیر مؤمنان

علی ع را رسما برای جانشینی خود تعیین کرد،آن روز بود که کفار در میان امواج یاس فرو رفتند،زیرا انتظار داشتند که آئین اسلام قائم به شخص باشد،و با از میان رفتن پیغمبر ص اوضاع به حال سابق برگردد،و اسلام تدریجا برچیده شود،اما هنگامی که مشاهده کردند مردی که از نظر علم و تقوا و قدرت و عدالت بعد از پیامبر ص در میان مسلمانان بی نظیر بود بعنوان جانشینی پیامبر ص انتخاب شد و از مردم برای او بیعت گرفت یاس و نومیدی نسبت به آینده اسلام آنها را فرا گرفت و فهمیدند که آئینی است ریشه دار و پایدار.

در این روز بود که آئین اسلام به تکامل نهایی خود رسید،زیرا بدون تعیین جانشین برای پیامبر ص و بدون روشن شدن وضع آینده مسلمانان، این آئین به تکامل نهایی نمی رسید.

آن روز بود که نعمت خدا با تعیین رهبر لایقی همچون علی ع برای آینده مردم تکامل یافت.

و نیز آن روز بود که اسلام با تکمیل برنامه هایش بعنوان آئین نهایی از طرف خداوند پذیرفته شد(بنا بر این جهات چهارگانه در آن جمع بوده).

علاوه بر این،قرائن زیر نیز این تفسیر را تایید می کند:

الف-جالب توجه اینکه در تفسیر فخر رازی و تفسیر روح المعانی و تفسیر المنار در ذیل این آیه نقل شده است که پیامبر ص بعد از نزول این آیه بیش از هشتاد و یک روز عمر نکرد.

و با توجه به اینکه وفات پیامبر ص در روایات اهل تسنن و حتی در بعضی از روایات شیعه(مانند آنچه کلینی در کتاب معروف کافی نقل کرده است)روز دوازدهم ماه ربیع الاول بوده چنین نتیجه می گیریم که روز نزول آیه درست روز هیجدهم ذی الحجه بوده است (۱).

ص:۲۶۵

۱- ۱) البته این در صورتی است که روز وفات پیامبر ص و خود روز غدیر را محاسبه نکنیم و در سه ماه پشت سر هم دو ماه را ۲۹ روز بگیریم که این موضوع کاملا امکان پذیر است و با توجه به اینکه در روزهای قبل و بعد از روز غدیر حادثه مهمی در تاریخ اسلام رخ نداده است که تاریخ فوق قابل تطبیق بر آن باشد مسلم می شود که منظور از آن جز روز غدیر نیست.

ب-در روایات فراوانی که از طرق معروف اهل تسنن و شیعه نقل شده صریحا این مطلب آمده است که آیه شریفه فوق در روز غدیر خم و به دنبال ابلاغ ولایت علی ع نازل گردید،از جمله اینکه:

۱-دانشمند معروف سنی ابن جریر طبری در کتاب ولایت از زید بن ارقم صحابی معروف نقل می کند که این آیه در روز غدیر خم در باره علی ع نازل گردید.

۲-حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب "ما نزل من القرآن فی علی ع" از ابو سعید خدری(صحابی معروف)نقل کرده که پیامبر ص در غدیر خم، علی ع را به عنوان ولایت به مردم معرفی کرد و مردم متفرق نشده بودند تا اینکه آیه اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ ...نازل شد،در این موقع پیامبر ص فرمود:

الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و بالولایه لعلی ع من بعدی،ثم قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله :

"الله اکبر بر تکمیل دین و اتمام نعمت پروردگار و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی ع بعد از من،سپس فرمود:هر کس من مولای اویم علی ع مولای او است،خداوندا!آن کس که او را دوست بدارد دوست بدار،و آن کس که او را دشمن دارد،دشمن بدار،هر کس او را یاری کند یاری کن و هر کس دست از یاریش بر دارد دست از او بردار.

۳-خطیب بغدادی در تاریخ خود از ابو هریره از پیامبر ص چنین نقل کرده که بعد از جریان غدیر خم و پیمان ولایت علی ع و گفتار عمر

بن خطاب.

بخ بخ یا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولا کل مسلم.

آیه اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ نازل گردید (۱).

در کتاب نفیس الغدیر علاوه بر روایات سه گانه فوق سیزده روایت دیگر نیز در این زمینه نقل شده است.

در کتاب "احقاق الحق" از جلد دوم تفسیر "ابن کثیر" صفحه ۱۴ و از "مقتل خوارزمی" صفحه ۴۷ نزول این آیه را در باره داستان غدیر از پیغمبر اکرم ص نقل کرده است.

در تفسیر برهان و نور الثقلین نیز ده روایت از طرق مختلف نقل شده که این آیه در باره علی ع یا روز غدیر خم نازل گردیده، که نقل همه آنها نیازمند به رساله جداگانه است (۲).

مرحوم علامه سید شرف الدین در کتاب المراجعات چنین می گوید:

"که نزول این آیه را در روز غدیر در روایات صحیحی که از امام باقر ع و امام صادق ع نقل شده ذکر گردیده و اهل سنت، شش حدیث با اسناد مختلف از پیامبر ص در این زمینه نقل کرده اند که صراحت در نزول آیه در این جریان دارد" (۳).

از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود که: اخباری که نزول آیه فوق را در جریان غدیر بیان کرده در ردیف خبر واحد نیست که بتوان با تضعیف بعضی

ص: ۲۶۷

۱- ۱) این سه روایت را مرحوم علامه امینی با تمام مشخصات در جلد اول الغدیر صفحه ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ نقل کرده است و در کتاب احقاق الحق جلد ششم صفحه ۳۵۳ نزول آیه فوق در باره جریان غدیر به دو طریق از ابو هریره نقل شده است و از ابو سعید خدری نیز به چندین طریق آمده است.

۲- ۲) به جلد اول تفسیر برهان و جلد اول تفسیر نور الثقلین ذیل آیه فوق مراجعه شود.

۳- ۳) المراجعات ط چهارم صفحه ۳۸.

اسناد آن،آنها را نادیده گرفت بلکه اخباری است که اگر متواتر نباشد لا اقل مستفیض است،و در منابع معروف اسلامی نقل شده،اگر چه بعضی از دانشمندان متعصب اهل تسنن،مانند"آلوسی در تفسیر روح المعانی"تنها با تضعیف سند یکی از این اخبار کوشیده اند بقیه را به دست فراموشی بسپارند و چون روایت را بر خلاف مذاق خویش دیده اند مجعول و نادرست قلمداد کنند،و یا مانند نویسنده تفسیر"المنار"با تفسیر ساده ای از آیه گذشته،بدون اینکه کمترین اشاره ای به این روایات کند،شاید خود را در بن بست دیده که اگر بخواهد روایات را ذکر کرده و تضعیف کند بر خلاف انصاف است و اگر بخواهد قبول کند بر خلاف مذاق او است! نکته جالبی که باید در اینجا به آن توجه کرد این است که قرآن در سوره نور آیه ۵۵ چنین می گوید: وَعَدَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً ..

"خداوند به آنهایی که از شما ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند وعده داده است که آنها را خلیفه در روی زمین قرار دهد همانطور که پیشینیان آنان را چنین کرد،و نیز وعده داده آئینی را که برای آن پسندیده است مستقر و مستحکم گرداند و بعد از ترس به آنها آرامش بخشد".

در این آیه خداوند می فرماید:آئینی را که برای آنها"پسندیده"در روی زمین مستقر می سازد،با توجه به اینکه سوره نور قبل از سوره مائده نازل شده است و با توجه به جمله" رَضِيتُ"لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً که در آیه مورد بحث،در باره ولایت علی ع نازل شده،چنین نتیجه می گیریم که اسلام در صورتی در روی زمین مستحکم و ریشه دار خواهد شد که با"ولایت"توام باشد،زیرا این همان اسلامی است که خدا"پسندیده"و وعده استقرار و

استحکامش را داده است،و به عبارت روشنتر اسلام در صورتی عالمگیر می شود که از مساله ولایت اهل بیت جدا نگردد.

مطلب دیگری که از ضمیمه کردن"آیه سوره نور"با"آیه مورد بحث" استفاده می شود این است که در آیه سوره نور سه وعده به افراد با ایمان داده شده است نخست خلافت در روی زمین،و دیگر امنیت و آرامش برای پرستش پروردگار،و سوم استقرار آئینی که مورد رضایت خدا است.

این سه وعده در روز غدیر خم با نزول آیه" اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ ..." جامه عمل بخود پوشید زیرا نمونه کامل فرد با ایمان و عمل صالح،یعنی علی ع به جانشینی پیامبر ص نصب شد و به مضمون جمله اَلْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ مسلمانان در آرامش و امنیت نسبی قرار گرفتند و نیز به مضمون وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلاٰمَ دِیناً آئین مورد رضایت پروردگار در میان مسلمانان استقرار یافت.

البته این تفسیر منافات با روایاتی که می گوید آیه سوره نور در شان مهدی ع نازل شده ندارد زیرا آمنوا منکم...دارای معنی وسیعی است که یک نمونه آن در روز غدیر خم انجام یافت و سپس در یک مقیاس وسیعتر و عمومی تر در زمان قیام مهدی ع انجام خواهد یافت(بنا بر این کلمه الارض در آیه به معنی همه کره زمین نیست بلکه معنی وسیعی دارد که هم ممکن است بر تمام کرده زمین گفته شود،و هم به قسمتی از آن،چنان که از موارد استعمال آن در قرآن نیز استفاده می شود که گاهی بر قسمتی از زمین اطلاق شده و گاهی بر تمام زمین)(دقت کنید).

یک سؤال لازم

تنها سؤالی که در مورد آیه باقی می ماند این است که اولا طبق اسناد

ص:۲۶۹

فوق و اسنادی که در ذیل آیه یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أَنْزِلَ إِلَیْکَ خواهد آمد هر دو مربوط به جریان "غدیر "است،پس چرا در قرآن میان آن دو فاصله افتاده؟!یکی آیه ۳ سوره مائده و دیگری آیه ۶۷ همین سوره است.

ثانیا این قسمت از آیه که مربوط به جریان غدیر است ضمیمه به مطالبی شده که در باره گوشتهای حلال و حرام است و در میان این دو تناسب چندانی به نظر نمی رسد (۱).

در پاسخ باید گفت:

اولا می دانیم آیات قرآن،و همچنین سوره های آن،بر طبق تاریخ نزول جمع آوری نشده است بلکه بسیاری از سوره هایی که در مدینه نازل شده مشتمل بر آیاتی است که در مکه نازل گردیده و بعکس آیات مدنی را در لابلای سوره های مکی مشاهده می کنیم.

با توجه به این حقیقت جدا شدن این دو آیه از یکدیگر در قرآن جای تعجب نخواهد بود (البته طرز قرار گرفتن آیات هر سوره تنها به فرمان پیامبر ص بوده است)آری،اگر آیات بر طبق تاریخ نزول جمع آوری شده بود جای این ایراد بود.

ثانیا ممکن است قرار دادن آیه مربوط به"غدیر"در لابلای احکام مربوط به غذاهای حلال و حرام برای محافظت از تحریف و حذف و تغییر بوده باشد،زیرا بسیار می شود که برای محفوظ ماندن یک شیء نفیس آن را با مطالب ساده ای می آمیزند تا کمتر جلب توجه کند(دقت کنید).

حوادثی که در آخرین ساعات عمر پیامبر ص واقع شد،و مخالفت صریحی که از طرف بعضی افراد برای نوشتن وصیتنامه از طرف پیامبر ص

ص: ۲۷۰

۱- ۱) این ایراد در تفسیر المنار به طور اشاره در طی بحثهای مربوط به این آیه ذکر شده است(ج ۶ صفحه ۴۶۶).

به عمل آمد تا آنجا که حتی پیامبر ص را(العیاذ باللّه)متهم به هذیان و بیماری! و گفتن سخنان ناموزون کردند،و شرح آن در کتب معروف اسلامی اعم از کتب اهل تسنن و شیعه نقل شده (۱)شاهد گویایی است بر اینکه بعضی از افراد حساسیت خاصی در مساله خلافت و جانشینی پیامبر ص داشتند و برای انکار آن حد و مرزی قائل نبودند!.

آیا چنین شرائطی ایجاب نمی کرد که برای حفظ اسناد مربوط به خلافت و رساندن آن به دست آیندگان چنین پیش بینی هایی بشود و با مطالب ساده ای آمیخته گردد که کمتر جلب توجه مخالفان سر سخت را کند؟!.

از این گذشته-همانطور که دانستیم-اسناد مربوط به نزول آیه " اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ "در باره"غدیر"و مساله جانشینی پیامبر ص تنها در کتب شیعه نقل نشده است که چنین ایرادی متوجه شیعه شود،بلکه در بسیاری از کتب اهل تسنن نیز آمده است،و به طرق متعددی این حدیث از سه نفر از صحابه معروف نقل شده است.

در پایان آیه بار دیگر به مسائل مربوط به گوشتهای حرام بر گشته،و حکم صورت اضطرار را بیان می کند و می گوید:"کسانی که به هنگام گرسنگی ناگزیر از خوردن گوشتهای حرام شوند در حالی که تمایل به گناه نداشته باشند خوردن آن برای آنها حلال است،زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است و به هنگام ضرورت بندگان خود را به مشقت نمی افکند و آنها را کیفر نمی دهد".

۱- ۱) این حدیث در کتاب صحیح بخاری که از معروفترین کتب اهل تسنن است در چند مورد نقل شده است از جمله"کتاب المرضی"جزء ۴-"کتاب العلم"جزء اول صفحه ۲۲ و در باب جوائز وفد از کتاب جهاد صفحه ۱۱۸ جزء ۲-و در کتاب صحیح مسلم در جزء ۲ صفحه ۱۴ در آخر وصایا و همچنین در کتب دیگر طبق نقل مرحوم شرف الدین در کتاب المراجعات تحت عنوان رزیه یوم الخمیس آمده است.

(فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَهٍ غَیْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ).

مخمصه از ماده"خمص "(بر وزن لمس)به معنی"فرورفتگی"است، و به معنی گرسنگی شدید که باعث فرورفتگی شکم می شود نیز آمده است خواه به هنگام قحطی باشد یا بهنگام گرفتاری شخصی.

غیر متجانف لا ثم به معنی آن است که تمایل به گناه نداشته باشد،و آن یا به عنوان تاکید مفهوم اضطرار آمده،و یا به منظور آن است که به هنگام ضرورت زیاده روی در خوردن گوشت حرام نکند،و آن را حلال نشمرد،و یا آنکه مقدمات اضطرار را خودش فراهم نساخته باشد،و یا آنکه در سفری که برای انجام کار حرامی در پیش گرفته،گرفتار چنان ضرورتی نشود،ممکن است همه این معانی از این عبارت منظور باشد.(برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۴۳۰ و ۴۳۱ مراجعه کنید.)

[سوره المائده (۵): آیه ۴]

اشاره

یَسْئَلُونَکَ مٰا ذٰا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ اَلطَّیِّبٰاتُ وَ مٰا عَلَّمْتُمْ مِنَ اَلْجَوٰارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّٰا عَلَّمَکُمُ اَللّٰهُ فَکُلُوا مِمّٰا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ وَ اُذْکُرُوا اِسْمَ اَللّٰهِ عَلَیْهِ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ سَرِیعُ اَلْحِسٰابِ (۴)

ترجمه:

۴-از تو سؤال می کنند چه چیزها برای آنها حلال شده است بگو آنچه پاکیزه است برای شما حلال گردیده و(نیز صید)حیوانات شکاری که از آنچه خداوند به شما تعلیم داده به آنها یاد داده اید(برای شما حلال است)پس از آنچه این حیوانات برای شما (صید می کنند و)نگاه می دارند بخورید و نام خدا را(به هنگام فرستادن حیوان برای شکار)بر آن برید و از خدا بپرهیزید که خداوند سریع الحساب است.

ص: ۲۷۲

شان نزول:

در باره آیه فوق شان نزولهایی ذکر کرده اند که مناسبتر از همه این است:

زید الخیر و"عدی بن حاتم"که دو نفر از یاران پیامبر ص بودند خدمتش رسیدند و عرض کردند:ما جمعیتی هستیم که با سگها و بازهای شکاری صید می کنیم،و سگهای شکاری ما حیوانات وحشی حلال گوشت را می گیرند، بعضی از آنها را زنده به دست ما می رسد و آن را سر می بریم،ولی بعضی از آنها بوسیله سگها کشته می شوند،و ما فرصت ذبح آنها را پیدا نمی کنیم و با اینکه می دانیم خدا گوشت مردار را بر ما حرام کرده،تکلیف ما چیست؟آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت (۱).

تفسیر:

صید حلال

به دنبال احکامی که در باره گوشتهای حلال و حرام در دو آیه گذشته بیان شد در این آیه نیز به قسمتی دیگر از آنها اشاره کرده و به عنوان پاسخ سؤالی که در این زمینه شده است،چنین می فرماید:"از تو در باره غذاهای حلال سؤال می کنند(یَسْئَلُونَکَ مٰا ذٰا أُحِلَّ لَهُمْ).

سپس به پیامبر ص دستور می دهد که نخست به آنها بگوید هر چیز پاکیزه ای برای شما حلال است(قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبٰاتُ).

یعنی تمام آنچه را اسلام تحریم کرده در زمره خبائث و ناپاکها است

ص:۲۷۳

۱- ۱) تفسیر قرطبی جلد سوم ذیل آیه مورد بحث.

و هیچگـاه قـوانین الهی،موجـود پـاکیزه ای کـه طبعـا برای اسـتفاده و انتفـاع بشـر آفریـده شـده است تحریـم نمی کنـد و دستگاه"تشریع"در همه جا هم آهنگ دستگاه"تکوین"است.

سپس به سـراغ صـیدها رفته،می گوید:"صـید حیوانات صـیاد که تحت تعلیم شـما قرار گرفته اند،یعنی از آنچه خداوند به شما تعلیم داده به آنها آموخته ایـد، برای شـما حلال است"(وَ مٰا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوٰارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّٰا عَلَّمَکُمُ اللّٰهُ) (۱)جوارح در اصل از ماده"جرح"گرفته شده که گاهی به معنی کسب و گاهی به معنی زخم است،و به همین دلیل به حیوانات صیاد اعم از پرندگان و غیر پرندگان"جارحه"می گویند،و جمع آن"جوارح"است یعنی حیوانی که به صید خود زخم وارد می کند،و یا حیوانی که برای صاحب خود کسب می نماید.

و اگر به اعضای بدن جوارح گفته می شود به خاطر آن است که انسان بوسیله آنها کاری انجام می دهد و اکتسابی می کند.

و به این ترتیب جمله وَ مٰا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوٰارِحِ تمـام حیوانـاتی را که برای شـکار کردن تربیت می شونـد شامـل می شـود،ولی قیـد"مکلـبین"کـه بـه معنی تربیـت کننـدگان سـگهای شـکاری است و از مـاده کلب بـه معنی سـگ گرفته شـده است،آن را اختصاص به سـگهای شکاری می دهد و به همین دلیل صید کردن با غیر سگهای شکاری مانند صید بوسیله بازهای شکاری و امثـال آن را شامـل نمی شود،به همین جهت در فقه شـیعه"تنها"صـید به وسـیله سـگهای شـکاری مجاز است اگر چه جمعی از مفسران دانشمندان اهل تسنن،همه را مجاز

---

۱ – ۱) در آغـاز ایـن جمله حـذف و تقـدیری وجـود دارد و در اصـل و صـید مـا علمتم.. بـوده است به قرینه جمله" فَکُلُوا مِمّٰا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ "(دقت کنید).

می دانند و قید"مکلبین"را بمعنی وسیعی تفسیر کرده اند که اختصاصی به سگها ندارد،ولی همانطور که گفتیم ماده اصلی این لغت مفهوم آن را مخصوص به تربیت سگهای شکاری می کند.

البته اگر حیوانات شکاری دیگر صیدی را از پای در آورند ولی قبل از آنکه بمیرد با آداب شرعی ذبح کنیم حلال است.

ضمنا جمله تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّا عَلَّمَکُمُ اللّهُ اشاره به چند مطلب می کند:نخست اینکه باید تعلیم این گونه حیوانات استمرار یابد و اگر تعلیم خود را فراموش کنند و همانند یک سگ ولگرد حیوانی را بدرند،گوشت آن صید حلال نخواهد بود(چون فعل تعلمونهن مضارع است و مضارع دلالت بر استمرار دارد).

دیگر اینکه باید تعلیم و تربیت سگ مطابق اصول صحیحی باشد که با مفهوم" مِمّا عَلَّمَکُمُ اللّهُ "سازگار باشد،و دیگر اینکه سرچشمه همه علوم هر چند ساده و کوچک باشد از ناحیه خدا است و ما بدون تعلیم او علمی نداریم.

ضمنا باید توجه داشت منظور از تعلیم سگهای شکاری آنست که آن چنان تربیت شوند که به فرمان صاحبان آنها حرکت کنند و به فرمانشان باز گردند ذکر این نکته نیز لازم است حیوانی را که سگها شکار می کنند اگر زنده بدست آید، باید طبق آداب اسلامی ذبح شود ولی اگر پیش از آنکه به آن برسند جان دهد،حلال است،اگر چه ذبح نشده است.

سپس در ذیل آیه اشاره به دو شرط دیگر از شرائط حلیت چنین صیدی کرده،می فرماید:از صیدی که سگهای شکاری برای شما نگاه داشته اند بخورید.

(فَکُلُوا مِمّا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ).

بنا بر این اگر سگهای شکاری عادت داشته باشند قسمتی از صید خود را بخورند و قسمتی را واگذارند،چنان صیدی حلال نیست و داخل در جمله و ما اکل السبع که در آیه قبل گذشت می باشد و در حقیقت چنین سگی نه تعلیم یافته است و نه آنچه را که نگاه داشته مصداق"علیکم"(برای شما)می باشد

ص:۲۷۵

بلکه برای خود صید کرده است(ولی بعضی از فقهاء این موضوع را به استناد روایاتی که در منابع حدیث آمده شرط ندانسته اند که تفصیل آن در فقه آمده است)خلاصه اینکه باید آنها آن چنان تربیت شوند که صید خود را نخورند.

دیگر اینکه به هنگامی که سگ شکاری رها می شود،نام خدا را ببرید (وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهِ).

و در پایان برای رعایت تمام این دستورات،می فرماید:از خدا بپرهیزید زیرا خداوند،سریع الحساب است.

(وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسٰابِ) (۱).

[سوره المائده (۵): آیه ۵]

اشاره

اَلْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ اَلطَّيِّبٰاتُ وَ طَعٰامُ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْكِتٰابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعٰامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ اَلْمُحْصَنٰاتُ مِنَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ وَ اَلْمُحْصَنٰاتُ مِنَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْكِتٰابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذٰا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسٰافِحِينَ وَ لاٰ مُتَّخِذِي أَخْدٰانٍ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمٰانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي اَلْآخِرَهِ مِنَ اَلْخٰاسِرِينَ (۵)

ترجمه:

۵-امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شد و(همچنین)غذای اهل کتاب برای شما حلال است و غذای شما برای آنها حلال می باشد و(نیز)زنان پاکدامن از مسلمانان و زنان پاکدامن از اهل کتاب حلال هستند هنگامی که مهر آنها را بپردازید و پاکدامن باشید نه زناکار و نه دوست پنهانی و نامشروع گیرید،و کسی که انکار کند آنچه را باید به آن ایمان بیاورد اعمال او باطل و بی اثر می گردد و در سرای دیگر از زیانکاران خواهد بود.

ص :۲۷۶

۱- ۱) شرح جمله سریع الحساب در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۴۰ گذشت.

تفسیر:

اشاره

خوردن غذای اهل کتاب و ازدواج با آنان

در این آیه که مکمل آیات قبل است،نخست می فرماید:"امروز آنچه پاکیزه است برای شما حلال شده و غذاهای اهل کتاب برای شما حلال و غذاهای شما برای آنها حلال است".

(اَلْیَوْمَ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ طَعامُ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ وَ طَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ).

در اینجا چند مطلب است که باید مورد توجه قرار گیرد:

۱-منظور از الیوم(امروز)به عقیده جمعی از مفسران روز عرفه و به عقیده بعضی بعد از فتح خیبر است ولی بعید نیست که همان روز غدیر خم و پیروزی کامل اسلام بر کفار بوده باشد(توضیح این سخن را بزودی خواهیم گفت).

۲-ذکر حلال بودن"طیبات"با اینکه قبل از این روز هم حلال بوده، به خاطر این است که مقدمه ای برای ذکر حکم"طعام اهل کتاب"باشد.

۳-منظور از"طعام اهل کتاب"که در این آیه حلال شمرده شده است چیست؟ بیشتر مفسران و دانشمندان اهل سنت،معتقدند که هر نوع طعامی را شامل می شود،خواه گوشت حیواناتی باشد که به دست خود آنها ذبح شده و یا غیر آن،ولی اکثریت قاطع مفسران و فقهای شیعه بر این عقیده اند که منظور از آن غیر از گوشتهایی است که ذبیحه آنها باشد،تنها عده کمی از دانشمندان شیعه پیرو نظریه اولند.

روایات متعددی که از ائمه اهل بیت ع نقل شده این مطلب را تاکید می کند که منظور از طعام در این آیه،غیر ذبیحه های اهل کتاب است.

ص: ۲۷۷

در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق ع نقل شده که در باره آیه فوق چنین فرمود:

عنی بطعامهم هاهنا الحبوب و الفاکهه غیر الذبائح التی یذبحون فانهم لا یذکرون اسم اللّه علیها :

"منظور از طعام اهل کتاب حبوبات و میوه ها است،نه ذبیحه های آنها زیرا آنها هنگام ذبح کردن نام خدا را نمی برند" (۱).

و روایات متعدد دیگری که در جلد ۱۶ وسائل الشیعه در باب ۵۱ از ابواب اطعمه و اشربه صفحه ۳۷۱ مذکور است دقت در آیات گذشته نشان می دهد که تفسیر دوم(تفسیر طعام به غیر ذبیحه)به حقیقت نزدیکتر است، زیرا همانطور که امام صادق ع هم در روایت فوق اشاره فرموده،اهل کتاب غالب شرائط ذبح اسلامی را رعایت نمی کنند،نه نام خدا را می برند و نه رو به سوی قبله حیوان را ذبح می کنند و هم چنین پایبند به رعایت سایر شرائط نیستند چگونه ممکن است در آیات قبل چنین حیوانی صریحا تحریم شده باشد و در این آیه حلال شمرده شود.

در اینجا چند سؤال پیش می آید:

نخست اینکه اگر منظور از طعام غذاهایی غیر از گوشت است اینها که قبلا حلال بوده است،آیا قبل از نزول آیه خریدن گندم و یا حبوبات دیگر از اهل کتاب مانعی داشته؟در حالی که همواره داد و ستد در میان مسلمانان و آنها وجود داشته است؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته اساسی در تفسیر آیه روشن می شود و آن اینکه آیه در زمانی نازل شد که اسلام بر شبه جزیره عربستان مسلط شده بود و موجودیت و حضور خود را در سراسر شبه جزیره اثبات کرده بود، بطوری که دشمنان اسلام از شکست مسلمین مایوس بودند،در اینجا محدویتهایی

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۲۹۱.

را که در معاشرت مسلمانان با کفار قبلا- وجود داشت و بخاطر همانها،رفت و آمد با آنان،میهمانی کردن آنها و یا میهمان شدن نزد آنان ممنوع بود، می بایست بر طرف گردد،لذا آیه نازل شد و اعلام داشت امروز که شما موقعیت خود را تثبیت کرده اید و از خطر آنها بیم ندارید محدودیتهای مربوط به معاشرت با آنان کم شده است می توانید به میهمانی آنها بروید و نیز می توانید آنها را میهمان کنید و همچنین می توانید از آنها زن بگیرید(هر کدام با شرائطی که اشاره خواهد شد).

ناگفته نماند کسانی که اهل کتاب را پاک نمی دانند می گویند در صورتی می توان با آنها هم غذا شد که غذای آنها از قبیل غذاهای غیر مرطوب باشد و یا در صورت مرطوب بودن با دست آنها تماس نگرفته باشد و اما آن دسته از محققان که معتقد به طهارت اهل کتاب هستند،می گویند هم غذا شدن با آنها در صورتی که غذایشان از گوشتهای ذبیحه خودشان تهیه نشده باشد و یقین به نجاست عرضی(نجس شدن با مثل شراب یا آبجو و مانند آنها)نداشته باشیم می توان با آنها هم غذا شد.

خلاصه اینکه آیه فوق در اصل ناظر به رفع محدودیتهای پیشین در باره معاشرت با اهل کتاب است،گواه بر آن این است که میفرماید:"غذای شما هم برای آنها حلال است"یعنی میهمانی کردن آنها بی مانع می باشد،و نیز بلا فاصله در آیه بعد حکم ازدواج با زنان اهل کتاب را بیان کرده،بدیهی است حکومتی می تواند چنین توسعه ای به اتباع خود بدهد که بر اوضاع محیط کاملا مسلط گردد،و بیمی از دشمن نداشته باشد،چنین شرائطی در واقع در روز غدیر خم و به عقیده بعضی در روز عرفه در حجه الوداع یا بعد از فتح خیبر حاصل گشت،اگر چه روز غدیر خم از هر جهت برای این موضوع مناسبتر بنظر میرسد.

اشکال دیگری که در تفسیر"المنار"در باره تفسیر آیه فوق آمده است این است که می گوید:کلمه طعام در بسیاری از آیات قرآن به معنی هر گونه

غـذایی است و حتی گوشـتها را هم شامـل می شود،چگونه ممکن است در آیه فوق،محـدود به حبوبـات و میوه ها وماننـد آن باشد،سپس می نویسد:من این ایراد را در مجلسی که جمعی از شیعیان بودند مطرح کردم(و کسی پاسخ آن را نداشت).

به عقیـده مـا پاسخ ایراد فوق نیز روشن است،مـا انکـار نمی کنیم که طعام یک مفهوم وسـیع دارد،ولی آیات سابق که در باره گوشـتها بحث نموده و مخصوصـا گوشت حیوانـاتی را که بهنگام ذبـح نام خـدا بر آن نبرنـد تحریم کرده،این مفهوم وسـیع را تخصـیص می زند و محدود بغیر گوشت میکند،و میدانیم هر عامی یا مطلقی قابل تخصیص و تقیید است.و این را نیز می دانیم که اهل کتاب مقید به ذکر نام خدا بر ذبیحه نیسـتند،از آن گذشته سایر شرائطی را هم که در"سنت" آمده است،مسلما رعایت نمی کنند.

در کتـاب کنز العرفان در تفسـیر این آیه اشاره به اشـکال دیگری شـده است که خلاصه اش این است:"طیبات"مفهوم وسـیعی دارد و به اصـطلاح "عام"است اما" طَعامُ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ "خاص است و معمولا ذکر خاص بعد از عام نکته ای باید داشته باشد که در اینجا نکته آن روشن نیست،سپس اظهار امیدواری می کند خداوند این مشکل علمی را برای او حل کند. (۱)

با توجه به آنچه در بالا ذکر شـد،پاسـخ این اشـکال نیز معلوم می شود که ذکر حلیت طیبات در واقع مقدمه ای است برای بیان رفع محـدودیت آمیزش با اهل کتاب،و در واقع آیه می گویـد:هر چیز پاکیزه ای برای شـما حلال شـمرده شـده،به همین جهت طعام اهل کتاب نیز(آنجا که پاکیزه باشد)برای شما حلال است و محدودیتهایی که سابقا در معاشرت با آنها داشته اید در پرتو پیروزیهایی که امروز پیدا کرده اید تقلیل یافته است.(دقت کنید)

۱- ۱) کنز العرفان جلد دوم صفحه ۳۱۲.

ازدواج با زنان غیر مسلمان

آیه فوق بعد از بیان حلیت طعام اهل کتاب،در باره ازدواج با زنان پاکدامن از مسلمانان و اهل کتاب سخن می گوید و می فرماید:"زنان پاک دامن از مسلمانان و از اهل کتاب برای شما حلال هستند و می توانید با آنها ازدواج کنید به شرط اینکه مهر آنها را بپردازید".

(وَ الْمُحْصَنٰاتُ مِنَ الْمُؤْمِنٰاتِ وَ الْمُحْصَنٰاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذٰا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ).

به شرط اینکه از طریق ازدواج مشروع باشد نه به صورت زنای آشکار، و نه بصورت دوست پنهانی انتخاب کردن.

(مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسٰافِحِينَ وَ لاٰ مُتَّخِذِي أَخْدٰانٍ) (۱).

در حقیقت این قسمت از آیه نیز محدودیتهایی را که در مورد ازدواج مسلمانان با غیر مسلمانان بوده تقلیل می دهد و ازدواج آنها را با زنان اهل کتاب با شرائطی تجویز می نماید.

اما اینکه آیا ازدواج با اهل کتاب به هر صورت،خواه ازدواج دائم باشد یا موقت،مجاز است و یا منحصرا ازدواج موقت جائز است در میان فقهای اسلام اختلاف نظر است.

دانشمندان اهل تسنن فرقی میان این دو نوع ازدواج نمی گذارند و معتقدند آیه فوق تعمیم دارد،ولی در میان فقهای شیعه جمعی معتقدند که آیه منحصرا ازدواج موقت را بیان می کند و بعضی از روایات که از ائمه اهل بیت ع در

۱- ۱) همانطور که در جلد سوم تفسیر نمونه ذیل آیه ۲۵ سوره نساء گفتیم،اخدان جمع "خدن"(بر وزن اذن)در اصل به معنی دوست و رفیق است ولی معمولا به دوست پنهانی از جنس مخالف و به عنوان نامشروع گفته می شود.

این زمینه وارد شده،این نظر را تایید می نماید.

قرائنی در آیه موجود است که ممکن است شاهد این قول باشد،نخست اینکه می فرماید: إِذا آتَیْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ (بشرط اینکه اجر آنها را بپردازید) درست است که کلمه"اجر"،هم در مورد"مهر عقد دائم"و هم در مورد "مهر ازدواج موقت"گفته میشود،ولی بیشتر در مورد ازدواج موقت ذکر میگردد یعنی با آن تناسب بیشتری دارد، و دیگر اینکه تعبیر به" غَیْرَ مُسافِحِینَ وَ لا مُتَّخِذِی أَخْدانٍ "(به شرط اینکه از راه زنا و گرفتن دوست پنهانی نامشروع وارد نشوید) نیز با ازدواج موقت متناسب تر است،چه اینکه ازدواج دائم هیچگونه شباهتی با مساله زنا یا انتخاب دوست پنهانی نامشروع ندارد،که از آن نهی شود، ولی گاهی افراد نادان و بی خبر ازدواج موقت را با زنا یا انتخاب دوست پنهانی اشتباه می کنند،و از همه گذشته این تعبیرات عینا در آیه ۲۵ سوره نساء دیده می شود و می دانیم آن آیه در باره ازدواج موقت است.

ولی با این همه جمعی دیگر از فقهاء ازدواج با اهل کتاب را مطلقا مجاز می دانند و قرائن فوق را برای تخصیص آیه کافی نمی بینند و به بعضی از روایات نیز در این زمینه استدلال می کنند(شرح بیشتر در این باره باید از کتاب فقهی مطالعه شود).

ناگفته نماند که در دنیای امروز که بسیاری از رسوم جاهلی در اشکال مختلف زنده شده است نیز این تفکر بوجود آمده که انتخاب دوست زن یا مرد برای افراد مجرد بی مانع است نه تنها به شکل پنهانی،آن گونه که در زمان جاهلیت قبل از اسلام وجود داشت،بلکه بشکل آشکار نیز هم! در حقیقت دنیای امروز در آلودگی و بی بند و باری جنسی از زمان جاهلیت پا را فراتر نهاده،زیرا اگر در آن زمان تنها انتخاب دوست پنهانی را مجاز می دانستند،اینها آشکارش را نیز بی مانع می دانند و حتی با نهایت وقاحت به آن افتخار میکنند،این رسم ننگین که یک فحشای آشکار و رسوا محسوب

میشود از سوغاتهای شومی است که از غرب به شرق انتقال یافته و سرچشمه بسیاری از بدبختیها و جنایات شده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که در مورد طعام اهل کتاب،هم اجازه داده شده که از طعام آنها خورده شود(به شرائطی که ذکر شد)و هم به آنها اطعام شود اما در مورد ازدواج تنها گرفتن زن از آنان تجویز شده ولی زنان مسلمان به هیچوجه مجاز نیستند که با مردان اهل کتاب ازدواج کنند، و فلسفه آن ناگفته پیدا است زیرا زنان بخاطر آنکه عواطف رقیقتری دارند زودتر ممکن است عقیده همسران خود را بپذیرند تا مردان!.

و از آنجا که تسهیلات فوق در باره معاشرت با اهل کتاب و ازدواج با زنان آنها ممکن است مورد سوء استفاده بعضی قرار گیرد،و آگاهانه یا غیر آگاهانه بسوی آنها کشیده شوند در پایان آیه به مسلمانان هشدار داده،می گوید:

"کسی که نسبت به آنچه باید به آن ایمان بیاورد کفر بورزد و راه مؤمنان را رها کرده،در راه کافران قرار گیرد،اعمال او بر باد میرود و در آخرت در زمره زیانکاران خواهد بود".

(وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِینَ).

اشاره به اینکه تسهیلات مزبور علاوه بر اینکه گشایشی در زندگی شما ایجاد میکند باید سبب نفوذ و توسعه اسلام در میان بیگانگان گردد،نه اینکه شما تحت تاثیر آنها قرار گیرید،و دست از آئین خود بر دارید که در این صورت مجازات شما بسیار سخت و سنگین خواهد بود (۱).

در تفسیر این قسمت از آیه با توجه به پاره ای از روایات و شان نزولی که نقل شده احتمال دیگری نیز هست و آن اینکه بعضی از مسلمانان پس از نزول آیه فوق و حکم حلیت طعام اهل کتاب و زنان آنها از قبول چنین حکمی

۱- ۱) در مورد حبط و احباط به جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۶۹ ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره مراجعه شود.

اکراه داشتند،قرآن به آنها هشدار میدهد که اگر نسبت به چنین حکمی که از طرف خدا نازل شده اعتراضی داشته باشند و انکار کنند،اعمال آنها بر باد خواهد رفت و زیانکار خواهند بود.

[سوره المائده (۵): آیه ۶]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا قُمْتُمْ إِلَی اَلصَّلاٰةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی اَلْمَرٰافِقِ وَ اِمْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ إِلَی اَلْکَعْبَیْنِ وَ إِنْ کُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَ إِنْ کُنْتُمْ مَرْضیٰ أَوْ عَلیٰ سَفَرٍ أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ اَلْغٰائِطِ أَوْ لاٰمَسْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ مِنْهُ مٰا یُرِیدُ اَللّٰهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ وَ لِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (۶)

ترجمه:

۶-ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که برای نماز بپاخاستید صورت و دستها را تا آرنج بشوئید و سر و پاها را تا مفصل(یا برآمدگی پشت پا)مسح کنید و اگر جنب باشید خود را بشوئید(غسل کنید)و اگر بیمار یا مسافر باشید یا یکی از شما از محل پستی آمده(قضای حاجت کرده)یا با زنان تماس گرفته باشید(آمیزش جنسی کرده اید)و آب(برای غسل یا وضو)نیابید با خاک پاکی تیمم کنید و از آن بر صورت(پیشانی)و دستها بکشید،خداوند نمی خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند بلکه می خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید شاید شکر او را بجا آورید.

ص:۲۸۴

تفسیر:

اشاره

پاک سازی جسم و جان

در آیات سابق،بحثهای گوناگونی در باره"طیبات جسمی و مواهب مادی"مطرح شد،در این آیه به"طیبات روح"و آنچه باعث پـاکیزگی جـان انسـان می گردد،اشاره شـده است و قسـمت قابل ملاحظه ای از احکام وضو و غسل و تیمم که موجب صـفای روح است،تشریح گردیده،نخست خطاب به افراد با ایمان کرده،احکام وضو را به این ترتیب بیان میکند:

"ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که برای نماز بپاخاستید (۱)صورت و دستهای خود را تا آرنج بشوئید و قسمتی از سر و همچنین پا را تا مفصل(یا برآمدگی پشت پا)مسح کنید".

(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاٰةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرٰافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ).

۱- ۱) در روایـات متعـددی از امامان اهل بیت ع نقل شـده که منظور از جمله"قمتم" (بپاخاستیـد)در اینجا برخاسـتن از خواب است و دقت در محتویات آیه نیز این معنی را تاییـد می کنـد چون در جمله های بعد هنگام بیان حکم تیمم می فرماید: أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغٰائِطِ (یا کسـی از شما از قضای حاجت بر گردد)...اگر آغاز آیه حکم تمام کسانی را که به اصطلاح بی وضو هسـتند بیان می کند عطف این جمله،آن هم به وسیله"او" با ظاهر آیه سازگار نیست،زیرا آنهم داخل در عنوان بی وضو است. ولی در صورتی که آغاز آیه منحصـرا بیان حال کسانی باشد که از خواب بیدار می شوند و به اصـطلاح تنها"حدث خواب"را بیان کند،این جمله کاملا مفهوم خواهد داشت(دقت کنید).

در آیه حدود صورت،که باید در وضو شسته شود توضیح داده نشده ولی در روایات ائمه اهل بیت ع که وضوی پیامبر ص را مشروحا بیان کرده اند.

۱-حد صورت از طرف طول از رستانگاه مو تا چانه و از طرف عرض آنچه در میان انگشت وسط و ابهام(انگشت شست)قرار می گیرد،ذکر شده و این در حقیقت توضیح همان معنایی است که از کلمه"وجه"در عرف فهمیده می شود، زیرا وجه همان قسمتی است که انسان به هنگام برخورد بر دیگری با آن "مواجه"می شود.

۲-حد دست که باید در وضو شسته شود،"تا آرنج"ذکر شده، زیرا مرافق جمع"مرفق"به معنی"آرنج"است،و چون هنگامی گفته شود دست را بشوئید ممکن است به ذهن چنین برسد که دستها را تا مچ بشوئید،زیرا غالبا این مقدار شسته میشود،برای رفع این توهم می فرماید:تا آرنج بشوئید (إِلَى الْمَرٰافِقِ).

و با این توضیح روشن می شود،کلمه"الی"در آیه فوق تنها برای بیان حد شستن است نه کیفیت شستن،که بعضی توهم کرده اند و چنین پنداشته اند که آیه می گوید:باید دستها را از سر انگشتان به طرف آرنج بشوئید(آن چنان که در میان جمعی از اهل تسنن رائج است).

توضیح اینکه این درست به آن می ماند که انسان به کارگری سفارش می کند دیوار اطاق را از کف تا یک متر،رنگ کند،بدیهی است منظور این نیست که دیوار از پائین به بالا رنگ شود،بلکه منظور این است که این مقدار باید رنگ شود نه بیشتر و نه کمتر.

بنا بر این فقط مقداری از دست که باید شسته شود در آیه ذکر شده،و اما کیفیت آن در سنت پیامبر ص که بوسیله اهل بیت به ما رسیده است آمده است و آن شستن آرنج است به طرف سر انگشتان.

باید توجه داشت که"مرفق"هم باید در وضو شسته شود،زیرا در اینگونه

موارد به اصطلاح "غایت داخل در مغیا است "یعنی "حد"نیز داخل در حکم "محدود"است (۱).

۳-کلمه "ب"که در" بِرُؤُسِکُمْ "می باشد طبق صریح بعضی از روایات و تصریح بعضی از اهل لغت به معنی "تبعیض"می باشد،یعنی "قسمتی"از سر را مسح کنید که در روایات ما محل آن به یک چهارم پیش سر،محدود شده و باید قسمتی از این یک چهارم هر چند کم باشد با دست مسح کرد-بنا بر این آنچه در میان بعضی از طوائف اهل تسنن معمول است که تمام سر و حتی گوشها را مسح می کنند،با مفهوم آیه سازگار نمی باشد.

۴-قرار گرفتن "ارجلکم"در کنار"رؤوسکم"گواه بر این است که پاها نیز باید مسح شود نه اینکه آن را بشویند(و اگر ملاحظه می کنیم"ارجلکم" بفتح لام قرائت شده بخاطر آن است که عطف بر محل " بِرُؤُسِکُمْ "است نه عطف بر"وجوهکم") (۲).

۵-کعب در لغت بمعنی برآمدگی پشت پاها و هم بمعنی مفصل یعنی نقطه ای که استخوان ساق پا با استخوان کف پا مربوط میشود آمده است (۳).

ص: ۲۸۷

۱- ۱) "سیبویه"که از ادبای مشهور لغت عرب است می گوید:هر جا ما بعد الی و ما قبل آن از یک جنس باشند،ما بعد داخل در حکم است و اگر از دو جنس باشند خارج است(مثلا اگر گفته شود تا آخرین ساعت روز امساک کن مفهومش این است که آخرین ساعت را نیز امساک کن و اگر گفته شود تا اول شب امساک کن مفهومش این است که اول شب داخل در حکم نیست)(المنار جلد ۶ صفحه ۲۲۳).

۲- ۲) شک نیست که در میان"وجوهکم"و"ارجلکم"فاصله نسبتا بسیار است و لذا عطف بر آن بعید به نظر می رسد به علاوه جمع کثیری از قراء نیز"ارجلکم"را با کسره خوانده اند.

۳- ۳) در قاموس "کعب"به سه معنی ذکر شده:"برآمدگی پشت پا"و"مفصل" و"قوزکها"که در دو طرف پا قرار دارند،اما با توضیحی که در سنت وارد شده مسلم است که منظور از قوزکها نیستند،ولی در اینکه آیا منظور استخوان بر آمده پشت پا یا مفصل است در میان فقها اتفاق نظر نیست و در هر حال احتیاط آنست تا مفصل مسح شود.

سپس به توضیح حکم غسل پرداخته و چنین میفرماید:"و اگر جنب باشید غسل کنید". (وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا).

روشن است که مراد از جمله"فاطهروا"شستن تمام بدن میباشد،زیرا اگر شستن عضو خاصی لازم بود می بایست نام آن برده شود،بنا بر این هنگامی که میگوید خود را شستشو دهید،مفهومش شستشوی تمام بدن است،نظیر این در سوره نساء آیه ۴۳ نیز آمده است که میگوید: حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا .

"جنب"-همانطور که در جلد سوم تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۳ سوره نساء اشاره کرده ایم-مصدری است که بمعنی"اسم فاعل"آمده،و در اصل بمعنی "دور شونده"است زیرا ریشه اصلی آن که"جنابت"بمعنی"بعد"و دوری است،و اگر شخص"جنب"به این عنوان نامیده میشود بخاطر آن است که باید در آن حال،از نماز و توقف در مسجد و مانند آن دوری کند،و این کلمه(جنب)هم بر مفرد،هم بر جمع و هم بر مذکر و هم بر مؤنث اطلاق میشود،اطلاق"جار جنب"بر همسایه دور بهمین مناسبت است.ممکن است ضمنا از اینکه قرآن در آیه فوق میگوید بهنگام نماز اگر جنب هستید غسل کنید استفاده شود که غسل جنابت جانشین وضو نیز میشود.

سپس به بیان حکم تیمم پرداخته و می گوید:"و اگر از خواب برخاسته اید و قصد نماز دارید و بیمار یا مسافر باشید و یا اگر از قضای حاجت برگشته اید و یا آمیزش جنسی با زنان کرده اید و دسترسی به آب ندارید با خاک پاکی تیمم کنید".

(وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضىٰ أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغٰائِطِ أَوْ لاٰمَسْتُمُ النِّسٰاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً).

نکته ای که باید به آن توجه داشت آن است که جمله- أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ

مِنَ الْغائِطِ

:و جمله أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ -همانطور که قبلا هم اشاره کردیم-عطف بر آغاز آیه یعنی جمله إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاةِ است،در حقیقت در آغاز آیه اشاره به مساله خواب شده و در ذیل آیه اشاره به دو قسمت دیگر از موجبات وضو یا غسل گردیده است.

و اگر این دو جمله را عطف به"علی سفر"بگیریم دو اشکال در آیه تولید خواهد شد،نخست اینکه از قضای حاجت بر گشتن نمی تواند نقطه مقابل مرض یا مسافرت باشد و لذا مجبوریم"او"را به معنی"واو"بگیریم(همانطور که جمعی از مفسرین گفته اند)و این کاملا بر خلاف ظاهر است،به علاوه ذکر خصوص قضاء حاجت از میان موجبات وضو،بدون دلیل خواهد بود-اما اگر آن طور که گفتیم آیه را تفسیر کنیم هیچیک از این دو اشکال متوجه نخواهد شد(دقت کنید)(اگر چه ما هم مانند بسیاری از مفسران در جلد سوم ذیل آیه ۴۳ نساء"او" را به معنی"واو"ذکر کردیم ولی آنچه در اینجا گفته شد به نظر نزدیکتر می باشد).

موضوع دیگر اینکه در این آیه مساله جنابت دو بار ذکر شده و ممکن است برای تاکید باشد و نیز ممکن است کلمه جنب بمعنی جنابت و احتلام در خواب و او لامستم النساء کنایه از جنابت بوسیله آمیزش جنسی باشد،و اگر قیام در آیه را بمعنی برخاستن از خواب تفسیر کنیم(همانطور که در روایات ائمه اهل بیت ع وارد شده و در خود آیه نیز قرینه ای بر آن وجود دارد)گواهی بر این معنی خواهد بود(دقت کنید).

سپس طرز تیمم را اجمالا بیان کرده،می گوید:"بوسیله آن صورت و دستهای خود را مسح کنید".

(فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ).

روشن است که منظور این نیست که چیزی از خاک بر دارند و به صورت و دست بکشند،بلکه منظور این است پس از زدن دست بر خاک پاک،صورت و دستها را مسح کنند،ولی بعضی از فقها بخاطر همین کلمه"منه"گفته اند

باید حد اقل غباری هر چند مختصر باشد بدست بچسبد (۱).

تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند معنی صَعِیداً طَیِّباً است:بسیاری از دانشمندان لغت برای صعید دو معنی ذکر کرده اند،یکی خاک و دیگری تمام چیزهایی که سطح کره زمین را پوشانیده،اعم از خاک،ریگ،سنگ و غیره، و همین موضوع باعث اختلاف نظر فقهاء در چیزی که تیمم بر آن جایز است شده که آیا فقط تیمم بر خاک جایز است و یا سنگ و شن و مانند آن نیز کفایت می کند،ولی با توجه به ریشه لغوی کلمه "صعید "که همان "صعود و بالا قرار گرفتن "می باشد،معنی دوم به ذهن نزدیکتر است.

طیب به چیزهایی گفته می شود که با طبع آدمی موافق باشد و در قرآن به بسیاری از موضوعات اطلاق شده است(البلد الطیب-مساکن طیبه-ریح طیب-حیاه طیبه و...)و هر چیز پاکیزه را نیز "طیب "می گویند زیرا طبع آدمی ذاتا از اشیاء ناپاک متنفر است.و از اینجا روشن می شود که خاک تیمم باید کاملا پاک و پاکیزه باشد.

مخصوصا در روایاتی که از پیشوایان اسلام به ما رسیده روی این موضوع کرارا تکیه شده است،در روایتی چنین می خوانیم:

نهی امیر المؤمنین ان یتیمم الرجل بتراب من اثر الطریق :

علی ع از تیمم کردن به روی خاکهای آلوده که در جاده ها است نهی فرمود (۲)قابل توجه اینکه تیمم اگر چه در قرآن و حدیث بمعنی همین وظیفه مخصوص اسلامی است ولی در لغت بمعنی قصد کردن است،در حقیقت قرآن می گوید:

به هنگامی که می خواهید تیمم کنید باید تصمیم بگیرید قطعه زمین پاکی را از

ص: ۲۹۰

۱- ۱) در باره احکام تیمم و همچنین فلسفه این حکم اسلامی و اینکه نه تنها کاری ضد بهداشتی نیست بلکه جنبه بهداشتی نیز دارد و همچنین معنی کلمه "غائط "و مسائل دیگری از این قبیل در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۳۹۸ مشروحا بحث کردیم.
۲- ۲) وسائل الشیعه جلد ۲ صفحه ۹۶۹.

میان قطعات مختلف زمین انتخاب نموده و بر آن تیمم کنید،قطعه ای که طبق مفهوم "صعید"که از ماده صعود است روی زمین قرار گرفته،و در معرض ریزش بارانها و تابش آفتاب و وزش باد باشد،روشن است چنین خاکی که زیر دست و پا نبوده و دارای این صفات است نه تنها استفاده از آن بر خلاف بهداشت نیست بلکه همانطور که در جلد سوم ذیل آیه ۴۳ سوره نساء شرح دادیم طبق گواهی دانشمندان اثر میکرب کشی قابل ملاحظه ای دارد!.

فلسفه وضو و تیمم

در باره فلسفه "تیمم"در جلد سوم به اندازه کافی بحث شد،اما در باره فلسفه"وضو"،شک نیست که وضو دارای دو فایده روشن است:فایده بهداشتی و فایده اخلاقی و معنوی،از نظر بهداشتی شستن صورت و دستها آن هم پنج بار و یا لا اقل سه بار در شبانه روز،اثر قابل ملاحظه ای در نظافت بدن دارد، مسح کردن بر سر و پشت پاها که شرط آن رسیدن آب به موها یا پوست تن است،سبب می شود که این اعضا را نیز پاکیزه بداریم،و همانطور که در فلسفه غسل اشاره خواهیم کرد تماس آب با پوست بدن اثر خاصی در تعادل اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک دارد.

و از نظر اخلاقی و معنوی چون با قصد قربت و برای خدا انجام می شود اثر تربیتی دارد مخصوصا چون مفهوم کنایی آن این است که از فرق تا قدم در راه اطاعت تو گام بر می دارم مؤید این فلسفه اخلاقی و معنوی است.

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا ع میخوانیم:

انما امر بالوضوء و بدء به لان یکون العبد طاهرا اذا قام بین یدی الجبار،عند مناجاته ایاه،مطیعا له فیما امره،نقیا من الادناس و النجاسه، مع ما فیه من ذهاب الکسل،و طرد النعاس و تزکیه الفؤاد للقیام بین یدی

الجبار :

"برای این دستور وضو داده شده و آغاز عبادت با آن است که بندگان هنگامی که در پیشگاه خدا می ایستند و با او مناجات می کنند پاک باشند،و دستورات او را بکار بندند،از آلودگیها و نجاستها بر کنار شوند،علاوه بر این وضو سبب می شود که آثار خواب و کسالت از انسان برچیده شود و قلب برای قیام در پیشگاه خدا نور و صفا یابد" (۱).

از توضیحاتی که در باره فلسفه غسل خواهیم گفت نیز فلسفه وضو روشنتر می شود.

فلسفه غسل

بعضی می پرسند:چرا اسلام دستور می دهد که به هنگام جنب شدن تمام بدن را بشویند در حالی که فقط عضو معینی آلوده می شود،و آیا میان بول کردن و خارج شدن منی تفاوتی هست که در یکی فقط محل را باید شست و در دیگری تمام بدن را؟ این سؤال یک پاسخ اجمالی دارد و یک پاسخ مشروح:

پاسخ اجمالی آن این است که خارج شدن منی از انسان،یک عمل موضعی نیست(مانند بول و سایر زوائد)بدلیل اینکه اثر آن در تمام بدن آشکار می گردد،و تمام سلولهای تن بدنبال خروج آن در یک حالت سستی مخصوص فرو می روند و این خود نشانه تاثیر آن روی تمام اجزاء بدن است توضیح اینکه:

طبق تحقیقات دانشمندان در بدن انسان دو سلسله اعصاب نباتی وجود دارد که تمام فعالیتهای بدن را کنترل میکنند"اعصاب سمپاتیک" و"اعصاب پاراسمپاتیک" این دو رشته اعصاب در سراسر بدن انسان و در اطراف تمام دستگاه ها و جهازات

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد اول صفحه ۲۵۷.

داخلی و خارجی گسترده اند،وظیفه اعصاب سمپاتیک"تند کردن"و به فعالیت واداشتن دستگاه های مختلف بدن است،و وظیفه اعصاب"پاراسمپاتیک" "کند کردن"فعالیت آنهاست،در واقع یکی نقش"گاز"اتومبیل و دیگری نقش"ترمز"را دارد،و از تعادل فعالیت این دو دسته اعصاب نباتی،دستگاههای بدن بطور متعادل کار میکند.

گاهی جریان هایی در بدن رخ میدهد که این تعادل را بهم میزند،از جمله این جریانها مسئله"ارگاسم"(اوج لذت جنسی)است که معمولا مقارن خروج منی صورت میگیرد.

در این موقع سلسله اعصاب پاراسمپاتیک(اعصاب ترمز کننده)بر اعصاب سمپاتیک(اعصاب محرک)پیشی میگیرد و تعادل به شکل منفی بهم میخورد.

این موضوع نیز ثابت شده است که از جمله اموری که میتواند اعصاب سمپاتیک را بکار وادارد و تعادل از دست رفته را تامین کند تماس آب با بدن است و از آن جا که تاثیر"ارگاسم"روی تمام اعضای بدن بطور محسوس دیده میشود و تعادل این دو دسته اعصاب در سراسر بدن بهم میخورد دستور داده شده است که پس از آمیزش جنسی،یا خروج منی،تمام بدن با آب شسته شود و در پرتو اثر حیات بخش آن تعادل کامل در میان این دو دسته اعصاب در سراسر بدن برقرار گردد (۱).

البته فایده غسل منحصر به این نیست بلکه غسل کردن علاوه بر این یک نوع عبادت و پرستش نیز میباشد که اثرات اخلاقی آن قابل انکار نیست و به همین دلیل اگر بدن را بدون نیت و قصد قربت و اطاعت فرمان خدا بشویند غسل صحیح

۱- ۱) و اینکه می بینیم که در خبری از امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده که فرمود: ان الجنابه خارجه من کل جسده فلذلک وجب علیه تطهیر جسده کله :"جنابت از تمام بدن بیرون می آید و لذا باید تمام بدن را شست"(وسائل الشیعه جلد اول صفحه ۴۶۶) گویا اشاره به همین موضوع است.

نیست در حقیقت به هنگام خروج منی یا آمیزش جنسی،هم روح متاثر می شود و هم جسم،روح به سوی شهوات مادی کشیده می شود،و جسم به سوی سستی و رکود،غسل جنابت که هم شستشوی جسم است و هم به علت اینکه به قصد قربت انجام می یابد شستشوی جان است،اثر دوگانه ای در آن واحد روی جسم و روح می گذارد تا روح را به سوی خدا و معنویت سوق می دهد،و جسم را بسوی پاکی و نشاط و فعالیت.

از همه اینها گذشته،وجوب غسل جنابت یک الزام اسلامی برای پاک نگه داشتن بدن و رعایت بهداشت،در طول زندگی است زیرا بسیارند کسانی که از نظافت خود غافل می شوند ولی این حکم اسلامی آنها را وادار می کند که در فواصل مختلفی خود را شستشو دهند و بدن را پاک نگاهدارند،این موضوع اختصاصی به مردم اعصار گذشته ندارد،در عصر و زمان ما نیز بسیارند کسانی که به علل مختلفی از نظافت و بهداشت تن غافلند.(البته این حکم بصورت یک قانون کلی و عمومی است حتی کسی را که تازه بدن خود را شسته شامل می شود).

مجموع جهات سه گانه فوق روشن می سازد که چرا باید به هنگام خروج منی(در خواب یا بیداری)و همچنین آمیزش جنسی(اگر چه منی خارج نشود)غسل کرد و تمام بدن را شست.

در پایان آیه،برای اینکه روشن شود هیچگونه سختگیری در دستورات گذشته در کار نبوده بلکه همه آنها بخاطر مصالح قابل توجهی تشریع شده است، می فرماید:"خداوند نمی خواهد شما را به زحمت بیفکند،بلکه می خواهد شما را پاکیزه سازد و نعمت خود را بر شما تمام کند تا سپاس نعمتهای او را بگوئید".

(مٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ وَ لِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ).

در حقیقت جمله های فوق بار دیگر این واقعیت را تاکید می کند که تمام

دستورهای الهی و برنامه های اسلامی بخاطر مردم و برای حفظ منافع آنها قرار داده شده و به هیچوجه هدف دیگری در کار نبوده است،خداوند می خواهد با این دستورها هم طهارت معنوی و هم جسمانی برای مردم فراهم شود.

ضمنا باید توجه داشت که جمله مَا یُرِیدُ اللّهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ :

"خداوند نمی خواهد تکلیف طاقت فرسایی بر دوش شما بگذارد"گرچه در ذیل احکام مربوط به غسل و وضو و تیمم ذکر شده،اما یک قانون کلی را بیان می کند،که احکام الهی در هیچ مورد به صورت تکلیف شاق و طاقت فرسا نیست بنا بر این اگر مشاهده کنیم که پاره ای از تکالیف در مورد بعضی از اشخاص صورت مشقت باری بخود بگیرد و غیر قابل تحمل می شود آن حکم در مورد آنها-بدلیل همین آیه-استثناء می خورد و ساقط می شود،مثلا اگر روزه برای افرادی همچون پیر مردان و پیره زنان ناتوان و امثال آنها مشقت بار گردد، بدلیل همین آیه روزه بر آنها واجب نیست.

البته نباید فراموش کرد که پاره ای از دستورات که ذاتا مشکل است، و باید بخاطر مصالح مهمی که در کار است آن مشکلات را تحمل کرد همانند حکم جهاد با دشمنان حق.

این قانون کلی در فقه اسلامی تحت عنوان قاعده"لا حرج"بعنوان یک اصل اساسی در ابواب مختلف مورد استناد فقها می باشد و احکام زیادی را از آن استنباط کرده اند.

ص :۲۹۵

[سوره المائده (۵): آیه ۷]

اشاره

وَ اُذْكُرُوا نِعْمَةَ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثٰاقَهُ اَلَّذِي وٰاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ عَلِيمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ (۷)

ترجمه:

۷-و بیاد بیاورید نعمت خدا را بر شما و پیمانی را که موکدا از شما گرفت،آن زمان که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم،و از(مخالفت فرمان)خدا بپرهیزید که خدا از درون سینه ها آگاه است.

تفسیر:

پیمانهای الهی

بتناسب بحثی که در آیه گذشته در باره قسمتی از احکام اسلام و تکمیل نعمتهای الهی گذشت در این آیه بار دیگر مسلمانان را به اهمیت نعمتهای بی پایان خداوند که مهمترین آنها نعمت ایمان و اسلام و هدایت است،توجه داده می فرماید:

"نعمتهای خدا را بیاد بیاورید".

(وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ).

گرچه نعمت در اینجا مفرد است ولی معنی جنس دارد و جنس در اینجا در معنی عموم استعمال شده و به این ترتیب همه نعمتها را شامل می شود.

البته این احتمال نیز در آیه هست که منظور خصوص نعمت اسلام باشد که در آیه قبل اجمالا به آن اشاره شده است آنجا که می گوید: وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ .

و چه نعمتی از آن بالاتر که در سایه اسلام،همه گونه مواهب و افتخارات و امکانات نصیب مسلمانان شد و جمعیتی که قبلا کاملا پراکنده و جاهل و گمراه

و خونخوار و فاسد و مفسد بودند به صورت جمعیتی متشکل و متحد و دانا با امکانات مادی و معنوی فراوان در آمدند.

سپس پیمانی را که با خدا بسته اند،یادآور شده میگوید:"پیمانی را که بطور محکم خدا با شما بست فراموش نکنید،آن زمان که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم".

(وَ مِیثٰاقَهُ الَّذِی وٰاثَقَکُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا).

در اینکه منظور از این پیمان کدام پیمان است،دو احتمال وجود دارد، نخست پیمانی که مسلمانان در آغاز اسلام در"حدیبیه"و یا"حجه الوداع"و یا"عقبه" و یا همه مسلمانان به مجرد قبول اسلام بطور ضمنی با خدا بسته اند و دیگر پیمانی که به حکم فطرت و آفرینش،هر کسی با خدای خود بسته است و همان است که گاهی از آن بنام"عالم ذر"تعبیر می شود.

توضیح اینکه:خداوند به هنگام آفرینش انسان،استعدادهای قابل ملاحظه ای به او دارد و مواهب بی شماری در اختیار او گذاشت،از جمله استعداد مطالعه اسرار آفرینش و شناخت پروردگار بوسیله آنها و همچنین عقل و هوش و ادراکی که بوسیله آن پیامبرانش را بشناسد و دستورهای آنها را بکار بندد-خداوند با دادن این استعدادها"عملا"از آنها پیمان گرفته که این استعدادها را عاطل و باطل نگذارند و از آن در مسیر صحیح بهره گیرند و افراد انسان نیز"به زبان حال و استعداد"فریاد بر آورده اند که سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا :"شنیدیم و به کار بستیم".

این پیمان وسیعترین و محکمترین و عمومی ترین پیمانی است که خداوند از بندگان خود گرفته است و همان است که علی ع در خطبه اول نهج البلاغه به آن اشاره کرده می فرماید:

لیستادوهم میثاق فطرته :"پیامبران برای این برانگیخته شدند که مردم را دعوت به وفا کردن به پیمان فطرت کنند".

بدیهی است این پیمان وسیع،همه مسائل دینی را نیز در بر می گیرد (۱).

ص: ۲۹۷

۱- ۱) شرح بیشتر در باره این موضوع و اینکه چرا آن را"عالم ذر"می گویند بخواست خدا در تفسیر آیه ۱۷۲ سوره اعراف خواهد آمد.

و هیچ مانعی ندارد که آیه اشاره به تمام پیمانهای تکوینی و تشریعی(پیمانهایی که خدا به حکم فطرت گرفته و یا پیامبر ص در مراحل مختلف از مسلمانان گرفت)باشد،و از اینجا روشن می شود حدیثی که می گوید:منظور از میثاق همان پیمانی بود که پیامبر ص در حجه الوداع در موضوع ولایت علی ع گرفت (۱)با آنچه در بالا ذکر کردیم سازگار است زیرا بارها گفته ایم که تفسیرهایی که در ذیل آیات در این گونه موارد می آید اشاره به یکی از مصداقهای روشن است نه بمعنی انحصار.

ضمنا باید توجه داشت که میثاق در اصل از ماده وثاقه یا وثوق بمعنی بستن و محکم کردن چیزی با طناب و مانند آن است،و بعدا به هر کاری که موجب آرامش خاطر می شود گفته شده و از آنجا که عهد و پیمان شبیه گرهی است که میان دو نفر یا دو گروه می خورد و موجب آرامش فکر آنها است، به آن میثاق می گویند.

و در پایان آیه برای تاکید این معنی می فرماید:"پرهیزگاری پیشه کنید خداوند از اسرار درون سینه ها آگاه است".

(وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ).

تعبیر به بِذاتِ الصُّدُورِ که ترکیبی از"ذات"بمعنی عین و حقیقت و"صدور" به معنی سینه ها است،اشاره به این است که خداوند از دقیقترین اسراری که در اعماق روح آدمی نهفته است و هیچکس جز خودش از آن آگاهی ندارد با خبر است.اما اینکه چگونه عواطف و احساسات و نیات و تصمیمات به قلب و درون سینه ها نسبت داده شده در صفحه ۵۴ جلد اول مشروحا بحث کرده ایم.

ص :۲۹۸

۱- ۱) تفسیر برهان جلد اول صفحه ۴۵۴.

[سوره المائده (۵): آیات ۸ تا ۱۰]

اشاره

يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامِينَ لِلّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلاّ تَعْدِلُوا اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ اِتَّقُوا اَللّهَ إِنَّ اَللّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ (۸) وَعَدَ اَللّهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۹) وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصْحابُ اَلْجَحِيمِ (۱۰)

ترجمه:

۸-ای کسانی که ایمان آورده اید همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید،دشمنی با جمعیتی شما را به گناه ترک عدالت نکشاند،عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است و از خدا بپرهیزید که از آنچه انجام می دهید آگاه است.

۹-خداوند به آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند وعده آمرزش و پاداش عظیمی داده است.

۱۰-و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند اهل دوزخند.

تفسیر:

اشاره

دعوت اکید به عدالت

این آیه دعوت به قیام به عدالت می کند و نظیر آن با تفاوت مختصری در سوره نساء آیه ۱۳۵ گذشت،نخست خطاب به افراد با ایمان کرده و میگوید:

"ای کسانی که ایمان آورده اید همواره قیام برای خدا کنید و به حق و عدالت گواهی دهید".

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامِينَ لِلّهِ شُهَدٰاءَ بِالْقِسْطِ).

سپس به یکی از عوامل انحراف از عدالت اشاره نموده،به مسلمانان چنین هشدار می دهد که:"نباید کینه ها و عداوتهای قومی و تصفیه حسابهای شخصی مانع از اجرای عدالت و موجب تجاوز به حقوق دیگران گردد، زیرا عدالت از همه اینها بالاتر است".

(وَ لاٰ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلىٰ أَلاّٰ تَعْدِلُوا).

بار دیگر بخاطر اهمیت موضوع روی مساله عدالت تکیه کرده،می فرماید:

"عدالت پیشه کنید که بپرهیزگاری نزدیکتر است".

(اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوىٰ).

و از آنجا که عدالت مهمترین رکن تقوا و پرهیزگاری است،برای سومین بار بعنوان تاکید اضافه می کند"از خدا بپرهیزید زیرا خداوند از تمام اعمال شما آگاه است".

(وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ).

تفاوتی که میان این آیه و آیه ای که در سوره نساء آمده است از چند جهت می باشد:

نخست اینکه در آیه نساء،دعوت به قیام به عدالت و گواهی دادن برای خدا شده،اما در اینجا دعوت به قیام برای خدا شده و گواهی دادن به حق و عدالت،و شاید این تفاوت بخاطر آن باشد که در آیه نساء،هدف این بوده که گواهی ها برای خدا باشد نه برای بستگان و خویشاوندان و نزدیکان،اما در اینجا چون سخن از دشمنان در میان بوده تعبیر به گواهی به عدالت و قسط شده یعنی نه به ظلم و ستم.

دیگر اینکه در سوره نساء اشاره به یکی از عوامل انحراف از عدالت شده و در اینجا اشاره به عامل دیگری،در آنجا حب افراطی بی دلیل،و در

اینجا بغض افراطی بی جهت،ولی هر دو در موضوع پیروی از هوا و هوس که در سوره نساء با جمله فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا آمـده است جمعنـد بلکه پیروی از هوا سرچشـمه وسـیعتری برای ظلم و سـتم است زیرا گـاهی ظلم و سـتم بخاطر هوا پرستی و حفـظ منافع شخصـی است نه به خاطر حب و بغض دیگران،بنا بر این ریشه واقعی انحراف از عـدالت همان پیروی از هوا اسـت که در گفتار پیامبر ص و امیر مؤمنان ع چنین آمده است:

اما اتباع الهوی فیسد عن الحق :

"هوا پرستی شما را از حق باز می دارد (۱).

عدالت یک رکن مهم اسلام

کمتر مساله ای است که در اسلام به اهمیت عدالت باشد،زیرا مساله "عدل"همانند مساله"توحید"در تمام اصول و فروع اسلام ریشه دوانـده، یعنی همانطور که هیچیک از مسائل عقیـده ای و عملی،فردی و اجتماعی، اخلاقی و حقوقی،از حقیقت توحید و یگانگی جدا نیست،همچنین هیچیک از آنها را خالی از روح"عدل"نخواهیم یافت.

بنا بر این جای تعجب نیست که"عدل"بعنوان یکی از اصول مذهب و یکی از زیر بناهای فکری مسـلمانان شناخته شود،گر چه عـدالتی که جزء اصول مـذهب است یکی از صـفات خـدا است و در اصـل خداشناسـی که نخستین اصـل از اصول دین اسـت مندرج می باشد ولی ممتاز ساختن آن بسیار پر معنی است

ص :۳۰۱

۱- ۱) این حدیث در کتاب سفینه البحار ماده"هوی"از پیامبر ص و در نهج البلاغه خطبه ۴۲ از علی ع نقل شده است.

و به همین دلیل در مباحث اجتماعی اسلام روی هیچ اصلی به اندازه عدالت تکیه نشده است.

ملاحظه احادیث زیر بعنوان نمونه برای درک اهمیت این موضوع کافی است.

پیامبر اسلام ص می فرماید:

ایاکم و الظلم فان الظلم عند اللّه هو الظلمات یوم القیامه

(۱)

.

"از ظلم بپرهیزید زیرا در روز رستاخیز که هر عملی بشکل مناسبی مجسم میشود ظلم در شکل ظلمت تجسم خواهد یافت و پرده ای از تاریکی،اطراف ظالمان را فرا خواهد گرفت"و میدانیم هر خیر و برکتی هست در نور است و ظلمت منبع،هر گونه عدم و فقدان می باشد.

-۲

بالعدل قامت السماوات و الارض :

"آسمانها و زمین بر اساس عدل استوارند" (۲).

این تعبیر رساترین تعبیری است که در باره عدالت ممکن است بشود یعنی نه تنها زندگی محدود بشر در این کره خاکی بدون عدالت برپا نمیشود بلکه سرتاسر جهان هستی و آسمانها و زمین همه در پرتو عدالت و تعادل نیروها و قرار گرفتن هر چیزی در مورد مناسب خود برقرار هستند و اگر لحظه ای،و بمقدار سر سوزنی،از این اصول منحرف شوند رو به نیستی خواهند گذارد.

شبیه همین مضمون را در حدیث معروف دیگری میخوانیم که میفرماید:

)

الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم):

"حکومتها ممکن است کافر باشند و دوام یابند اما اگر ظالم باشند دوام

۱- ۱) سفینه البحار ماده"ظلم".

۲- ۲) این حدیث از پیامبر اکرم ص نقل شده است(تفسیر صافی ذیل آیه ۷ سوره الرحمن.

نخواهند یافت،زیرا ستم چیزی است که اثر آن در همین زندگی سریع و فوری است توجه به جنگها،اضطراب ها،ناراحتی ها،هرج و مرج های سیاسی، اجتماعی،اخلاقی،بحرانهای اقتصادی در دنیای امروز نیز بخوبی این حقیقت را ثابت میکند.

اما آنچه باید کاملا به آن توجه داشت این است که اسلام تنها"توصیه بعدالت"نمی کند بلکه مهمتر از آن"اجرای عدالت"است،خواندن این آیات و روایات تنها بر فراز منابر و یا نوشتن در کتب،و یا گفتن آنها در لابلای سخنرانی ها به تنهایی درد بی عدالتی و تبعیض و فساد اجتماعی را در جامعه اسلامی درمان نمی کند،بلکه آن روز عظمت این دستورها آشکار می گردد که در متن زندگی مسلمانان پیاده شود. سپس در آیه بعد-طبق سنت قرآن-که پس از احکام خاصی برای تاکید و تکمیل آن اشاره بقوانین و اصول کلی می کند در اینجا نیز برای تاکید مساله اجرای عدالت و گواهی بحق چنین میفرماید:"خداوند به کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند وعده آمرزش و پاداش عظیم داده است".

(وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ).

و در مقابل:"کسانی که خدا را انکار کنند و آیات او را تکذیب نمایند از اصحاب دوزخند".

(وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولٰئِكَ أَصْحابُ الْجَحِيمِ).

قابل توجه اینکه آمرزش و اجر عظیم بعنوان یک وعده الهی در آیه ذکر شده و فرموده:وعد اللّٰه...ولی کیفر دوزخ به صورت نتیجه عمل بیان شده و می فرماید:

"کسانی که دارای چنین اعمالی باشند،چنان سرنوشتی خواهند داشت" و این در حقیقت اشاره به مساله فضل و رحمت خدا در مورد پاداشهای سرای

دیگر است،که به هیچوجه برابری با اعمال ناچیز انسان ندارد،همانطور که مجازاتهای آن جهان جنبه انتقامی نداشته بلکه نتیجه خود اعمال آدمی است.

ضمنا تعبیر به اصحاب الجحیم با توجه به اینکه اصحاب به معنی یاران و ملازمان می باشد دلیل بر آنست که آنها ملازم دوزخ خواهند بود،ولی این آیه به تنهایی نمی تواند دلیل بر مساله"خلود"باشد آن چنان که در تفسیر تبیان و مجمع البیان و تفسیر فخر رازی آمده است،زیرا ملازمت ممکن است دائمی باشد و ممکن است مدتی بطول بیانجامد و سپس قطع شود،چنان که تعبیر به اصحاب السفینه(یاران کشتی)که در باره سرنشینان کشتی نوح در قرآن آمده است دائمی نبوده البته شک نیست که کفار خلود در دوزخ دارند ولی در آیه فوق از آن سخنی نرفته بلکه از آیات دیگری استفاده می شود (۱).

[سوره المائده (۵): آیه ۱۱]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اُذْکُرُوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ عَلَیْکُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ فَکَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ عَلَی اَللّٰهِ فَلْیَتَوَکَّلِ اَلْمُؤْمِنُونَ (۱۱)

ترجمه:

۱۱-ای کسانی که ایمان آورده اید نعمتی را که خدا به شما بخشیده بیاد آورید،آن زمان که جمعی(از دشمنان)قصد داشتند دست به سوی شما دراز کنند(و شما را از میان بر دارند)اما خدا دست آنها را از شما باز داشت،از خدا بپرهیزید،و مومنان باید تنها بر خدا توکل(و تکیه)کنند.

ص:۳۰۴

---

۱ - ۱) جحیم از ماده"جحم"(بر وزن فهم)به معنی شدت برافروختگی آتش است و به همین دلیل نام جهنم،جحیم گذاشته شده است.به آتش های سوزان و وسیع دنیا نیز احیانا جحیم گفته می شود چنان که در داستان ابراهیم می خوانیم که نمرودیان گفتند: فَأَلْقُوهُ فِی الْجَحِیمِ (سوره صافات-۹۷).

تفسیر:

بدنبال یادآوری نعمتهای الهی در چند آیه قبل،در این آیه روی سخن را بار دیگر به مسلمانان کرده و قسمتی دیگر از نعمتهای خود را به یاد آنها می آورد تا به شکرانه آن در اطاعت فرمان خدا و اجرای اصول عدالت بکوشند، می گوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید،نعمت خدا را بیاد آورید در آن زمان که جمعیتی تصمیم گرفته بودند،دست به سوی شما دراز کنند و شما را از میان ببرند،ولی خداوند شر آنها را از شما دفع کرد".

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ فَکَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ).

خداوند کرارا در آیات قرآن مسلمانان را به یاد نعمتهای گوناگون و الطاف خود به آنها می اندازد،تا به این وسیله روح ایمان را در آنها تقویت و حس شکرگزاری و ثبات در برابر مشکلات را در آنها برانگیزد،و آیه فوق یکی از این آیات است.

اما در اینکه این آیه اشاره به کدام داستان می کند،در میان مفسران گفتگو بسیار است،بعضی آن را اشاره به دفع خطر یهودیان"بنی النضیر" که طرح نابودی پیامبر ص و مسلمانان را در مدینه کشیده بودند می دانند،و بعضی دیگر اشاره به داستان"بطن نخل"که در ماجرای"حدیبیه"در سال ششم هجرت واقع شد،دانسته اند آنجا که جمعی از مشرکان مکه تصمیم گرفتند به سرکردگی"خالد بن ولید"در نماز عصر به مسلمانان حمله ور شوند و پیامبر ص از این توطئه آگاه گشت و با خواندن نماز کوتاه خوف،نقشه آنها نقش بر آب شد،و بعضی اشاره به حوادث دیگری از زندگی پرحادثه پیامبر ص و مسلمانان می دانند.

ص: ۳۰۵

بعضی از مفسران نیز عقیده دارند که اشاره به تمام حوادثی است که در طول تاریخ اسلام واقع شده،این تفسیر،اگر از کلمه"قوم"که نکره است و دلیل بر وحدت می باشد صرفنظر کنیم،از همه تفاسیر بهتر است،و در هر حال این آیه مسلمانان را متوجه خطراتی که ممکن بود برای همیشه نامشان را از صفحه روزگار براندازد می کند،و به آنها هشدار می دهد که به پاس این نعمتها، تقوا را پیشه کنند و بر خدا تکیه نمایند و بدانند اگر پرهیزگار باشند،در زندگی تنها نخواهند ماند،و آن دست غیبی که همیشه حافظ آنها بوده باز هم از آنها حمایت خواهد کرد.

(وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ عَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ).

روشن است که منظور از توکل این نیست که انسان به بهانه واگذاری کارش بخدا،شانه از زیر بار مسئولیتها خالی کند و یا تسلیم حوادث گردد، بلکه منظور این است که در عین بکار گرفتن تمام قدرت و نیرو،اولا توجه داشته باشد که آنچه دارد از خود او نیست،و از ناحیه دیگری است و به این وسیله روح غرور و خودبینی را در خود بکشد،و ثانیا هرگز از بزرگی حوادث و مشکلات نهراسد و مایوس نشود و بداند تکیه گاهی دارد که قدرتش بالاترین قدرتها است.

ضمنا با توجه به اینکه در این آیه نخست دستور به تقوا میدهد،سپس اشاره به مساله توکل میکند،استفاده میشود که حمایت خدا شامل حال پرهیزگاران است.

باید توجه داشت که"تقوا"از ماده"وقایه"به معنی خویشتن داری و جلوگیری کردن از عوامل سوء و فساد است.

ص :۳۰۶

[سوره المائده (۵): آیه ۱۲]

اشاره

وَ لَقَدْ أَخَذَ اَللّٰهُ مِيثٰاقَ بَنِي إِسْرٰائِيلَ وَ بَعَثْنٰا مِنْهُمُ اِثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً وَ قٰالَ اَللّٰهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ اَلصَّلاٰةَ وَ آتَيْتُمُ اَلزَّكٰاةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اَللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوٰاءَ اَلسَّبِيلِ (۱۲)

ترجمه:

۱۲-خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت،و از آنها دوازده رهبر و سرپرست برانگیختیم و خداوند(به آنها)گفت من با شما هستم،اگر نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و به رسولان من ایمان بیاورید و آنها را یاری کنید و بخدا قرض الحسن بدهید(در راه او به نیازمندان کمک کنید)گناهان شما را می پوشانم (می بخشم)و شما را در باغهای بهشت که نهرها از زیر درختان آن جاری است وارد می کنم،اما هر کس بعد از این کافر شود از راه راست منحرف گردیده است.

تفسیر:

در این سوره از آغاز اشاره به مساله وفای به عهد شده،و این معنی بمناسبتهای مختلف تکرار گردیده است،از جمله در آیه فوق است،و شاید یک فلسفه اینهمه تاکید پی در پی روی مساله وفای به عهد و مذمت از پیمان شکنی، برای اهمیت دادن به مساله پیمان غدیر است که در آیه ۶۷ خواهد آمد.

در آغاز آیه مورد بحث میفرماید:"ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که بدستورات ما عمل کنند و بدنبال این پیمان دوازده رهبر و سرپرست برای آنها

برگزیدیم،تا هر یک سرپرستی یکی از طوائف دوازده گانه بنی اسرائیل را بر عهده گیرد".

(وَ لَقَدْ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیباً).

"نقیب"در اصل از ماده"نقب"(بر وزن نقد)گرفته شده که بمعنی روزنه های وسیع،مخصوصا راههای زیر زمینی میباشد،و به رئیس و رهبر یک جمعیت از آن جهت نقیب می گویند که از اسرار جمعیت آگاه است، گویی در میان آنها نقبی ایجاد کرده و از وضع آنها آگاه شده،و گاهی "نقیب"به کسی گفته میشود که رئیس جمعیت نیست و تنها معرف و وسیله شناسایی آنها است،و اگر به فضائل اشخاص عنوان"مناقب"اطلاق می شود، بخاطر آن است که با فحص و کنجکاوی باید از آنها آگاه گشت.

بعضی از مفسران نقیب را در آیه فوق تنها بمعنی آگاه و مطلع از اسرار گرفته اند،ولی این معنی بسیار بعید بنظر می رسد،زیرا آنچه از تاریخ و حدیث استفاده می شود،آن است که نقبای بنی اسرائیل هر یک سرپرست طایفه خود بودند،در تفسیر روح المعانی از ابن عباس چنین نقل شده که:

انهم کانوا وزراء و صاروا انبیاء بعد ذلک:

"نقبای بنی اسرائیل،وزیران موسی بودند و بعد به مقام نبوت رسیدند" (۱)در حالات پیامبر اسلام ص می خوانیم که در شب عقبه که مردم مدینه برای دعوت آن حضرت به محل عقبه آمده بودند دستور داد که دوازده نفر"نقیب" از میان خودشان به تعداد نقبای بنی اسرائیل انتخاب کنند که مسلما وظیفه آنها نیز مساله رهبری جمعیت بود نه تنها خبرگزاری (۲).

جالب توجه اینکه در روایات متعددی که از طرق اهل تسنن وارد شده

ص :۳۰۸

۱- ۱) تفسیر روح المعانی جلد ۶ صفحه ۷۸.

۲- ۲) سفینه البحار(نقب).

اشاره به خلفا و جانشینان دوازده گانه پیامبر اسلام ص گردیده و تعداد آنها به تعداد نقبای بنی اسرائیل معرفی شده است که ما در اینجا به قسمتی از آنها اشاره می کنیم:

۱-پیشوای معروف اهل تسنن احمد حنبل در مسند خود از"مسروق" نقل می کند که می گوید:از عبد اللّه بن مسعود پرسیدم چند نفر بر این امت حکومت خواهند کرد ابن مسعود در پاسخ گفت:

لقد سألنا رسول اللّه ص فقال اثنی عشر کعده نقباء بنی اسرائیل :

"ما از پیامبر ص همین سؤال را کردیم و او در پاسخ فرمود:دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل " (۱)۲-در تاریخ"ابن عساکر"از ابن مسعود چنین نقل شده که می گوید از پیامبر ص سؤال کردیم چند خلیفه بر این امت حکومت خواهند کرد،فرمود:

ان عده الخلفاء بعدی عده نقباء موسی :

"عده خلفای بعد از من عده نقبای موسی خواهد بود" (۲).

۳-در"منتخب کنز العمال"از جابر بن سمره چنین نقل شده که"بر این امت دوازده خلیفه حکومت خواهند کرد به عدد نقباء بنی اسرائیل" (۳).

نظیر این حدیث در ینابیع الموده صفحه ۴۴۵ و در کتاب البدایه و النهایه جلد ۶ صفحه ۲۴۷ نیز نقل شده است.

سپس وعده خدا را به بنی اسرائیل چنین تشریح میکند که خداوند به آنها گفت:

"من با شما خواهم بود و از شما حمایت می کنم"(وَ قٰالَ اللّٰهُ إِنِّی مَعَکُمْ).

ص:۳۰۹

۱- ۱) مسند احمد جلد اول صفحه ۳۹۸ ط مصر سال ۱۳۱۳.

۲- ۲) فیض القدیر شرح جامع الصغیر جلد ۲ صفحه ۴۵۹.

۳- ۳) منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد جلد ۵ صفحه ۳۱۲.

اما به چند شرط:

۱-به شرط اینکه نماز را برپا دارید(لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاٰةَ).

۲-و زکات خود را بپردازید(وَ آتَیْتُمُ الزَّکاٰةَ).

۳-به پیامبران من ایمان بیاورید و آنها را یاری کنید(وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِی وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ) (۱).

۴-علاوه بر این،از انفاقهای مستحبّ که یک نوع قرض الحسنه با خدا است خودداری ننمائید(وَ أَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً).

اگر به این پیمان عمل کنید،من سیئات و گناهان گذشته شما را می بخشم (لَأُکَفِّرَنَّ عَنْکُمْ سَیِّئٰاتِکُمْ).

و شما را در باغهای بهشت که از زیر درختان آن نهرها جاری است داخل میکنم.

(وَ لَأُدْخِلَنَّکُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ).

ولی آنها که راه کفر و انکار و عصیان را پیش گیرند مسلما از طریق مستقیم گمراه شده اند.

(فَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذٰلِکَ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوٰاءَ السَّبِیلِ).

در باره اینکه چرا انفاق در قرآن مجید به عنوان قرض دادن بخدا نامیده شده توضیح لازم را در تفسیر نمونه در جلد ۲ صفحه ۱۶۰ داده ایم.

در اینجا سؤالی باقی می ماند که چرا مساله"نماز و زکات"بر ایمان بموسی ع مقدم داشته شده است با اینکه ایمان به او قبل از عمل بوده است

۱- ۱) عزرتموهم از ماده"تعزیر"بمعنی منع کردن و یاری نمودن است،اگر به پاره ای از مجازاتهای اسلامی تعزیر گفته می شود به خاطر آن است که بوسیله آن در حقیقت کمکی به گناهکاران شده و از گناه باز داشته شده اند و این نشان می دهد که مجازاتهای اسلامی جنبه انتقامی ندارد بلکه جنبه تربیتی دارد و لذا نام آن هم"تعزیر"گذاشته شده است.

جمعی از مفسران پاسخ سؤال را چنین داده اند که منظور از "رسل "در آیه فوق پیامبرانی است که بعد از موسی آمده اند،نه خود موسی بنا بر این، دستوری نسبت به آینده میباشد که می توانند بعد از نماز و زکاه قرار گیرد و این احتمال نیز هست که "رسل "اشاره به همان نقبای بنی اسرائیل باشد که پیمان وفاداری نسبت به آنها از بنی اسرائیل گرفته شده است(در تفسیر مجمع البیان میخوانیم که بعضی از مفسران پیشین احتمال داده اند که نقبای بنی اسرائیل رسولان خدا بودند و این احتمال آنچه را در بالا گفتیم تایید می کند).

[سوره المائده (۵): آیه ۱۳]

اشاره

فَبِمٰا نَقْضِهِمْ مِيثٰاقَهُمْ لَعَنّٰاهُمْ وَ جَعَلْنٰا قُلُوبَهُمْ قٰاسِيَةً يُحَرِّفُونَ اَلْكَلِمَ عَنْ مَوٰاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمّٰا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لاٰ تَزٰالُ تَطَّلِعُ عَلىٰ خٰائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلاّٰ قَلِيلاً مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اِصْفَحْ إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلْمُحْسِنِينَ (۱۳)

ترجمه:

۱۳-اما بخاطر پیمان شکنی،آنها را از رحمت خویش دور ساختیم و دلهای آنها را سخت و سنگین نمودیم(تا آنجا که)سخنان(خدا)را از مورد خود تحریف می کنند و بخشی از آنچه را به آنها گوشزد شده بود فراموش کردند و هر زمان به خیانتی(تازه)از آنها آگاه می شوی،مگر عده کمی از آنها،ولی از آنها در گذر و صرف نظر کن که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.

تفسیر:

اشاره

در تعقیب بحثی که در باره پیمان خدا با بنی اسرائیل در آیه قبل گذشت، در این آیه اشاره به پیمان شکنی آنها و عواقب این پیمان شکنی می کند و میفرماید:"چون آنها پیمان خود را نقض کردند ما آنها را طرد کردیم و از

رحمت خود دور ساختیم و دلهای آنها را سخت و سنگین نمودیم".

(فَبِما نَقْضِهِمْ مِیثاقَهُمْ لَعَنّاهُمْ وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِیَةً) (۱).

در حقیقت آنهـا به جرم پیمان شـکنی با این دو مجازات،کیفر دیدنـد، هم از رحمت خـدا دور شدنـد،و هم افکار و قلوب آنها متحجر و غیر قابل انعطاف شد.

سپس آثار این قساوت را چنین شرح میدهد:"آنها کلمات را تحریف میکنند و از محل و مسیر آن بیرون می برند".

(یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ).

و نیز"قسمتهای قابل ملاحظه ای از آنچه به آنها گفته شده بود به دست فراموشی می سپارند".

(وَ نَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ).

بعید نیست قسـمتی را که آنها بدست فراموشـی سپردند،همان نشانه ها و آثار پیامبر اسلام ص باشد که در آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده است، و نیز ممکن است این جمله اشاره به آن باشد که میدانیم تورات در طول تاریخ مفقود شده،سـپس جمعی از دانشـمندان یهود به نوشـتن آن مبادرت کردنـد و طبعا قسـمتهای فراوانی از میان رفت و قسـمتی تحریف یا بدست فراموشـی سپرده شـد،و آنچه بـدست آنهـا آمـد بخشی از کتاب واقعی موسـی ع بود که با خرافات زیادی آمیخته شـده بود و آنها همین بخش را نیز گاهی بدست فراموشی سپردند.

۱- ۱) لعن در لغت به معنی"طرد و دور ساختن"است و هنگامی که به خدا نسبت داده شود به معنی محروم ساختن از رحمتش می باشد.و قاسـیه از ماده"قساوت"در اصل به سـنگهای سـخت اطلاق می شود و به همین تناسب به کسانی که در برابر حقایق هیچگونه انعطافی از خود نشان نمی دهند نیز گفته می شود.

سپس اضافه میفرماید:"هر روز به خیانت تازه ای از آنها پی می بریم مگر دسته ای از آنها که از این جنایتها برکنارند و در اقلیتند".

(وَ لاٰ تَزٰالُ تَطَّلِعُ عَلىٰ خٰائِنَةٍ (۱)مِنْهُمْ إِلاّٰ قَلِيلاً مِنْهُمْ).

و در پایان به پیامبر ص دستور می دهد که"از آنها صرف نظر کند و چشم بپوشد،زیرا خداوند نیکوکاران را دوست دارد".

(فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).

آیا منظور آن است که از گناهان پیشین این اقلیت صالح صرفنظر کند؟ و یا از اکثریت ناصالح،ظاهر آیه،احتمال دوم را تقویت می کند،زیرا اقلیت صالح خیانتی نکرده اند که مشمول عفو شوند، ولی بطور مسلم این گذشت و عفو در مورد آزارهایی است که به شخص پیامبر ص رسانیدند نه در مسائل هدفی و اصولی اسلام که در آنها گذشت معنی ندارد.

تحریفات یهود

از مجموع آیاتی که در قرآن مجید در باره تحریف یهود آمده است، استفاده می شود که آنها به انواعی از تحریف در کتاب آسمانی خود دست می زدند،گاهی تحریف آنها تحریف معنوی بود،یعنی عباراتی که در کتاب آسمانی آنها نازل شده بود،بر خلاف معنی واقعی آن تفسیر می کردند،الفاظ را بصورت اصلی حفظ می نمودند و معانی آن را دگرگون می ساختند،و گاهی دست به تحریف لفظی می زدند،و از روی استهزاء بجای اینکه بگویند سمعنا

۱- ۱) خائنه گرچه اسم فاعل است ولی در اینجا معنی مصدری دارد و مساوی با خیانت است و در ادبیات عرب این موضوع سابقه دارد که اسم فاعل به معنی مصدری می آید مانند عافیه و خاطیه،و این احتمال را نیز داده اند که خائنه صفت طائفه می باشد که در تقدیر است.

و اطعنا(شنیدیم و اطاعت کردیم)می گفتند:سمعنا و عصینا!(شنیدیم و مخالفت کردیم!)و گاهی دست به مخفی ساختن قسمتی از آیات الهی میزدند، آنچه را موافق میلشان آشکار،و آنچه بر خلاف میلشان بود کتمان می کردند، حتی گاهی با وجود حاضر بودن کتاب آسمانی برای اغفال مردم دست روی قسمتی از آن می گذاشتند،که طرف نتواند آن را بخواند چنان که در ذیل آیه ۴۱ سوره مائده در داستان"ابن صوریا"خواهد آمد.

آیا خدا کسی را سنگدل می کند؟

در آیه مورد بحث میخوانیم که خداوند سنگدلی جمعی از یهود را بخود نسبت می دهد و میدانیم که این سنگدلی و عدم انعطاف در مقابل حق سرچشمه انحرافات و گناهانی میشود،در اینجا این سؤال پیش می آید با اینکه فاعل این کار خدا است چگونه این اشخاص در برابر اعمال خود مسئولند و آیا این یک نوع جبر نیست؟ با دقت در آیات مختلف قرآن و حتی در آیه مورد بحث روشن میشود که در موارد بسیاری افراد بر اثر اعمال خلافشان از لطف خداوند و هدایت او محروم میشوند و در حقیقت عملشان سرچشمه یک سلسله انحرافات فکری و اخلاقی میگردد،که گاه نمی توانند خود را به هیچ وجه از عواقب آن بر کنار دارند،اما از آنجا که هر سببی اثرش به فرمان خدا است اینگونه آثار در قرآن بخداوند نسبت داده شده است،مثلا در آیه مورد بحث میفرماید:چون پیمان شکنی کردند دلهای آنها را سخت و غیر قابل انعطاف ساختیم و در آیه ۲۷ سوره ابراهیم میفرماید: وَ یُضِلُّ اللّٰهُ الظّٰالِمِینَ (خداوند ستمگران را گمراه میکند)و در آیه ۷۷ سوره توبه در باره بعضی از پیمان شکنان میفرماید: فَأَعْقَبَهُمْ نِفٰاقاً فِی قُلُوبِهِمْ إِلیٰ یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِمٰا أَخْلَفُوا اللّٰهَ مٰا وَعَدُوهُ

وَ بِمٰا کٰانُوا یَکْذِبُونَ :

"بخاطر پیمان شکنی و دروغشان خداوند نفاق را در دلهای آنها قرار داد"-و نظیر این تعبیرات در قرآن فراوان است.

روشن است که این آثار سوء که از عمل خود انسان سرچشمه میگیرد هیچگونه منافاتی با روح اختیار و آزادی اراده ندارد،زیرا مقدمات آن بوسیله خود آنان فراهم شده است و آگاهانه در این وادی گام نهاده اند و اینها محصولات قهری اعمال خود آنها است و این درست به آن می ماند که کسی از روی عمد مشروبات الکلی بخورد و بهنگامی که مست شد دست بجنایاتی بزند، درست است که در حال مستی از خود اختیاری ندارد ولی چون آگاهانه مقدمات آن را فراهم ساخته و می دانسته که در حال مستی ممکن است چنین اعمالی از او سرزند مسئول اعمال خود خواهد بود، آیا اگر در اینجا گفته شود چون آنها شراب خوردند ما عقلشان را گرفتیم و آنها را بر اثر اعمالشان بجنایات افکندیم،آیا این تعبیر اشکالی دارد و یا مفهومش جبر است؟ خلاصه اینکه:تمام هدایتها و ضلالتها و مانند آن که در قرآن بخداوند نسبت داده شده است حتما بخاطر مقدمات و اعمالی است که قبلا از بندگان سرزده است و به دنبال آن استحقاق هدایت و یا ضلالت پیدا کرده اند،و گر نه هیچگاه عدالت و حکمت خدا اجازه نخواهد داد که بدون جهت یکی را به راه راست هدایت کنند و دیگری را در گمراهی سرگردان سازند (۱).

۱- ۱) در جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۵۱ نیز در این باره توضیحات دیگری دادیم.

[سوره المائده (۵): آیه ۱۴]

اشاره

وَ مِنَ اَلَّذِینَ قٰالُوا إِنّٰا نَصٰاریٰ أَخَذْنٰا مِیثٰاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمّٰا ذُکِّرُوا بِهِ فَأَغْرَیْنٰا بَیْنَهُمُ اَلْعَدٰاوَهَ وَ اَلْبَغْضٰاءَ إِلیٰ یَوْمِ اَلْقِیٰامَهِ وَ سَوْفَ یُنَبِّئُهُمُ اَللّٰهُ بِمٰا کٰانُوا یَصْنَعُونَ (۱۴)

ترجمه:

۱۴-و از کسانی که ادعای نصرانیت(و یاری مسیح)داشتند(نیز)پیمان گرفتیم ولی آنها قسمت قابل ملاحظه ای از آنچه به آنان تذکر داده شده بود بدست فراموشی سپردند،لذا در میان آنها تا دامنه قیامت عداوت و دشمنی افکندیم و خداوند در آینده آنها را از آنچه انجام داده اند(و از نتایج آن)آگاه خواهد ساخت.

تفسیر:

دشمنان جاویدان

در آیه قبل سخن از پیمان شکنی بنی اسرائیل در میان بود و در این آیه به پیمان شکنی نصاری اشاره کرده میفرماید:"جمعی از کسانی که ادعای نصرانیت میکنند،با اینکه از آنها پیمان وفاداری گرفته بودیم،دست به پیمان شکنی زدند و قسمتی از دستوراتی را که به آنها داده شده بود بدست فراموشی سپردند".

(وَ مِنَ الَّذِینَ قٰالُوا إِنّٰا نَصٰاریٰ أَخَذْنٰا مِیثٰاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمّٰا ذُکِّرُوا بِهِ).

آری آنها نیز با خدا پیمان بسته بودند که از حقیقت توحید منحرف نشوند و دستورات الهی را بدست فراموشی نسپارند و نشانه های آخرین پیامبر را کتمان نکنند،ولی آنها نیز به همان سرنوشت یهود گرفتار شدند،با این تفاوت که

ص: ۳۱۶

قرآن در مورد یهود میگوید:تنها عده کمی از آنان پاک و حقشناس بودند ولی در باره نصاری میگوید:جمعی از آنان منحرف شدند،از این تعبیر روشن میشود که منحرفان یهود بیشتر از منحرفان نصاری بوده اند.

تاریخ اناجیل کنونی میگوید که تمام آنها سالیان دراز بعد از مسیح و بدست بعضی از مسیحیان نگاشته شده است و بهمین دلیل دارای تناقضهای آشکاری است و این نشان میدهد که آنها قسمتهای قابل ملاحظه ای از آیات انجیل را بکلی فراموش کرده بودند،وجود خرافات آشکار در اناجیل کنونی مانند داستان شرابسازی مسیح (۱)که بر خلاف حکم عقل و حتی پاره ای از آیات تورات و انجیل کنونی است و داستان مریم مجدلیه (۲)و امثال آن نیز روشنگر این واقعیت است.

ضمنا باید توجه داشت"نصاری"جمع"نصرانی"است و در اینکه علت نامگذاری مسیحیان باین اسم چیست،احتمالات مختلفی داده اند نخست اینکه بخاطر آن است که عیسی ع در شهر"ناصره"در دوران کودکی پرورش یافت،و نیز احتمال داده اند از"نصران"گرفته شده که آن هم نام قریه ای است که"نصاری"به آن علاقه خاصی داشته اند و نیز ممکن است انتخاب این نام بخاطر آن باشد که هنگامی که مسیح ع ناصران و یارانی از مردم طلبید، آنها دعوت او را اجابت کردند همانطور که قرآن میگوید: کَمٰا قٰالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ لِلْحَوٰارِیِّینَ مَنْ أَنْصٰارِی إِلَی اللّٰهِ قٰالَ الْحَوٰارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصٰارُ اللّٰهِ (۳).

و از آنجا که جمعی از آنها به گفته خود عمل نمی کردند و تنها مدعی یاری

ص: ۳۱۷

۱- ۱) انجیل یوحنا-باب ۲ جمله های ۲ تا ۱۲.

۲- ۲) انجیل لوقا-باب ۷-جمله های ۳۶ تا ۴۷.

۳- ۳) -سوره صف-آیه ۱۴.

مسیح ع بودند قرآن در آیه مورد بحث میگوید: وَ مِنَ الَّذِینَ قٰالُوا إِنّٰا نَصٰاریٰ :

"از کسانی که ادعا می کردند ما یاوران عیسی ع هستیم"ولی در این ادعا، صادق نبودند.

سپس قرآن نتیجه اعمال مسیحیان را چنین شرح میدهد که به جرم اعمالشان تا دامنه قیامت در میان آنها عداوت و دشمنی افکندیم.

(فَأَغْرَیْنٰا بَیْنَهُمُ الْعَدٰاوَهَ وَ الْبَغْضٰاءَ إِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰامَهِ).

و مجازات دیگر آنها که در آخرین جمله آیه به آن اشاره شده این است که"در آینده خداوند نتائج اعمال آنها را بانها خبر خواهد داد و عملا با چشم خود خواهند دید".

(وَ سَوْفَ یُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ بِمٰا کٰانُوا یَصْنَعُونَ).

در اینجا بچند نکته باید توجه داشت.

۱-جمله"اغرینا"در اصل از ماده"اغراء"بمعنی چسبانیدن چیزی است و سپس بمعنی تشویق و وادار ساختن بکاری استعمال شده است زیرا سبب ارتباط افراد بهدفهای معینی میشود،بنا بر این مفهوم آیه فوق چنین است که پیمان شکنی نصاری و خلاف کاریهای آنها سبب شد که عوامل عداوت و دشمنی و بذر نفاق و اختلاف در میان آنها پاشیده شود(زیرا میدانیم آثار اسباب تکوینی و طبیعی بخدا نسبت داده میشود)و هم اکنون کشمکشهای فراوانی که بین دول مسیحی وجود دارد و تا کنون سرچشمه دو جنگ جهانی شده و هم چنان دسته بندیهای توام با عداوت و دشمنی در میان آنها ادامه دارد،علاوه بر این،اختلافات و عداوتهای مذهبی در بین فرق مذهبی مسیحیت بقدری زیاد است که هم اکنون نیز به کشتار یکدیگر ادامه میدهند.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که منظور ادامه عداوت و دشمنی بین یهود و نصاری تا پایان جهان می باشد ولی ظاهر آیه همان بروز عداوت

ص: ۳۱۸

در میان مسیحیان است (۱)و شاید نیاز بتذکر نداشته باشد که این عاقبت دردناک منحصر بمسیحیان نیست اگر مسلمانان هم راه آنها را به پویند بهمان سرنوشت گرفتار خواهند شد.

۲-"عداوت"در اصل از ماده"عدو"بمعنی تجاوز می آید و"بغضاء" از ماده"بغض"بمعنی تنفر از چیزی است و ممکن است فرق میان این دو کلمه این باشد که"بغض"بیشتر جنبه"قلبی"دارد و"عداوت"جنبه"عملی" و یا لا-اقل اعم از عملی و قلبی است.

۳-از آیه فوق چنین بر میاید که طائفه نصاری بعنوان پیروان یک مذهب (و یا یهود و نصاری هر دو)تا پایان جهان در دنیا وجود خواهند داشت.در اینجا این سؤال پیش میاید که از اخبار اسلامی چنین استفاده میشود که پس از ظهور مهدی ع در سرتاسر جهان یک آئین بیشتر نخواهد بود و آن آئین اسلام است،و این دو را چگونه میتوان با هم جمع کرد؟ ولی ممکن است که مسیحیت(و یا مسیحیت و آئین یهود)بصورت یک اقلیت بسیار ضعیف در جهان حتی در عصر مهدی باقی بماند،زیرا میدانیم در آن عصر نیز آزادی اراده انسانها از بین نمی رود و دین جنبه اجباری پیدا نمی کند اگر چه اکثریت قاطع مردم جهان راه حق را میابند و به آن می گروند و مهمتر از همه اینکه حکومت روی زمین یک حکومت اسلامی خواهد بود.

ص: ۳۱۹

۱- ۱) بنا بر این ضمیر"بینهم"به نصاری که در آغاز آیه ذکر شده باز می گردد.

[سوره المائده (۵): آیات ۱۵ تا ۱۶]

اشاره

يَا أَهْلَ اَلْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ اَلْكِتَابِ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اَللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ (۱۵) يَهْدِي بِهِ اَللَّهُ مَنِ اِتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ اَلسَّلاَمِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ اَلظُّلُمَاتِ إِلَى اَلنُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۶)

ترجمه:

۱۵-ای اهل کتاب پیامبر ما بسوی شما آمد و بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که شما کتمان کردید روشن می سازد و از بسیاری از آن(که فعلا مورد نیاز نبوده) صرف نظر می نماید،از طرف خدا نور و کتاب آشکاری بسوی شما آمد.

۱۶-خداوند به برکت آن،کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راههای سلامت هدایت می کند،و از تاریکیها-به فرمان خود-به سوی روشنایی می برد، و آنها را به راه راست رهبری می نماید.

تفسیر:

در تعقیب آیاتی که در باره یهود و نصاری و پیمان شکنی های آنها بحث می کرد،این آیه اهل کتاب را بطور کلی مخاطب قرار داده و از آنها دعوت بسوی اسلام می کند،اسلامی که آئین آسمانی آنها را از خرافات پاک کرده و آنها را براه راست،راهی که از هر گونه انحراف و کجی دور است، هدایت می نماید.

نخست میگوید:"ای اهل کتاب فرستاده ما بسوی شما آمد،تا بسیاری از حقایق کتب آسمانی را که شما کتمان کرده بودید آشکار سازد،و در عین حال از بسیاری از آنها که نیازی بذکر نبوده و مربوط به دورانهای گذشته است

ص: ۳۲۰

صرف نظر میکند".

(یَا أَهْلَ الْکِتَابِ قَدْ جَاءَکُمْ رَسُولُنَا یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیراً مِمَّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتَابِ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ).

از این جمله چنین استفاده میشود که اهل کتاب حقایق زیادی را کتمان کردند ولی پیامبر اسلام ص آنچه مورد نیاز کنونی مردم جهان بود(مانند بیان حقیقت توحید و پاکی انبیاء از نسبتهای ناروایی که در کتب عهدین به آنها داده شده و حکم تحریم ربا و شراب و امثال آن را)بیان نموده است ولی پاره ای از حقایقی که مربوط به امتهای پیشین و زمانهای گذشته بوده و بیان آنها اثر قابل ملاحظه ای در تربیت اقوام کنونی نداشته از ذکر آنها صرف نظر شده است.

سپس اشاره به اهمیت و عظمت قرآن مجید و اثرات عمیق آن در هدایت و تربیت بشر کرده میگوید:"از طرف خداوند نور و کتاب آشکاری بسوی شما آمد".

(قَدْ جَاءَکُمْ مِنَ اللّهِ نُورٌ وَ کِتَابٌ مُبِینٌ). "همان نوری که خداوند بوسیله آن کسانی را که در پی کسب خشنودی او باشند بطرق سلامت هدایت میکند".

(یَهْدِی بِهِ اللّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلاَمِ).

و علاوه بر این"آنها را از انواع ظلمتها و تاریکیها(ظلمت شرک، ظلمت جهل،ظلمت پراکندگی و نفاق و...)بسوی نور توحید،علم،اتحاد رهبری میکند".

(وَ یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِهِ).

و از همه گذشته"آنها را بجاده مستقیم که هیچگونه کجی در آن از نظر اعتقاد و برنامه عملی نیست هدایت مینماید".

(وَ یَهْدِیهِمْ إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ).

ص :۳۲۱

در اینکه منظور از نور در آیه نخست شخص پیامبر اسلام ص است یا قرآن مجید در میان مفسران دو قول دیده میشود،ولی ملاحظه آیات مختلفی که در قرآن مجید وارد شده و"قرآن"را تشبیه به"نور"کرده،نشان میدهد که نور در آیه فوق بمعنی قرآن است و بنا بر این عطف کتاب مبین بر آن از قبیل عطف توضیحی است، در سوره اعراف آیه ۱۵۷ میخوانیم. فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ :

"کسانی که بپیامبر ص ایمان آوردند و او را بزرگ داشتند و یاری کردند و از نوری که همراه او نازل گردیده پیروی نمودند،اهل نجات و رستگاری هستند".

و در سوره تغابن آیه ۸ میخوانیم. فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنٰا :

"بخدا و پیامبرش و نوری که نازل کردیم ایمان بیاورید و همچنین آیات متعدد دیگر،در حالی که اطلاق کلمه نور در قرآن بر شخص پیامبر ص دیده نمیشود.

علاوه به این مفرد بودن ضمیر"به"در آیه بعد نیز این موضوع را تایید میکند که نُورٌ وَ کِتٰابٌ مُبِینٌ اشاره به یک حقیقت است.

البته در روایات متعددی میخوانیم که نور بشخص امیر مؤمنان علی ع یا همه ائمه تفسیر شده است،ولی روشن است که این تفسیر از قبیل ذکر"بطون" آیات است،چون میدانیم قرآن علاوه بر معنی ظاهر معانی باطنی دارد که از آن به"بطون قرآن"تعبیر میشود،اینکه گفتیم روشن است که این تفسیرها مربوط به بطون قرآن است دلیلش این است که در آن زمان ائمه وجود نداشتند که اهل کتاب دعوت به ایمان به آنها شده باشند.

نکته دیگر اینکه:آیه دوم به کسانی که در راه تحصیل رضای خدا گام

ص:۳۲۲

برمیدارند نوید میدهد که در پرتو قرآن سه نعمت بزرگ بانها داده می شود نخست هدایت بجاده های سلامت،سلامت فرد،سلامت اجتماع،سلامت روح و جان،سلامت خانواده،و سلامت اخلاق می باشد(و اینها همه جنبه عملی دارد).

و دیگر خارج ساختن از ظلمت های کفر و بی دینی بسوی نور ایمان که جنبه اعتقادی دارد.

تمام اینها را در کوتاهترین و نزدیکترین راه که"صراط مستقیم"است و در جمله سوم بان اشاره شده انجام میدهد.

ولی همه این نعمتها نصیب کسانی می شود که از در تسلیم و حقجویی در آیند و مصداق مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ باشند و اما منافقان و افراد لجوج و آنها که با حق دشمنی دارند،هیچگونه بهره ای نخواهند برد همانطور که سایر آیات قرآن گواهی میدهند.

و نیز همه این آثار از اراده حتمی خداوند سرچشمه میگیرد که با کلمه "باذنه"بان اشاره شده است.

ص :۳۲۳

[سوره المائده (۵): آیه ۱۷]

اشاره

لَقَدْ كَفَرَ اَلَّذِينَ قالُوا إِنَّ اَللّهَ هُوَ اَلْمَسِيحُ اِبْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اَللّهِ شَيْئاً إِنْ أَرادَ أَنْ يُهْلِكَ اَلْمَسِيحَ اِبْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي اَلْأَرْضِ جَمِيعاً وَ لِلّهِ مُلْكُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ اَللّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷)

ترجمه:

۱۷-بطور مسلم آنها که گفتند خدا مسیح بن مریم است کافر شدند،بگو اگر خدا بخواهد مسیح بن مریم و مادرش و همه کسانی را که در روی زمین هستند هلاک کند چه کسی می تواند جلوگیری کند؟(آری)برای خدا است حکومت آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو قرار دارد،هر چه بخواهد می آفریند(حتی انسانی از مادر و بدون پدر مانند مسیح)و او بر هر چیزی قدرت دارد.

تفسیر:

چگونه ممکن است مسیح،خدا باشد؟!

برای تکمیل بحثهای گذشته در این آیه شدیدا به ادعای الوهیت مسیح ع حمله شده و آن را یک کفر آشکار شمرده و میگوید:"بطور مسلم کسانی که گفتند:مسیح بن مریم خدا است کافر شدند و در حقیقت خدا را انکار کرده اند".

(لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ).

برای روشن شدن مفهوم این جمله باید بدانیم که مسیحیان چند ادعای بی اساس در مورد خدا دارند نخست اینکه:عقیده به خدایان سه گانه دارند که

آیه ۱۷۰ نساء به آن اشاره کرده و آن را ابطال میکند. لاٰ تَقُولُوا ثَلاٰثَهٌ انْتَهُوا خَیْراً لَکُمْ إِنَّمَا اللّٰهُ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ (۱).

دیگر اینکه:آنها خدای آفریننده عالم هستی را یکی از خدایان سه گانه میشمرند و به او خدای پدر (۲)میگویند،قرآن این عقیده را نیز در آیه ۷۳ سوره مائده ابطال میکند(لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قٰالُوا إِنَّ اللّٰهَ ثٰالِثُ ثَلاٰثَهٍ وَ مٰا مِنْ إِلٰهٍ إِلاّٰ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ)که تفسیر آن بخواست خدا بزودی خواهد آمد.

دیگر اینکه خدایان سه گانه در عین تعدد حقیقی،یکی هستند که گاهی از آن تعبیر به وحدت در تثلیث میشود،و این همان چیزی است که در آیه فوق به آن اشاره شده که آنها میگویند خدا همان مسیح بن مریم و مسیح بن مریم همان خدا است!و این دو با روح القدس یک واحد حقیقی و در عین حال سه ذات متعدد!را تشکیل میدهند!! بنا بر این هر یک از جوانب سه گانه تثلیث که بزرگترین انحراف مسیحیت است در یکی از آیات قرآن مورد بحث قرار گرفته،و شدیدا ابطال شده است(توضیح بیشتر در باره بطلان عقیده تثلیث را در ذیل آیه ۱۷۱ سوره نساء در همین جلد مطالعه فرمائید).

از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود اینکه بعضی از مفسران مانند"فخر رازی" در فهم آیه فوق گرفتار اشکال شده اند و چنین پنداشته اند که هیچیک از نصاری با صراحت عقیده اتحاد خدا و مسیح را ابراز نمیکنند بخاطر عدم احاطه کافی

۱- ۱) تفسیر این آیه در اوائل همین جلد گذشت.

۲- ۲) در منابع مسیحیت می خوانیم"و خدا پدر خالق جمیع کائنات است به واسطه پسر"!(قاموس کتاب مقدس ص ۳۴۵)و نیز می خوانیم:"خدا یعنی از خود بوجود آمده و آن اسم خالق جمیع مخلوقات و حاکم کل کائنات می باشد و او روحی است بی انتها و ازلی و در وجود و حکمت و قدرت و عدالت و کرامت بی تغییر و تبدیل به انواع مختلفه"(قاموس کتاب مقدس ص ۳۴۴).

او به کتب مسیحیت بوده است و گر نه منابع موجود مسیحیت با صراحت،مساله "وحدت در تثلیث"را بیان داشته است ولی شاید این گونه کتابها در آن زمان به دست امثال فخر رازی نرسیده بوده است.

سپس برای ابطال عقیده الوهیت مسیح ع قرآن چنین میگوید:"اگر خدا بخواهد مسیح و مادرش مریم و تمام کسانی را که در زمین زندگی میکنند هلاک کند چه کسی میتواند جلو آن را بگیرد".

(قُلْ فَمَنْ یَمْلِکُ مِنَ اللّهِ شَیْئاً إِنْ أَرادَ أَنْ یُهْلِکَ الْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً).

اشاره به اینکه مسیح ع مانند مادرش مریم و مانند همه افراد بشر انسانی بیش نبود و بنا بر این از نظر مخلوق بودن در ردیف سایر مخلوقات است و بهمین دلیل فنا و نیستی در ذات او راه دارد و چنین چیزی که نیستی برای او تصور میشود چگونه ممکن است خداوند ازلی و ابدی باشد؟!.

و یا به تعبیر دیگر اگر مسیح ع خدا باشد آفریدگار جهان نمیتواند او را هلاک کند و به این ترتیب قدرتش محدود خواهد بود و چنین کسی نمیتواند خدا باشد زیرا قدرت خدا مانند ذاتش نامحدود است(دقت کنید).

تکرار کلمه مسیح ابن مریم در این آیه شاید برای اشاره باین حقیقت است که خود شما معترفید که مسیح ع فرزند مریم بود و از مادری متولد شد،روزی جنین بود و روزی دیگری طفل نوزاد و تدریجا پرورش یافت و بزرگ شد،آیا خدا ممکن است در محیط کوچکی همچون رحم مادر جای گیرد و اینهمه تغییرات و تحولات پیدا کند و نیاز بمادر در دوران جنینی و در دوران شیرخوارگی داشته باشد؟!.

قابل توجه اینکه آیه فوق غیر از ذکر عیسی ع نام مادر او را هم بالخصوص با کلمه "و امه"میبرد و به این ترتیب مادر مسیح ع را از میان سایر مردم روی زمین مشخص میکند،ممکن است این تعبیر بخاطر آن باشد که مسیحیان

بهنگـام پرسـتش،مـادر او را هم می پرسـتند،و هم اکنـون در کلیساهـا از جمله مجسـمه هـایی که در برابر آن تعظیم و پرسـتش میکنند مجسـمه مریم است و در آیه ۱۱۶ سوره مائـده نیز به این مطلب اشاره شـده: وَ إِذْ قالَ اللّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّهِ :

"در روز رستاخیز خداوند میگوید:ای عیسی ابن مریم آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را علاوه بر خدا پرستش کنید"؟!.

و در پایـان آیه پاسـخی به گفتار آنهایی که تولـد مسیح را بـدون پـدر دلیلی بر الوهیت او میگیرنـد داده و میگویـد:"خـداوند حکومت آسـمانها و زمین و آنچه را میان این دو است در اختیار دارد هر گونه مخلوقی بخواهـد می آفریند(خواه انسانی بدون پـدر و مادرماننـد آدم،و خواه انسانی از پـدر و مادر ماننـد انسانهای معمولی،و خواه فقط از مادر ماننـد مسـیح،این تنوع خلقت دلیل بر قدرت او است و دلیل بر هیچ چیز دیگر نیست)و خداوند بر هر چیزی توانا است".

(وَ لِلّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ).

[سوره المائده (۵): آیه ۱۸]

اشاره

وَ قٰالَتِ اَلْيَهُودُ وَ اَلنَّصٰارىٰ نَحْنُ أَبْنٰاءُ اَللّٰهِ وَ أَحِبّٰاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشٰاءُ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا وَ إِلَيْهِ اَلْمَصِيرُ (۱۸)

ترجمه:

۱۸-یهود و نصاری می گفتند ما فرزندان خدا و دوستان(خاص)او هستیم،بگو:پس چرا شما را در برابر گناهانتان مجازات می کند؟،بلکه شما انسانی هستید از مخلوقات او،هر کس را بخواهد(و شایسته ببیند)می بخشد،و هر کس را بخواهد(و شایسته بداند)مجازات می کند،و حکومت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است از آن او است،و بازگشت همه موجودات به سوی اوست.

تفسیر:

در تکمیل بحثهای گذشته در باره یهود و نصاری در این آیه به یکی از ادعاهای بی اساس و امتیازات موهومی که آنها داشتند اشاره کرده میگوید:

"یهود و نصاری گفتند:ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم"! (وَ قٰالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصٰارىٰ نَحْنُ أَبْنٰاءُ اللّٰهِ وَ أَحِبّٰاؤُهُ)! این تنها امتیاز موهومی نیست که آنها برای خود قائل شدند،بلکه در آیات قرآن بارها باین گونه ادعاهای آنان اشاره شده است،در آیه ۱۱۱ سوره بقره ادعای آنها را در باره اینکه غیر از آنان کسی داخل بهشت نمیشود و بهشت مخصوص یهود و نصاری است بیان کرده و ابطال می نماید و در آیه ۸۰ سوره

ص: ۳۲۸

بقره ادعای یهود را دائر بر اینکه آتش دوزخ جز ایام معدودی به آنان نمی رسد ذکر نموده و آنها را سرزنش می کند و در آیه فوق به ادعای موهوم فرزندی خدا و دوستی خاص او اشاره شده است.

شک نیست که آنها خود را حقیقتا فرزند خدا نمیدانستند تنها مسیحیان، عیسی را فرزند حقیقی خدا میدانند و به آن تصریح میکنند (۱).

ولی منظورشان از انتخاب این نام و عنوان برای خود این بوده که بگویند رابطه خاصی با خدا دارند و گویا هر کس در نژاد آنها و یا جزء جمعیت آنها میشد بدون اینکه انجام اعمال صالحی داده باشد،خود به خود،از دوستان و گروه فرزندان خدا می شد! (۲)اما میدانیم که قرآن با تمام این امتیازات موهوم مبارزه میکند و امتیاز هر انسانی را تنها در ایمان و عمل صالح و پرهیزگاری او میشمرد،لذا در آیه فوق برای ابطال این ادعا چنین میگوید:"بگو پس چرا شما را در مقابل گناهانتان مجازات میکند"؟(قُلْ فَلِمَ یُعَذِّبُکُمْ بِذُنُوبِکُمْ).

یعنی شما خودتان اعتراف دارید که لا اقل مدتی کوتاه مجازات خواهید شد،این مجازات گناهکاران نشانه آن است که شما ادعای ارتباط فوق العاده با خدا میکنید تا آنجا که خود را دوستان بلکه فرزندان خدا می شمارید، این ادعایی بی اساس است.بعلاوه تاریخ شما نشان میدهد که گرفتار یک سلسله مجازاتها و کیفرهای الهی در همین دنیا نیز شده اید و این دلیل دیگری بر بطلان ادعای شما است.

۱- ۱) منابع مسیحیت می گوید:"لفظ پسر خدا یکی از القاب منجی و فادی ما است که بر شخص دیگر اطلاق نمی شود مگر در جایی که از قرائن معلوم شود که قصد از پسر حقیقی خدا نیست"!(قاموس کتاب مقدس ص ۳۴۵).
۲- ۲) اخیرا گروهی در محیط ما شروع به یک نوع تبلیغات مسیحیگری کرده بودند و نام خود را"گروه فرزند خدا"!گذاشته بودند.

سپس برای تاکید مطلب اضافه میکند:"شما بشری هستید از مخلوقات خدا،همانند سایر انسانها"(بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ).

و این یک قانون عمومی است که"خـدا هر که را بخواهـد(و شایسـته ببیند)می بخشد و هر که را بخواهد(و مسـتحق ببیند)کیفر میدهد".

(یَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ).

از این گذشته همه مخلوق خدا هستند و بنده و مملوک او،بنا بر این نام فرزند خدا بر کسی گذاشتن منطقی نیست.

(وَ لِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا).

"و سرانجام هم تمام مخلوقات بسوی او باز میگردند"(وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ).

در اینجا سؤالی پیش می آیـد که در کجا یهود و نصاری دعوی فرزنـدی خـدا کردنـد(هر چنـد فرزنـد در اینجا بمعنی مجازی باشد نه معنی حقیقی).

در پاسخ این سؤال باید توجه داشت که در اناجیل کنونی این تعبیر مکرر دیده میشود از جمله در انجیل یوحنا باب ۸ جمله ۴۱ به بعد از زبان عیسی خطاب به یهود میخوانیم:"شما کارهای پدر خود را میکنید(یهودیان)به او گفتند:

مـا از زنـا متولـد نشـده ایم یـک پـدر داریم که خـدا است!،عیسـی ایشـان را گفت که اگر خـدا پـدر شـما می بود مرا دوست میداشتیـد"در روایات اسـلامی نیز در حدیثی از ابن عباس میخوانیم که پیغمبر ص جمعی از یهود را بدین اسـلام دعوت کرد و آنها را از مجازات خـدا بیم داد گفتنـد:چگونه ما را از کیفر خـدا میترسانی در حالی که ما فرزندان خدا و دوسـتهای او هستیم! (۱).

در تفسـیر مجمع البیان در ذیل آیه مورد بحث،نیز حـدیثی شبیه حـدیث فوق نقل شـده که جمعی از یهود در برابر تهدید پیامبر ص به مجازات الهی گفتند:ما را تهدید مکن زیرا ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم،اگر خشم

۱- ۱) تفسیر فخر رازی جلد ۱۱ صفحه ۱۹۲.

بر ما کند همانند خشمی است که انسان نسبت به فرزند خود دارد یعنی بزودی این خشم فرو می نشیند!.

[سوره المائده (۵): آیه ۱۹]

اشاره

یٰا أَهْلَ اَلْكِتٰابِ قَدْ جٰاءَكُمْ رَسُولُنٰا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلىٰ فَتْرَةٍ مِنَ اَلرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مٰا جٰاءَنٰا مِنْ بَشِيرٍ وَ لاٰ نَذِيرٍ فَقَدْ جٰاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (١٩)

ترجمه:

۱۹-ای اهل کتاب!رسول ما به سوی شما آمد در حالی که بدنبال "فترت "میان پیامبران، حقایق را برای شما بیان می کند مبادا(روز قیامت بگوئید نه بشارت دهنده ای به سوی ما آمد،و نه بیم دهنده ای،(هم اکنون پیامبر)بشارت دهنده و بیم دهنده به سوی شما آمد و خداوند بر همه چیز توانا است.

تفسیر:

اشاره

باز در این آیه روی سخن به اهل کتاب است:"ای اهل کتاب و ای یهود و نصاری پیامبر ما بسوی شما آمد و در عصری که میان پیامبران الهی فترت و فاصله ای واقع شده بود حقایق را برای شما بیان کرد،مبادا بگوئید از طرف خدا بشارت دهنده و بیم دهنده بسوی ما نیامد".

(یٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ قَدْ جٰاءَكُمْ رَسُولُنٰا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مٰا جٰاءَنٰا مِنْ بَشِيرٍ وَ لاٰ نَذِيرٍ).

آری"بشیر"و"نذیر"یعنی پیامبر اسلام ص که افراد با ایمان و نیکوکار را به رحمت و پاداش الهی بشارت داده و افراد بی ایمان و گنهکار و آلوده را از کیفرهای الهی بیم میدهد بسوی شما آمد(فَقَدْ جٰاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ).

"فترت"در اصل بمعنی سکون و آرامش است و به فاصله میان دو جنبش و حرکت یا دو کوشش و نهضت و انقلاب نیز گفته میشود.

و از آنجا که در فاصله میان"موسی"ع و"مسیح"ع پیامبران و رسولانی وجود داشتند،اما در میان حضرت مسیح و پیغمبر اسلام ص به این شکل نبود،قرآن این دوران را دوران"فترت رسل"نامیده است،و میدانیم که در میان دوران مسیح و بعثت پیامبر ص حدود ششصد سال فاصله بود (۱).

ولی طبق آنچه در قرآن به آن اشاره شده(در سوره یس آیه ۱۴)و طبق آنچه مفسران اسلامی گفته اند حد اقل در میان این دو پیامبر،سه نفر از رسولان آمده اند و بعضی عدد آنها را چهار نفر میدانند،اما در هر حال میان وفات آن رسولان و پیامبر اسلام ص فاصله ای وجود داشت و بهمین دلیل در قرآن از آن به عنوان دوران"فترت"یاد شده است.

سؤال:

در اینجا ممکن است گفته شود،طبق عقیده ما،جامعه انسانیت لحظه ای از نماینده خدا و فرستادگان او خالی نخواهد شد چگونه ممکن است چنین فترتی وجود داشته باشد؟

پاسخ:

باید توجه داشت که قرآن میگوید علی فتره الرسل یعنی رسولانی در این

۱- ۱) بعضی فاصله میان این دو پیامبر بزرگ را کمتر از ششصد سال و بعضی بیشتر از ششصد سال و بنا به گفته بعضی فاصله میان ولادت مسیح ع و هجرت پیامبر اسلام ص به سال رومی ششصد و بیست و یک سال و صد و نود و پنج روز است(تفسیر ابو الفتوح رازی جلد ۴ پاورقی صفحه ۱۵۴.نوشته مرحوم شعرانی).

دوران نبودند اما هیچ مانعی ندارد که اوصیای آنها وجود داشته باشند.

به تعبیر بهتر"رسولان"،آنهایی بودند که دست به تبلیغات وسیع و دامنه داری میزدند،مردم را بشارت و انذار میدادند،سکوت و خاموشی اجتماعات را در هم می شکستند،و صدای خود را به گوش همگان میرساندند،ولی اوصیای آنها همگی چنین ماموریتی را نداشتند و حتی گاهی ممکن است آنها بخاطر یک سلسله عوامل اجتماعی در میان مردم بطور پنهان زندگی داشته باشند.

علی ع در یکی از بیاناتش در نهج البلاغه میفرماید:

اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم للّه بحجه اما ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا لئلا تبطل حجج اللّه و بيناته يحفظ اللّه بهم حججه و بيناته حتى يودعوها نظرائهم و يزرعوها فى قلوب اشباههم.

"آری روی زمین هرگز از کسی که قیام به حجت الهی کند خالی نخواهد ماند خواه آشکار و مشهور باشد یا پنهان و ناشناخته،برای اینکه احکام و دستورات و دلائل و نشانه های خداوند از میان نرود(و آنها را از تحریف و دستبرد مصون دارند)...خداوند بوسیله آنها دلائل و نشانه های خود را حفظ می کند تا به افرادی همانند خود بسپارند و بذر آن را در دلهای کسانی شبیه خود بیفشانند... (۱)

روشن است هنگامی که رسولان انقلابی و مبلغان موج افکن در میان جامعه نباشند تدریجا خرافات و وسوسه های شیطانی و تحریفها و بی خبری از تعلیمات الهی گسترش مییابد،اینجا است که ممکن است جمعی وضع موجود را عذر و بهانه ای برای فرار از زیر بار مسئولیتها بپندارند،در این موقع خداوند بوسیله مردان آسمانی این عذر و بهانه ها را قطع مینماید.

و در پایان آیه میفرماید:"خداوند بر هر چیز توانا است"(وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ).

یعنی مبعوث ساختن پیامبران و برانگیختن جانشینان آنها برای نشر دعوت حق در برابر قدرت او ساده و آسان است.

۱- ۱) نهج البلاغه کلمات قصار کلمه ۱۴۷.

[سوره المائده (۵): آیات ۲۰ تا ۲۶]

اشاره

وَ إِذْ قٰالَ مُوسیٰ لِقَوْمِهِ یٰا قَوْمِ اُذْکُرُوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جَعَلَ فِیکُمْ أَنْبِیٰاءَ وَ جَعَلَکُمْ مُلُوکاً وَ آتٰاکُمْ مٰا لَمْ یُؤْتِ أَحَداً مِنَ اَلْعٰالَمِینَ (۲۰) یٰا قَوْمِ اُدْخُلُوا اَلْأَرْضَ اَلْمُقَدَّسَهَ اَلَّتِی کَتَبَ اَللّٰهُ لَکُمْ وَ لاٰ تَرْتَدُّوا عَلیٰ أَدْبٰارِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خٰاسِرِینَ (۲۱) قٰالُوا یٰا مُوسیٰ إِنَّ فِیهٰا قَوْماً جَبّٰارِینَ وَ إِنّٰا لَنْ نَدْخُلَهٰا حَتّٰی یَخْرُجُوا مِنْهٰا فَإِنْ یَخْرُجُوا مِنْهٰا فَإِنّٰا دٰاخِلُونَ (۲۲) قٰالَ رَجُلاٰنِ مِنَ اَلَّذِینَ یَخٰافُونَ أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَیْهِمَا اُدْخُلُوا عَلَیْهِمُ اَلْبٰابَ فَإِذٰا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّکُمْ غٰالِبُونَ وَ عَلَی اَللّٰهِ فَتَوَکَّلُوا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (۲۳) قٰالُوا یٰا مُوسیٰ إِنّٰا لَنْ نَدْخُلَهٰا أَبَداً مٰا دٰامُوا فِیهٰا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقٰاتِلاٰ إِنّٰا هٰاهُنٰا قٰاعِدُونَ (۲۴) قٰالَ رَبِّ إِنِّی لاٰ أَمْلِکُ إِلاّٰ نَفْسِی وَ أَخِی فَافْرُقْ بَیْنَنٰا وَ بَیْنَ اَلْقَوْمِ اَلْفٰاسِقِینَ (۲۵) قٰالَ فَإِنَّهٰا مُحَرَّمَهٌ عَلَیْهِمْ أَرْبَعِینَ سَنَهً یَتِیهُونَ فِی اَلْأَرْضِ فَلاٰ تَأْسَ عَلَی اَلْقَوْمِ اَلْفٰاسِقِینَ (۲۶)

ترجمه:

۲۰-(بیاد آورید)هنگامی را که موسی به قوم خود گفت ای قوم!نعمت خدا را بر خود متذکر شوید هنگامی که در میان شما پیامبرانی قرار داد(و زنجیر استعمار فرعونی را شکست)و شما را صاحب اختیار خود قرار داد و به شما چیزهایی بخشید که به هیچیک از جهانیان نداده بود.

۲۱-ای قوم!به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته وارد شوید و به پشت سر خود باز نگردید(و عقب نشینی نکنید)که زیانکار خواهید شد.

۲۲-گفتند ای موسی در آن(سرزمین)جمعیتی ستمگرند و ما هرگز وارد آن نمی شویم تا آنها خارج شوند،اگر آنها از آن خارج شوند ما وارد خواهیم شد! ۲۳-دو نفر از مردانی که از خدا می ترسیدند و خداوند به آنها نعمت(عقل و ایمان و

شهامت)داده بود گفتند شما وارد دروازه شهر آنان شوید هنگامی که وارد شدید پیروز خواهید شد و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید.

۲۴-(بنی اسرائیل)گفتند ای موسی تا آنها در آنجا هستند ما هرگز وارد آن نخواهیم شد،تو و پروردگارت بروید و(با آنان)جنگ کنید،ما همین جا نشسته ایم!!.

۲۵-(موسی)گفت پروردگارا!من تنها اختیار خودم و برادرم را دارم،میان من و این جمعیت گنهکار جدایی بیفکن!.

۲۶-خداوند(به موسی)فرمود:این سرزمین تا چهل سال بر آنها ممنوع است(و به آن نخواهند رسید)پیوسته در زمین سرگردان خواهند بود و در باره(سرنوشت) این جمعیت گنهکار غمگین مباش.

تفسیر:

بنی اسرائیل و سرزمین مقدس

در این آیات برای زنده کردن روح حقشناسی در یهود،و بیدار کردن و جدان آنها در برابر خطاهایی که در گذشته مرتکب شدند،تا به فکر جبران بیفتند،نخست چنین می گوید،"به خاطر بیاورید زمانی را که موسی به پیروان خود گفت:ای بنی اسرائیل نعمتهایی را که خدا به شما ارزانی داشته است فراموش نکنید".

(وَ إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ یا قَوْمِ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ).

روشن است که کلمه" نِعْمَتَ اللّهِ "همه مواهب و نعمتهای پروردگار را شامل میشود ولی بدنبال آن اشاره به سه قسمت مهم از آنها کرده است.

نخست نعمت وجود پیامبران و رهبران فراوان در میان آنها است که بزرگترین موهبت الهی در باره آنان بود(إِذْ جَعَلَ فِیکُمْ أَنْبِیاءَ)تا آنجا که میگویند تنها در زمان موسی بن عمران بالغ بر هفتاد پیامبر وجود داشت و تمام

هفتاد نفری که با او به کوه طور رفتند در زمره پیامبران قرار گرفتند.

در پرتو این نعمت بود که از دره هولناك شرك و بت پرستی و گوساله پرستی رهایی یافتند و از انواع خرافات و موهومات و زشتیها و پلیدیها نجات پیدا کردند،و این بزرگترین نعمت معنوی در حق آنها بود.

سپس به بزرگترین موهبت مادی که بنوبه خود مقدمه مواهب معنوی نیز میباشد اشاره کرده میفرماید:"شما را صاحب اختیار جان و مال و زندگی خود قرار داد"(وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً).

زیرا بنی اسرائیل سالیان دراز در زنجیر اسارت و بردگی فرعون و فرعونیان بودند و هیچگونه"اختیاری"از خود نداشتند،و با آنها همچون حیوانات اسیر معامله میشد،خداوند به برکت قیام موسی بن عمران زنجیرهای بردگی و استعمار را از دست و پای آنها گشود و آنها را صاحب اختیار هستی و زندگی خود ساخت.

بعضی چنین پنداشته اند که منظور از"ملوك"در اینجا"سلاطین و پادشاهانی" است که از بنی اسرائیل برخاستند.

در حالی که میدانیم بنی اسرائیل تنها در دوران کوتاهی دارای حکومت و سلطنت بودند و به علاوه تنها بعضی از آنها به چنین مقامی رسیدند،در حالی که آیه فوق میگوید:"و جعلکم ملوکا":"خداوند همه شما را این مقام داد"، از این روشن میشود که منظور از آیه همان است که در بالا گفتیم.

گذشته از این"ملك"(بر وزن الف)در لغت هم به معنی سلطان و زمامدار آمده و هم به معنی کسی که مالك و صاحب اختیار چیزی است (۱).

در حدیثی در تفسیر در المنثور از پیامبر ص چنین نقل شده است:

ص :۳۳۶

۱- ۱) در کتب لغت می خوانیم:الملك من کان له الملك و الملك هو ما یملکه الانسان و یتصرف به-او-العظمه و السلطه:"ملك کسی است که ملك داشته و ملك کلیه چیزهایی است که انسان مالك آن می شود و در آن تصرف می کند.

کانت بنو اسرائیل اذا کان لاحدهم خادم و دابه و امراه کتب ملکا :

"هنگامی که کسی از بنی اسرائیل دارای همسر و خدمتکار و مرکب بود،به او ملک میگفتند" (۱).

و در آخر آیه بطور کلی بنعمتهای مهم و برجسته ای که در آن زمان به احدی داده نشده بود اشاره فرموده میگوید:"به شما چیزهایی داد که به احدی از عالمیان نداد".

(وَ آتاکُمْ ما لَمْ یُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعالَمِینَ) این نعمتهای متنوع،فراوان بودند،از جمله نجات معجزه آسا از چنگال فرعونیان و شکافته شدن دریا برای آنها و استفاده کردن از غذای مخصوصی بنام من و سلوی که شرح آن در جلد اول ذیل آیه ۵۷ سوره بقره گذشت و مانند آنها. سپس در آیه بعد جریان ورود بنی اسرائیل را به سرزمین مقدس چنین بیان میکند:"موسی به قوم خود چنین گفت که شما بسرزمین مقدسی که خداوند برایتان مقرر داشته است وارد شوید،و برای ورود به آن از مشکلات نترسید و از فداکاری مضایقه نکنید،اگر به این فرمان پشت کنید زیان خواهید دید".

(یا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ وَ لا تَرْتَدُّوا عَلی أَدْبارِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرِینَ).

در اینکه"ارض مقدسه"که در آیه فوق به آن اشاره شده چه نقطه ای است،مفسران گفتگو بسیار کرده اند بعضی آن را سرزمین بیت المقدس و بعضی شام و بعضی دیگر اردن یا فلسطین یا سرزمین طور،می دانند،اما بعید نیست که منظور از سرزمین مقدس تمام منطقه شامات باشد که با همه این احتمالات سازگار است،زیرا این منطقه به گواهی تاریخ مهد پیامبران الهی

۱- ۱) المیزان جلد ۵ صفحه ۳۱۹-در تفسیر طبری جلد ۶ صفحه ۱۰۸ نیز نقل شده است.

و سرزمین ظهور ادیان بزرگ،و در طول تاریخ مدتها مرکز توحید و خداپرستی و نشر تعلیمات انبیاء بوده و بهمین جهت نام سرزمین مقدس برای آن انتخاب شده است اگر چه گاهی به خصوص منطقه بیت المقدس نیز این نام اطلاق میشود (همانطور که در جلد اول صفحه ۱۸۳ توضیح داده شد).

و از جمله کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ استفاده میشود که خداوند چنین مقرر داشته بود که بنی اسرائیل در این سرزمین مقدس به آرامش و رفاه زندگی کنند(مشروط به اینکه آن را از لوث شرک و بت پرستی پاک سازند و خودشان نیز از تعلیمات انبیا منحرف نشوند)اما اگر این دستور را بکار نبندند زیانهای سنگینی دامان آنها را خواهد گرفت.

بنا بر این اگر ملاحظه میکنیم که نسلی از بنی اسرائیل که این آیه خطاب به آنها بود بالآخره موفق به ورود در این سرزمین مقدس نشدند بلکه چهل سال در بیابان سرگردان ماندند و نسل آینده آنها این توفیق را یافت منافاتی با جمله " کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ "(خداوند برای شما مقرر داشته)ندارد،زیرا این تقدیر مشروط بشرائطی بود که آنها انجام ندادند همانطور که در آیات بعد استفاده میشود.

اما بنی اسرائیل در برابر این پیشنهاد موسی-همانطور که روش افراد ضعیف و ترسو و بی اطلاع است که مایلند همه پیروزیها در سایه تصادفها و یا معجزات برای آنها فراهم شود و به اصطلاح لقمه را بگیرند و در دهانشان بگذارند"به او گفتند:ای موسی!تو که میدانی در این سرزمین جمعیتی جبار و زورمند زندگی می کنند و ما هرگز در آن گام نخواهیم گذاشت تا آنها این سرزمین را تخلیه کرده و بیرون روند،هنگامی که آنها خارج شوند ما فرمان تو را اطاعت خواهیم کرد و گام در این سرزمین مقدس خواهیم گذاشت". (قالُوا یا مُوسی إِنَّ فِیها قَوْماً جَبّارِینَ (۱)وَ إِنّا لَنْ نَدْخُلَها حَتّی یَخْرُجُوا مِنْها فَإِنْ یَخْرُجُوا مِنْها فَإِنّا داخِلُونَ).

---

۱ – ۱) باید توجه داشت که واژه"جبار"در اصل از ماده"جبر"بمعنی اصلاح کردن چیزی است که توام با فشار و قهر باشد،بهمین جهت بستن استخوان شکسته را"جبر" می گویند ولی بعدا از یک سو به هر نوع جبران و از سوی دیگر به هر نوع قهر و غلبه اطلاق شده است(و اگر بخداوند نام"جبار"اطلاق می شود یا بخاطر تسلط او بر همه چیز است و یا بخاطر اصلاح کردن هر موجود نیازمند به اصلاحی است).

این پاسخ بنی اسرائیل بخوبی نشان میدهد که استعمار فرعونی در طول سالیان دراز چه اثر شومی روی نسل آنها گذارده بود،و کلمه"لن"که معمولا ـ بمعنی"نفی ابد"است نشان دهنده وحشت عمیق این جمعیت از دست زدن بمبارزه برای آزاد کردن و پاک ساختن سرزمین مقدس است.

ولی بنی اسرائیل می بایست،سرزمین مقدس را با فداکاری و تلاش و کوشش و جهاد بدست آورند و اگر فرضا بر خلاف سنت الهی با یک معجزه تمام دشمنان بدون هیچگونه اقدامی محو و نابود میشدند و بنی اسرائیل بدون رنج و زحمت و ارث این منطقه آباد و وسیع میشدند تازه از اداره کردن آن عاجز میماندند و علاقه ای به حفظ چیزی که برای آن زحمتی نکشیده بودند، نشان نمی دادند و آمادگی و شایستگی چنان کاری را نداشتند.

ضمنا منظور از قوم جبار در این آیه-آن گونه که از تواریخ استفاده میشود-جمعیت"عمالقه" (۱)بوده اند که اندامهای درشت و بلند داشتند و گاهی در باره طول قد آنها مبالغه ها شده و افسانه ها ساخته اند و مطالب مضحکی که با هیچ دلیل عملی همراه نیست پیرامون آنها مخصوصا پیرامون"عوج"در تواریخ ساختگی و آمیخته به خرافات دیده میشود.و چنین به نظر میرسد که این گونه افسانه ها که به پاره ای از کتب اسلامی نیز راه یافته از ساخته های بنی اسرائیل

ص :۳۳۹

---

۱ - ۱) عمالقه جمعیتی از نژاد سامی بودند که در شمال شبه جزیره عربستان نزدیک صحرای سینا زندگی می کردند،آنها بمصر حمله کردند و مدتها آن را در اختیار داشتند حکومت آنها در حدود ۵۰۰ سال طول کشید(از سال ۲۲۱۳ قبل از میلاد تا ۱۷۰۳ قبل از میلاد(دائره المعارف فرید وجدی جلد ۶ صفحه ۲۳۲ طبع سوم).

است که معمولا از آنها به عنوان"اسرائیلیات"نام میبرند،شاهد این سخن این است که در متن تورات فعلی نیز نمونه ای از این افسانه ها بچشم میخورد،در سفر اعداد اواخر فصل سیزدهم چنین میخوانیم:در باره زمینی که(جاسوسان بنی اسرائیلی)تجسس نموده بودند خبر بد از آن بنی اسرائیل رسانیده گفتند:

زمینی که از آن،جهت تجسس نمودنش،گذر کردیم زمینی است که ساکنانش را تلف مینماید و تمامی قومی که در آن دیدیم مردمان بلندقدند و هم در آنجا بلندقدان یعنی اولاد"عناق"که بلندقدانند دیدیم،و مادر نظر خود مثل ملخ نمودار بودیم و همچنین در نظر ایشان نیز مینمودیم"! سپس قرآن میگوید در این هنگام دو نفر از مردان با ایمان که ترس از خدا در دل آنها جای داشت و بهمین دلیل مشمول نعمتهای بزرگ او شده بودند و روح استقامت و شهامت را با دوراندیشی و آگاهی اجتماعی و نظامی آمیخته بودند برای دفاع از پیشنهاد موسی ع بپاخاستند و به بنی اسرائیل گفتند:

"شما از دروازه شهر وارد بشوید هنگامی که وارد شدید(و آنها را در برابر عمل انجام شده قرار دادید)پیروز خواهید شد".

(قَالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذِينَ يَخافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غالِبُونَ) "ولی باید در هر صورت از روح ایمان استمداد کنید و بر خدا تکیه نمائید تا به این هدف برسید".

(وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

در باره اینکه این دو نفر چه کسانی بوده اند غالب مفسران نوشته اند که آنها"یوشع بن نون"و"کالب بن یوفنا"(یفنه)بوده اند که از نقبای دوازده گانه بنی اسرائیل محسوب میشدند که سابقا به آنها اشاره کردیم (۱).

ص :۳۴۰

۱- ۱) از باب اول سفر تثنیه تورات کنونی نیز استفاده می شود که نام این دو نفر "یوشع"و"کالیب"بوده است.

در تفسیر جمله مِنَ الَّذِینَ یَخافُونَ گرچه احتمالات متعددی داده شده ولی روشن است که مفهوم ظاهر جمله این است که آن دو مرد از افرادی بودند که از خدا میترسیدند و بهمین دلیل از غیر خدا وحشتی نداشتند،جمله أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمَا :"خداوند نعمتش را بر آنها ارزانی داشته بود"نیز شاهد این معنی است،چه نعمتی بالاتر از این که انسان تنها از خدا بترسد،نه از غیر او.

در اینجا این سؤال پیش میاید که این دو نفر از کجا میدانستند که اگر بنی اسرائیل با یک حمله غافلگیرانه وارد شهر بشوند عمالقه عقب نشینی خواهند کرد؟.

شاید از این نظر بوده که آنها علاوه بر اطمینانی که به وعده موسی بن عمران دائر بر فتح و پیروزی داشتند میدانستند یک قاعده کلی در تمام جنگها وجود دارد که اگر جمعیت مهاجم بتوانند خود را بمرکز اصلی دشمن برسانند یعنی در خانه او با او بجنگند معمولا پیروز خواهند شد (۱)به علاوه جمعیت "عمالقه"همانطور که دانستیم دارای اندامهای درشت بودند(اگر چه جنبه های افسانه ای این مطلب را انکار کردیم)معلوم است چنین جمعیتی در میدانهای جنگ بیابانی بهتر میتوانند هنرنمایی کنند اما در پیچ و خم کوچه های شهر آمادگی برای جنگ تن به تن کمتر دارند،از همه گذشته بطوری که میگویند آنها بر خلاف درشتی قامتشان افرادی ترسو بودند که با حمله غافلگیرانه زود مرعوب میشدند، مجموع این جهات سبب شد که آن دو نفر پیروزی بنی اسرائیل را در چنین حمله ای تضمین کنند.

ولی بنی اسرائیل هیچیک از این پیشنهادها را نپذیرفتند و بخاطر ضعف و زبونی که در روح و جان آنها لانه کرده بود،صریحا بموسی خطاب کرده،

۱- ۱) در نهج البلاغه در خطبه جهاد نیز به این تاکتیک جنگی اشاره شده فرموده است: فو اللّه ما غزی قوم فی عقر دارهم الا ذلوا :"به خدا سوگند هیچ ملتی در خانه خود مورد هجوم واقع نشدند مگر اینکه ذلیل شدند".(خطبه ۲۷ نهج البلاغه).

گفتند:"ما تا آنها در این سرزمینند هرگز و ابدا وارد آن نخواهیم شد تو و پروردگارت که به تو وعده پیروزی داده است بروید و با عمالقه بجنگید هنگامی که پیروز شدید به ما خبر کنید ما در اینجا نشسته ایم"! (قٰالُوا یٰا مُوسیٰ إِنّٰا لَنْ نَدْخُلَهٰا أَبَداً مٰا دٰامُوا فِیهٰا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقٰاتِلاٰ إِنّٰا هٰاهُنٰا قٰاعِدُونَ).

این آیه نشان میدهد که بنی اسرائیل جسارت را در مقابل پیامبر خود به حد اکثر رسانیده بودند،زیرا اولا با کلمه"لن"و ابدا مخالفت صریح خود را اظهار داشتند و ثانیا با این جمله که"تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید، ما در اینجا نشسته ایم"،موسی ع و وعده های او را در واقع تحقیر کردند، و حتی به پیشنهاد آن دو مرد الهی نیز اعتنا نکردند و شاید کمترین جوابی نگفتند.

جالب اینکه تورات کنونی نیز قسمتهای مهمی از این داستان را در باب چهاردهم از سفر اعداد آورده است آنجا که میگوید:و تمامی بنی اسرائیل بر موسی و هارون گله جو(اعتراض کننده)شدند و همگی جماعت به ایشان گفتند:ای کاش در زمین مصر می مردیم و یا اینکه در بیابان وفات میکردیم که خداوند چرا ما را به این مرز بوم آورده است تا آنکه بشمشیر افتاده،زنان ما و اطفال ما به یغما برده شوند...پس موسی و هارون در حضور جمهور جماعت بنی اسرائیل بر رو افتادند و یوشع بن نون و کالیب بن یفنه که از جمله متجسسان زمین بودند لباس خود را دریدند... در آیه بعد میخوانیم که موسی بکلی از جمعیت مایوس گشت و دست بدعا برداشت و جدایی خود را از آنها با این عبارت تقاضا کرد:"پروردگارا! من تنها اختیار دار خود و برادرم هستم،خداوندا!میان ما و جمعیت فاسقان و متمردان جدایی بیفکن تا نتیجه اعمال خود را ببینند و اصلاح شوند".

(قٰالَ رَبِّ إِنِّی لاٰ أَمْلِکُ إِلاّٰ نَفْسِی وَ أَخِی فَافْرُقْ بَیْنَنٰا وَ بَیْنَ الْقَوْمِ الْفٰاسِقِینَ).

البته کاری که بنی اسرائیل کردند یعنی رد صریح فرمان پیامبرشان در سر

حد کفر بود و اگر می بینیم قرآن لقب"فاسق"به آنها داده است بخاطر آن است که فاسق معنی وسیعی دارد و هر نوع خروج از رسم عبودیت و بندگی خدا را شامل میشود و لذا در باره شیطان نیز میخوانیم: فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ :"در برابر فرمان خدا فاسق گردید و مخالفت کرد" (۱).

ذکر این نکته نیز لازم است که از جمله مِنَ الَّذِینَ یَخافُونَ در آیات گذشته چنین استفاده میشود که اقلیتی در میان بنی اسرائیل بودند که از خدا میترسیدند و یوشع و کالیب جزء آنها محسوب می شدند،ولی در اینجا می بینیم موسی تنها از خودش و برادرش هارون اسم می برد و اشاره ای به آنها نمیکند شاید این موضوع بخاطر آن باشد که هارون هم جانشین موسی بود و هم شاخص ترین فرد بنی اسرائیل بعد از موسی،و لذا نام او را بخصوص برد. سرانجام دعای موسی ع به اجابت رسید و بنی اسرائیل نتیجه شوم اعمال خود را گرفتند،زیرا از طرف خداوند بموسی چنین وحی فرستاده شد که:"این جمعیت از ورود در این سرزمین مقدس که مملو از انواع مواهب مادی و معنوی بود تا چهل سال محروم خواهند ماند".

(قالَ فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَیْهِمْ أَرْبَعِینَ سَنَةً).

به علاوه در این چهل سال باید در بیابانها سرگردان باشند(یَتِیهُونَ فِی الْأَرْضِ) (۲).

سپس بموسی میگوید:"هر چه بر سر این جمعیت در این مدت بیاید بجا است هیچگاه در باره آنها از این سرنوشت غمگین مباش".

ص:۳۴۳

۱- ۱) سوره کهف آیه ۵۰.
۲- ۲) یتیهون از ماده"تیه"بمعنی سرگردانی است ولی بعدا این نام(نام تیه) به بیابانی گذارده شد که بنی اسرائیل در آن سرگردان بودند و این بیابان همانطور که در جلد اول این تفسیر صفحه ۱۷۷ آوردیم بخشی از بیابان سینا بوده است.

(فَلاٰ تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفٰاسِقِينَ).

جمله اخیر شاید برای این باشد که پس از صدور فرمان مجازات سرگردانی بنی اسرائیل به مدت چهل سال در بیابانها،عواطف موسی تحریک شد و شاید- همانطور که در تورات کنونی آمده است-درخواست عفو و گذشت از درگاه خداوند در باره آنها نمود،ولی به زودی به او پاسخ داده شد که آنها چنین استحقاقی را دارند،نه استحقاق عفو و گذشت،زیرا آنها همانطور که قرآن میگوید:افراد فاسق و متمرد و سرکشی بودند و هر کس چنین باشد چنین سرنوشتی برای او حتمی است.

باید توجه داشت که این محرومیت چهل ساله که هرگز جنبه انتقامی نداشت(همانطور که هیچیک از مجازاتهای الهی چنین نیست بلکه یا سازنده است و یا نتیجه عمل است)و در حقیقت فلسفه ای داشت و آن اینکه بنی اسرائیل سالیان دراز در زیر ضربات استعمار فرعون به سر برده بودند و رسوبات این دوران به صورت عقده های حقارت و خود کم بینی و احساس ذلت و کمبود در روح آنها لانه کرده بود و حاضر نشدند در مدتی کوتاه زیر نظر رهبری بزرگ همانند موسی ع روح و جان خود را شستشو دهند و با یک جهش سریع برای زندگی نوینی که توام با افتخار و قدرت و سربلندی باشد آماده شوند، و آنچه را به موسی ع در مورد عدم اقدام به یک جهاد آزادیبخش در سرزمینهای مقدس گفتند،دلیل روشن این حقیقت بود.

لذا میبایست سالیان دراز در بیابانها سرگردان بمانند و نسل موجود که نسل ضعیف و ناتوان بود تدریجا از میان برود،نسلی نو در محیط صحرا، در محیط آزادی و حریت،در آغوش تعلیمات الهی،و در عین حال در میان مشکلات و سختیها که به روح و جسم انسان توان و نیرو می بخشد پرورش یابد تا بتواند دست به چنان جهادی بزنند و حکومت حق را در سرزمینهای مقدس برپا دارد!.

ص :۳۴۴

[سوره المائده (۵): آیات ۲۷ تا ۲۹]

اشاره

وَ اُتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ اِبْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ اَلْآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قالَ إِنَّما يَتَقَبَّلُ اَللّٰهُ مِنَ اَلْمُتَّقِينَ (۲۷) لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي ما أَنَا بِباسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخافُ اَللّٰهَ رَبَّ اَلْعالَمِينَ (۲۸) إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَ إِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحابِ اَلنّارِ وَ ذٰلِكَ جَزاءُ اَلظّالِمِينَ (۲۹)

ترجمه:

۲۷-داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان،هنگامی که هر کدام عملی برای تقرب (به پروردگار)انجام دادند،اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (برادری که عملش مردود شده بود به برادر دیگر)گفت:بخدا سوگند تو را خواهم کشت(برادر دیگر)گفت(من چه گناهی دارم زیرا)خدا تنها از پرهیزکاران می پذیرد! ۲۸-اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی من دست به قتل تو نمی گشایم،چون از پروردگار جهانیان می ترسم!.

۲۹-من می خواهم با گناه من و خودت(از این عمل)بازگردی(و بار هر دو را بدوش کشی)و از دوزخیان گردی و همین است سزای ستمکاران!.

تفسیر:

نخستین قتل در روی زمین!

در این آیات داستان فرزندان آدم،و قتل یکی به وسیله دیگری،شرح داده شده است و شاید ارتباط آن با آیات سابق که در باره بنی اسرائیل بود

ص: ۳۴۵

این باشد که انگیزه بسیاری از خلافکاریهای بنی اسرائیل مسئله"حسد"بود،و خداوند در این آیات به آنها گوشزد میکند که سرانجام حسد چگونه ناگوار و مرگبار میباشد که حتی بخاطر آن برادر دست به خون برادر خود می آلاید! نخست می فرماید:"ای پیامبر!داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان".

(وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ).

ذکر کلمه"بالحق"ممکن است اشاره به این باشد که سرگذشت مزبور در"عهد قدیم"(تورات)با خرافاتی آمیخته شده است،اما آنچه در قرآن آمده عین واقعیتی است که روی داده است،شک نیست که منظور از کلمه "آدم"در اینجا همان آدم معروف پدر نخستین نسلهای کنونی است و اینکه بعضی احتمال داده اند منظور از آن مردمی به نام"آدم"از قبیله بنی اسرائیل بوده بی اساس است،زیرا این کلمه کرارا در قرآن مجید به همین معنی آمده است و اگر در اینجا معنی دیگری داشت لازم بود قرینه ای ذکر شود،اما آیه " مِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ ..."که تفسیر آن بزودی خواهد آمد،هرگز نمی تواند قرینه ای بر این معنی بوده باشد چنان که خواهیم گفت.

سپس بشرح داستان می پردازد و میگوید:"در آن هنگام که هر کدام کاری برای تقرب به پروردگار انجام دادند،اما از یکی پذیرفته شد و از دیگر پذیرفته نشد".

(إِذْ قَرَّبٰا قُرْبٰاناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمٰا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ).

و همین موضوع سبب شد برادری که عملش قبول نشده بود دیگری را تهدید بقتل کند،و"سوگند یاد نماید که تو را خواهم کشت"!(قٰالَ لَأَقْتُلَنَّكَ) اما برادر دوم او را نصیحت کرد و گفت اگر چنین جریانی پیش آمده گناه من نیست بلکه ایراد متوجه خود تو است که عملت با تقوا و پرهیزگاری همراه

نبوده است و "خدا تنها از پرهیزگاران میپذیرد".

(قَالَ إِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ). پس اضافه کرد:حتی "اگر تو به تهدیدت جامه عمل بپوشانی و دست به کشتن من دراز کنی،من هرگز مقابله به مثل نخواهم کرد و دست به کشتن تو دراز نمی کنم.

(لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَیَّ یَدَکَ لِتَقْتُلَنِی مَا أَنَا بِبَاسِطٍ یَدِیَ إِلَیْکَ لِأَقْتُلَکَ).

"چرا که من از خدا میترسم و هرگز دست به چنین گناهی نمی آلایم" (إِنِّی أَخَافُ اللّهَ رَبَّ الْعَالَمِینَ). به علاوه من نمیخواهم بار گناه دیگری را بدوش بکشم "بلکه میخواهم تو بار گناه من و خویش را بدوش بکشی "(زیرا اگر براستی این تهدید را عملی سازی بار گناهان گذشته من نیز بر دوش تو خواهد افتاد چرا که حق حیات را از من سلب نمودی باید غرامت آن را بپردازی و چون عمل صالحی نداری باید گناهان مرا بدوش بگیری!) (إِنِّی أُرِیدُ أَنْ تَبُوءَ (۱)بِإِثْمِی وَ إِثْمِکَ).

و مسلما با قبول این مسئولیت بزرگ "از دوزخیان خواهی بود و همین است جزای ستمکاران".

(فَتَکُونَ مِنْ أَصْحَابِ النّارِ وَ ذلِکَ جَزَاءُ الظّالِمِینَ).

چند نکته در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-در قرآن مجید نامی از فرزندان آدم نه در اینجا و نه در جای دیگر

۱- ۱) "تبوء "از ماده "بواء "به معنی بازگشت است.

برده نشده،ولی طبق آنچه در روایات اسلامی آمده است نام یکی "هابیل " و دیگری "قابیل "بود،اما در سفر تکوین تورات باب چهارم نام یکی "قائن " و دیگری "هابیل "ذکر شده،و به طوری که مفسر معروف "ابو الفتوح رازی " میگوید:در نام هر کدام چندین لغت است نام اولی "هابیل "یا "هابل "یا "هابن "بوده،و نام دیگری "قابیل "یا "قابین "یا "قابل "یا "قابن "و یا "قبن "بوده است،و در هر صورت تفاوت میان روایات اسلامی و متن تورات در مورد نام "قابیل "بازگشت به اختلاف لغت می کند و مطلب مهمی نیست.

ولی شگفت آور اینکه یکی از دانشمندان مسیحی این موضوع را بعنوان یک ایراد بر قرآن ذکر کرده که چرا قرآن بجای "قائن "، "قابیل "گفته است؟!در حالی که اولا-اینگونه اختلاف در لغت و حتی در ذکر نامها فراوان است مثلا تورات "ابراهیم "را "ابراهام "و قرآن او را "ابراهیم "نامیده.

و ثانیا-اساسا اسم هابیل و قابیل در قرآن نیست و تنها در روایات اسلامی آمده است (۱).

۲-میدانیم که "قربان "بمعنی چیزی است که باعث تقرب به پروردگار میشود،اما در باره کاری که آن دو برادر انجام داده اند در قرآن ذکری به میان نیامده ولی طبق بعضی از روایات اسلامی و آنچه در تورات سفر تکوین باب چهار آمده است "هابیل "چون دامداری داشت یکی از بهترین گوسفندان و فراورده های آن را برای این کار انتخاب نمود،و "قابیل "که مردی کشاورز بود از بدترین قسمت زراعت خود خوشه ها یا آردی برای این منظور تهیه کرد.

۳-در اینکه فرزندان آدم از کجا فهمیدند که عمل یکی در پیشگاه پروردگار پذیرفته شده و عمل دیگری مردود،باز در قرآن توضیحی داده نشده،

ص :۳۴۸

---

۱ – ۱) علامه فقید شیخ محمد جواد بلاغی رساله ای در این زمینه به نام "الاکاذیب الاعاجیب "(دروغهای شگفت انگیز)نوشته است که در آن دروغهایی همانند دروغ فوق جمع آوری شده.این رساله به فارسی ترجمه و چاپ شده است.

تنها در بعضی از روایات اسلامی میخوانیم که آن دو فراورده های خود را به بالای کوهی بردند،صاعقه ای به نشانه قبولی به فراورده هابیل خورد و آن را سوزاند اما دیگری به حال خود باقی ماند و این نشانه سابقه نیز داشته است.

اما بعضی از مفسران معتقدند که قبولی عمل یکی،و رد عمل دیگری، از طریق وحی به آدم به آنها اعلام گشت و علت آن هم چیزی جز این نبود که هابیل مردی با صفا و فداکار و با گذشت در راه خدا بود ولی قابیل مردی تاریکدل و حسود و لجوج بود،و سخنانی که قرآن در همین آیات بعد از این دو برادر نقل می کند بخوبی روشنگر چگونگی روحیه آنها است.

۴-از این آیات بخوبی استفاده میشود که سرچشمه نخستین اختلافات و قتل و تعدی و تجاوز در جهان انسانیت مسئله حسد بوده،و این موضوع ما را به اهمیت این رذیله اخلاقی و اثر فوق العاده آن در رویداده های اجتماعی آشنا می سازد.

ص: ۳۴۹

[سوره المائده (۵): آیات ۳۰ تا ۳۱]

اشاره

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ اَلْخاسِرِينَ (۳۰) فَبَعَثَ اَللّهُ غُراباً يَبْحَثُ فِي اَلْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قالَ يا وَيْلَتى أَ عَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هذَا اَلْغُرابِ فَأُوارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ اَلنّادِمِينَ (۳۱)

ترجمه:

۳۰-نفس سرکش تدریجا او را مصمم به کشتن برادر کرد،و او را کشت،و از زیانکاران شد.

۳۱-سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین جستجو(و کند و کاو)می کرد تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند،او گفت:وای بر من!آیا من نمی توانم مثل این زاغ باشم و جسد برادر خود را دفن کنم،و سرانجام (از ترس رسوایی و بر اثر فشار و جدان از کار خود)پشیمان شد.

تفسیر:

پرده پوشی بر جنایت

در این آیات دنباله ماجرای فرزندان آدم تعقیب شده است نخست میگوید:

نفس سرکش قابیل او را مصمم به کشتن برادر کرد و او را کشت.

(فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ).

با توجه به اینکه"طوع"در اصل بمعنی رام شدن چیزی است،از این جمله چنین استفاده میشود که بعد از قبولی عمل"هابیل"،طوفانی در دل"قابیل" به وجود آمد از یک سو آتش حسد هر دم در دل او زبانه می کشید،و او را به

انتقـام جـویی دعـوت میکرد،و از سـوی دیگر عـاطفه برادری و عـاطفه انسـانی و تنفر ذاتی از گنـاه و ظلـم و بیــدادگری و قتل نفس،او را از این جنایت باز می داشت،ولی سـرانجام نفس سـرکش آهسـته آهسـته بر عوامل باز دارنـده چیره شـد،و و جـدان بیـدار و آگـاه او را رام کرد و به زنجیر کشـید و برای کشـتن برادر آمـاده سـاخت،جمله"طوعت"در عین کوتاهی اشاره ای پر معنی بـه همـه اینهـا اسـت،زیرا میـدانیم رام کردن چیزی در یـک لحظـه صـورت نمیگیرد، بلکـه بطـور تـدریجی و پس از کشمکشهایی صورت میگیرد.

سپس می گوید:"و بر اثر این عمل زیانکار شد"(فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرِینَ).

چه زیانی از این بالاتر که عذاب و جدان و مجازات الهی و نام ننگین را تا دامنه قیامت برای خود خرید.

بعضـی از کلمه"اصبح"خواسته اند استفاده کنند که این قتل در شب واقع شده در حالی که این کلمه در لغت عرب مخصوص به شب یـا روز نیست، بلکه دلیـل بر وقـوع چیزی استماننـد آیه ۱۰۳ آل عمران" فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً ":"به برکت نعمت خداوند همه شما برادر شدید".

بطوری که از بعضـی از روایـات که از امـام صـادق ع نقل شـده اسـتفاده میشود هنگامی که قابیل برادر خود را کشت او را در بیابان افکنـده بود و نمیدانست چه کند؟چیزی نگذشت که درندگان بسوی جسد هابیل روی آوردند و او(که گویا تحت فشار شدیـد و جـدان قرار گرفته بود)برای نجات جسـد برادر خود مدتی آن را بر دوش کشـید،ولی باز پرندگان اطراف او را گرفته بودنـد،و در این انتظار بودنـد که چه موقع جسـد را به خاک می افکند تا به آن حمله ور شوند! (۱). در این موقع همانطور که قرآن می گویـد،خداوند زاغی را فرسـتاد که خاکهای زمین را کنار بزند و با پنهان کردن جسد بی جان زاغ دیگر،و یا با پنهان کردن قسمتی از طعمه خود،آن چنان که عادت زاغ است،به قابیل

۱- ۱) -مجمع البیان ذیل آیه.

نشان دهد که چگونه جسد برادر خویش را به خاک بسپارد.

(فَبَعَثَ اللّهُ غُراباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ) (۱)البته این موضوع جای تعجب نیست که انسان مطلبی را از پرنده ای بیاموزد زیرا تاریخ و تجربه هر دو نشان داده اند که بسیاری از حیوانات دارای یک سلسله معلومات غریزی هستند که بشر در طول تاریخ خود آنها را از آنان آموخته و دانش خود را با آن تکمیل کرده است،حتی در بعضی از کتب طبی می نویسند که انسان در قسمتی از معلومات طبی خود مدیون حیوانات است!

سپس قرآن اضافه می کند در این موقع قابیل از غفلت و بی خبری خود ناراحت شد و"فریاد بر آورد که ای وای بر من!آیا من باید از این زاغ هم ناتوانتر باشم و نتوانم همانند او جسد برادرم را دفن کنم".

(قالَ يا وَيْلَتى أَ عَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَأُوارِيَ سَوْأَةَ أَخِي).

اما به هر حال سرانجام از کرده خود نادم و پشیمان شد همانطور که قرآن میگوید:(فَأَصْبَحَ مِنَ النّادِمِينَ).

آیا پشیمانی او به خاطر این بود که عمل زشت و ننگینش سرانجام بر پدر و مادر و احتمالا بر برادران دیگر آشکار خواهد شد؟و او را شدیدا سرزنش خواهند کرد؟و یا به خاطر این بود که چرا مدتی جسد برادر را بر دوش می کشید و آن را دفن نمیکرد؟و یا به خاطر این بوده که اصولا انسان بعد از

۱- ۱) "یبحث"از ماده"بحث"بطوری که در مجمع البیان آمده در اصل بمعنی جستجوی چیزی در خاک است ولی بعدا به هر گونه جستجو حتی در مباحث فکری و عقلی آمده است و"سواه"در اصل بمعنی هر چیزی که انسان را ناخوشایند آید می باشد و لذا گاهی به جسد مرده و حتی به عورت گفته می شود-ضمنا باید توجه داشت که فاعل در جمله "لیریه"ممکن است خداوند باشد یعنی خدا می خواست برای حفظ احترام هابیل طرز دفن او را به قابیل بیاموزد و نیز ممکن است فاعل آن همان زاغ که بفرمان خداوند چنین برنامه ای را اجراء کرد،باشد.

انجام هر کار زشتی یک نوع حالت ناراحتی و ندامت در دل خویش احساس میکند،ولی روشن است که انگیزه ندامت او هر یک از احتمالات سه گانه فوق باشد دلیل بر توبه او از گناه نخواهد بود،توبه آن است که از ترس خدا و به خاطر زشتی عمل انجام گیرد،و او را وادار کند که در آینده هرگز به سراغ چنین کارهایی نرود،اما هیچگونه نشانه ای در قرآن از صدور چنین توبه ای از قابیل به چشم نمی خورد،بلکه در آیه بعد شاید اشاره به عدم چنین توبه ای نیز باشد.

در حدیثی از پیامبر اسلام نقل شده که فرمود:

"لا تقتل نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمها لانه کان اول من سن القتل" (۱).

"خون هیچ انسانی به ناحق ریخته نمی شود مگر اینکه سهمی از مسئولیت آن بر عهده قابیل است که این سنت شوم آدم کشی را در دنیا بنا نهاد".

ضمنا از این حدیث به خوبی بر می آید که هر سنت زشت و شومی ما دام که در دنیا باقی است سهمی از مجازات آن بر دوش نخستین پایه گذار آن می باشد! شک نیست که سرگذشت فرزندان آدم یک سرگذشت واقعی است و علاوه بر اینکه ظاهر آیات قرآن و اخبار اسلامی این واقعیت را اثبات می کند تعبیر "بالحق"که در نخستین آیه از این آیات وارد شده نیز شاهدی برای این موضوع است،بنا بر این کسانی که به این آیات جنبه تشبیه و کنایه و داستان فرضی و به اصطلاح "سمبولیک"داده اند گفتاری بدون دلیل دارند.

ولی در عین حال هیچ مانعی ندارد که این "سرگذشت واقعی"نمونه ای باشد از نزاع و جنگ مستمری که همیشه در زندگانی بشر بوده است:در یک سو مردان پاک و با ایمان،با اعمال صالح و مقبول درگاه خدا و در سوی دیگر افراد آلوده

۱- ۱) مسند احمد حنبل طبق نقل تفسیر فی ظلال جلد دوم ذیل آیه صفحه ۷۰۳.

و منحرف با یک مشت کینه توزی و حسادت و تهدید و قلدری،قرار داشته اند، و چه بسیار از افراد پاک که به دست آنها شربت شهادت نوشیده اند.

ولی سرانجام آنها از عاقبت زشت اعمال ننگینشان آگاه می شوند،و برای پرده پوشی و دفن آن بهر سو می دوند،و در این موقع آرزوهای دور و دراز که زاغ سمبل و مظهر آن است به سراغشان می شتابد،و آنها را به پرده پوشی بر آثار جنایاتشان دعوت می کند اما در پایان جز خسران و زیان و حسرت چیزی عائدشان نخواهد شد!.

[سوره المائده (۵): آیه ۳۲]

اشاره

مِنْ أَجْلِ ذٰلِکَ کَتَبْنٰا عَلیٰ بَنِی إِسْرٰائِیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسٰادٍ فِی اَلْأَرْضِ فَکَأَنَّمٰا قَتَلَ اَلنّٰاسَ جَمِیعاً وَ مَنْ أَحْیٰاهٰا فَکَأَنَّمٰا أَحْیَا اَلنّٰاسَ جَمِیعاً وَ لَقَدْ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُنٰا بِالْبَیِّنٰاتِ ثُمَّ إِنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذٰلِکَ فِی اَلْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (۳۲)

ترجمه:

۳۲-بهمین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد چنان است که گویی همه انسانها را کشته و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است،و رسولان ما با دلایل روشن بسوی بنی اسرائیل آمدند،اما بسیاری از آنها،تعدی و اسراف،در روی زمین کردند.

تفسیر:

پیوند انسانها

پس از ذکر داستان فرزندان آدم یک نتیجه گیری کلی و انسانی در این آیه شده

ص: ۳۵۴

است نخست می فرماید:"بخاطر همین موضوع بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر گاه کسی انسانی را بدون ارتکاب قتل،و بدون فساد در روی زمین به قتل برساند،چنان است که گویا همه انسانها را کشته است و کسی که انسانی را از مرگ نجات دهد گویا همه انسانها را از مرگ نجات داده است. مِنْ أَجْلِ (۱)ذٰلِکَ کَتَبْنٰا عَلیٰ بَنِی إِسْرٰائِیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسٰادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّمٰا قَتَلَ النّٰاسَ جَمِیعاً وَ مَنْ أَحْیٰاهٰا فَکَأَنَّمٰا أَحْیَا النّٰاسَ جَمِیعاً) در اینجا سؤال مهمی پیش می آید که چگونه قتل یک انسان مساوی است با قتل همه انسانها و نجات یک نفر مساوی با نجات همه انسانها می باشد؟ مفسران در اینجا پاسخهای زیادی داده اند.در تفسیر"تبیان"شش پاسخ و در"مجمع البیان"پنج پاسخ و در"کنز العرفان"چهار پاسخ به آن داده شده است ولی پاره ای از آنها از معنی آیه بسیار دور است.

آنچه می توان در پاسخ سؤال فوق گفت این است که:قرآن در این آیه یک حقیقت اجتماعی و تربیتی را بازگو میکند زیرا:

اولا-کسی که دست به خون انسان بی گناهی می آلاید در حقیقت چنین آمادگی را دارد که انسانهای بی گناه دیگری را که با آن مقتول از نظر انسانی و بی گناهی برابرند مورد حمله قرار دهد و بقتل برساند،او در حقیقت یک قاتل است و طعمه او انسان بی گناه،و میدانیم تفاوتی در میان انسانهای بی گناه از این نظر نیست،همچنین کسی که بخاطر نوعدوستی و عاطفه انسانی،دیگری را از مرگ نجات بخشد این آمادگی را دارد که این برنامه انسانی را در مورد هر بشر دیگری انجام دهد،او علاقمند به نجات انسانهای بی گناه است و از این نظر برای او این انسان و آن انسان تفاوت نمی کند و با توجه به اینکه قرآن

۱- ۱) "اجل"بر وزن"نخل"در اصل بمعنی جنایت است سپس به هر کاری که عاقبت ناگواری دارد گفته شده و بعد از آن به هر کاری که عاقبتی داشته باشد گفته اند و الان غالبا برای تعلیل و بیان علت چیزی بکار می رود.

می گوید" فَکَأَنَّما ..."استفاده می شود که مرگ و حیات یک نفر اگر چه مساوی با مرگ و حیات اجتماع نیست اما شباهتی به آن دارد.

ثانیا-جامعه انسانی در حقیقت یک واحد بیش نیست و افراد آن همانند اعضای یک پیکرند،هر لطمه ای به عضوی از اعضای این پیکر برسد اثر آن کم و بیش در سائر اعضاء آشکار میگردد زیرا یک جامعه بزرگ از افراد تشکیل شده و فقدان یک فرد خواه ناخواه ضربه ای به همه جامعه بزرگ انسانی است.

فقدان او سبب می شود که به تناسب شعاع تاثیر وجودش در اجتماع محلی خالی بماند،و زیانی از این رهگذر دامن همه را بگیرد،همچنین احیای یک نفس سبب احیای سائر اعضای این پیکر است،زیرا هر کس به اندازه وجود خود در ساختمان مجتمع بزرگ انسانی و رفع نیازمندیهای آن اثر دارد بعضی بیشتر و بعضی کمتر.

و اگر در بعضی از روایات میخوانیم که مجازات چنین انسانی در قیامت مجازات کسی است که همه انسانها را کشته اشاره بهمین است نه اینکه از هر جهت مساوی یکدیگر باشند و لذا در ذیل همین روایات می خوانیم اگر تعداد بیشتری را بکشد مجازات او همان نسبت مضاعف شود! از این آیه اهمیت مرگ و حیات یک انسان از نظر قرآن کاملا آشکار می شود،و با توجه به اینکه این آیات در محیطی نازل گردید که خون بشر مطلقا در آن ارزشی نداشت عظمت آن آشکارتر میگردد.

قابل توجه اینکه در روایات متعددی وارد شده است که آیه اگر چه مفهوم ظاهرش مرگ و حیات مادی است اما از آن مهمتر مرگ و حیات معنوی یعنی گمراه ساختن یک نفر یا نجات او از گمراهی است.کسی از امام صادق ع تفسیر این آیه را پرسید،امام فرمود:

"

من حرق او غرق-ثم سکت-ثم قال تاویلها الاعظم ان دعاها فاستجاب له ":

ص :۳۵۶

یعنی منظور از "کشتن" و "نجات از مرگ" که در آیه آمده نجات از آتش سوزی یا غرقاب و مانند آن است،سپس امام سکوت کرد و بعد فرمود:

تاویل اعظم و مفهوم بزرگتر آیه این است که دیگری را دعوت به سوی راه حق یا باطل کند و او دعوتش را بپذیرد (۱).

سؤال دیگری که در آیه باقی می ماند این است که چرا نام بنی اسرائیل بخصوص در این آیه آمده؟با اینکه می دانیم حکم مزبور اختصاصی به آنها ندارد.

در پاسخ می توان گفت ذکر نام بنی اسرائیل به خاطر آن است که مسئله قتل و خونریزی مخصوصا قتلهایی که از حسد و تفوق طلبی سرچشمه می گیرد در میان آنها فراوان بوده است،و هم اکنون نیز قربانیان بی گناهی که به دست آنها کشته می شوند رقم بزرگی را تشکیل می دهند،به همین جهت نخستین بار این حکم الهی در برنامه های آنها گنجانیده شد! و در پایان آیه:اشاره به قانون شکنی بنی اسرائیل کرده میفرماید:

"پیامبران ما با دلائل روشن برای ارشاد آنها آمدند ولی بسیاری از آنها قوانین الهی را در هم شکستند و راه اسراف را در پیش گرفتند".

(وَ لَقَدْ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُنٰا بِالْبَيِّنٰاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ).

باید توجه داشت که:اسراف در لغت،معنی وسیعی دارد که هر گونه تجاوز و تعدی از حد را شامل می شود اگر چه غالبا در مورد بخششها و هزینه ها و مخارج به کار می رود.

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۱ صفحه ۶۲۰-در این زمینه روایات دیگری نیز به همان مضمون وارد شده است.

[سوره المائده (۵): آیات ۳۳ تا ۳۴]

اشاره

إِنَّمَا جَزٰاءُ اَلَّذِينَ يُحٰارِبُونَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي اَلْأَرْضِ فَسٰاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلاٰفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ اَلْأَرْضِ ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي اَلدُّنْيٰا وَ لَهُمْ فِي اَلْآخِرَةِ عَذٰابٌ عَظِيمٌ (۳۳) إِلاَّ اَلَّذِينَ تٰابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۴)

ترجمه:

۳۳-کیفر آنها که با خدا و پیامبر به جنگ بر می خیزند و در روی زمین دست به فساد می زنند.

(و با تهدید به اسلحه به جان و مال و ناموس مردم حمله می برند)این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا(چهار انگشت از)دست راست و پای چپ آنها بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند،این رسوایی آنها در دنیاست و در آخرت مجازات بزرگی دارند.

۳۴-مگر آنها که قبل از دست یافتن شما بر آنان توبه کنند،بدانید(خدا توبه آنها را می پذیرد)خداوند آمرزنده و مهربان است.

شان نزول

در شان نزول این آیه چنین نقل کرده اند که:جمعی از مشرکان خدمت پیامبر آمدند و مسلمان شدند اما آب و هوای مدینه به آنها نساخت،رنگ آنها زرد و بدنشان بیمار شد،پیامبر ص برای بهبودی آنها دستور داد به خارج مدینه در نقطه خوش آب و هوایی از صحرا که شتران زکات را در آنجا به چرا می بردند بروند و ضمن استفاده از آب و هوای آنجا از شیر تازه شتران به حد کافی استفاده کنند،آنها چنین کردند و بهبودی یافتند اما به جای تشکر از پیامبر ص چوپانهای مسلمان را دست و پا بریده و چشمان آنها را از بین بردند

ص:۳۵۸

و سپس دست به کشتار آنها زدند و شتران زکاه را غارت کرده و از اسلام بیرون رفتند.پیامبر ص دستور داد آنها را دستگیر کردند و همان کاری که با چوپانها انجام داده بودند به عنوان مجازات در باره آنها انجام یافت، یعنی چشم آنها را کور کردند و دست و پای آنها را بریدند و کشتند تا دیگران عبرت بگیرند و مرتکب این اعمال ضد انسانی نشوند،آیه فوق در باره این گونه اشخاص نازل گردید و قانون اسلام را در مورد آنها شرح داد. (۱)

تفسیر:

کیفر آنها که به جان و مال مردم حمله می برند

این آیه در حقیقت بحثی را که در مورد قتل نفس در آیات سابق بیان شد تکمیل می کند و جزای افراد متجاوزی را که اسلحه بروی مسلمانان می کشند و با تهدید به مرگ و حتی کشتن،اموالشان را به غارت می برند، با شدت هر چه تمامتر بیان می کند،و می گوید:"کیفر کسانی که با خدا و پیامبر به جنگ بر می خیزند و در روی زمین دست به فساد می زنند این است که یکی از چهار مجازات در مورد آنها اجراء شود:"نخست"اینکه کشته شوند، "دیگر"اینکه به دار آویخته شوند،"سوم"این که دست و پای آنها به طور مخالف(دست راست با پای چپ)بریده شود"چهارم"اینکه از زمینی که در آن زندگی دارند تبعید گردند".

(إِنَّمٰا جَزٰاءُ الَّذِینَ یُحٰارِبُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَسٰاداً أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلاٰفٍ أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ).

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

ص: ۳۵۹

۱- ۱) تفسیر المنار جلد ۶ صفحه ۳۵۳ و تفسیر قرطبی جلد ۳ صفحه ۲۱۴۵.

۱-منظور از "محاربه با خدا و پیامبر"آن چنان که در احادیث اهل بیت وارد شده و شان نزول آیه نیز کم و بیش به آن گواهی می دهد این است که:

کسی با تهدید به اسلحه به جان یا مال مردم تجاوز کند،اعم از اینکه به صورت دزدان گردنه ها در بیرون شهرها چنین کاری کند و یا در داخل شهر،بنا بر این افراد چاقوکشی که حمله به جان و مال و نوامیس مردم می کنند نیز مشمول آن هستند.

ضمنا جالب توجه است که محاربه و ستیز با بندگان خدا در این آیه به عنوان محاربه با خدا معرفی شده و این تاکید فوق العاده اسلام را در باره حقوق انسانها و رعایت امنیت آنان ثابت می کند.

۲-منظور از قطع دست و پا طبق آنچه در کتب فقهی اشاره شده همان مقداری است که در مورد سرقت بیان گردیده یعنی تنها بریدن چهار انگشت از دست یا پا می باشد (۱).

۳-آیا مجازاتهای چهارگانه فوق جنبه تخییری دارد یعنی حکومت اسلام هر کدام از آنها را در باره هر کسی صلاح ببیند اجراء می کند،و یا متناسب با چگونگی جرم و جنایتی است که از آنها انجام گرفته؟یعنی اگر افراد محارب دست به کشتن انسانهای بی گناهی زده اند مجازات قتل برای آنها انتخاب می شود و اگر اموال مردم را با تهدید به اسلحه ببرند انگشتان دست و پای آنها قطع می شود و اگر هم دست به آدم کشی و هم سرقت اموال زده باشند اعدام می شوند و جسد آنها برای عبرت مردم مقداری به دار آویخته می شود و اگر تنها اسلحه به روی مردم کشیده اند بدون اینکه خونی ریخته شود و یا سرقتی انجام گیرد به شهر دیگری تبعید خواهند شد،شک نیست که معنی دوم به حقیقت نزدیکتر است،و این مضمون در چند حدیث که از ائمه اهل بیت ع نقل شده وارد

۱- ۱) کنز العرفان فی فقه القرآن جلد ۲ صفحه ۳۵۲.

گردیده است (۱).

درست است که در پاره ای از احادیث اشاره به مخیر بودن حکومت اسلامی در این زمینه شده است ولی با توجه به احادیث سابق منظور از تخییر این نیست که حکومت اسلامی پیش خود یکی از این چهار مجازات را انتخاب نماید و چگونگی جنایت را در نظر نگیرد زیرا بسیار بعید به نظر می رسد که مسئله کشتن و به دار آویختن همردیف تبعید بوده باشد،و همه در یک سطح.

اتفاقا در بسیاری از قوانین جنایی و جزائی دنیای امروز نیز این مطلب به وضوح دیده می شود که برای یک نوع جنایت چند مجازات را در نظر می گیرند، مثلا- در پاره ای از جرائم،در قانون مجازات مجرم،حبس از سه سال تا ۱۰ سال تعیین شده و دست قاضی را در این باره باز گذاشته اند مفهوم آن این نیست که قاضی مطابق میل خود سالهای زندان را تعیین نماید بلکه منظور این است چگونگی وقوع مجازات را که گاهی با"جهات مخففه"و گاهی با"جهات تشدید"همراه است در نظر بگیرد و کیفر مناسبی انتخاب نماید.

در این قانون مهم اسلامی که در باره محاربان وارد شده،چون نحوه این جرم و جنایت بسیار متفاوت است و همه محاربان مسلما یکسان نیستند طرز مجازات آنها نیز متفاوت ذکر شده است.

ناگفته پیدا است شدت عمل فوق العاده ای که اسلام در مورد محاربان به خرج داده برای حفظ خونهای بی گناهان و جلوگیری از حملات و تجاوزهای افراد قلدر و زورمند و جانی و چاقوکش و آدمکش به جان و مال و نوامیس مردم بی گناه است. (۲).

در پایان آیه میفرماید:

۱- ۱) نور الثقلین جلد ۱ صفحه ۶۲۲.

۲- ۲) احکامی که در بالا- گفته شد به عنوان یک بحث تفسیری و به طور فشرده و خلاصه بود تفصیل و شرائط این قانون اسلامی را باید در کتب فقهی مطالعه کرد.

"این مجازات و رسوایی آنها در دنیا است و تنها به این مجازات قناعت نخواهد شد بلکه در آخرت نیز کیفر سخت و عظیمی خواهند داشت".

(ذٰلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیٰا وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ عَذٰابٌ عَظِیمٌ).

از این جمله استفاده می شود که حتی اجرای حدود و مجازاتهای اسلامی مانع از کیفرهای آخرت نخواهد گردید. سپس برای اینکه راه بازگشت را حتی به روی اینگونه جانیان خطرناک نبندد و در صورتی که در صدد اصلاح بر آیند راه جبران و تجدید نظر به روی آنها گشوده باشد می گوید:"مگر کسانی که پیش از دسترسی به آنها توبه و بازگشت کنند که مشمول عفو خداوند خواهند شد و بدانید خداوند غفور و رحیم است".

(إِلاَّ الَّذِینَ تٰابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَیْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ).

از این جمله استفاده می شود که تنها در صورتی مجازات و حد از آنها برداشته می شود که پیش از دستگیر شدن به میل و اراده خود از این جنایت صرفنظر کنند و پشیمان گردند-البته نیاز به تذکر ندارد که توبه آنها سبب نمی شود که اگر قتلی از آنها صادر شده یا مالی را به سرقت برده اند مجازات آن را نبینند،تنها مجازات تهدید مردم با اسلحه برداشته خواهد شد.

و به عبارت دیگر توبه او تنها تاثیر در ساقط شدن حق اللّٰه دارد و اما حق الناس بدون رضایت صاحبان حق،ساقط نخواهد شد(دقت کنید).

و نیز به تعبیر دیگر:مجازات محارب از مجازات قاتل یا سارق معمولی شدیدتر است و با توبه کردن مجازات محارب از او برداشته میشود اما مجازات سارق و غاصب یا قاتل معمولی را خواهد داشت.ممکن است سؤال شود:توبه یک امر باطنی است از کجا می توان آن را اثبات کرد؟ در پاسخ می گوئیم:طریق اثبات برای این موضوع فراوان است از جمله

اینکه دو شاهد عادل گواهی بدهند که در مجلسی توبه او را شنیده اند و بدون اینکه کسی آنها را اجبار کند به میل خود توبه نموده اند و یا اینکه برنامه و روش زندگی خود را چنان تغییر دهند که آثار توبه از آن آشکار باشد.

[سوره المائده (۵): آیه ۳۵]

اشاره

يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ اِبْتَغُوا إِلَيْهِ اَلْوَسِيلَةَ وَ جٰاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۵)

ترجمه:

۳۵-ای کسانی که ایمان آورده اید پرهیزگاری پیشه کنید و وسیله ای برای تقرب به خدا انتخاب نمائید و در راه او جهاد کنید باشد که رستگار شوید.

تفسیر:

اشاره

حقیقت توسل

در این آیه روی سخن به افراد با ایمان است و به آنها سه دستور برای رستگار شدن داده شده:

نخست می گوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید:تقوا و پرهیزگاری پیشه کنید.

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ).

سپس دستور می دهد که"وسیله ای برای تقرب به خدا انتخاب نمائید" (وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ).

و سرانجام"دستور به جهاد در راه خدا می دهد".

ص :۳۶۳

(وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ).

و نتیجه همه آنها این است که"در مسیر رستگاری قرار گیرید".

(لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ).

موضوع مهمی که در این آیه باید مورد بحث قرار گیرد دستوری است که در باره انتخاب"وسیله"در این آیه به افراد با ایمان داده شده است.

"وسیله"در اصل به معنی تقرب جستن و یا چیزی که باعث تقرب به دیگری از روی علاقه و رغبت می شود می باشد.

بنا بر این وسیله در آیه فوق معنی بسیار وسیعی دارد و هر کار و هر چیزی را که باعث نزدیک شدن به پیشگاه مقدس پروردگار می شود شامل می گردد که مهمترین آنها ایمان به خدا و پیامبر اکرم ص و جهاد و عبادات همچون نماز و زکات و روزه و زیارت خانه خدا و همچنین صله رحم و انفاق در راه خدا اعم از انفاقهای پنهانی و آشکار و همچنین هر کار نیک و خیر می باشد.همانطور که علی ع در"نهج البلاغه"فرموده است:

"

ان افضل ما توسل به المتوسلون الی اللّه سبحانه و تعالی الایمان به و برسوله و الجهاد فی سبیله فانه ذروه الاسلام،و کلمه الاخلاص فانها الفطره و اقام الصلاه فانها المله،و ایتاء الزکاه فانها فریضه واجبه و صوم شهر رمضان فانه جنه من العقاب و حج البیت و اعتماره فانهما ینفیان الفقر و یرحضان الذنب،و صله الرحم فانها مثراه فی المال و منساه فی الاجل،و صدقه السر فانها تکفر الخطیئه و صدقه العلانیه فانها تدفع میته السوء و صنائع المعروف فانها تقی مصارع الهوان. ." یعنی:"بهترین چیزی که به وسیله آن می توان به خدا نزدیک شد ایمان به خدا و پیامبر او و جهاد در راه خدا است که قله کوهسار اسلام است،و همچنین جمله اخلاص(لا اله الا اللّه)که همان فطرت توحید است،و بر پا داشتن نماز که آئین اسلام است،و زکاه که فریضه واجبه است،و روزه ماه

رمضـان کـه سـپری است در برابر گنـاه و کیفرهـای الهی،و حـج و عمره کـه فقر و پریشـانی را دور می کنـد و گناهـان را می شوید،و صـله رحم که ثروت را زیاد و عمر را طولانی می کند،انفاقهای پنهانی که جبران گناهان می نماید و انفاق آشـکار که مرگهای ناگوار و بد را دور می سازد و کارهای نیک که انسان را از سقوط نجات می دهد (۱).

و نیز شـفاعت پیامبران و امامان و بندگان صالح خدا که طبق صـریح قرآن باعث تقرب به پروردگار می گردد،در مفهوم وسیع توسـل داخـل است، و همچنین پیروی از پیـامبر و امـام و گام نهادن در جای گام آنها زیرا همه اینها موجب نزدیکی به ساحت قـدس پروردگار می باشـد حتی سوگند دادن خدا به مقام پیامبران و امامان و صالحان که نشانه علاقه به آنها و اهمیت دادن به مقام و مکتب آنان می باشد جزء این مفهوم وسیع است.

و آنهـا که آیه فـوق را به بعضـی از این مفـاهیم اختصـاص داده انـد در حقیقت هیچگـونه دلیلی بر این تخصـیص ندارنـد،زیرا همانطور که گفتیم"وسیله"در مفهوم لغویش به معنی هر چیزی است که باعث تقرب می گردد.

لازم به تـذکر است که هرگز منظور این نیست چیزی را از شـخص پیـامبر یـا امام مسـتقلا تقاضا کننـد،بلکه منظور این است با اعمال صالح یا پیروی از پیامبر و امام،یا شفاعت آنان و یا سوگند دادن خداوند به مقام و مکتب آنها (که خود یک نوع احترام و اهتمام به موقعیت آنها و یک نوع عبادت است)از خداوند چیزی را بخواهند این معنی نه بوی شـرک می دهد و نه بر خلاف آیات دیگر قرآن است و نه از عموم آیه فوق بیرون می باشد.(دقت کنید)

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۱۱۰.

قرآن و توسل

از آیات دیگر قرآن نیز به خوبی استفاده میشود که وسیله قرار دادن مقام انسان صالحی در پیشگاه خدا و طلب چیزی از خداوند به خاطر او،به هیچوجه ممنوع نیست و منافات با توحید ندارد،در آیه ۶۴ سوره نساء می خوانیم: وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جٰاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوّٰاباً رَحِیماً :

"اگر آنها هنگامی که به خویشتن ستم کردند(و مرتکب گناهی شدند) به سراغ تو می آمدند و از خداوند طلب عفو و بخشش می کردند و تو نیز برای آنها طلب عفو می کردی،خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند".

و نیز در آیه ۹۷ سوره یوسف می خوانیم که:برادران یوسف از پدر تقاضا کردند که در پیشگاه خداوند برای آنها استغفار کند و یعقوب نیز این تقاضا را پذیرفت.

در آیه ۱۱۴ سوره توبه نیز موضوع استغفار ابراهیم در مورد پدرش آمده که تاثیر دعای پیامبران را در باره دیگران تایید می کند و همچنین در آیات متعدد دیگر قرآن این موضوع منعکس است.

روایات اسلامی و توسل

از روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن در دست داریم،نیز به خوبی استفاده می شود که توسل به آن معنی که در بالا ـ گفتیم هیچگونه اشکالی ندارد،بلکه کار خوبی محسوب می شود،این روایات بسیار فراوان است و در کتب زیادی نقل شده و ما به عنوان نمونه به چند قسمت از آنها که در کتب

معروف اهل تسنن می باشد اشاره می کنیم:

۱-در کتاب"وفاء الوفاء"تالیف دانشمند معروف سنی"سمهودی" چنین می خوانیم که:مدد گرفتن و شفاعت خواستن در پیشگاه خداوند از پیامبر ص و از مقام و شخصیت او،هم پیش از خلقت او مجاز است و هم بعد از تولد و هم بعد از رحلتش،هم در عالم برزخ،و هم در روز رستاخیز،سپس روایت معروف توسل آدم را به پیامبر اسلام ص از عمر بن خطاب نقل کرده که:آدم روی اطلاعی که از آفرینش پیامبر اسلام در آینده داشت به پیشگاه خداوند چنین عرض کرد:

"یا رب اسئلک بحق محمد لما غفرت لی" (۱).

"خداوندا به حق محمد ص از تو تقاضا می کنم که مرا ببخشی".

سپس حدیث دیگری از جماعتی از راویان حدیث از جمله"نسایی"و "ترمذی"دانشمندان معروف اهل تسنن به عنوان شاهد برای جواز توسل به پیامبر در حال حیات نقل می کند که خلاصه اش این است:"مرد نابینایی تقاضای دعا از پیامبر برای شفای بیماریش کرد،پیغمبر به او دستور داد که چنین دعا کند:

"اللهم انی اسئلك و اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمه یا محمد انی توجهت بک الی ربی فی حاجتی لتقضی لی اللهم شفعه فی" (۲).

"خداوندا من از تو به خاطر پیامبرت پیامبر رحمت تقاضا می کنم و به تو روی می آورم ای محمد!بوسیله تو به سوی پروردگارم برای انجام حاجتم متوجه می شوم خداوندا او را شفیع من ساز".

ص: ۳۶۷

۱- ۱) وفاء الوفاء جلد ۳ ص ۱۳۷۱-در کتاب"التوصل الی حقیقه التوسل"صفحه ۲۱۵ حدیث فوق را از"دلائل النبوه"بیهقی نیز نقل نموده است.

۲- ۲) وفاء الوفاء ص ۱۳۷۲.

سپس در مورد جواز توسل به پیامبر ص بعد از وفات چنین نقل می کند که مرد حاجتمندی در زمان عثمان کنار قبر پیامبر ص آمد و نماز خواند و چنین دعا کرد.

اللهم انی اسئلک و اتوجه الیک بنبینا محمد ص نبی الرحمه،یا محمد انی اتوجه بک الی ربک ان تقضی حاجتی".

"خداوندا من از تو تقاضا می کنم و بوسیله پیامبر ما محمد ص پیغمبر رحمت به سوی تو متوجه می شوم،ای محمد من بوسیله تو متوجه پروردگار تو می شوم تا مشکلم حل شود".

بعدا اضافه می کند چیزی نگذشت که مشکل او حل شد. (۱)

۲-نویسنده کتاب"التوصل الی حقیقه التوسل"که در موضوع توسل بسیار سختگیر است ۲۶ حدیث از کتب و منابع مختلف نقل کرده که جواز این موضوع در لابلای آنها منعکس است،اگر چه نامبرده سعی دارد که در اسناد این احادیث خدشه وارد کند،ولی واضح است که روایات هنگامی که فراوان باشند و به حد تواتر برسند جایی برای خدشه در سند حدیث باقی نمی ماند و روایاتی که در زمینه توسل در منابع اسلامی وارد شده است ما فوق حد تواتر است و از جمله روایاتی که نقل می کند این است که:

"ابن حجر مکی"در کتاب"صواعق"از"امام شافعی"پیشوای معروف اهل تسنن نقل می کند که به اهل بیت پیامبر توسل می جست و چنین می گفت: آل النبی ذریعتی و هم الیه و سیلتی ارجو بهم اعطی غدا بید الیمین صحیفتی (۲)"خاندان پیامبر وسیله منند*آنها در پیشگاه او سبب تقرب من می باشند" "امیدوارم به سبب آنها فردای قیامت*نامه عمل من به دست راست

۱- ۱) وفاء الوفاء ص ۱۳۷۳.

۲- ۲) التوصل...ص ۳۲۹.

من سپرده شود".

و نیز از "بیهقی" نقل می کند که در زمان خلافت خلیفه دوم سالی قحطی شد بلال به همراهی عده ای از صحابه بر سر قبر پیامبر آمد و چنین گفت:

"یا رسول اللّه استسق لامتک...فانهم قد هلکوا.." (۱) "ای رسول خدا!از خدایت برای امتت باران بخواه...که ممکن است هلاک شوند".

حتی از ابن حجر در کتاب "الخیرات الحسان" نقل می کند که "امام شافعی" در ایامی که در بغداد بود به زیارت ابو حنیفه می رفت و در حاجاتش به او متوسل می شد! (۲) و نیز در صحیح "دارمی" از "ابی الجوزاء" نقل می کند که سالی در مدینه قحطی شدیدی واقع شد،بعضی شکایت به "عایشه" بردند،او سفارش کرد که بر فراز قبر پیامبر روزنه ای در سقف ایجاد کنند تا به برکت قبر پیامبر از طرف خدا باران نازل شود،چنین کردند و باران فراوانی آمد!.

در تفسیر "آلوسی" قسمتهای زیادی از احادیث فوق را نقل کرده و پس از تجزیه و تحلیل طولانی و حتی سختگیری در باره احادیث فوق در پایان ناگزیر به اعتراف شده و چنین می گوید:

"بعد از تمام این گفتگوها من مانعی در توسل به پیشگاه خداوند به مقام پیامبر ص نمی بینم چه در حال حیات پیامبر و چه پس از رحلت او،و بعد از بحث نسبتا مشروحی در این زمینه،اضافه می کند "توسل جستن به مقام غیر پیامبر در پیشگاه خدا نیز مانعی ندارد به شرط اینکه او حقیقتا در پیشگاه خدا مقامی داشته باشد." (۳)

۱- ۱) التوصل...ص ۲۵۳.

۲- ۲) التوصل...ص ۳۳۱.

۳- ۳) روح المعانی جلد ۴-۶ ص ۱۱۴-۱۱۵.

و اما در منابع شیعه موضوع به قدری روشن است که نیاز به نقل حدیث ندارد.

چند یادآوری لازم

در اینجا لازم است به چند نکته اشاره کنیم:

۱-همانطور که گفتیم منظور از توسل این نیست که کسی حاجت را از پیامبر یا امامان بخواهد بلکه منظور این است که به مقام او در پیشگاه خدا متوسل شود،و این در حقیقت توجه به خدا است،زیرا احترام پیامبر نیز به خاطر این است که فرستاده او بوده و در راه او گام بر داشته و ما تعجب می کنیم از کسانی که این گونه توسل را یک نوع شرک می پندارند در حالی که شرک این است که برای خدا شریکی در صفات و اعمال او قائل شوند و این گونه توسل به هیچوجه شباهتی با شرک ندارد.

۲-بعضی اصرار دارند که میان حیات و وفات پیامبر و امامان فرق بگذارند، در حالی که گذشته از روایات فوق که بسیاری از آنها مربوط به بعد از وفات است،از نظر یک مسلمان،پیامبران و صلحاء بعد از مرگ"حیات برزخی" دارند،حیاتی وسیعتر از عالم دنیا همانطور که قرآن در باره شهداء به آن تصریح کرده است و می گوید آنها را مردگان فرض نکنید آنها زندگانند (۱)۳-بعضی نیز اصرار دارند که میان تقاضای دعاء از پیامبر،و بیان سوگند دادن خدا به مقام او،فرق بگذارند،تقاضای دعا را مجاز و غیر آن را ممنوع بشمارند در حالی که هیچگونه فرق منطقی میان این دو دیده نمی شود.

۴-بعضی از نویسندگان و دانشمندان اهل تسنن مخصوصا"وهابیها"

۱- ۱) سوره آل عمران-آیه ۱۶۹.

با لجاجت خاصی کوشش دارند تمام احادیثی که در زمینه توسل وارد شده است تضعیف کنند و یا با اشکالات واهی و بی اساس آنها را به دست فراموشی بسپارند،آنها در این زمینه چنان بحث می کنند که هر ناظر بی طرفی احساس می کند که قبلا عقیده ای برای خود انتخاب کرده،سپس می خواهند عقیده خود را به روایات اسلامی "تحمیل "کنند،و هر چه مخالف آن بود به نوعی از سر راه خود کنار بزنند،در حالی که یک محقق هرگز نمی تواند چنین بحثهای غیر منطقی و تعصب آمیزی را بپذیرد.

۵-همانطور که گفتیم روایات توسل به حد تواتر رسیده یعنی به قدری زیاد است که ما را از بررسی اسناد آن بی نیاز می سازد،علاوه بر این در میان آنها روایت صحیح نیز فراوان است با این حال جایی برای خرده گیری در پاره ای از اسناد آنها باقی نمی ماند.

۶-از آنچه گفتیم روشن می شود که روایاتی که در ذیل این آیه وارد شده و می گوید:پیغمبر به مردم می فرمود:از خداوند برای من "وسیله "بخواهید و یا آنچه در کافی از علی ع نقل شده که وسیله بالاترین مقامی است که در بهشت قرار دارد،با آنچه در تفسیر آیه گفتیم هیچگونه منافاتی ندارد زیرا همانطور که مکرر اشاره کردیم "وسیله "هر گونه تقرب به پروردگار را شامل می شود و تقرب پیامبر به خدا و بالاترین درجه ای که در بهشت وجود دارد یکی از مصداقهای آن است.

ص :۳۷۱

[سوره المائده (۵): آیات ۳۶ تا ۳۷]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مٰا فِي اَلْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذٰابِ يَوْمِ اَلْقِيٰامَةِ مٰا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ (۳۶) يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ اَلنّٰارِ وَ مٰا هُمْ بِخٰارِجِينَ مِنْهٰا وَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُقِيمٌ (۳۷)

ترجمه:

۳۶-کسانی که کافر شدند اگر تمام آنچه که روی زمین قرار دارد و همانند آن،مال آنها باشد و آنها را برای نجات از مجازات روز قیامت بدهند،از آنان پذیرفته نخواهد شد،و مجازات دردناکی خواهند داشت.

۳۷-آنها پیوسته می خواهند از آتش خارج شوند ولی نمی توانند خارج شوند و برای آنها مجازات پایداری است.

تفسیر:

در تعقیب آیه گذشته که به مؤمنان دستور تقوا و جهاد و تهیه وسیله می داد در این دو آیه به عنوان بیان علت دستور سابق به سرنوشت افراد بی ایمان و آلوده اشاره کرده،می فرماید:"افرادی که کافر شدند اگر تمام آنچه روی زمین است و همانند آن را داشته باشند تا برای نجات از مجازات روز قیامت بدهند از آنها پذیرفته نخواهد شد و عذاب دردناکی خواهند داشت.

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مٰا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذٰابِ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ مٰا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ ".

مضمون این آیه در سوره"رعد"آیه ۴۷ نیز آمده است و این نهایت تاکید را در مسئله مجازاتهای الهی می رساند که با هیچ سرمایه و قدرتی از سرمایه ها و قدرتها نمی توان از آن رهایی جست هر چند تمام سرمایه های روی زمین یا

بیش از آن باشد،تنها در پرتو ایمان و تقوا و جهاد و عمل می توان رهایی یافت. سپس به دوام این کیفر اشاره کرده،می گوید:"آنها پیوسته می خواهند از آتش دوزخ خارج شوند ولی توانایی بر آن را ندارند و کیفر آنها ثابت و برقرار خواهد بود".

(یُرِیدُونَ أَنْ یَخْرُجُوا مِنَ اَلنّارِ وَ ما هُمْ بِخارِجِینَ مِنْها وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِیمٌ).

در باره مجازات دائمی و خلود کفار در دوزخ در ذیل آیه ۱۰۸ سوره هود به خواست خدا بحث خواهد شد.

[سوره المائده (۵): آیات ۳۸ تا ۴۰]

اشاره

وَ اَلسّارِقُ وَ اَلسّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَیْدِیَهُما جَزاءً بِما کَسَبا نَکالاً مِنَ اَللّهِ وَ اَللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۳۸) فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اَللّهَ یَتُوبُ عَلَیْهِ إِنَّ اَللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۳۹) أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اَللّهَ لَهُ مُلْکُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ یَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ اَللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۴۰)

ترجمه:

۳۸-دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید،و خداوند توانا و حکیم است.

۳۹-اما آن کس که پس از ستم کردن،توبه و جبران نماید خداوند توبه او را می پذیرد زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

۴۰-آیا نمی دانی که خداوند مالک و حکمران آسمانها و زمین است؟هر کس را بخواهد (و شایسته ببیند)مجازات می کند و هر کس را بخواهد(و شایسته بداند) می بخشد و خداوند بر هر چیزی قادر است.

ص:۳۷۳

تفسیر:

مجازات دزدان

در چند آیه قبل احکام"محارب"یعنی کسی که با تهدید به اسلحه"آشکارا" متعرض جان و مال و نوامیس مردم می شود بیان شد،در این آیات،به همین تناسب،حکم دزد یعنی کسی که بطور پنهانی و مخفیانه اموال مردم را می برد بیان گردیده است:

نخست می فرماید:"دست مرد و زن سارق را قطع کنید".

(وَ السّارِقُ وَ السّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما).

در اینجا مرد دزد بر زن دزد مقدم داشته شده در حالی که در آیه حد زنا کار،زن زانیه بر مرد زانی مقدم ذکر شده است،این تفاوت شاید به خاطر آن باشد که در مورد دزدی عامل اصلی بیشتر مردانند و در مورد ارتکاب زنا عامل و محرک مهمتر زنان بی بند و بار!.

سپس می گوید:"این کیفری است در برابر اعمالی که انجام داده اند و و مجازاتی است از طرف خداوند".

(جَزاءً بِما كَسَبا نَكالاً مِنَ اللّهِ).

در حقیقت در این جمله اشاره به آن است که اولا-این کیفر نتیجه کار خودشان است و چیزی است که برای خود خریده اند و ثانیا-هدف از آن پیشگیری و بازگشت به حق و عدالت است(زیرا"نکال"به معنی مجازاتی است که به منظور پیشگیری و ترک گناه انجام می شود-این کلمه در اصل به معنی لجام و افسار است و سپس به هر کاری که جلوگیری از انحراف کند گفته شده است)و در پایان آیه برای رفع این توهم که مجازات مزبور عادلانه

نیست می فرماید:خداوند هم"توانا و قدرتمند"است،بنا بر این دلیلی ندارد که از کسی انتقام بگیرد و هم"حکیم"است بنا بر این دلیلی ندارد که کسی را بی حساب مجازات کند(وَ اللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ). در آیه بعد راه بازگشت را به روی آنها گشوده و می فرماید:"کسی که بعد از این ستم توبه کند و در مقام اصلاح و جبران برآید خداوند او را خواهد بخشید زیرا خداوند آمرزنده مهربان است".

(فَمَنْ تٰابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللّٰهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

آیا به وسیله توبه تنها گناه او بخشوده می شود و یا اینکه حد سرقت (بریدن دست)نیز ساقط خواهد شد؟ معروف در میان فقهای ما این است که:اگر قبل از ثبوت سرقت در دادگاه اسلامی توبه کند حد سرقت نیز از او برداشته می شود،ولی هنگامی که از طریق دو شاهد عادل،جرم او ثابت شد با توبه از بین نمی رود.

در حقیقت توبه حقیقی که در آیه به آن اشاره شده آن است که قبل از ثبوت حکم در محکمه انجام گیرد،و گرنه هر سارقی هنگامی که خود را در معرض مجازات دید اظهار توبه خواهد نمود و موردی برای اجرای حق باقی نخواهد ماند و به تعبیر دیگر"توبه اختیاری"آن است که قبل از ثبوت جرم در دادگاه انجام گیرد،و گرنه توبه اضطراری همانند توبه ای که به هنگام مشاهده عذاب الهی و یا آثار مرگ صورت می گیرد ارزشی ندارد،و به دنبال حکم توبه سارقان روی سخن را به پیامبر بزرگ اسلام کرده،می فرماید:

"آیا نمی دانی که خداوند مالک آسمان و زمین است و هر گونه صلاح بداند در آنها تصرف می کند،هر کس را که شایسته مجازات بداند مجازات،و هر کس را که شایسته بخشش ببیند می بخشد و او بر هر چیز توانا است".

(أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

ص: ۳۷۵

در اینجا به چند نکته مهم باید توجه داشت:

اشاره

الف-شرائط مجازات سارق.

قرآن در این حکم همانند سائر احکام ریشه مطلب را بیان کرده و شرح آن به سنت پیامبر واگذار شده است،آنچه از مجموع روایات اسلامی استفاده می شود این است که اجرای این حد اسلامی(بریدن دست)شرائط زیادی دارد که بدون آن اقدام به این کار جائز نیست از جمله اینکه:

۱-متاعی که سرقت شده باید حد اقل یک ربع دینار (۱)باشد.

۲-از جای محفوظی مانند خانه و مغازه و جیب های داخلی سرقت شود.

۳-در قحط سالی که مردم گرسنه اند و راه به جایی ندارند نباشد.

۴-سارق عاقل و بالغ باشد،و در حال اختیار دست به این کار بزند.

۵-سرقت پدر از مال فرزند،یا سرقت شریک از مال مورد شرکت این حکم را ندارد.

۶-سرقت میوه از درختان باغ را نیز از این حکم استثناء کرده اند.

۷-کلیه مواردی که احتمال اشتباهی برای سارق در میان باشد که مال خود را به مال دیگری احتمالا اشتباه کرده است از این حکم مستثنی است.

و پاره ای از شرائط دیگر که شرح آن در کتب فقهی آمده است.

اشتباه نشود منظور از ذکر شرائط بالا این نیست که سرقت تنها در صورت اجتماع این شرائط حرام است،بلکه منظور این است که اجرای حد مزبور، مخصوص اینجا است و گرنه سرقت به هر شکل به هر صورت،و به هر اندازه و هر کیفیت در اسلام حرام است.

ب-اندازه قطع دست سارق.

معروف در میان فقهای ما با استفاده از روایات اهل بیت ع این است

۱- ۱) دینار عبارت است از یک مثقال شرعی طلای مسکوک و مثقال شرعی معادل ۱۸ نخود یعنی ۳\۴ مثقال معمولی است.

که تنها چهار انگشت از دست راست بریده می شود،نه بیشتر،اگر چه فقهای اهل تسنن بیش از آن گفته اند.

ج-آیا این مجازات اسلامی خشونت آمیز است؟

بارها این ایراد از طرف مخالفان اسلام و یا پاره ای از مسلمانان کم اطلاع شده است که این مجازات اسلامی بسیار شدید به نظر می رسد و اگر بنا بشود این حکم در دنیای امروز عمل شود باید بسیاری از دستها را ببرند، به علاوه اجرای این حکم سبب می شود که یک نفر گذشته از اینکه عضو حساسی از بدن خود را از دست دهد تا پایان عمر انگشت نما باشد.

در پاسخ این ایراد باید به این حقیقت توجه داشت که:

اولا-همانطور که در شرائط این حکم گفتیم هر سارقی مشمول آن نخواهد شد بلکه تنها یک دسته از سارقان خطرناک هستند که رسما مشمول آن می شوند.

ثانیا-با توجه به اینکه راه اثبات جرم در اسلام شرائط خاصی دارد این موضوع باز هم تقلیل پیدا می کند.

ثالثا-بسیاری از ایرادهایی که افراد کم اطلاع بر قوانین اسلام می کنند به خاطر آن است که یک حکم را به طور مستقل و منهای تمام احکام دیگر مورد بررسی قرار می دهند،یعنی به عبارت دیگر آن حکم را در یک جامعه صد در صد غیر اسلامی فرض می کنند،ولی اگر توجه داشته باشیم که اسلام تنها این یک حکم نیست بلکه مجموعه احکامی است که پیاده شدن آن در یک اجتماع سبب اجرای عدالت اجتماعی،و مبارزه با فقر،و تعلیم و تربیت صحیح،و آموزش و پرورش کافی،آگاهی و بیداری و تقوا می گردد،روشن می شود که مشمولان این حکم چه اندازه کم خواهند بود اشتباه نشود،منظور این نیست که در جوامع امروز این حکم نباید اجراء شود بلکه منظور این است که هنگام داوری و قضاوت باید تمام این جوانب را در نظر گرفت.

خلاـصه حکـومت اسـلامی موظـف اسـت کـه برای تمـام افراد ملت خـود نیازمنـدیهای اولی زنـدگی را فراهم سـازد،و به آنها آموزش لازم دهد،و از نظر اخلاقی نیز تربیت کند،بدیهی است در چنان محیطی افراد مختلف بسیار کم خواهند شد.

رابعـا-اگر ملاـحظه می کنیم امروز دزدی فراوان است به خاطر آن است که چنین حکمی اجراء نمی شود و لـذا در محیطهایی که این حکم اسـلامی اجراء می گردد(مانند محیط عربسـتان سـعودی که تا سالهای اخیر این حکم در آن اجراء می شد)امنیت فوق العاده ای از نظر مالی در همه جا حکمفرما بود.

بسـیاری از زائران خانه خـدا با چشم خود چمدانها یا کیفهای پول را در کوچه و خیابانهای حجاز دیده اند که هیچکس جرئت دست زدن به آن را ندارد تا اینکه مامورین"اداره جمع آوری گمشده ها"بیایند و آن را به اداره مزبور ببرند و صاحبش بیاید و نشانه دهد و بگیرد.غالب مغازه ها در شبها در و پیکری ندارند و در عین حال کسی هم دست به سرقت نمی زند.

جالب اینکه این حکم اسـلامی با اینکه قرنها اجراء می شد و در پناه آن مسـلمانان آغاز اسـلام در امنیت و رفاه می زیسـتند در مورد تعداد بسیار کمی از افراد که از چند نفر تجاوز نمی کرد این حکم در طی چند قرن اجراء گردید.

آیا بریدن چند دست خطا کار برای امنیت چند قرن یک ملت قیمت گزافی است که پرداخت می شود؟

د-بعضی اشکال می کنند. [آیا این حکم با احترام مسلمان منافات ندارد؟]

که اجرای این حد در مورد سارق به خاطر یک ربع دینار منافات با آن همه احترامی که اسـلام برای جان مسلمان و حفظ او از هر گونه گزند قائل شده

ندارد،تا آنجا که دیه بریدن چهار انگشت یک انسان مبلغ گزافی تعیین شده است.

اتفاقا همین سؤال-به طوری که از بعضی از تواریخ بر می آید-از عالم بزرگ اسلام،علم الهدی مرحوم سید مرتضی،در حدود یکهزار سال قبل شد، سؤال کننده موضوع سؤال خود را طی شعری به شرح ذیل مطرح کرد: ید بخمس مئین عسجد ودیت ما بالها قطعت فی ربع دینار؟ یعنی:دستی که دیه آن پانصد دینار است (۱).

چرا به خاطر یک ربع دینار بریده می شود؟ "سید مرتضی"در جواب او این شعر را سرود: عز الامانه اغلاها و ارخصها ذل الخیانه فافهم حکمه البارئ یعنی عزت امانت آن دست را گرانقیمت کرد.

و ذلت خیانت بهای آن را پائین آورد،فلسفه حکم خدا را بدان (۲).

۱- ۱) البته باید توجه داشت که پانصد دینار در صورتی است که پنج انگشت قطع شود و اما همانطور که گفتیم بنا بر مذهب شیعه در سرقت تنها چهار انگشت قطع می شود.

۲- ۲) در تفسیر آلوسی جلد سوم صفحه ۶ این جریان نقل شده ولی بجای علم الهدی، علم الدین السخاوی آمده است.

[سوره المائده (۵): آیات ۴۱ تا ۴۲]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلرَّسُولُ لا یَحْزُنْکَ اَلَّذِینَ یُسارِعُونَ فِی اَلْکُفْرِ مِنَ اَلَّذِینَ قالُوا آمَنّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ اَلَّذِینَ هادُوا سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ سَمّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ لَمْ یَأْتُوکَ یُحَرِّفُونَ اَلْکَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ یَقُولُونَ إِنْ أُوتِیتُمْ هٰذا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ یُرِدِ اَللّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اَللّهِ شَیْئاً أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اَللّهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِی اَلدُّنْیا خِزْیٌ وَ لَهُمْ فِی اَلْآخِرَهِ عَذابٌ عَظِیمٌ (۴۱) سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ أَکّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جاؤُکَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ یَضُرُّوکَ شَیْئاً وَ إِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اَللّهَ یُحِبُّ اَلْمُقْسِطِینَ (۴۲)

ترجمه:

۴۱-ای فرستاده(خدا)آنها که با زبان می گویند ایمان آورده ایم و قلب آنها ایمان نیاورده و در مسیر کفر بر یکدیگر سبقت می جویند تو را اندوهگین نکنند و(همچنین) از یهودیان(که این راه را می پیمایند)آنها زیاد به سخنان تو گوش می دهند تا دستاویزی برای تکذیب تو بیابند،آنها جاسوسان جمعیت دیگری هستند که خود آنها نزد تو نیامده اند،آنها سخنان را از محل خود تحریف می کنند، و می گویند اگر این را(که ما می خواهیم)به شما دادند(و محمد بر طبق خواسته شما داوری کرد)بپذیرید و الا دوری کنید(و عمل ننمائید)و کسی را که خدا(بر اثر گناهان پی در پی)بخواهد مجازات کند قادر به دفاع از او نیستی،آنها کسانی هستند که خدا نخواسته دلهایشان را پاک کند،در دنیا رسوایی و در آخرت مجازات بزرگ نصیب آنان خواهد شد.

۴۲-آنها بسیار به سخنان تو گوش می دهند تا آن را تکذیب کنند،مال حرام فراوان می خورند اگر نزد تو آمدند در میان آنان داوری کن یا(اگر صلاح بود)آنها را بحال خود واگذار و اگر از آنها صرف نظر کنی به تو زیان نمی رسانند و اگر میان آنها داوری کنی با عدالت داوری کن که خدا عادلان را دوست دارد

ص: ۳۸۰

شان نزول:

در شان نزول این آیه،روایات متعددی وارد شده که از همه روشنتر، روایتی است که از امام باقر ع در این زمینه نقل گردیده که خلاصه اش چنین است:

یکی از اشراف یهود خیبر که دارای همسر بود،با زن شوهرداری که او هم از خانواده های سرشناس خیبر محسوب می شد عمل منافی عفت انجام داد، یهودیان از اجرای حکم تورات(سنگسار کردن)در مورد آنها ناراحت بودند، و به دنبال راه حلی می گشتند که آن دو را از حکم مزبور معاف سازد در عین حال پای بند بودن خود را به احکام الهی نشان دهند،این بود که به هم مسلکان خود در مدینه پیغام فرستادند که حکم این حادثه را از پیامبر اسلام ص بپرسند(تا اگر در اسلام حکم سبکتری بود آن را انتخاب کنند و در غیر این صورت آن را نیز بدست فراموشی بسپارند و شاید از این طریق می خواستند توجه پیامبر اسلام ص را نیز به خود جلب کنند و خود را دوست مسلمانان معرفی نمایند)به همین جهت جمعی از بزرگان یهود مدینه به خدمت پیامبر ص شتافتند،پیامبر ص فرمود:آیا هر چه حکم کنم می پذیرید؟آنها گفتند:بخاطر همین نزد تو آمده ایم! در این موقع حکم سنگباران کردن کسانی که مرتکب زنای محصنه می شوند نازل گردید ولی آنها از پذیرفتن این حکم(به عذر اینکه در مذهب آنها چنین حکمی نیامده شانه خالی کردند!)پیامبر ص اضافه کرد،این همان حکمی است که در تورات شما نیز آمده آیا موافقید که یکی از شما را به داوری بطلبم و هر چه او از زبان تورات نقل کرد بپذیرید،گفتند:آری.

پیامبر ص گفت:ابن صوریا که در فدک زندگی می کند چگونه عالمی

است؟گفتند:او از همه یهود به تورات آشناتر است،به دنبال او فرستادند و هنگامی که نزد پیامبر ص آمد به او فرمود:ترا به خداوند یکتایی که تورات را بر موسی ع نازل کرد و دریا را برای نجات شما شکافت و دشمن شما فرعون را غرق نمود و در بیابان شما را از مواهب خود بهره مند ساخت سوگند می دهم بگو آیا حکم سنگباران کردن در چنین موردی در تورات بر شما نازل شده است یا نه؟ او در پاسخ گفت:سوگندی به من دادی که ناچارم بگویم آری چنین حکمی در تورات آمده است.

پیامبر ص گفت:چرا از اجرای این حکم سرپیچی می کنید؟ او در جواب گفت:حقیقت این است که ما در گذشته این حد را در باره افراد عادی اجرا می کردیم ولی در مورد ثروتمندان و اشراف خود داری می نمودیم،این بود که گناه مزبور در طبقات مرفه جامعه ما رواج یافت تا اینکه پسر عموی یکی از رؤسای ما مرتکب این عمل زشت شد،و طبق معمول از مجازات او صرفنظر کردند،در همین اثنا یک فرد عادی مرتکب این کار گردید،هنگامی که می خواستند او را سنگباران کنند،خویشان او اعتراض کردند و گفتند:اگر بنا هست این حکم اجرا بشود باید در مورد هر دو اجرا بشود به همین جهت ما نشستیم و قانونی سبکتر از قانون سنگسار کردن تصویب نمودیم و آن این بود که به هر یک چهل تازیانه بزنیم و روی آنها را سیاه کرده و وارونه سوار مرکب کنیم و در کوچه و بازار بگردانیم! در این هنگام پیامبر ص دستور داد که آن مرد و زن را در مقابل مسجد سنگسار کنند (۱).

و فرمود:خدایا من نخستین کسی هستم که حکم ترا زنده نمودم بعد از

۱- ۱) طبق روایتی که بیهقی در جلد ۸ سنن خود صفحه ۲۴۶ نقل کرده هنگامی که علمای یهود خدمت پیامبر ص آمدند آن زن و مرد را نیز همراه خود آورده بودند.

آنکه یهود آن را از بین بردند.

در این هنگام آیات فوق نازل شد و جریان مزبور را به طور فشرده بیان کرد.

تفسیر:

داوری میان دوست و دشمن

از این آیه و چند آیه بعد از آن استفاده می شود که قضات اسلام حق دارند با شرایط خاصی در باره جرائم و جنایات غیر مسلمانان نیز قضاوت کنند که شرح آن طی این آیات بیان خواهد شد.

آیه فوق با خطاب یٰا أَیُّهَا الرَّسُولُ (ای فرستاده!)آغاز شده این تعبیر تنها در دو جای قرآن دیده می شود یکی در اینجا و دیگری در آیه ۶۷ همین سوره که مساله ولایت و خلافت مطرح است می باشد،گویا به خاطر اهمیت موضوع و ترس و واهمه ای که از دشمن در کار بوده می خواهد حس مسئولیت را در پیامبر ص بیشتر تحریک کند و اراده او را تقویت نماید که تو صاحب رسالتی آنهم رسالتی از طرف ما،بنا بر این باید در بیان حکم استقامت بخرج دهی.

سپس به دلداری پیامبر ص به عنوان مقدمه ای برای حکم بعد پرداخته و می فرماید:"آنها که با زبان،مدعی ایمانند و قلب آنها هرگز ایمان نیاورده و در کفر بر یکدیگر سبقت می جویند هرگز نباید مایه اندوه تو شوند(زیرا این وضع تازگی ندارد).

(لاٰ یَحْزُنْکَ الَّذِینَ یُسٰارِعُونَ فِی الْکُفْرِ مِنَ الَّذِینَ قٰالُوا آمَنّٰا بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ).

بعضی معتقدند تعبیر" یُسٰارِعُونَ فِی الْکُفْرِ "با تعبیر"یسارعون الی الکفر"

ص:۳۸۳

تفاوت دارد زیرا جمله اول در باره کسانی گفته می شود که کافرند و در درون کفر غوطه ور،و برای رسیدن به مرحله نهایی کفر بر یکدیگر سبقت می جویند، ولی جمله دوم در باره کسانی گفته میشود که در خارج از محدوده کفر به سوی آن در حرکتند و بر یکدیگر سبقت میگیرند (۱).

بعد از ذکر کارشکنی های منافقان و دشمنان داخلی به وضع دشمنان خارجی و یهود پرداخته و میگوید:"همچنین کسانی که از یهود نیز این مسیر را می پیمایند نباید مایه اندوه تو شوند"(وَ مِنَ الَّذِینَ هٰادُوا).

بعد اشاره به پاره ای از اعمال نفاق آلود آنان کرده،می گوید:"آنها زیاد به سخنان تو گوش میدهند اما این گوش دادن برای درک اطاعت نیست بلکه برای این است که دستاویزی برای تکذیب و افترا بر تو پیدا کنند" (سَمّٰاعُونَ لِلْکَذِبِ).

این جمله تفسیر دیگری نیز دارد،"آنها به دروغهای پیشوایان خود فراوان گوش میدهند.ولی حاضر به پذیرش سخن حق نیستند" (۲).

صفت دیگر آنها این است که نه تنها برای دروغ بستن به مجلس شما حاضر میشوند بلکه در عین حال جاسوسهای دیگران که نزد تو نیامده اند نیز میباشند.

(سَمّٰاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ لَمْ یَأْتُوکَ).

و به تفسیر دیگر آنها گوش بر فرمان جمعیت خودشان دارند و دستورشان این است که اگر از تو حکمی موافق میل خود بشنوند بپذیرند و اگر بر خلاف میلشان بود مخالفت کنند،بنا بر این اینها مطیع و شنوای فرمان بزرگان خود هستند نه فرمان تو،در چنین حالی مخالفت آنها نباید مایه اندوه تو گردد،

۱- ۱) المنار جلد ۶ صفحه ۳۸۸.

۲- ۲) در صورت اول لام للکذب"لام تعلیل"و در صورت دوم"لام تعدیه" است.

زیرا از آغاز به قصد پذیرش حق نزد تو نیامدند.

دیگر از صفات آنها این است که سخنان خدا را تحریف می کنند(خواه تحریف لفظی و یا تحریف معنوی)هر حکمی را بر خلاف منافع و هوسهای خود تشخیص دهند آن را توجیه و تفسیر و یا بکلی رد می کنند.

(یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوٰاضِعِهِ) (۱).

عجبتر اینکه آنها پیش از آنکه نزد تو بیایند تصمیم خود را گرفته اند، بزرگان آنها به آنان دستور داده اند که اگر محمد حکمی موافق خواست ما گفت بپذیرید و اگر بر خلاف خواست ما بود از آن دوری کنید.

(یَقُولُونَ إِنْ أُوتِیتُمْ هٰذٰا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا).

اینها چنان در گمراهی فرو رفته اند و افکارشان بقدری متحجر شده که بدون هر گونه اندیشه و مطالعه آنچه را که بر خلاف مطالب تحریف شده آنان باشد رد میکنند، و به این ترتیب امیدی به هدایت آنها نیست،و خدا میخواهد به این وسیله آنها را مجازات کرده و رسوا کند"و کسی که خدا اراده مجازات و رسوایی او را کرده است هرگز تو قادر بر دفاع از او نیستی".

(وَ مَنْ یُرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ شَیْئاً).

آنها بقدری آلوده اند که قابل شستشو نمی باشند بهمین دلیل"آنها کسانی هستند که خدا نمی خواهد قلب آنها را شستشو دهد".

(أُولٰئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللّٰهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ).

زیرا کار خدا همیشه آمیخته با حکمت است و آنها که با اراده و خواست خود یک عمر کجروی کرده اند و به نفاق و دروغ و مخالفت با حق و حقیقت و تحریف قوانین الهی آلوده بوده اند،بازگشت آنها عادتا ممکن نیست،و در پایان آیه میفرماید:"آنها هم در این دنیا رسوا و خوار خواهند شد و هم

۱- ۱) در باره چگونگی تحریف و اقسام آن در ذیل آیه ۱۳ همین سوره بحث شد.

در آخرت کیفر عظیمی خواهند داشت".

(لَهُمْ فِی الدُّنْیا خِزْیٌ وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ عَذابٌ عَظِیمٌ). در آیه دوم بـار دیگر قرآن تاکیـد می کنـد که آنهـا گوش شـنوا برای شنیدن سخنان تو و تکذیب آن دارند(و یا گوش شنوایی برای شنیدن دروغهای بزرگانشان دارند).

(سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ).

این جمله به عنوان تاکید و اثبات این صفت زشت برای آنها تکرار شده است.

علاوه بر این"آنها زیاد اموال حرام و ناحق و رشوه می خورند".

(أَکّالُونَ لِلسُّحْتِ) (۱).

سپس به پیـامبر ص اختیـار می دهـد که هر گـاه این گـونه اشـخاص برای داوری به او مراجعه کردنـد می توانـد در میـان آنها داوری به احکام اسلام کند و می تواند از آنها روی گرداند.

(فَإِنْ جاؤُکَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ).

البته منظـور این نیست که پیغمـبر ص تمایلاـت شخصـی را در انتخـاب یکی از این دو راه دخـالت دهـد بلکه منظور این اسـت شرائط و اوضاع را در نظر بگیرد اگر مصلحت بود دخالت و حکم کند و اگر مصلحت نبود صرفنظر نماید.

و برای تقویت روح پیغمبر ص اضافه می کند اگر صلاح بود که از آنها روی بگردانی هیچ زیانی نمی توانند بتو برسانند.

ص :۳۸۶

---

۱ – ۱) سـحت(بر وزن جفت)در اصـل بـه معنی جـدا کردن پـوست و نیز بـه معنـای شـدت گرسـنگی است،سـپس به"هر مـال نامشـروع"مخصوصا"رشوه"گفته شـده است زیرا این گونه اموال،صـفا و طراوت و برکت را از اجتماع انسانی می برد همانطور که کنـدن پوست درخت بـاعث پژمردگی و یـا خشـکیدن آن می گردد،بنـا بر این معنی"سـحت"معنی وسـیعی دارد و اگر در بعضی از روایات مصداق خاصی از آن ذکر شده دلیل بر اختصاص نیست.

(وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً).

و اگر خواستی در میان آنها داوری کنی حتما بایـد اصول عـدالت را رعایت نمایی زیرا خداونـد افراد دادگر و عـدالت پیشه را دوست دارد.

(وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) در اینکه این حکم یعنی تخییر حکومت اسلامی میان داوری کردن به احکام اسلام در بـاره غیر مسلمانان و یـا صرفنظر کردن از داوری،نسخ شـده و یـا به قوت خود باقی است در میان مفسران گفتگو است.

بعضـی معتقدند که در محیط حکومت اسلامی هر کس زندگی می کند، خواه مسلمان باشد یا غیر مسلمان از نظر حقوقی و جزائی مشمول مقررات اسلام هست،بنا بر این حکم آیه فوق یا نسخ شده و یا مخصوص به غیر کفار ذمی است (یعنی کفاری که به عنوان یک اقلیت در کشور اسـلامی زنـدگی ندارنـد بلکه بـا مسـلمانان پیمانهـایی برقرار سـاخته و بـا آنـان رفت و آمد دارند).

ولی بعضی دیگر معتقدند که حکومت اسلامی هم اکنون نیز در باره غیر مسلمانان این اختیار را دارد که شرائط و اوضاع را در نظر گرفته چنـانچه مصلحت ببینـد طبق احکام اسـلام در باره آنها رفتار کنـد و یا آنها را به قوانین خودشان رها سازد(تحقیق و توضیح بیشتر در باره این حکم را در بحث قضاء در کتب فقهی بخوانید).

[سوره المائده (۵): آیه ۴۳]

اشاره

وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ اَلتَّوْرٰاةُ فِيهٰا حُكْمُ اَللّٰهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ مٰا أُولٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۳)

ترجمه:

۴۳-آنهـا چگـونه تـو را بـه داوری می طلبنـد در حـالی که تـورات نزد ایشـان است و در آن حکم خـدا هست(وانگهی)پس از داوری خواستن از حکم تو روی می گردانند، و آنها مؤمن نیستند.

تفسیر:

این آیه بحث در باره یهود را در مورد داوری خواستن از پیامبر ص که در آیه قبل آمده بود تعقیب می کند و از روی تعجب می گوید:"چگونه اینها ترا به داوری می طلبند در حالی که تورات نزد آنها است و حکم خدا در آن آمده است.

(وَ کَیْفَ یُحَکِّمُونَکَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْراهُ فِیها حُکْمُ اللّهِ).

باید دانست که حکم مزبور یعنی(حکم سنگسار کردن زن و مردی که زنای محصنه کرده اند)در تورات کنونی در فصل بیست و دوم از سفر تثنیه آمده است.

تعجب از این است که آنها تورات را یک کتاب منسوخ نمی دانند،و آئین اسلام را باطل می شمرند با این حال چون احکام تورات موافق امیالشان نیست آن را رها کرده و به سراغ حکمی می روند که از نظر اصولی با آن موافق نیستند.و از آن عجبتر اینکه بعد از انتخاب تو برای داوری،حکم تو را که موافق حکم تورات است چون بر خلاف میل آنها است نمی پذیرند.

(ثُمَّ یَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ).

"حقیقت این است که آنها اصولا ایمان ندارند"و گر نه با احکام خدا چنین بازی نمی کردند.

(وَ ما أُولئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ).

ممکن است ایراد شود که چگونه آیه فوق می گوید:حکم خدا در تورات ذکر شده است در حالی که ما با الهام گرفتن از آیات قرآن و اسناد تاریخی تورات را تحریف یافته می دانیم و همین تورات تحریف یافته در زمان پیامبر اسلام ص بوده است؟

ولی بایـد توجه داشت که اولاـ-مـا تمـام تورات را تحریف یـافته نمی دانیم بلکه قسـمتی از آن را مطابق واقع می دانیم و اتفاقا حکم فوق از این احکـام تحریف نایـافته می باشـد ثانیـا-تورات هر چه بوده نزد یهودیان یک کتاب آسـمانی و تحریف نایافته محسوب می شده با این حال آیا جای تعجب نیست که آنها به آن عمل نکنند؟!

[سوره المائده (۵): آیه ۴۴]

اشاره

إِنّٰا أَنْزَلْنَا اَلتَّوْرٰاهَ فِيهٰا هُدىً وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا اَلنَّبِيُّونَ اَلَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هٰادُوا وَ اَلرَّبّٰانِيُّونَ وَ اَلْأَحْبٰارُ بِمَا اُسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتٰابِ اَللّٰهِ وَ كٰانُوا عَلَيْهِ شُهَدٰاءَ فَلاٰ تَخْشَوُا اَلنّٰاسَ وَ اِخْشَوْنِ وَ لاٰ تَشْتَرُوا بِآيٰاتِي ثَمَناً قَلِيلاً وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلْكٰافِرُونَ (۴۴)

ترجمه:

۴۴-ما تورات را نازل کردیم که در آن هـدایت و نور بود و پیامبران که تسلیم در برابر فرمان خـدا بودنـد،با آن،برای یهودیان حکم می کردنـد و(همچنین)علماء و دانشـمندان به این کتاب الهی که به آنها سپرده شـده بود و بر آن گواه بودند، داوری می نمودنـد،بنـا بر این(از داوری کردن بر طبق آیـات الهی)از مردم نهراسـید و از من بترسـید و آیات مرا به بهای ناچیز نفروشـید و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند کافرند.

تفسیر:

این آیه و آیه بعـد،بحث گذشـته را تکمیـل کرده،و اهمیت کتاب آسـمانی موسـی ع یعنی تورات را چنین شـرح می دهـد:"ما تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نور بود"هدایت به سوی حق و نور و روشنایی برای بر طرف

ساختن تاریکیهای جهل و نادانی.

(إِنّا أَنْزَلْنَا التَّوْراةَ فِیها هُدیً وَ نُورٌ).

"به همین جهت پیامبران الهی که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند و بعد از نزول تورات روی کار آمدند همگی بر طبق آن برای یهود،حکم می کردند".

(یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ الَّذِینَ أَسْلَمُوا لِلَّذِینَ هادُوا).

نه تنها آنها چنین می کردند بلکه"علمای بزرگ یهود و دانشمندان با ایمان و پاک آنها،بر طبق این کتاب آسمانی که به آنها سپرده شده بود، و بر آن گواه بودند داوری می کردند".

(وَ الرَّبّانِیُّونَ وَ الْأَحْبارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ کِتابِ اللّهِ وَ کانُوا عَلَیْهِ شُهَداءَ) (۱).

در اینجا روی سخن را به آن دسته از دانشمندان اهل کتاب که در آن عصر می زیستند کرده و می گوید:"از مردم نترسید و احکام واقعی خدا را بیان کنید،بلکه از مخالفت من بترسید که اگر حق را کتمان کنید مجازات خواهید شد".

(فَلا تَخْشَوُا النّاسَ وَ اخْشَوْنِ).

و همچنین آیات خدا را به بهای کمی نفروشید.

(وَ لا تَشْتَرُوا بِآیاتِی ثَمَناً قَلِیلاً).

در حقیقت سرچشمه کتمان حق و احکام خدایا ترس از مردم و عوامزدگی است و یا جلب منافع شخصی و هر کدام باشد نشانه ضعف ایمان و سقوط شخصیت است،و در جمله های بالا به هر دو اشاره شده است.

ص: ۳۹۰

---

۱ - ۱) در باره معنی ربانی و ماده اصلی آن در جلد دوم صفحه ۴۸۲ بحث کرده ایم،و "احبار"جمع"حبر"(بر وزن"فکر"و همچنین بر وزن"ابر")به معنی اثر نیک است و سپس بر دانشمندانی که در جامعه اثر نیک دارند اطلاق شده و اگر به مرکب نیز "حبر"گفته می شود بخاطر آثار نیک آن است.

و در پایان آیه،حکم قاطعی در باره اینگونه افراد که بر خلاف حکم خـدا داوری می کننـد صادر کرده،می فرماید:"آنها که بر طبق احکام خدا داوری نمی کنند،کافرند".

(وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْکٰافِرُونَ).

روشن است عدم داوری بر طبق حکم خدا اعم از این است که سـکوت کنند و اصلا داوری نکنند و با سکوت خود مردم را به گمراهی بیفکنند،و یا سخن بگویند و بر خلاف حکم خدا بگویند،این موضوع نیز روشن است که کفر دارای مراتب و درجات مختلفی است که از انکـار اصـل وجود خداونـد شـروع می شود و مخـالفت و نافرمانی و معصـیت او را نیز در بر می گیرد،زیرا ایمان کامل انسان را به عمل بر طبق آن دعوت می کنـد و آنها که عمل ندارنـد ایمانشان کامل نیست این آیه مسئولیت شدید دانشـمندان و علمـای هر امت را در برابر طوفانهای اجتماعی و حوادثی که در محیطشان می گـذرد روشن می سازد، و با بیانی قاطع آنها را به مبارزه بر ضد کجرویها و عدم ترس از هیچکس دعوت می نماید.

[سوره المائده (۵): آیه ۴۵]

اشاره

وَ کَتَبْنٰا عَلَیْهِمْ فِیهٰا أَنَّ اَلنَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ اَلْعَیْنَ بِالْعَیْنِ وَ اَلْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ اَلْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ اَلسِّنَّ بِالسِّنِّ وَ اَلْجُرُوحَ قِصٰاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ کَفّٰارَهٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ (۴۵)

ترجمه:

۴۵-و بر آنهـا(بنی اسـرائیل)در آن(تورات)مقرر داشتیم که جـان در مقابـل جـان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در مقابـل گوش و دنـدان در برابر دنـدان،می باشـد،و هر زخمی قصـاص دارد و اگر کسـی آن را ببخشـد (و از قصاص صرف نظر کند)کفاره(گناهان)او محسوب می شود،و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند ستمگر است.

ص :۳۹۱

تفسیر:

قصاص و گذشت

این آیه قسمت دیگری از احکام جنایی و حدود الهی تورات را شرح میدهد،و میفرماید:"ما در تورات قانون قصاص را مقرر داشتیم که اگر کسی عمدا بی گناهی را به قتل برساند اولیای مقتول میتوانند قاتل را در مقابل اعدام نمایند".

(وَ كَتَبْنا عَلَيْهِمْ فِيها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ).

و اگر کسی آسیب به چشم دیگری برساند و آن را از بین ببرد او نیز میتواند،چشم او را از بین ببرد(وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ).

و همچنین در مقابل بریدن بینی،جایز است بینی جانی بریده شود(وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ).

و نیز در مقابل بریدن گوش،بریدن گوش طرف مجاز است(وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ).

و اگر کسی دندان دیگری را بشکند او میتواند دندان جانی را در مقابل بشکند(وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ).

و به طور کلی هر کس جراحتی و زخمی به دیگری بزند،در مقابل میتوان قصاص کرد(وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ).

بنا بر این حکم قصاص بطور عادلانه و بدون هیچگونه تفاوت از نظر نژاد و طبقه اجتماعی و طایفه و شخصیت اجرا می گردد،و هیچگونه تبعیضی در آن از این جهات راه ندارد(البته این حکم مانند سایر احکام اسلامی دارای شروط

ص :۳۹۲

و مقرراتی است که در کتب فقهی آمده است زیرا این حکم اختصاصی به بنی اسرائیل نداشته،در اسلام نیز نظیر آن وجود دارد چنان که در آیه قصاص در سوره بقره آیه ۱۷۸ ذکر شد).

این آیه به تبعیضهای ناروایی که در آن عصر وجود داشت پایان می دهد، و به طوری که از بعضی تفاسیر استفاده میشود،در میان دو طایفه یهود مدینه در آن عصر نابرابری عجیبی وجود داشت:اگر فردی از طایفه"بنی النضیر" فردی از طایفه"بنی قریظه"را می کشت قصاص نمی شد،ولی به عکس اگر کسی از طایفه"بنی قریظه"فردی از طایفه"بنی النضیر"را به قتل می رساند، کشته می شد،هنگامی که اسلام به مدینه آمد،بنی قریظه در این باره از پیامبر ص سؤال کردند،پیامبر ص فرمود خونها با هم فرق ندارد،طایفه بنی النضیر زبان به اعتراض گشودند که مقام ما را پائین آوردی،آیه فوق نازل شد و به آنها اعلام کرد که نه تنها در اسلام،در آئین یهود نیز این قانون بطور مساوی وجود داشته است (۱).

ولی برای آنکه این توهم پیش نیاید که خداوند قصاص کردن را الزامی شمرده و دعوت به مقابله به مثل نموده است،به دنبال این حکم میفرماید:

"اگر کسی از حق خود بگذرد و عفو و بخشش کند،کفاره ای برای گناهان او محسوب میشود،و به همان نسبت که گذشت به خرج داده خداوند از او گذشت میکند".

(فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفّارَةٌ لَهُ) (۲).

۱- ۱) تفسیر"قرطبی"جلد سوم صفحه ۲۱۸۸.

۲- ۲) بسیاری از مفسران احتمال دیگری در تفسیر آیه نیز داده اند و آن اینکه ضمیر"له" به شخص جانی برگردد و معنی جمله چنین می شود:"کسی که از حق خود بگذرد،باعث بر طرف شدن قصاص از جانی می گردد و کفاره ای در برابر عمل او محسوب می شود"ولی ظاهر آیه همان است که در بالا ذکر شد.

بایـد توجه داشت که ضـمیر "به" به قصـاص بر میگردد،گویـا این قصـاص را "عطیه" ای قرار داده که به شـخص جـانی بخشـیده اسـت.و تعـبیر بـه "تصـدق" و همچنیـن وعـده عفـوی کـه خداونـد به چنین کسـی داده همگی برای تشویـق به عفـو و گذشـت است،زیرا شک نیست که قصاص هرگز نمیتوانـد آنچه را انسان از دست داده به او باز گردانـد،تنها یک نوع آرامش موقت به او میدهـد،ولی وعـده عفو خـدا می توانـد به طور کلی آنچه را او از دست داده به صورت دیگری جـبران کنـد و به این ترتیب باقیمانده ناراحتی از قلب و جان او برچیده شود و این رساترین تشویق برای چنین اشخاص است.

در حدیثی از امام صادق ع نقل شده است که فرمود:"کسی که عفو کند،خداوند به همان اندازه از گناهان او میبخشد" (۱).

این جمله در حقیقت پاسـخ دندانشـکنی است به کسانی که قانون قصاص را یک قانون غیر عادلانه شـمرده اند که مشوق روح آدمکشی و مثله کردن است، زیرا از مجموع آیه استفاده میشود که اجازه قصاص برای ایجاد ترس و وحشت جانیان و در نتیجه تامین امنیت جانی برای مردم بی گناه است،و در عین حال راه عفو و بازگشت نیز در آن گشوده شـده است،با ایجاد این حالت ترس و امیـد،اسـلام میخواهـد،هم جلو جنـایت را بگیرد و هم تـا آنجا که ممکن است و شایسـتگی دارد جلو شسـتن خون را با خون.

و در پایان آیه میفرماید:"کسانی که بر طبق حکم خداوند،داوری نکنند ستمگرند".

(وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الظّٰالِمُونَ).

چه ظلمی از این بالا-تر که مـا گرفتـار احساسـات و عواطف کـاذبی شـده و از شـخص قاتل به بهانه اینکه خون را با خون نباید شست بکلی صرفنظر کنیم

ص: ۳۹۴

۱- ۱) نور الثقلین جلد اول صفحه ۶۳۷.

و دست قاتلان را برای قتلهای دیگر باز گذاریم و به افراد بی گناه از این رهگذر ظلم و ستم کنیم.

باید توجه داشت که در تورات کنونی نیز در فصل ۲۱ سفر خروج این حکم آمده است،آنجا که میگوید:"و اگر اذیت دیگر رسیده باشد آن گاه، جان عوض جان باید داده شود،چشم عوض چشم،دندان به عوض دندان، دست به عوض دست،پا به عوض پا،سوختن به عوض سوختن،زخم به عوض زخم،لطمه به عوض لطمه"(سفر خروج جمله های ۲۳-۲۴-۲۵).

[سوره المائده (۵): آیه ۴۶]

اشاره

وَ قَفَّيْنا عَلىٰ آثارِهِمْ بِعِيسَى اِبْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ اَلتَّوْراةِ وَ آتَيْناهُ اَلْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدىً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ اَلتَّوْراةِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ (۴۶)

ترجمه:

۴۶-و به دنبال آنها(یعنی پیامبران پیشین)عیسی بن مریم را قرار دادیم که به آنچه پیش از او فرستاده شده بود از تورات تصدیق داشت و انجیل را به او دادیم که در آن هدایت و نور بود و(کتاب آسمانی او نیز)تورات را که قبل از او بود تصدیق می کرد و هدایت و موعظه برای پرهیزکاران بود.

تفسیر:

در تعقیب آیات مربوط به تورات،در این دو آیه اشاره به وضع انجیل کرده،می گوید:"پس از رهبران و پیامبران پیشین،مسیح ع را مبعوث کردیم،در حالی که نشانه های او کاملا با نشانه هایی که تورات داده بود،

تطبیق می کرد" (وَ قَفَّیْنا عَلی آثارِهِمْ بِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التوریه) این جمله تفسیر دیگری نیز دارد و آن اینکه"مسیح ع به حقانیت تورات که بر موسی بن عمران نازل شده بود،اعتراف کرد،همانطور که تمام پیامبران آسمانی به حقانیت پیامبران پیشین،معترف بودند".

سپس میگوید:"انجیل را در اختیار او گذاشتیم که در آن هدایت و نور بود" (وَ آتَیْناهُ الْإِنْجِیلَ فِیهِ هُدیً وَ نُورٌ).

در قرآن مجید به"تورات"و"انجیل"و"قرآن"هر سه"نور" گفته شده است:

در باره تورات میخوانیم:

(إِنّا أَنْزَلْنَا التَّوْراةَ فِیها هُدیً وَ نُورٌ)(مائده-۴۴).

و در باره انجیل در آیه فوق،اطلاق نور شده بود،و در باره قرآن میخوانیم:

(قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ)(مائده-۱۵).

در حقیقت همانطور که تمام موجودات جهان برای ادامه حیات و زندگی خود احتیاج شدید به نور دارند،همچنین آئینهای الهی و دستورهای کتب آسمانی برای رشد و تکامل انسانها ضرورت قطعی دارد.

اصولا- ثابت شده که تمام انرژیها،نیروها،حرکات،و زیبائیها، همه از نور سرچشمه میگیرند و اگر نور نباشد،سکوت و مرگ،همه جا را فرا خواهد گرفت،همچنین اگر تعلیمات پیامبران نباشد همه ارزشهای انسانی، اعم از فردی و اجتماعی به خاموشی میگراید که نمونه های آن را در جوامع مادی به روشنی میبینیم.

قرآن در موارد متعددی از تورات و انجیل به عنوان یک کتاب آسمانی

ص :۳۹۶

یـاد می کنـد،در اینکه این دو کتـاب در اصل از طرف خـدا نازل شـده جای هیچگونه شک و تردیـد نیست،ولی این نیز مسـلم است که این دو کتاب آسـمانی بعـد از زمان پیامبران دسـتخوش تحریف شدند،حقایقی از آن کم شد و خرافاتی بر آن افزوده گردیـد و آنهـا را از ارزش انـداخت و یـا کتب اصـلی فراموش گردیـد و کتابهـای دیگری که تنها بخشـی از حقایق آنها را در برداشت جای آنها نشست (۱).

بنا بر این اطلاق نور به این دو کتاب،ناظر به تورات و انجیل اصلی است.

بار دیگر به عنوان تاکیـد،روی این مطلب تکیه میکنـد که"نه تنها عیسـی بن مریم، تورات را تصـدیق میکرد،بلکه انجیل کتاب آسمانی او نیز گواه صدق تورات بود".

(مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْراهِ).

و در پایان میفرماید:"این کتاب آسمانی مایه هدایت و اندرز پرهیزکاران بود".

(وَ هُدیً وَ مَوْعِظَهً لِلْمُتَّقِینَ).

این تعبیر هماننـد تعبیری است که در آغاز سوره بقره در باره قرآن آمـده است آنجا که میگویـد: هُدیً لِلْمُتَّقِینَ :"قرآن وسـیله هـدایت پرهیزکـاران اسـت" نـه تنهـا قرآن،تمـام کتابهـای آسـمانی چنیننـد که وسـیله هـدایت پرهیزکـاران میباشـند، منظـور از پرهیزکاران کسانی هسـتند که در جسـتجوی حقند،و آماده پذیرش آن می باشند و بدیهی است،آنها که از سر لجاج و دشمنی دریچه های قلب خود را به روی حق میبندند،از هیچ حقیقتی بهره نخواهند برد.

قابـل توجه اینکه در آیه فوق در مورد انجیل نخست" فِیهِ هُـِدیً "گفته شـده سـپس"هـدی"بطور مطلق آمـده است،این تفاوت تعبیر ممکن است بخاطر

ص: ۳۹۷

۱- ۱) در باره تحریف تورات و انجیل و اسـناد تاریخی آن برای توضـیح بیشتر به کتاب "الهـدی الی دین المصـطفی"و"انیس الاعلام"مراجعه شود.

آن باشـد که در انجیـل و کتابهای آسـمانی دلائل هـدایت بر هر کس بـدون اسـتثناء هست ولی برای پرهیزکاران که در آن به دقت می اندیشند،باعث هدایت و تربیت و تکامل است.

[سوره المائده (۵): آیه ۴۷]

اشاره

وَ لْيَحْكُمْ أَهْلُ اَلْإِنْجِيلِ بِمٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلْفٰاسِقُونَ (۴۷)

ترجمه:

۴۷-به اهل انجیل(پیروان مسـیح)گفتیم بایـد به آنچه خداوند در آن نازل کرده حکم کنند و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی کنند فاسق هستند.

تفسیر:

آنها که به قانون خدا حکم نمی کنند

پس از اشاره به نزول انجیل در آیات گذشته،در این آیه میفرماید:

"ما به اهل انجیل دستور دادیم که به آنچه خدا در آن نازل کرده است،داوری کنند".

(وَ لْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فِيهِ).

شـک نیست که منظور از جمله بالاـ این نیست که قرآن به پیروان مسـیح ع دسـتور میدهـد که هم اکنون بایـد به احکـام انجیل عمـل کننـد،زیرا این سـخن با سایر آیات قرآن و با اصل وجود قرآن که اعلام آئین جدیـد و نسـخ آئین قـدیم میکنـد،سازگار نیست بلکه منظـور این است،که مـا پس از نزول انجیـل بر عیسـی ع به پیروان او دسـتور دادیم که به آن عمـل کننـد و طبق آن داوری

ص :۳۹۸

نمایند (۱).

و در پایان آیه،بار دیگر تاکید میکند:"کسانی که بر طبق حکم خدا داوری نکنند فاسقند".

(وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ).

قابل توجه اینکه در آیات اخیر،در یک مورد به چنین افراد اطلاق "کافر"و در مورد دیگر"ظالم"و در اینجا"فاسق"،شده است،ممکن است این تفاوت تعبیر به خاطر آن باشد که هر حکم دارای سه جنبه است، از یک سو به قانونگذار(خداوند)منتهی میشود،از سوی دیگر به مجریان قانون(شخص حاکم و قاضی)و از سوی سوم به کسی که این حکم در حق او اجرا میگردد(شخص محکوم).

گویا هر یک از تعبیرات سه گانه فوق،اشاره به یکی از این سه جنبه است،زیرا کسی که بر خلاف حکم خداوند داوری می کند،از یک طرف، قانون الهی را زیر پا گذاشته و"کفر"ورزیده و از طرف دیگر به انسان بی گناهی،ستم و ظلم کرده،و از طرف سوم از مرز وظیفه و مسئولیت خود خارج شده و فاسق گردیده است(زیرا همانطور که در سابق گفتیم"فسق" به معنی بیرون رفتن از مرز بندگی و وظیفه است).

۱- ۱) در حقیقت همانطور که بسیاری از مفسران گفته اند در اینجا جمله"قلنا"در تقدیر است و مفهوم آیه چنین می شود و قلنا لیحکم اهل الانجیل...

[سوره المائده (۵): آیه ۴۸]

اشاره

وَ أَنْزَلْنٰا إِلَيْكَ اَلْكِتٰابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ اَلْكِتٰابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ عَمّٰا جٰاءَكَ مِنَ اَلْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنٰا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهٰاجاً وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً وَ لٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مٰا آتٰاكُمْ فَاسْتَبِقُوا اَلْخَيْرٰاتِ إِلَى اَللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۴۸)

ترجمه:

۴۸-و این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم،در حالی که کتب پیشین را تصدیق می کند و حافظ و نگاهبان آنها است،بنا بر این بر طبق احکامی که خدا نازل کرده در میان آنها حکم کن،و از هوا و هوسهای آنها پیروی مکن،و از احکام الهی روی مگردان،ما برای هر کدام از شما آئین و طریقه روشنی قرار دادیم و اگر خدا می خواست،همه شما را امت واحدی قرار می داد ولی خدا می خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید(و استعدادهای شما را پرورش دهد) بنا بر این بکوشید و در نیکیها به یکدیگر سبقت جویید،بازگشت همه شما به سوی خدا است و از آنچه در آن اختلاف کرده اید به شما خبر خواهد داد!

تفسیر:

در این آیه اشاره به موقعیت قرآن بعد از ذکر کتب پیشین انبیاء شده است.

"مهیمن"در اصل به معنی چیزی که حافظ و شاهد و مراقب و امین و نگاهداری کننده چیزی بوده باشد،و از آنجا که قرآن در حفظ و نگهداری اصول کتابهای آسمانی پیشین،مراقبت کامل دارد و آنها را تکمیل میکند،

ص: ۴۰۰

لفظ مهیمن بر آن اطلاق کرده و میفرماید:"ما این کتاب آسمانی را به حق بر تو نازل کردیم در حالی که کتب پیشین را تصدیق کرده(و نشانه های آن، بر آنچه در کتب پیشین آمده تطبیق میکند)و حافظ و نگاهبان آنها است".

(وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ).

اساسا تمام کتابهای آسمانی،در اصول مسائل هماهنگی دارند،و هدف واحد یعنی تربیت و تکامل انسان را تعقیب میکنند،اگر چه در مسائل فرعی به مقتضای قانون تکامل تدریجی با هم،تفاوتهایی دارند،و هر آئین تازه، مرحله بالاتری را می پیماید،و برنامه جامعتری دارد.

ذکر" مُهَيْمِناً عَلَيْهِ "بعد از" مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ "اشاره به همین حقیقت است یعنی اصول کتب پیشین را تصدیق و در عین حال برنامه جامعتری پیشنهاد میکند.

سپس دستور میدهد که چون چنین است طبق احکامی که بر تو نازل شده است در میان آنها داوری کن.

(فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ).

این جمله با"فاء تفریع"ذکر شده و نتیجه جامعیت احکام اسلام نسبت به احکام آئینهای پیشین است،این دستور منافاتی با آنچه در آیات قبل گذشت که پیامبر ص مخیر بین داوری کردن میان آنها و یا رها کردن آنان به حال خود می نمود،ندارد زیرا این آیه میگوید:چنانچه خواستی میان اهل کتاب داوری کنی بر طبق احکام قرآن داوری کن.

بعد اضافه می کند از هوا و هوسهای آنها که مایلند احکام الهی را بر امیال و هوسهای خود تطبیق دهند پیروی مکن و از آنچه به حق بر تو نازل شده است روی مگردان.

(وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمّا جاءَكَ مِنَ الْحَقِّ).

و برای تکمیل این بحث میگوید:"برای هر کدام از شما آئین و شریعت و طریقه و راه روشنی قرار دادیم".

(لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً) "شرع"و"شریعه"راهی را میگویند که بسوی آب میرود و به آن منتهی میشود،و اینکه دین را شریعت میگوینـد از آن نظر است کـه به حقـایق و تعلیمـاتی منتهی میگردد که مـایه پـاکیزگی و طهـارت و حیـات انسـانی است،کلمه "نهج"و"منهاج"به راه روشن میگویند.

"راغب"در کتاب"مفردات"از ابن عباس نقل میکنـد که میگویـد:فرق میان"شـرعه"و"منهاج"آن است که"شـرعه"به آنچه در قرآن وارد شده گفته میشود و"منهاج"به اموری که در سـنت پیامبر ص وارد گردیده(این تفاوت گرچه جالب به نظر می رسـد اما دلیل قاطعی بر آن در دست نیست) (۱).

سپس میفرمایـد:"خداونـد می تـوانست همه مردم را امت واحـدی قرار دهـد و همه را پیرو یـک آئین سـازد،ولی این بـا قـانون تکامل تدریجی و سیر مراحل مختلف تربیتی سازگار نبود".

(وَ لَوْ شاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي ما آتاكُمْ).

جمله"لیبلوکم فیما آتاکم"(تا شما را بیازماید در آنچه به شما بخشیده) اشاره به همان است که سابقا گفتیم:خداوند استعدادها و شایسـتگیهایی در وجود بشـر آفریـده و در سایه"آزمایشـها"در پرتو تعلیمات پیامبران آنها را پرورش میدهـد،و به همین دلیل پس از پیمودن یک مرحله،آنها را در مرحله بالاتری

ص: ۴۰۲

۱- ۱) بعضی از بزرگان مفسرین معتقدند که دین و شریعت با هم تفاوت دارند،دین عبارتست از اصل توحید و اصول دیگری که میان تمام مـذاهب مشترک است و،لذا دین همیشه یکی است،ولی شـریعت به قوانین و احکام و مقرراتی گفته می شود که در مـذاهب بـا هم تفـاوت دارنـد و اما دلیل روشـنی بر این تفاوت نـداریم،زیرا این دو کلمه در بسـیاری از موارد به یک معنی استعمال می شوند.

قرار میدهد،و بعد از پایان یک دوران تربیتی،دوران عالیتری را وسیله پیامبر دیگر به وجود می آورد،درست همانند مراحل تحصیلی یک نوجوان در مدرسه.

سرانجام،همه اقوام و ملل را مخاطب ساخته و آنها را دعوت میکند که بجای صرف نیروهای خود در اختلاف و مشاجره،در نیکیها بر یکدیگر پیشی بگیرند.

(فاستبقوا الخیرات).

زیرا بازگشت همه شما به سوی خدا است و او است که شما را از آنچه در آن اختلاف می کنید در روز رستاخیز آگاه خواهد ساخت.

(إِلَى اللّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ).

[سوره المائده (۵): آیات ۴۹ تا ۵۰]

اشاره

وَ أَنِ اُحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اَللّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ وَ اِحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ ما أَنْزَلَ اَللّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّما يُرِيدُ اَللّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ اَلنّاسِ لَفاسِقُونَ (۴۹) أَ فَحُكْمَ اَلْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اَللّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۵۰)

ترجمه:

۴۹-و باید در میان آنها(اهل کتاب)طبق آنچه خداوند نازل کرده حکم کنی و از هوسهای آنان پیروی مکن و بر حذر باش که مبادا تو را از بعض احکامی که خدا بر تو نازل کرده منحرف سازند،و اگر آنها(از حکم و داوری تو) روی گردانند بدان خداوند می خواهد آنها را بخاطر پاره ای از گناهانشان مجازات کند و بسیاری از مردم فاسقند.

۵۰-آیا آنها حکم جاهلیت را(از تو)می خواهند،و چه کسی برای افراد با ایمان بهتر از خدا حکم می کند؟

ص:۴۰۳

شان نزول

بعضی از مفسران در شان نزول این آیه از ابن عباس چنین نقل کرده اند:

جمعی از بزرگان یهود توطئه کردند و گفتند نزد محمد ص می رویم شاید بتوانیم او را از آئین خود منحرف سازیم،پس از این تبانی،نزد پیامبر ص آمدند و گفتند:ما دانشمندان و اشراف یهودیم و اگر ما از تو پیروی کنیم مطمئنا سایر یهودیان به ما اقتدا میکنند ولی در میان ما و جمعیتی،نزاعی است (در مورد یک قتل یا چیز دیگر)اگر در این نزاع به نفع ما داوری کنی ما به تو ایمان خواهیم آورد،پیامبر ص از چنین قضاوتی(که عادلانه نبود)خود داری کرد و آیه فوق نازل شد (۱).

تفسیر:

اشاره

در این آیه بار دیگر خداوند به پیامبر خود تاکید می کند که در میان اهل کتاب بر طبق حکم خداوند داوری کند و تسلیم هوا و هوسهای آنها نشود.

(وَ أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ).

تکرار این دستور یا به خاطر مطالبی است که در ذیل آیه آمده،یا به خاطر آن است که موضوع این داوری با موضوع داوری آیات گذشته تفاوت داشته است،در آیات پیش،موضوع"زنای محصنه"بود و در اینجا موضوع، "قتل یا نزاع دیگر"بوده است.

سپس به پیامبر ص هشدار میدهد که"اینها تبانی کرده اند تو را از آئین حق و عدالت منحرف سازند مراقب آنها باش".

ص: ۴۰۴

۱- ۱) تفسیر المنار جلد ۶ صفحه ۴۲۱.

(وَ احْذَرْهُمْ أَنْ یَفْتِنُوکَ عَنْ بَعْضِ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلَیْکَ).

"و اگر اهل کتاب در برابر داوری عادلانه تو تسلیم نشوند،بدان این نشانه آن است که گناهان آنها دامانشان را گرفته است و توفیق را از آنها سلب کرده و خدا میخواهد آنها را به خاطر بعضی از گناهانشان مجازات کند".

(فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ أَنْ یُصِیبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ).

ذکر بعض گناهان(نه همه آنها)ممکن است به خاطر آن باشد که مجازات همه گناهان در زندگی دنیا انجام نمی شود و تنها قسمتی از آن دامن انسان را میگیرد و بقیه به جهان دیگر موکول میشود.

در اینکه کدام"کیفر"دامن آنها را گرفت،در آیه صریحا ذکری از آن به میان نیامده،ولی احتمال دارد اشاره به همان سرنوشتی باشد که دامان یهود مدینه را گرفت و به خاطر خیانتهای پی در پی مجبور شدند،خانه های خود را رها کرده و از مدینه بیرون روند و یا اینکه عدم توفیق آنها خود یک نوع مجازات برای گناهان پیشین آنها بود، زیرا سلب موفقیت خود یک نوع مجازات محسوب میشود،به عبارت دیگر گناهان پی در پی و لجاجت،کیفرش محروم ماندن از احکام عادلانه و سرگردان شدن در بیراهه های زندگی است.

و در پایان آیه میفرماید:"اگر آنها در راه باطل اینهمه پافشاری میکنند، نگران مباش زیرا بسیاری از مردم فاسقند".

(وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النّٰاسِ لَفٰاسِقُونَ).

سؤال:

ممکن است ایراد شود که آیه فوق دلیل بر این است که امکان انحراف از حق در باره پیامبر ص تصور میشود و لذا خداوند به او هشدار میدهد،آیا این تعبیر با مقام معصوم بودن پیامبران سازگار است؟

ص :۴۰۵

پاسخ:

معصوم بودن هرگز به این معنی نیست که گناه برای پیامبر ص و امام محال میگردد،و گرنه فضیلتی برای آنها محسوب نمیشود بلکه منظور این است که آنها با توانایی بر گناه مرتکب گناه نمیشونـد،هر چنـد این عـدم ارتکاب به خاطر تـذکرات الهی بوده باشد و به عبارت دیگر یاد آوریهای خداوند جزئی از عامل مصونیت پیغمبر ص از گناه میباشد.

توضیح بیشتر در باره مقام عصمت پیامبران و امامان به خواست خدا در ذیل آیه تطهیر(آیه ۳۳ احزاب)خواهد آمد. در آیه بعد به عنوان استفهام انکاری میفرماید"آیا اینها که مدعی پیروی از کتب آسمانی هستند انتظار دارند با احکام جاهلی و قضاوتهای آمیخته انواع تبعیضات در میان آنها داوری کنی".

(أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ).

در حالی که هیچ داوری برای افراد با ایمان بالاتر و بهتر از حکم خدا نیست.

(وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ).

همـانطور کـه در ذیـل آیـات سـابق گفـتیم در میـان طوائـف یهـود نیز تبعیضـات عجیـبی بـود مثلاـ اگر کسـی از طـایفه"بنی قریظه"فردی از طایفه"بنی نضیر"را به قتل میرساند قصاص می شد،و در صورت عکس،قصاص نمیکردند،و یا به هنگام گرفتن دیه دو برابر دیه میگرفتند،قرآن میگوید این گونه تبعیضات نشانه احکام جاهلیت است،و در میان احکام الهی هیچگونه تبعیض در میان بندگان خدا نیست.

در کتاب کافی از امیر مؤمنان علی ع نقل شده که فرمود:

ص :۴۰۶

(الحکم حکمان حکم اللّه و حکم الجاهلیه فمن اخطا حکم اللّه حکم بحکم الجاهلیه:

"حکم دو گونه بیشتر نیست یا حکم خدا است یا حکم جاهلیت و هر کس حکم خدا را رها کند به حکم جاهلیت تن در داده است" (۱).

و از اینجا روشن میشود،مسلمانانی که با داشتن احکام آسمانی به دنبال قوانین ساختگی ملل دیگری افتاده اند،در حقیقت در مسیر جاهلیت گام نهاده اند.

۱- ۱) نور الثقلین جلد اول صفحه ۶۴۰.

[سوره المائده (۵): آیات ۵۱ تا ۵۳]

اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا اَلْيَهُودَ وَ اَلنَّصارىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِينَ (۵۱) فَتَرَى اَلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسٰارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشىٰ أَنْ تُصِيبَنٰا دٰائِرَةٌ فَعَسَى اَللّٰهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلىٰ مٰا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نٰادِمِينَ (۵۲) وَ يَقُولُ اَلَّذِينَ آمَنُوا أَ هٰؤُلاٰءِ اَلَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمٰانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خٰاسِرِينَ (۵۳)

ترجمه:

۵۱-ای کسانی که ایمان آورده اید یهود و نصاری را تکیه گاه خود قرار ندهید،آنها تکیه گاه یکدیگرند و کسانی که از شما بانها تکیه کنند از آنها هستند خداوند جمعیت ستمکار را هدایت نمی کند.

۵۲-مشاهد می کنی افرادی را که در دلهایشان بیماری است در(دوستی با)آنان بر یکدیگر پیشی می گیرند،و می گویند می ترسیم حادثه ای برای ما اتفاق بیفتد (و نیاز به کمک آنها داشته باشیم)شاید خداوند پیروزی یا حادثه دیگری از ناحیه خود(به نفع مسلمانان)پیش بیاورد و این دسته از آنچه در دل پنهان داشتند پشیمان گردند.

۵۳-و آنها که ایمان آورده اند می گویند آیا این(منافقان)همانها هستند که با نهایت تاکید سوگند یاد کردند که با شما هستیم؟(چرا سرانجام کارشان به اینجا رسید)اعمالشان نابود گشت و زیانکار شدند.

ص: ۴۰۸

شان نزول:

بسیاری از مفسران نقل کرده اند که بعد از جنگ بدر،عباده بن صامت خزرجی خدمت پیامبر رسید و گفت:من هم پیمانانی از یهود دارم که از نظر عدد زیاد و از نظر قدرت نیرومندند،اکنون که آنها ما را تهدید به جنگ میکنند و حساب مسلمانان از غیر مسلمانان جدا شده است من از دوستی و هم پیمانی با آنان برائت می جویم،هم پیمان من تنها خدا و پیامبر او است، عبد اللّه بن ابی گفت:ولی من از هم پیمانی با یهود برائت نمیجویم،زیرا از حوادث مشکل میترسم و به آنها نیازمندم، پیامبر ص به او فرمود:آنچه در مورد دوستی با یهود بر عباده میترسیدم،بر تو نیز میترسم(و خطر این دوستی و هم پیمانی برای تو از او بیشتر است)عبد اللّه گفت:چون چنین است من هم میپذیرم و با آنها قطع رابطه میکنم،آیات فوق نازل شد و مسلمانان را از هم پیمانی با یهود و نصاری بر حذر داشت.

تفسیر:

اشاره

آیات فوق مسلمانان را از همکاری با یهود و نصاری به شدت بر حذر میدارد،نخست میگوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید،یهود و نصاری را تکیه گاه و هم پیمان خود قرار ندهید"(یعنی ایمان به خدا ایجاب میکند که به خاطر جلب منافع مادی با آنها همکاری نکنید).

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاریٰ أَوْلِیاءَ).

"اولیاء"جمع"ولی"از ماده"ولایت"بمعنی نزدیکی فوق العاده میان دو چیز است که به معنی دوستی و نیز به معنی هم پیمانی و سرپرستی آمده است

ص: ۴۰۹

ولی بـا توجه به شـان نزول آیه و سـایر قرائنی که در دست است،منظور از آن در اینجا این نیست که مسـلمانان هیچگونه رابطه تجاری و اجتماعی با یهود و مسـیحیان نداشـته باشند بلکه منظور این است که با آنها هم پیمان نگردند و در برابر دشمنان روی دوستی آنها تکیه نکنند.

مساله"هم پیمانی"در میان عرب در آن زمان رواج کامل داشت و از آن به"ولاء"تعبیر میشد.

جالب اینکه در اینجا روی عنوان"اهل کتاب"تکیه نشده بلکه به عنوان "یهود و نصاری"از آنها نام برده شده است،شاید اشاره به این است که آنها اگر به کتب آسـمانی خود عمل میکردنـد هم پیمانان خوبی برای شـما بودنـد، ولی اتحاد آنها به یکدیگر روی دستور کتابهای آسمانی نیست بلکه روی اغراض سیاسی و دسته بندی های نژادی و مانند آن است.

سپس بـا یـک جمله کوتاه،دلیل این نهی را بیان کرده میگویـد:"هر یک از آن دو طایفه دوست و هم پیمان هم مسـلکان خود هستند".

(بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ).

یعنی تا زمانی که منافع خودشان و دوستانشان مطرح است،هرگز به شما نمی پردازند.

روی این جهت،"هر کس از شـما طرح دوستی و پیمان با آنها بریزد، از نظر تقسیم بندی اجتماعی و مذهبی جزء آنها محسوب خواهد شد".

(وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ).

و شک نیست که"خداوند چنین افراد سـتمگری را که به خود و برادران و خواهران مسلمان خود خیانت کرده و بر دشمنانشان تکیه میکنند،هدایت نخواهد کرد".

(إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِینَ).

ص :۴۱۰

در آیه بعد اشاره به عذرتراشی هایی میکند که افراد بیمار گونه برای توجیه ارتباطهای نامشروع خود با بیگانگان،انتخاب میکنند،و میگوید:

"آنهایی که در دلهایشان بیماری است،اصرار دارند که آنان را تکیه گاه و هم پیمان خود انتخاب کنند،و عذرشان این است که میگویند:ما می ترسیم قدرت به دست آنها بیفتد و گرفتار شویم".

(فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ) (۱).

قرآن در پاسخ آنها میگوید:"همانطور که آنها احتمال میدهند روزی قدرت به دست یهود و نصاری بیفتد این احتمال را نیز باید بدهند که"ممکن است سرانجام،خداوند مسلمانان را پیروز کند و قدرت به دست آنها بیفتد و این منافقان،از آنچه در دل خود پنهان ساختند،پشیمان گردند".

(فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ).

در حقیقت،در این آیه از دو راه به آنها پاسخ گفته شده است:نخست اینکه این گونه افکار از قلبهای بیمار بر میخیزد و از کسانی که ایمانشان متزلزل و نسبت به خدا سوء ظن دارند و گرنه یک فرد با ایمان این گونه فکر به خود راه نمیدهد،و دیگر اینکه بفرض که چنین احتمالی باشد آیا احتمال پیروزی مسلمین در کار نیست؟ بنا بر آنچه ما گفتیم کلمه"عسی"که مفهوم آن احتمال و امید است، به همان معنی اصلی که در همه جا دارد باقی میماند،ولی مفسران معمولا

۱- ۱) دائره در اصل از ماده دور به معنی چیزی است که در گردش باشد و از آنجا که قدرتها و حکومتها در طول تاریخ دائما در گردش است به آن"دائره"می گویند و نیز به حوادث مختلفه زندگی که به گرد اشخاص می گردد،دائره گفته می شود.

آن را بعنوان یک وعده قطعی در اینجا از طرف خداوند به مسلمانان گرفته اند که با ظاهر کلمه "عسی "سازگار نیست.

منظور از جمله "اوامر من عنده "که بعد از کلمه "فتح "ذکر شده این است که ممکن است در آینده مسلمانان بر دشمنان خود یا از طریق "جنگ و پیروزی "غلبه کنند و یا بدون جنگ آن قدر قدرت بیابند که "دشمن بدون جنگ تسلیم گردد "و به عبارت دیگر کلمه "فتح "اشاره به پیروزیهای نظامی مسلمانان است و "امر من عنده "اشاره به پیروزیهای اجتماعی و اقتصادی و مانند آن میباشد.

ولی با توجه به اینکه خداوند بیان چنین احتمالی میکند و او عالم و آگاه از وضع آینده است،این آیه اشاره به پیروزیهای نظامی و اجتماعی و اقتصادی مسلمانان خواهد بود. و در آخرین آیه به سرانجام کار منافقان اشاره کرده میگوید:در آن هنگام که فتح و پیروزی نصیب مسلمانان راستین شود،و کار منافقان بر ملا گردد "مؤمنان از روی تعجب میگویند آیا این افراد منافق همانها هستند که این همه ادعا داشتند و با نهایت تاکید قسم یاد میکردند که با ما هستند،چرا سرانجام کارشان به اینجا رسید ".

(وَ یَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا أَ هٰؤُلاٰءِ الَّذِینَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَیْمٰانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ) (۱)و به خاطر همین نفاق، "همه اعمال نیک آنها بر باد رفت "زیرا از نیت پاک و خالص سرچشمه نگرفته بود،و "به همین دلیل زیانکار شدند "،هم در این جهان و هم در جهان دیگر.

(حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خٰاسِرِینَ).

۱- ۱) در آیه فوق "هؤلاء "مبتدا است اَلَّذِینَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ خبر آن است،و جهد ایمانهم در حکم "مفعول مطلق "است.

در حقیقت جمله اخیر،شبیه پاسخ سؤال مقدری است،گویا کسی میپرسد بالآخره پایان کار آنها به کجا خواهد رسید؟در جوابشان گفته میشود، اعمالشان به کلی بر باد رفت و خسران و زیان دامنگیرشان شد.

یعنی آنها اگر اعمال نیکی هم از روی اخلاص انجام داده باشند،چون سرانجام به سوی نفاق و شرک روی آوردند،نتائج آن اعمال نیز بر باد میرود همانطور که در جلد دوم صفحه ۶۹ ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره بیان کردیم.

تکیه بر بیگانه

گرچه در شان نزول آیات فوق سخن از دو نفر یعنی"عباده بن صامت" و"عبد اللّه بن ابی"در میان آمده ولی جای تردید نیست که اینها فقط به عنوان دو شخص تاریخی مورد نظر نیستند،بلکه نماینده دو مکتب فکری و اجتماعی میباشند،یک مکتب میگوید از بیگانه باید برید و زمام کار خود را به دست او نداد و به کمکهای او اطمینان نکرد.

دیگری میگوید:در این دنیای پرغوغا،هر شخص و ملتی تکیه گاهی میخواهد،و گاهی مصلحت ایجاب میکند که این تکیه گاه از میان بیگانگان انتخاب شود،دوستی آنها با ارزش است و روزی ثمر بخش خواهد بود.

قرآن مکتب دوم را به شدت میکوبد و مسلمانان را از این طرز تفکر با صراحت و تاکید بر حذر میدارد،اما متاسفانه بعضی از مسلمانان،این فرمان بزرگ قرآن را به دست فراموشی سپردند و تکیه گاه هایی از میان بیگانگان برای خود انتخاب نمودند،و تاریخ نشان میدهد که بسیاری از بدبختیهای مسلمین از همین جا سرچشمه گرفته است! "اندلس"تابلو زنده ای برای این موضوع است و نشان میدهد که چگونه مسلمانان به نیروی خود درخشانترین تمدنها را در اندلس دیروز و اسپانیای

ص: ۴۱۳

امروز به وجود آوردند،اما به خاطر تکیه کردن بر بیگانه چه آسان آن را از دست دادند.

امپراطور عظیم عثمانی که در مدت کوتاهی همانند برف در فصل تابستان به کلی آب شد،شاهد دیگری بر این مدعا است،در تاریخ معاصر نیز ضربه هایی که مسلمانان به خاطر انحراف از این مکتب خورده اند کم نیست،اما تعجب در این است که چگونه هنوز بیدار نشده ایم! در هر حال بیگانه،بیگانه است و اگر یک روز منافع مشترکی با ما داشته باشد و در گامهای محدودی همکاری کند سرانجام در لحظات حساس نه تنها حساب خود را جدا میکند،بلکه ضربه های کاری نیز به ما میزند،امروز مسلمانان باید بیش از هر وقت به این ندای قرآن گوش دهند و جز به نیروی خود تکیه نکنند.

پیامبر اسلام ص به قدری مراقب این موضوع بود که در جنگ احد هنگامی که سیصد نفر از یهودیان برای همکاری با مسلمانان در برابر مشرکان اعلام آمادگی کردند،پیامبر ص آنها را از نیمه راه باز گرداند و کمک آنها را نپذیرفت،در حالی که این عدد در نبرد احد میتوانست نقش مؤثری داشته باشد،چرا؟زیرا هیچ بعدی نداشت که آنها در لحظات حساس جنگ با"دشمن" همکاری کنند و باقیمانده ارتش اسلام را نیز از بین ببرند.

ص :۴۱۴

[سوره المائده (۵): آیه ۵۴]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اَللّٰهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ عَلَی اَلْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّهٍ عَلَی اَلْکٰافِرِینَ یُجٰاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ لاٰ یَخٰافُونَ لَوْمَهَ لاٰئِمٍ ذٰلِکَ فَضْلُ اَللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِیمٌ (۵۴)

ترجمه:

۵۴-ای کسانی که ایمان آورده اید هر کس از شما از آئین خود باز گردد(به خدا زیانی نمی رساند)خداوند در آینده جمعیتی را می آورد،که آنها را دوست دارد و آنها(نیز)او را دوست دارنـد،در برابر مؤمنان متواضع و در برابر کافران نیرومندند،آنها در راه خدا جهاد میکنند و از سرزنش کنندگان هراسی ندارند.

این فضل خدا است که بهر کس بخواهد(و شایسته ببیند)می دهد و(فضل) خدا وسیع و خداوند داناست.

تفسیر:

پس از بحث در باره منافقان،سـخن از مرتـدانی که طبق پیشبینی قرآن بعـدها از این آئین مقـدس روی بر می گرداندند به میان می آورد و به عنوان یـک قانون کلی به همه مسـلمانان اخطار می کنـد:"اگر کسانی از شـما از دین خود بیرون رونـد،زیانی به خـدا و آئین او و جامعه مسـلمین و آهنگ سـریع پیشـرفت آنها نمی رسانند،زیرا خداوند در آینده جمعیتی را برای حمایت این آئین برمی انگیزد".

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ) سـپس صـفات کسانی که باید این رسالت بزرگ را انجام دهند،چنین

شرح می دهد:

۱-آنها به خدا عشق می ورزند و جز به خشنودی او نمی اندیشند"هم خدا آنها را دوست دارد و هم آنها خدا را دوست دارند".

(یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ).

۲ و ۳-"در برابر مؤمنان خاضع و مهربان و در برابر دشمنان و ستمکاران، سرسخت و خشن و پرقدرتند".

(أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّهٍ عَلَی الْکافِرِینَ).

۴-جهاد در راه خدا به طور مستمر از برنامه های آنها است.

(یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ).

۵-آخرین امتیازی که برای آنان ذکر می کند این است که در راه انجام فرمان خدا و دفاع از حق،از ملامت هیچ ملامت کننده ای نمی هراسند.

(وَ لا یَخافُونَ لَوْمَهَ لائِمٍ).

در حقیقت علاوه بر قدرت جسمانی،چنان شهامتی دارند که از شکستن سنتهای غلط و مخالفت با اکثریتهایی که راه انحراف را پیش گرفته اند،و با تکیه بر کثرت عددی خود دیگران را به باد استهزاء می گیرند،پروایی ندارند.

بسیاری از افراد را می شناسیم که دارای صفات ممتازی هستند،اما در مقابل غوغای محیط و هجوم افکار عوام و اکثریتهای منحرف بسیار محافظه کار،ترسو،و کم جرئتند،و زود در برابر آنها میدان را خالی می کنند، در حالی که برای یک رهبر سازنده و افرادی که برای پیاده کردن افکار او وارد میدان می شوند،قبل از هر چیز چنین شهامتی لازم است،عوام زدگی،محیط زدگی،و امثال آن که همگی نقطه مقابل این امتیاز عالی روحی هستند،سد راه بیشتر اصلاحات محسوب می گردند.

و در پایان می گوید:"بدست آوردن این امتیازات،(علاوه بر کوشش

انسان)مرهون فضل الهی است که به هر کس بخواهد و شایسته ببیند میدهد".

(ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشٰاءُ).

او است که دایره فضل و کرمش،وسیع و به آنها که شایستگی دارند آگاه است.

(وَ اللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِیمٌ).

در باره اینکه آیه فوق اشاره به چه اشخاصی می کند و منظور از این یاوران اسلام کیانند که خدا آنها را به این صفات ستوده است؟در روایات اسلامی و سخنان مفسران بحث بسیار دیده می شود.

در روایات زیادی که از طرق شیعه و اهل تسنن وارد شده می خوانیم که این آیه در مورد علی ع در فتح خیبر،یا مبارزه با"ناکثین"و"قاسطین" و"مارقین"(آتش افروزان جنگ جمل،و سپاه معاویه،و خوارج)نازل شده است و لذا می بینیم که پیامبر ص بعد از عدم توانایی عده ای از فرماندهان لشگر اسلام برای فتح خیبر،یک شب در مرکز سپاه اسلام رو به آنها کرد و فرمود:

لاعطین الرایه غدا رجلا،یحب اللّٰه و رسوله و یحبه اللّٰه و رسوله، کرارا غیر فرار،لا یرجع حتی یفتح اللّٰه علی یده :

"به خدا سوگند پرچم را فردا به دست کسی می سپارم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند،پی در پی به دشمن حمله می کند و هیچگاه از برابر آنها نمی گریزد و از این میدان باز نخواهد گشت، مگر اینکه خدا به دست او پیروزی را نصیب مسلمانان می کند (۱).

در روایت دیگری می خوانیم هنگامی که از پیامبر ص در باره این آیه

۱- ۱) در تفسیر برهان و نور الثقلین روایت متعددی از ائمه اهل بیت در این باره نقل شده و از دانشمندان اهل تسنن"ثعلبی"نیز این روایات را نقل کرده است(به کتاب احقاق الحق جلد ۳ صفحه ۲۰۰ مراجعه شود).

سؤال کردند دست خود را بر شانه "سلمان" زد و فرمود: "این و یاران او و هموطنان او هستند".

و به این ترتیب از اسلام آوردن ایرانیان و کوششها و تلاشهای پرثمر آنان برای پیشرفت اسلام در زمینه های مختلف،پیشگویی کرد.

سپس فرمود:

لو کان الدین معلقا بالثریا لتناوله رجال من ابناء الفارس:

"اگر دین(و در روایت دیگری اگر علم)به ستاره ثریا بسته باشد و در آسمانها قرار گیرد،مردانی از فارس آن را در اختیار خواهند گرفت" (۱).

و در روایات دیگری می خوانیم این آیه در باره یاران مهدی ع نازل شده است که با تمام قدرت در برابر آنها که از آئین حق و عدالت مرتد شده اند می ایستند و جهان را پر از ایمان و عدل و داد می کنند.

شکی نیست که این روایات که در تفسیر آیه وارد شده با هم تضاد ندارد، زیرا این آیه همانطور که سیره قرآن است یک مفهوم کلی و جامع را بیان می کند که علی ع یا سلمان فارسی مصداقهای مهم آن می باشند و کسان دیگری که این برنامه ها را تعقیب می کنند نیز شامل می شود،هر چند در روایات از آنها ذکری نشده باشد.

ولی متاسفانه تعصبهای قومی در مورد این آیه به کار افتاده و افرادی را که هیچگونه شایستگی ندارند و هیچیک از صفات فوق در آنها وجود نداشته به عنوان مصداق و شان نزول آیه شمرده اند،تا آنجا که ابو موسی اشعری که

۱- ۱) مجمع البیان جلد سوم صفحه ۲۰۸-نور الثقلین جلد اول صفحه ۶۴۲- ابو نعیم اصفهانی "در حلیه" جلد ششم صفحه ۶۴ حدیث را با عبارت "لو کان العلم منوطا بالثریا لتناوله رجال من ابناء فارس" نقل کرده است،ولی ابن عبد البر در "استیعاب" جلد ۲ صفحه ۵۷۷ لو کان الدین عند الثریا لنا له سلمان...نقل نموده است.

با حماقت کم نظیر و تاریخی خود،اسلام را به سوی پرتگاه کشانید،و پرچمدار اسلام،علی ع را در تنگنای سختی قرار داد از مصادیق این آیه شمرده اند! (۱)***اصلاح قسمت اخیر این جلد،در جوار خانه خدا،در مکه مکرمه هنگام تشرف برای مراسم پرشکوه عمره انجام گرفت در حالی که قلم را به زحمت می توانستم بدست بگیرم و دستم ناراحت بود.

جالب اینکه همان تعصبها را که در کتب علمی می بینیم به طرز شدید- تری در میان افراد عامی و حتی دانشمندان آنها در اینجا مشاهده می کنیم گویا دستی در کار است که مسلمانان هیچگاه متحد نشوند،این تعصب حتی به تاریخ پیش از اسلام نیز سرایت کرده و خیابانی که نزدیک خانه کعبه به عنوان شارع ابو سفیان جلب توجه می کند در حال حاضر از "شارع ابراهیم الخلیل" بنیانگذار مکه شکوهمندتر است! نسبت "شرک" دادن به بسیاری از مسلمانان،برای یک دسته از متعصبین این سامان مساوی با آب خوردن است، تکان بخوری فریاد "مشرک" "مشرک" بلند می شود گویا اسلام دربست از آنها است و آنها متولیان قرآنند و بس،و اسلام و کفر دگران به میل آنها واگذار شده که با یک کلمه هر کس را بخواهند مشرک و هر کس را بخواهند مسلمان بگویند! در حالی که در آیات فوق خواندیم خداوند به هنگام غربت اسلام سلمان و امثال او را برای عظمت این آئین بزرگ بر می انگیزد،و این بشارتی است که پیامبر ص داده است.

۱- ۱) تفسیر طبری جلد ششم صفحه ۱۸۴-ولی در بعضی از روایات،تنها نام از قوم ابو موسی به میان آمده که اشاره به اهل یمن است که برای یاری اسلام در لحظات حساس کوشیدند.و به طور اشاره خود ابو موسی از این موضوع استثناء شده است در حالی که در باره سلمان می خوانیم:خودش و قومش مشمول این آیه اند.

شگفت انگیز این است که مساله "توحید" که باید رمز وحدت مسلمین گردد دستاویزی شده برای تشتت صفوف مسلمین و نسبت دادن مسلمانان به شرک و بت پرستی.

تا آنجا که یکی از افراد مطلع به بعضی از متعصبان آنها گفته بود ببینید کار ما و شما به کجا رسیده که اگر اسرائیل بر سر ما مسلط شود جمعی از شما خوشحال می شوند و اگر شما را بکوبد جمعی از ما! آیا این همان چیزی نیست که آنها می خواهند؟! ولی از انصاف نباید گذشت با تماسهای مکرری که با عده ای از علمای آنها داشتم روشن شد که فهمیده ها غالبا از این وضع ناراحتند مخصوصا یکی از علمای یمن در مسجد الحرام در بحثی که در زمینه حد و حدود شرک بود در حضور بعضی از بزرگان مدرسین حرم می گفت مساله نسبت دادن اهل قبله به شرک گناه بسیار بزرگی است که پیشینیان آن را بسیار مهم می شمردند، این چه کاری است که افراد غیر وارد مرتبا مردم را متهم به شرک می کنند آیا آنها نمی دانند چه مسئولیت بزرگی را بر عهده می گیرند.

ص: ۴۲۰

[سوره المائده (۵): آیه ۵۵]

اشاره

إِنَّما وَلِيُّكُمُ اَللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ اَلصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ اَلزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ (۵۵)

ترجمه:

۵۵-سرپرست و رهبر شما تنها خدا است،و پیامبر او،و آنها که ایمان آورده اند و نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند.

شان نزول آیه ولایت

در تفسیر مجمع البیان و کتب دیگر از"عبد اللّه بن عباس"چنین نقل شده:

که روزی در کنار چاه زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر ص حدیث نقل می کرد ناگهان مردی که عمامه ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر مرتبه که ابن عباس از پیغمبر اسلام ص حدیث نقل میکرد او نیز با جمله"قال رسول اللّه"حدیث دیگری از پیامبر ص نقل می نمود.

ابن عباس او را قسم داد تا خود را معرفی کند،او صورت خود را گشود و صدا زد ای مردم!هر کس مرا نمی شناسد بداند من ابو ذر غفاری هستم با این گوشهای خودم از رسول خدا ص شنیدم،و اگر دروغ می گویم هر دو گوشم کر باد،و با این چشمان خود این جریان را دیدم و اگر دروغ می گویم هر دو کور باد،که پیامبر ص فرمود:

علی قائد البرره و قاتل الکفره منصور من نصره مخذول من خذله.

"علی ع پیشوای نیکان است،و کشنده کافران،هر کس او را یاری

کند،خدا یاریش خواهد کرد،و هر کس دست از یاریش بردارد،خدا دست از یاری او برخواهد داشت".

سپس ابو ذر اضافه کرد:ای مردم روزی از روزها با رسول خدا ص در مسجد نماز می خواندم،سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد،ولی کسی چیزی به او نداد،او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت:خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسی جواب مساعد به من نداد،در همین حال علی ع که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد.سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آورد،پیامبر ص که در حال نماز بود این جریان را مشاهده کرد،هنگامی که از نماز فارغ شد،سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت:"خداوندا برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشایی تا مردم گفتارش را درک کنند،و نیز موسی درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و بوسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی.

خداوندا!من محمد پیامبر و برگزیده توام،سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز،از خاندانم علی ع را وزیر من گردان تا بوسیله او، پشتم قوی و محکم گردد".

ابو ذر می گوید:هنوز دعای پیامبر ص پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و به پیامبر ص گفت:بخوان،پیامبر ص فرمود:چه بخوانم،گفت بخوان إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا ...

البته این شان نزول از طرق مختلف(چنان که خواهد آمد)نقل شده که گاهی در جزئیات و خصوصیات مطلب با هم تفاوتهایی دارند ولی اساس و عصاره همه یکی است.

ص:۴۲۲

تفسیر:

اشاره

این آیه با کلمه"انما"که در لغت عرب به معنی انحصار می آید شروع شده و می گوید:"ولی و سرپرست و متصرف در امور شما سه کس است:

خدا و پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند،و نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند".

(إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ).

شک نیست که رکوع در این آیه به معنی رکوع نماز است،نه به معنی خضوع،زیرا در عرف شرع و اصطلاح قرآن،هنگامی که رکوع گفته می شود به همان معنی معروف آن یعنی رکوع نماز است، و علاوه بر شان نزول آیه و روایات متعددی که در زمینه انگشتر بخشیدن علی ع در حال رکوع وارد شده و مشروحا بیان خواهیم کرد،ذکر جمله يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ نیز شاهد بر این موضوع است،و ما در هیچ مورد در قرآن نداریم که تعبیر شده باشد زکات را با خضوع بدهید،بلکه باید با اخلاص نیت و عدم منت داد.

همچنین شک نیست که کلمه"ولی"در آیه به معنی دوست و یا ناصر و یاور نیست زیرا ولایت به معنی دوستی و یاری کردن مخصوص کسانی نیست که نماز می خوانند،و در حال رکوع زکات می دهند،بلکه یک حکم عمومی است که همه مسلمانان را در بر می گیرد،همه مسلمین باید یکدیگر را دوست بدارند و یاری کنند حتی آنهایی که زکات بر آنها واجب نیست،و اصولا چیزی ندارند که زکات بدهند،تا چه رسد به اینکه بخواهند در حال رکوع زکاتی بپردازند،آنها هم باید دوست و یار و یاور یکدیگر باشند.

از اینجا روشن می شود که منظور از"ولی"در آیه فوق ولایت به معنی

ص :۴۲۳

سرپرستی و تصرف و رهبری مادی و معنوی است،بخصوص اینکه این ولایت در ردیف ولایت پیامبر ص و ولایت خدا قرار گرفته و هر سه با یک جمله ادا شده است.

و به این ترتیب،آیه از آیاتی است که به عنوان یک نص قرآنی دلالت بر ولایت و امامت علی ع می کند.

ولی در اینجا بحثهای مهمی است که باید به طور جداگانه،مورد بررسی قرار گیرد:

شهادت احادیث و مفسران و مورخان

همانطور که اشاره کردیم در بسیاری از کتب اسلامی و منابع اهل تسنن، روایات متعددی دائر بر اینکه آیه فوق در شان علی ع نازل شده نقل گردیده که در بعضی از آنها اشاره به مساله بخشیدن انگشتر در حال رکوع نیز شده و در بعضی نشده، و تنها به نزول آیه در باره علی ع قناعت گردیده است.

این روایت را "ابن عباس "و "عمار یاسر "و "عبد اللّه بن سلام " و "سلمه بن کهیل "و "انس بن مالک "و "عتبه بن حکیم "و "عبد اللّه ابی "و "عبد اللّه بن غالب "و "جابر بن عبد اللّه انصاری "و "ابو ذر غفاری " نقل کرده اند (۱).

و علاوه بر ده نفر که در بالا ذکر شده از خود علی ع نیز این روایت در کتب اهل تسنن نقل شده است (۲).

جالب اینکه در کتاب غایه المرام تعداد ۲۴ حدیث در این باره از طرق

ص:۴۲۴

۱- ۱) به کتاب احقاق الحق جلد دوم صفحات ۳۹۹ تا ۴۱۰ مراجعه شود.

۲- ۲) به کتاب المراجعات صفحه ۱۵۵ رجوع شود.

اهل تسنن و ۱۹ حدیث از طرق شیعه نقل کرده است (۱).

کتابهای معروفی که این حدیث در آن نقل شده از سی کتاب تجاوز می کند که همه از منابع اهل تسنن است،از جمله محب الدین طبری در ذخائر العقبی صفحه ۸۸ و علامه قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدیر جلد دوم صفحه ۵۰ و در جامع الاصول جلد نهم صفحه ۴۷۸ و در اسباب النزول واحدی صفحه ۱۴۸ و در لباب النقول سیوطی صفحه ۹۰ و در تذکره سبط بن جوزی صفحه ۱۸ و در نور الأبصار شبلنجی صفحه ۱۰۵ و در تفسیر طبری صفحه ۱۶۵ و در کتاب الکافی الشاف ابن حجر عسقلانی صفحه ۵۶ و در مفاتیح الغیب رازی جلد سوم صفحه ۴۳۱ و در تفسیر در المنصور جلد ۲ صفحه ۳۹۳ و در کتاب کنز العمال جلد ۶ صفحه ۳۹۱ و مسند ابن مردویه و مسند ابن الشیخ و علاوه بر اینها در صحیح نسایی و کتاب الجمع بین الصحاح السته و کتابهای متعدد دیگری این احادیث آمده است (۲).

با اینحال چگونه می توان اینهمه احادیث را نادیده گرفت، در حالی که در شان نزول آیات دیگر به یک یا دو روایت قناعت می کنند،اما گویا تعصب اجازه نمی دهد که اینهمه روایات و اینهمه گواهی دانشمندان در باره شان نزول آیه فوق مورد توجه قرار گیرد.

و اگر بنا شود در تفسیر آیه ای از قرآن این همه روایات نادیده گرفته شود ما باید در تفسیر آیات قرآنی اصولا به هیچ روایتی توجه نکنیم،زیرا در باره شان نزول کمتر آیه ای از آیات قرآن اینهمه روایت وارد شده است.

این مساله بقدری روشن و آشکار بوده که"حسان بن ثابت"شاعر معروف

۱- ۱) منهاج البراعه جلد دوم صفحه ۳۵۰.

۲- ۲) برای اطلاع بیشتر به کتاب"احقاق الحق"جلد دوم و"الغدیر"جلد دوم و "المراجعات"مراجعه شود.

عصر پیامبر ص مضمون روایت فوق را در اشعار خود که در باره علی ع سروده چنین آورده است: فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا زکاتا فدتک النفس یا خیر راکع فانزل فیک اللّه خیر ولایه و بینها فی محکمات الشرائع یعنی:"تو بودی که در حال رکوع زکات بخشیدی،جان بفدای تو باد ای بهترین رکوع کنندگان".

"و به دنبال آن خداوند بهترین ولایت را در باره تو نازل کرد و در ضمن قرآن مجید آن را ثبت نمود" (۱).

پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت

جمعی از متعصبان اهل تسنن اصرار دارند که ایرادهای متعددی به نزول این آیه در مورد علی ع و همچنین به تفسیر"ولایت"به عنوان"سرپرستی و تصرف و امامت"بنمایند که ما ذیلا مهمترین آنها را عنوان کرده و مورد بررسی قرار می دهیم:

۱-از جمله اشکالاتی که نسبت به نزول آیه فوق در مورد علی ع گرفته اند این است که آیه با توجه به کلمه"الذین"که برای جمع است،قابل تطبیق بر یک فرد نیست، و به عبارت دیگر آیه می گوید:"ولی"شما آنهایی هستند که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند،این عبارت چگونه بر یک شخص مانند علی ع قابل تطبیق است؟.

پاسخ

در ادبیات عرب مکرر دیده می شود که از مفرد به لفظ جمع،تعبیر

---

۱ - ۱) اشعار حسان بن ثابت با تفاوت مختصری در کتب بسیاری نقل شده از جمله در کتاب تفسیر"روح المعانی آلوسی"و"کفایه الطالب گنجی شافعی"و کتب بسیار دیگر.

آورده شـده است از جمله در آیه مباهله می بینیم که کلمه"نسائنا"به صورت جمع آمده در صورتی که منظور از آن طبق شان نزولهای متعـددی که وارد شده فاطمه زهرا ع است،و همچنین"انفسـنا"جمع است در صورتی که از مردان غیر از پیغمبر کسـی جز علی ع در آن جریان نبود و در آیه ۱۷۲ سوره آل عمران در داسـتان جنگ احد می خوانیم. اَلَّذِینَ قالَ لَهُمُ النّاسُ إِنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ إِیماناً .

و همانطور که در تفسـیر این آیه در جلد سوم ذکر کردیم بعضـی از مفسـران شان نزول آن را در باره نعیم بن مسـعود که یک فرد بیشتر نبود می دانند.

و همچنین در آیه ۵۲ سوره مائده می خوانیم" یَقُولُونَ نَخْشی أَنْ تُصِیبَنا دائِرَةٌ "در حالی که آیه در مورد عبد اللّه ابی وارد شده است که تفسـیر آن گذشت و همچنین در آیه اول سوره ممتحنه و آیه ۸ سوره منافقون و ۲۱۵ و ۲۷۴ سوره بقره تعبیراتی دیده می شود که عموما به صورت جمع است،ولی طبق آنچه در شان نزول آنها آمده منظور از آن یک فرد بوده است.

این تعبیر یـا بخـاطر این است که اهمیت موقعیت آن فرد و نقش مؤثری که در این کار داشـته روشن شود و یا بخاطر آن اسـت که حکم در شکل کلی عرضه شود،اگر چه مصداق آن منحصر به یک فرد بوده باشد،در بسیاری از آیات قرآن ضمیر جمع به خداوند که احد و واحد است به عنوان تعظیم گفته شده است.

البته انکار نمی توان کرد که اسـتعمال لفظ جمع در مفرد به اصطلاح،خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست،ولی با وجود آن همه روایاتی که در شان نزول آیه وارد شـده است،قرینه روشـنی بر چنین تفسـیری خواهیم داشت،و حتی در موارد دیگر به کمتر از این قرینه نیز قناعت می شود.

***

۲-فخر رازی و بعضی دیگر از متعصبان ایراد کرده اند که علی ع با آن توجه خاصی که در حال نماز داشت و غرق در مناجات پروردگار بود (تا آنجا که معروف است پیکان تیر از پایش بیرون آوردند و توجه پیدا نکرد) چگونه ممکن است صدای سائلی را شنیده و به او توجه پیدا کند؟ پاسخ-آنها که این ایراد را میکنند از این نکته غفلت دارند که شنیدن صدای سائل و به کمک او پرداختن توجه به خویشتن نیست،بلکه عین توجه بخدا است،علی ع در حال نماز از خود بیگانه بود نه از خدا،و می دانیم بیگانگی از خلق خدا بیگانگی از خدا است و به تعبیر روشنتر:پرداختن زکات در نماز انجام عبادت در ضمن عبادت است.نه انجام یک عمل مباح در ضمن عبادت و باز به تعبیر دیگر آنچه با روح عبادت سازگار نیست،توجه به مسائل مربوط به زندگی مادی و شخصی است و اما توجه به آنچه در مسیر رضای خدا است،کاملا با روح عبادت سازگار است و آن را تاکید میکند،ذکر این نکته نیز لازم است که معنی غرق شدن در توجه به خدا این نیست که انسان بی اختیار احساس خود را از دست بدهد بلکه با اراده خویش توجه خود را از آنچه در راه خدا و برای خدا نیست بر می گیرد.

جالب اینکه فخر رازی کار تعصب را بجایی رسانیده که اشاره علی ع را به سائل برای اینکه بیاید و خودش انگشتر را از انگشت حضرت بیرون کند، مصداق فعل کثیر که منافات با نماز دارد،دانسته است در حالی که در نماز کارهایی جایز است انسان انجام بدهد که به مراتب از این اشاره بیشتر است و در عین حال ضرری برای نماز ندارد تا آنجا که کشتن حشراتی مانند مار و عقرب و یا برداشتن و گذاشتن کودک و حتی شیر دادن بچه شیر خوار را جزء فعل کثیر ندانسته اند،چگونه یک اشاره جزء فعل کثیر شد،ولی هنگامی که دانشمندی گرفتار طوفان تعصب می شود اینگونه اشتباهات برای او جای تعجب نیست!.

***

ص :۴۲۸

۳-اشکال دیگری که به آیه کرده اند در مورد معنی کلمه"ولی"است که آن را به معنی دوست و یاری کننده و امثال آن گرفته اند نه بمعنی متصرف و سرپرست و صاحب اختیار.

پاسخ-همانطور که در تفسیر آیه در بالا ـ ذکر کردیم کلمه"ولی"در اینجا نمی تواند به معنی دوست و یاری کننده بوده باشد،زیرا این صفت برای همه مؤمنان ثابت است نه مؤمنان خاصی که در آیه ذکر شده که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند،و به عبارت دیگر دوستی و یاری کردن،یک حکم عمومی است،در حالی که آیه ناظر به بیان یک حکم خصوصی می باشد و لذا بعد از ذکر ایمان،صفات خاصی را بیان کرده است که مخصوص به یک فرد می شود.

***۴-می گویند علی ع چه زکات واجبی بر ذمه داشت با اینکه از مال دنیا چیزی برای خود فراهم نساخته بود و اگر منظور صدقه مستحبّ است که به آن زکات گفته نمی شود؟! پاسخ-اولا ـ به گواهی تواریخ علی ع از دسترنج خود اموال فراوانی تحصیل کرد و در راه خدا داد تا آنجا که می نویسند هزار برده را از دسترنج خود آزاد نمود،بعلاوه سهم او از غنائم جنگی نیز قابل ملاحظه بود،بنا بر این اندوخته مختصری که زکات به آن تعلق گیرد و یا نخلستان کوچکی که واجب باشد زکات آن را بپردازد چیز مهمی نبوده است که علی ع فاقد آن باشد، و این را نیز می دانیم که فوریت وجوب پرداخت زکات"فوریت عرفی"است که با خواندن یک نماز منافات ندارد.

ثانیا اطلاق زکات بر"زکات مستحبّ"در قرآن مجید فراوان است، در بسیاری از سوره های مکی کلمه"زکات"آمده که منظور از آن همان

زکات مستحبّ است،زیرا وجوب زکات مسلما بعد از هجرت پیامبر ص به مدینه،بوده است(آیه ۳ سوره نمل و آیه ۳۹ سوره روم و ۴ سوره لقمان و ۷ سوره فصلت و غیر اینها).

***۵-می گویند:ما اگر ایمان به خلافت بلا فصل علی ع داشته باشیم بالآخره باید قبول کنیم که مربوط به زمان بعد از پیامبر ص بوده،بنا بر این علی ع در آن روز"ولی"نبود،و به عبارت دیگر ولایت در آن روز برای او"بالقوه"بود نه"بالفعل"در حالی که ظاهر آیه ولایت"بالفعل"را می رساند.

پاسخ-در سخنان روز مرده در تعبیرات ادبی بسیار دیده می شود که اسم یا عنوانی به افرادی گفته می شود که آن را بالقوه دارند مثلا انسان در حال حیات خود وصیت می کند و کسی را به عنوان"وصی"خود"و قیم"اطفال خویش تعیین می نماید و از همان وقت عنوان وصی و قیم به آن شخص گفته می شود، در حالی که طرف هنوز در حیات است و نمرده است، در روایاتی که در مورد علی ع از پیامبر ص در طرق شیعه و سنی نقل شده می خوانیم که پیامبر ص او را"وصی"و"خلیفه"خود خطاب کرده در حالی که هیچیک از این عناوین در زمان پیامبر ص نبود-در قرآن مجید نیز اینگونه تعبیرات دیده می شود از جمله در مورد زکریا می خوانیم که از خداوند چنین تقاضا کرد. فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ (۱).

در حالی که مسلم است منظور از"ولی"در اینجا سرپرستی برای بعد از مرگ او منظور بوده است،بسیاری از افراد جانشین خود را در حیات خود تعیین می کنند و از همان زمان نام جانشین بر او می گذارند با اینکه جنبه

۱- ۱) مریم-۵.

بالقوه دارد.

***۶-می گویند:چرا علی ع با این دلیل روشن شخصا استدلال نکرد؟ پاسخ-همانطور که در ضمن بحث پیرامون روایات وارده در شان نزول آیه خواندیم این حدیث در کتب متعدد از خود علی ع نیز نقل شده است از جمله در مسند"ابن مردویه"و"ابی الشیخ"و"کنز العمال"-و این در حقیقت بمنزله استدلال حضرت است به این آیه شریفه.

در کتاب نفیس(الغدیر)از کتاب"سلیم بن قیس هلالی"حدیث مفصلی نقل می کند که علی ع در میدان صفین در حضور جمعیت برای اثبات حقانیت خود دلائل متعددی آورد از جمله استدلال بهمین آیه بود (۱).

و در کتاب غایه المرام از ابو ذر چنین نقل شده که علی ع روز شوری نیز به همین آیه استدلال کرد (۲).

***۷-می گویند:این"تفسیر"با آیات قبل و بعد سازگار نیست،زیرا در آنها ولایت به معنی"دوستی"آمده است.

پاسخ-بارها گفته ایم آیات قرآن چون تدریجا،و در وقایع مختلف نازل گردیده همیشه پیوند با حوادثی دارد که در زمینه آن نازل شده است، و چنان نیست که آیات یک سوره یا آیاتی که پشت سر هم قرار دارند همواره پیوند نزدیک از نظر مفهوم و مفاد داشته باشد لذا بسیار می شود که دو آیه پشت سر هم نازل شده اما در دو حادثه مختلف بوده و مسیر آنها بخاطر پیوند با آن حوادث از یکدیگر جدا می شود.

۱- ۱) الغدیر جلد اول صفحه ۱۹۶.

۲- ۲) نقل از منهاج البراعه جلد دوم صفحه ۳۶۳.

با توجه به اینکه آیه إِنَّما وَلِیُّکَمُ اللّهُ بگواهی شان نزولش در زمینه زکات دادن علی ع در حال رکوع نازل شده و آیات گذشته و آینده همانطور که خواندیم و خواهیم خواند در حوادث دیگری نازل شده است نمی توانیم روی پیوند آنها زیاد تکیه کنیم.

به علاوه آیه مورد بحث اتفاقا تناسب با آیات گذشته و آینده نیز دارد زیرا در آنها سخن از ولایت به معنی یاری و نصرت و در آیه مورد بحث سخن از ولایت به معنی رهبری و تصرف می باشد و شک نیست که شخص ولی و سرپرست و متصرف،یار و یاور پیروان خویش نیز خواهد بود.بعبارت دیگر یار و یاور بودن یکی از شئون ولایت مطلقه است.

*** ۸-می گویند:انگشتری با آن قیمت گزاف که در تاریخ نوشته اند، علی ع از کجا آورده بود؟!بعلاوه پوشیدن انگشتری با این قیمت فوق العاده سنگین اسراف محسوب نمی شود؟آیا اینها دلیل بر عدم صحت تفسیر فوق نیست؟ پاسخ-مبالغه هایی که در باره قیمت آن انگشتر کرده اند بکلی بی اساس است و هیچگونه دلیل قابل قبولی بر گرانقیمت بودن آن انگشتر نداریم و اینکه در روایت ضعیفی (۱)قیمت آن معادل خراج شام ذکر شده به افسانه شبیه تر است تا واقعیت و شاید برای بی ارزش نشان دادن اصل مساله جعل شده است، و در روایات صحیح و معتبر که در زمینه شان نزول آیه ذکر کرده اند اثری از این افسانه نیست،بنا بر این نمی توان یک واقعیت تاریخی را با اینگونه سخنان پرده پوشی کرد.

***

۱- ۱) این روایت ضعیف به صورت مرسله در تفسیر برهان جلد اول صفحه ۴۸۵ آمده است.

[سوره المائده (۵): آیه ۵۶]

اشاره

وَ مَنْ یَتَوَلَّ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اَللّٰهِ هُمُ اَلْغٰالِبُونَ (۵۶)

ترجمه:

۵۶-و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند(پیروزند زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز می باشد!.

تفسیر:

این آیه تکمیلی برای مضمون آیه پیش است و هدف آن را تاکید و تعقیب می کند،و به مسلمانان اعلام می دارد که:"کسانی که ولایت و سرپرستی و رهبری خدا و پیامبر ص و افراد با ایمانی را که در آیه قبل به آنها اشاره شد بپذیرند پیروز خواهند شد،زیرا آنها در حزب خدا خواهند بود و حزب خدا پیروز است".

(وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغٰالِبُونَ).

در این آیه قرینه دیگری بر معنی ولایت که در آیه پیش اشاره شد یعنی "سرپرستی و رهبری و تصرف"دیده می شود،زیرا تعبیر به"حزب اللّه"و "غلبه آن"مربوط به حکومت اسلامی است،نه یک دوستی ساده و عادی و این خود می رساند که ولایت در آیه به معنی سرپرستی و حکومت و زمامداری اسلام و مسلمین است،زیرا در معنی حزب یک نوع تشکل و هم بستگی و اجتماع برای تامین اهداف مشترک افتاده است.

باید توجه داشت که مراد از اَلَّذِینَ آمَنُوا در این آیه،همه افراد با ایمان نیستند بلکه کسی است که در آیه قبل با اوصاف معینی به او اشاره شد.

آیا منظور از پیروزی" حِزْبَ اللّٰهِ "که در این آیه به آن اشاره شده،

تنهـا پیروزی معنوی است یـا هر گونه پیروزی مـادی و معنوی را شامـل می شود؟ شـک نیست که اطلاـق آیه دلیـل بر پیروزی مطلق آنها در تمام جبهه ها است و براستی اگر جمعیتی جزء حزب اللّه باشـند یعنی ایمان محکم و تقوا و عمل صالح و اتحاد و همبستـگی کامـل و آگـاهی و آمـادگی کـافی داشـته باشـند بـدون تردیـد در تمام زمینه ها پیروز خواهنـد بود،و اگر می بینیم مسـلمانان امروز به چنان پیروزی دست نیافته اند،دلیل آن روشن است،زیرا شـرایط عضویت در حزب اللّه که در بالا اشاره شـد در بسـیاری از آنهـا دیـده نمی شـود، و به همین دلیـل قـدرتها و نیروهـایی را که برای عقب نشانـدن دشـمن و حـل مشـکلات اجتماعی باید مصرف کنند غالبا برای تضعیف یکدیگر بکار می برند.

در آیه ۲۲ سوره مجادله نیز به قسمتی از صفات حزب اللّه اشاره شده است،که به خواست خدا در تفسیر آن سوره خواهد آمد.

[سوره المائده (۵): آیات ۵۷ تا ۵۸]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا اَلَّذِینَ اِتَّخَذُوا دِینَکُمْ هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ اَلْکُفّٰارَ أَوْلِیٰاءَ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (۵۷) وَ إِذٰا نٰادَیْتُمْ إِلَی اَلصَّلاٰةِ اِتَّخَذُوهٰا هُزُواً وَ لَعِباً ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ یَعْقِلُونَ (۵۸)

ترجمه:

۵۷-ای کسانی که ایمان آورده ایـد،افرادی که آئین شـما را بباد اسـتهزاء و بازی می گیرند از اهل کتاب و مشـرکان،دوست و تکیه گاه خود انتخاب نکنید،و از خدا بپرهیزید اگر ایمان دارید.

۵۸-آنها هنگامی که(اذان می گوئیـد و مردم را)به نماز می خوانید آن را به مسـخره و بازی می گیرند،این بخاطر آن است که آنها جمعی هستند که درک نمی کنند.

ص: ۴۳۴

شان نزول

در تفسیر"مجمع البیان"و"ابو الفتوح رازی"و"فخر رازی"نقل شده که دو نفر از مشرکان به نام"رفاعه"و"سوید"،اظهار اسلام کردند و سپس جزء دار و دسته منافقان شدند،بعضی از مسلمانان با این دو نفر رفت و آمد داشتند و اظهار دوستی می کردند،آیات فوق نازل شد و به آنها اخطار کرد که از این عمل بپرهیزید(و در اینجا روشن می شود که اگر در این آیه سخن از ولایت به معنی دوستی به میان آمده،-نه بمعنی سرپرستی و تصرف که در آیات قبل بود-به خاطر آن است که این آیات شان نزولی جدای از آن آیات دارد و نمی توان یکی را بر دیگری قرینه گرفت)و در شان نزول آیه دوم که دنباله آیه اول است،نقل شده که جمعی از یهود و بعضی از نصاری صدای مؤذن را که می شنیدند و یا قیام مسلمانان را به نماز می دیدند شروع به مسخره و استهزاء می کردند،قرآن مسلمانان را از طرح دوستی با اینگونه افراد بر حذر داشت.

تفسیر:

اشاره

در این آیه بار دیگر خداوند به مؤمنان دستور می دهد که از انتخاب منافقان و دشمنان به عنوان دوست بپرهیزید،منتها برای تحریک عواطف آنها و توجه دادن به فلسفه این حکم،چنین می فرماید:"ای کسانی که ایمان آورده اید آنها که آئین شما را به باد استهزاء و یا به بازی می گیرند،چه آنها که از اهل کتابند و چه آنها که از مشرکان و منافقانند،هیچیک از آنان را به عنوان دوست انتخاب نکنید".

(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَکُمْ هُزُواً وَ لَعِباً

ص:۴۳۵

مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفّٰارَ أَوْلِيٰاءَ

).

و در پایان آیه با جمله"و اِتَّقُوا اللّٰهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ "،موضوع را تاکید کرده که"طرح دوستی با آنان با تقوا و ایمان سازگار نیست".

باید توجه داشت که"هزو"(بر وزن قفل)به معنی سخنان یا حرکات مسخره آمیزی است که برای بی ارزش نشان دادن موضوعی انجام می شود.

و به طوری که"راغب"در کتاب مفردات می گوید:بیشتر به شوخی و استهزایی گفته می شود که در غیاب و پشت سر دیگری انجام می گیرد،اگر چه گاهی هم به شوخی ها و مسخره هایی که در حضور انجام می گیرد به طور نادر اطلاق می شود.

لعب معمولاـ به کارهایی گفته می شود که غرض صحیحی در انجام آن نیست و یا اصلا بی هدف انجام می گیرد و بازی کودکان را که لعب می نامند نیز از همین نظر است.

*** در آیه دوم در تعقیب بحث گذشته در مورد نهی از دوستی با منافقان و جمعی از اهل کتاب که احکام اسلام را بباد استهزاء می گرفتند،اشاره به یکی از اعمال آنها به عنوان شاهد و گواه کرده و می گوید:"هنگامی که شما مسلمانان را به سوی نماز دعوت می کنید،آن را بباد استهزاء و بازی می گیرند" (وَ إِذٰا نٰادَیْتُمْ إِلَی الصَّلاٰةِ اتَّخَذُوهٰا هُزُواً وَ لَعِباً). (1)

سپس علت عمل آنها را چنین بیان می کند:"این بخاطر آن است که

1- 1) در اینکه ضمیر اتخذوها به نماز بر می گردد یا مناداه(اذان)میان مفسران گفتگو است،و از شان نزولهایی که در سابق اشاره شد نیز هر دو احتمال استفاده می شود زیرا منافقان و کفار هم ندای روح پرور اذان را استهزاء می کردند و هم نماز را،ولی ظاهر آیه بیشتر این احتمال را تایید می کند که ضمیر به صلاه(نماز)برگردد.

آنها جمعیت نادانی می باشند و از درک حقایق بدورند"(ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ يَعْقِلُونَ).

***

اذان شعار بزرگ اسلام

هر ملتی در هر عصر و زمانی برای برانگیختن عواطف و احساسات افراد خود و دعوت آنها به وظائف فردی و اجتماعی شعاری داشته است و این موضوع در دنیای امروز به صورت گسترده تری دیده می شود.

مسیحیان در گذشته و امروز با نواختن صدای ناموزون ناقوس پیروان خود را به کلیسا دعوت می کنند،ولی در اسلام برای این دعوت از شعار اذان استفاده می شود،که به مراتب رساتر و مؤثرتر است،جذابیت و کشش این شعار اسلامی به قدری است که بقول نویسنده"تفسیر المنار"،بعضی از مسیحیان متعصب هنگامی که اذان اسلامی را می شنوند،به عمق و عظمت تاثیر آن در روحیه شنوندگان اعتراف می کنند.

سپس نامبرده نقل می کند که در یکی از شهرهای مصر جمعی از نصاری را دیده اند که به هنگام اذان مسلمین اجتماع کرده تا این نغمه آسمانی را بشنوند.

چه شعاری از این رساتر که با نام خدای بزرگ آغاز می گردد و به وحدانیت و یگانگی آفریدگار جهان و گواهی به رسالت پیامبر او اوج میگیرد و با دعوت به رستگاری و فلاح و عمل نیک و نماز و یاد خدا پایان می پذیرد، از نام خدا"اللّه"شروع می شود و با نام خدا"اللّه"پایان می پذیرد،جمله ها موزون،عبارات کوتاه،محتویات روشن،مضمون سازنده و آگاه کننده است.

و لـذا در روایـات اسـلامی روی مساله اذان گفتن تاکیـد زیادی شـده است در حـدیث معروفی از پیامبر ص نقل شـده که اذان گویـان در روز رسـتاخیز از دیگران به انـدازه یـک سـر و گردن بلندترنـد! این بلنـدی در حقیقت همـان بلنـدی مقـام رهبری و دعوت کردن دیگران به سوی خدا و به سوی عبادتی همچون نماز است.

صدای اذان که به هنگام نماز در مواقع مختلف از ماذنه شهرهای اسلامی طنین افکن می شود،مانند ندای آزادی و نسیم حیات بخش استقلال و عظمت گوشهای مسلمانان راستین را نوازش می دهد و بر جان بدخواهان رعشه و اضطراب می افکند،و یکی از رموز بقای اسـلام است،شاهد این گفتار اعتراف صریح یکی از رجال معروف انگلستان است که در برابر جمعی از مسیحیان چنین اظهار می داشت:"تا هنگامی که نام محمـد در ماذنه ها بلنـد است و کعبه پابرجا است و قرآن رهنما و پیشوای مسـلمانان است امکان ندارد پایه های سیاست ما در سـرزمینهای اسلامی استوار و برقرار گردد"! (۱)اما بیچاره و بینوا بعضی از مسلمانان که گفته می شود اخیرا این شـعار بزرگ اسلامی را که سندی است بر ایستادگی آئین و فرهنگ آنان در برابر گذشت قرون و اعصـار،از دسـتگاههای فرسـتنده خود برداشـته و بجای آن برنامه های مبتـذلی گذاشـته انـد،خداونـد آنها را هـدایت کنـد و به صفوف مسلمانان باز گرداند.

بـدیهی است همـانطور که بـاطن اذان و محتویات آن زیبا است،بایـد کاری کرد که به صورتی زیبا و صـدای خوب ادا شود،نه اینکه حسن باطن به خاطر نامطلوبی ظاهر آن پایمال گردد.

۱- ۱) گوینده این سخن گلادستون از سیاستمداران طراز اول انگلیس در عصر خودش بود.

اذان از طریق وحی به پیغمبر ص رسید.

در پاره ای از روایات که از طرق اهل تسنن نقل شده مطالب شگفت- انگیزی در مورد تشریع اذان دیده می شود که با منطقهای اسلامی سازگار نیست از جمله اینکه نقل کرده اند که:پیامبر ص بدنبال درخواست اصحاب که نشانه ای برای اعلام وقت نماز قرار داده شود با دوستان خود مشورت کرد، و هر کدام پیشنهادی از قبیل برافراشتن یک پرچم مخصوص،یا روشن کردن آتش،یا زدن ناقوس مطرح کردند،ولی پیامبر ص هیچکدام را نپذیرفت، تا اینکه"عبد اللّه بن زید"و"عمر بن خطاب"در خواب دیدند که شخصی به آنها دستور می دهد برای اعلام وقت نماز اذان بگویند و اذان را به آنها یاد داد و پیامبر ص آن را پذیرفت (۱).

ولی این روایت ساختگی و توهینی به مقام شامخ پیغمبر ص محسوب می شود،که بجای تکیه بر وحی کردن،روی خوابهای افراد تکیه کند و مبانی دستورات دین خود را بر خواب افراد قرار دهد،بلکه همانطور که در روایات اهل بیت ع وارد شده است اذان از طریق وحی به پیامبر ص تعلیم داده شد.

امام صادق ع می فرماید:هنگامی که جبرئیل اذان را آورد،سر پیامبر ص بر دامان علی ع بود،جبرئیل اذان و اقامه را به پیامبر ص تعلیم داد،هنگامی که پیامبر ص سر خود را برداشت،از علی ع سؤال کرد آیا صدای اذان جبرئیل را شنیدی؟عرض کرد:آری.پیامبر ص بار دیگر پرسید آیا آن را به خاطر سپردی؟گفت:آری،پیامبر ص فرمود:

بلال را(که صدای رسایی داشت)حاضر کن،و اذان و اقامه را به او تعلیم ده،علی ع بلال را حاضر کرد و اذان را به او تعلیم داد (۲).

۱- ۱) تفسیر قرطبی.

۲- ۲) وسائل جلد ۴ صفحه ۶۱۲.

برای توضیح بیشتر در این زمینه می توانید به کتاب "النص و الاجتهاد" صفحه ۱۲۸ مراجعه کنید.

[سوره المائده (۵): آیات ۵۹ تا ۶۰]

اشاره

قُلْ یٰا أَهْلَ اَلْکِتٰابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنّٰا إِلاّٰ أَنْ آمَنّٰا بِاللّٰهِ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْنٰا وَ مٰا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنَّ أَکْثَرَکُمْ فٰاسِقُونَ (۵۹) قُلْ هَلْ أُنَبِّئُکُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِکَ مَثُوبَةً عِنْدَ اَللّٰهِ مَنْ لَعَنَهُ اَللّٰهُ وَ غَضِبَ عَلَیْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ اَلْقِرَدَةَ وَ اَلْخَنٰازِیرَ وَ عَبَدَ اَلطّٰاغُوتَ أُولٰئِکَ شَرٌّ مَکٰاناً وَ أَضَلُّ عَنْ سَوٰاءِ اَلسَّبِیلِ (۶۰)

ترجمه:

۵۹-بگو ای اهل کتاب آیا به ما خرده می گیرید؟(مگر ما چه کرده ایم)جز اینکه به خداوند یگانه،و به آنچه بر ما نازل شده،و به آنچه پیش از این نازل گردیده است ایمان آورده ایم و این بخاطر آن است که بیشتر شما از راه حق بدر رفته اید (و لذا حق در نظر شما نازیباست).

۶۰-بگو:آیا شما را از کسانی که جایگاه و پاداششان بدتر از این است با خبر کنم؟!کسانی که خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته و مورد خشم قرار داده(و مسخ کرده)و از آنها میمونها و خوکهایی قرار داده و پرستش بت کرده اند موقعیت و محل آنها بدتر است و از راه راست گمراه ترند.

شان نزول:

از عبد اللّه بن عباس نقل شده که جمعی از یهود نزد پیامبر ص آمدند و درخواست کردند:عقائد خود را برای آنها شرح دهد،پیامبر ص گفت:

من به خدای بزرگ و یگانه ایمان دارم و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و همه پیامبران الهی نازل شده حق می دانم،و در

میان آنها جدایی نمی افکنم،آنها گفتند:ما عیسی را نمی شناسیم و به پیامبری نمی پذیریم،سپس افزودند:ما هیچ آئینی را بدتر از آئین شما سراغ نداریم!آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

در آیه نخست،خداوند به پیامبر ص دستور می دهد که از اهل کتاب سؤال کن و"بگو چه کار خلافی از ما سر زده که شما از ما عیب می گیرید و انتقاد می کنید جز اینکه ما به خدای یگانه ایمان آورده ایم و در برابر آنچه بر ما و بر انبیاء پیشین نازل شده تسلیم هستیم".

(قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنّا إِلاّ أَنْ آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ) (۱).

این آیه در حقیقت اشاره به گوشه ای دیگر از لجاجتها و تعصبهای بی مورد یهود می کند که برای غیر خود و غیر آئین تحریف شده خویش هیچگونه ارزشی قائل نبودند و به خاطر همین تعصب شدید،حق در نظر آنها باطل و باطل در نظر آنان حق جلوه می کرد.

و در پایان آیه جمله ای می بینیم که در حقیقت بیان علت جمله قبل است این جمله می گوید:"اگر شما توحید خالص و تسلیم در برابر تمام کتب آسمانی را بر ما ایراد می گیرید به خاطر آن است که بیشتر شما فاسق و آلوده به گناه شده اید،چون خود شما آلوده و منحرفید اگر کسانی پاک و بر جاده حق باشند در نظر شما عیب است".

(وَ أَنَّ أَکْثَرَکُمْ فاسِقُونَ).

ص: ۴۴۱

۱- ۱) "تنقمون"از ماده"نقمت"است که در اصل به معنی انکار کردن چیزی است به زبان و یا بوسیله عمل و مجازات نمودن.

اصولاـ در محیطهای آلوده که اکثریت آن را افراد فاسق و آلوده به گناه تشکیل می دهند گاهی مقیاس حق و باطل آن چنان دگرگون می شود که عقیده پاک و عمل صالح،زشت و قابل انتقاد میگردد،و عقائد و اعمال نادرست،زیبا و شایسته تحسین جلوه میکند،این خاصیت همان مسخ فکری است که بر اثر فرو رفتن در گناه و خو گرفتن به آن به انسان دست می دهد.

ولی باید توجه داشت که آیه همانطور که سابقا هم اشاره کرده ایم همه اهل کتاب را مورد انتقاد قرار نمیدهد، بلکه حساب اقلیت صالح را با کلمه "اکثر"در اینجا نیز بدقت جدا کرده است.

*** در آیه دوم،عقائد تحریف شده و اعمال نادرست اهل کتاب و کیفرهایی که دامنگیر آنها گردیده است با وضع مؤمنان راستین و مسلمان مقایسه گردیده،تا معلوم شود کدامیک از این دو دسته درخور انتقاد و سرزنش هستند و این یک پاسخ منطقی است که برای متوجه ساختن افراد لجوج و متعصب به کار می رود در این مقایسه چنین می گوید:ای پیامبر به آنها بگو آیا ایمان به خدای یگانه و کتب آسمانی داشتن درخور سرزنش و ایراد است،یا اعمال ناروای کسانی که گرفتار آن همه مجازات الهی شدند"به آنها بگو آیا شما را آگاه کنم از کسانی که پاداش کارشان در پیشگاه خدا از این بدتر است.

(قُلْ هَلْ أُنَبِّئُکُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِکَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللّٰهِ) (۱)شک نیست که ایمان به خدا و کتب آسمانی،چیز بدی نیست،و اینکه

۱- ۱) مثوبه و ثواب در اصل به معنی رجوع و بازگشت به حالت اول است و به هر گونه سرنوشت یا جزا(پاداش و کیفر)نیز گفته می شود ولی غالبا در مورد پاداشهای نیک به کار می رود و گاهی به معنی مجازات نیز به کار رفته،در آیه فوق می تواند به معنی سرنوشت و یا به معنی جزا و کیفر بوده باشد.

در آیه فوق آن را با اعمال و افکار اهل کتاب مقایسه کرده و می گوید:"کدامیک بدتر است"در حقیقت یک نوع کنایه می باشد،همانطور که گاهی می بینیم فرد ناپاکی از فرد پاکی انتقاد می کند،او در جواب می گوید:آیا پاکدامنان بدترند یا آلودگان؟.

سپس به تشریح این مطلب پرداخته و می گوید:"آنها که بر اثر اعمالشان مورد لعن و غضب پروردگار واقع شدند و آنان را به صورت"میمون"و "خوک"مسخ کرد،و آنها که پرستش طاغوت و بت نمودند،مسلما این چنین افراد،موقعیتشان در این دنیا و محل و جایگاهشان در روز قیامت بدتر خواهد بود،و از راه راست و جاده مستقیم گمراه ترند".

(مَنْ لَعَنَهُ اللّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنازِيرَ وَ عَبَدَ الطّاغُوتَ أُولئِكَ شَرٌّ مَكاناً وَ أَضَلُّ عَنْ سَواءِ السَّبِيلِ) (1).

در باره معنی مسخ و تغییر چهره دادن بعضی از انسانها و اینکه آیا منظور از آن مسخ و دگرگون شدن چهره جسمانی است یا دگرگونی چهره فکری و اخلاقی،به خواست خدا به طور مشروح در ذیل آیه ۱۶۳ سوره اعراف سخن خواهیم گفت.

۱- ۱) سواء در لغت به معنی مساوات و اعتدال و برابری است،و اینکه جاده مستقیم در آیه فوق سواء السبیل گفته شده به خاطر آن است که قسمتهای آن برابر و دو طرف آن مساوی و هموار است و به هر روش معتدل و منظم و خالی از انحراف،راه راست گفته می شود. ضمنا باید توجه داشت که جمله"عبد الطاغوت"عطف بر جمله" مَنْ لَعَنَهُ اللّهُ "می باشد و"عبد"فعل ماضی است و جمع عبد نیست آن چنان که بعضی احتمال داده اند، و اینکه در آیه فوق نسبت پرستش طاغوت به اهل کتاب داده یا اشاره به گوساله پرستی یهود است و یا اشاره به تسلیم بی قید و شرط آنها در برابر پیشوایان منحرفشان می باشد.

[سوره المائده (۵): آیات ۶۱ تا ۶۳]

اشاره

وَ إِذٰا جٰاؤُكُمْ قٰالُوا آمَنّٰا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا كٰانُوا يَكْتُمُونَ (۶۱) وَ تَرىٰ كَثِيراً مِنْهُمْ يُسٰارِعُونَ فِي اَلْإِثْمِ وَ اَلْعُدْوٰانِ وَ أَكْلِهِمُ اَلسُّحْتَ لَبِئْسَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۶۲) لَوْ لاٰ يَنْهٰاهُمُ اَلرَّبّٰانِيُّونَ وَ اَلْأَحْبٰارُ عَنْ قَوْلِهِمُ اَلْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ اَلسُّحْتَ لَبِئْسَ مٰا كٰانُوا يَصْنَعُونَ (۶۳)

ترجمه:

۶۱-و هنگامی که نزد شما می آیند می گویند ایمان آورده ایم(اما)با کفر وارد می شوند و با کفر خارج می گردند و خداوند از آنچه کتمان می کردند آگاهتر است.

۶۲-بسیاری از آنها را می بینی که در گناه و تعدی و خوردن مال حرام بر یکدیگر سبقت می جویند،چه زشت است کاری که انجام می دهند.

۶۳-چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود آنها را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام نهی نمی کنند؟چه زشت است عملی که انجام می دهند.

تفسیر:

در آیه نخست-برای تکمیل بحث در باره منافقان اهل کتاب-پرده از روی نفاق درونی آنها برداشته و به مسلمانان چنین اعلام می کند:"هنگامی که نزد شما می آیند می گویند ایمان آوردیم در حالی که با قلبی مملو از کفر داخل می شوند و به همان حال نیز از نزد شما بیرون می روند و منطق و استدلال و سخنان شما در قلب آنها کمترین اثری نمی بخشد".

(وَ إِذٰا جٰاؤُكُمْ قٰالُوا آمَنّٰا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ).

بنا بر این چهره های حق بجانب و اظهار ایمان و همچنین پذیرش ظاهری

و ریاکارانه ای که در برابر سخنان شما نشان می دهند،نباید شما را فریب دهد.

و در پایان آیه به آنها اخطار می کند که با تمام این پرده پوشی ها خداوند از آنچه آنها کتمان می کنند،آگاه و با خبر است. و در آیه بعد نشانه های دیگری از نفاق آنها را بازگو می کند،از جمله اینکه می گوید:"بسیاری از آنها را می بینی که در مسیر گناه و ستم و خوردن اموال حرام بر یکدیگر سبقت می جویند".

(وَ تَرىٰ كَثِيراً مِنْهُمْ يُسٰارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوٰانِ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ) (۱).

یعنی آن چنان آنها در راه گناه و ستم گام بر می دارند که گویا به سوی اهداف افتخارآمیزی پیش می روند،و بدون هیچگونه شرم و حیا،سعی می کنند از یکدیگر پیشی گیرند.

باید توجه داشت که کلمه"اثم"هم به معنی"کفر"آمده است و هم به معنی هر گونه"گناه"،ولی چون در اینجا در مقابل"عدوان"قرار گرفته است،بعضی از مفسران آن را به معنی گناهانی که زیان آن تنها متوجه خود انسان می شود تفسیر کرده اند بر خلاف عدوان که زیان آن به دیگران می رسد، این احتمال نیز هست که ذکر"عدوان"بعد از ذکر"اثم"به اصطلاح از قبیل ذکر عام بعد از خاص و ذکر اکل سحت بعد از آنها از قبیل ذکر اخص بوده باشد.

به این ترتیب قبلا آنها را به خاطر هر گونه گناه مذمت می کند،و سپس روی دو گناه بزرگ به خاطر اهمیتی که داشته اند،انگشت می گذارد،یکی ستمگری و دیگری خوردن اموال حرام،اعم از رشوه و غیر آن.

۱- ۱) در باره معنی سحت در ذیل آیه ۴۲ همین سوره و در باره یسارعون در ذیل ۴۱ همین سوره و در باره اثم ذیل آیه ۲۱۹ سوره بقره جلد دوم،بحثهایی گذشت.

کوتاه سخن اینکه:قرآن این دسته از منافقان اهل کتاب را،به خاطر پرده دری و جرئت و بی پروایی در برابر هر گونه گناه و به خصوص ستمگری و بالاخص خوردن اموال نامشروع همانند رشوه،و ربا و مانند آن مذمت می کند.

و در پایان آیه برای تاکید زشتی اعمال آنها می گوید:"چه عمل زشت و ننگینی آنها انجام می دهند".

(لَبِئْسَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ) از تعبیر کانوا یعملون چنین استفاده می شود که انجام این اعمال برای آنها جنبه اتفاقی نداشته بلکه بر آن مداومت داشته و مکرر مرتکب آن شده اند. سپس در آیه سوم حمله را متوجه دانشمندان آنها کرده که با سکوت خود آنان را به گناه تشویق می نمودند و می گوید:"چرا دانشمندان مسیحی و علمای یهود،آنها را از سخنان گناه آلود و خوردن اموال نامشروع باز نمی دارند".

(لَوْ لاٰ یَنْهٰاهُمُ الرَّبّٰانِیُّونَ وَ الْأَحْبٰارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَکْلِهِمُ السُّحْتَ) همانطور که در سابق اشاره کرده ایم ربانیون جمع"ربانی"و در اصل از کلمه"رب"گرفته شده،و به معنی دانشمندانی است که مردم را به سوی خدا دعوت می کنند،ولی در بسیاری از موارد این کلمه به علمای مذهبی مسیحی اطلاق می شده است.

و احبار جمع"حبر"(بر وزن ابر)به معنی دانشمندانی است که اثر نیکی از خود در جامعه می گذارند،ولی در بسیاری از موارد به علمای یهود گفته میشود.

ضمنا از اینکه در این آیه ذکری از عدوان که در آیه قبل بود دیده نمی شود،بعضی استفاده کرده اند که اثم به همان معنای وسیع کلمه است که عدوان در آن درج است.

ص :۴۴۶

در ایـن آیـه بر خلاف آیـه گذشـته تعـبیر به" قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ "شـده است،و این تعـبیر ممکن است،اشـاره به این بـوده باشـد که دانشمندان موظفند مردم را هم از سخنان گناه آلود باز دارند و هم از اعمال گناه،و یا اینکه"قول"در اینجا به معنی اعتقاد است یعنی دانشـمندان برای اصـلاح یک اجتماع فاسـد، نخست بایـد افکار و اعتقادات نادرست آنها را تغییر دهند،زیرا تا انقلابی در افکار پیدا نشود،نمی توان انتظار اصـلاحات عمیق در جنبه های عملی داشت و به این ترتیب آیه،راه اصـلاح جامعه فاسد را که باید از انقلاب فکری شروع شود به دانشمندان نشان می دهد.

و در پایان آیه،قرآن به همان شکل که گناهکاران اصلی را مذمت نمود،دانشمندان ساکت و ترک کننده امر به معروف و نهی از منکر را مورد مـذمت قرار داده،می گویـد:"چه زشت است کاری که آنها انجام می دهند." (لَبِئْسَ مٰا كٰانُوا يَصْنَعُونَ) و به این ترتیب روشن می شود که سرنوشت کسانی که وظیفه بزرگ امر بمعروف و نهی از منکر را ترک می کنند-بخصوص اگر از دانشمندان و علما باشند-سرنوشت همان گناهکاران است و در حقیقت شریک جرم آنها محسوب می شوند.

از ابن عباس مفسر معروف نقل شـده که می گفت:این آیه شدیـدترین آیه ای است که دانشـمندان وظیفه نشـناس و ساکت را توبیخ و مذمت می کند.

بدیهی است این حکم اختصاصـی به علمای خاموش و ساکت یهود و نصاری ندارد و تمام رهبران فکری و دانشـمندانی که به هنگام آلوده شدن مردم به گناه و سرعت گرفتن در راه ظلم و فساد،خاموش می نشینند در بر می گیرد، زیرا حکم خدا در باره همگان یکسان است! در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:که در خطبه ای فرمود:

"اقوام گذشته به این جهت هلاک و نابود گشتند که مرتکب گناهان می شدند و دانشمندانشان سکوت می کردند،و نهی از منکر نمی نمودند،در این هنگام بلاها و کیفرهای الهی بر آنها فرود می آمد،پس شما ای مردم!امر به معروف کنید و نهی از منکر نمائید،تا به سرنوشت آنها دچار نشوید" (۱).

و همین مضمون در نهج البلاغه در اواخر خطبه قاصعه(خطبه ۱۹۲) نیز آمده است:

"

فان اللّه سبحانه لم یلعن القرن الماضی بین ایدیکم الا لترکهم الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فلعن السفهاء لرکوب المعاصی و الحکماء لترک التناهی " "خداوند متعال مردم قرون پیشین را از رحمت خود دور نساخت مگر بخاطر اینکه امر به معروف و نهی از منکر را ترک گفتند،عوام را به خاطر ارتکاب گناه و دانشمندان را به خاطر ترک نهی از منکر مورد لعن خود قرار داد و از رحمت خویش دور ساخت".

قابل توجه اینکه درباره توده مردم در آیه سابق تعبیر به یفعلون شده و در این آیه در مورد دانشمندان تعبیر به یصنعون و می دانیم که"یصنعون"از ماده "صنع"به معنی کارهایی است که از روی دقت و مهارت انجام می گیرد ولی "یعملون"از ماده"عمل"به هر گونه کار گفته می شود اگر چه دقتی در آن نباشد و این خود متضمن مذمت بیشتری است زیرا اگر مردم نادان و عوام کارهای بدی انجام می دهند،قسمتی از آن به خاطر نادانی و بی اطلاعی است،ولی دانشمندی که وظیفه خود را عمل نکند حساب شده،آگاهانه و ماهرانه مرتکب خلاف شده است،و به همین دلیل مجازات عالم از جاهل سنگینتر و سخت تر است!.

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۶۴۹.

[سوره المائده (۵): آیه ۶۴]

اشاره

وَ قٰالَتِ اَلْیَهُودُ یَدُ اَللّٰهِ مَغْلُولَهٌ غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَ لُعِنُوا بِمٰا قٰالُوا بَلْ یَدٰاهُ مَبْسُوطَتٰانِ یُنْفِقُ کَیْفَ یَشٰاءُ وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ طُغْیٰاناً وَ کُفْراً وَ أَلْقَیْنٰا بَیْنَهُمُ اَلْعَدٰاوَهَ وَ اَلْبَغْضٰاءَ إِلیٰ یَوْمِ اَلْقِیٰامَهِ کُلَّمٰا أَوْقَدُوا نٰاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اَللّٰهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی اَلْأَرْضِ فَسٰاداً وَ اَللّٰهُ لاٰ یُحِبُّ اَلْمُفْسِدِینَ (۶۴)

ترجمه:

۶۴-و یهود گفتند دست خدا به زنجیر بسته است!،دستهایشان بسته باد و بخاطر این سخن از رحمت(الهی)دور شوند!بلکه هر دو دست(قدرت)او گشاده است هر گونه بخواهد می بخشد،و این آیات که بر تو از طرف پروردگارت نازل شده بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می افزاید،و در میان آنها عداوت و دشمنی تا روز قیامت افکندیم،و هر زمان آتش جنگی افروختند آن را خداوند خاموش ساخت و برای فساد در زمین تلاش می کنند و خداوند مفسدان را دوست ندارد.

تفسیر:

در این آیه یکی از مصداقهای روشن سخنان ناروا و گفتار گناه آلود یهود که در آیه قبل به طور کلی به آن اشاره شد آمده است،توضیح اینکه:

تاریخ نشان میدهد که یهود زمانی در اوج قدرت میزیستند،و بر قسمت مهمی از دنیای آباد آن زمان حکومت داشتند،که زمان داود و سلیمان بن داود را به عنوان نمونه می توان یادآور شد،و در اعصار بعد نیز،قدرت آنها با نوسانهایی ادامه داشت،ولی با ظهور اسلام مخصوصا در محیط حجاز ستاره قدرت آنها افول کرد مبارزه پیامبر ص با یهود"بنی النضیر"و "بنی قریظه"و"یهود خیبر"موجب نهایت تضعیف آنها گردید، در این موقع بعضی از آنها با در نظر گرفتن قدرت و عظمت پیشین از روی استهزاء گفتند:

دست خدا به زنجیر بسته شده و به ما بخششی نمی کند.(گوینده این سخن طبق

ص: ۴۴۹

نقل بعضی از مفسران"فنحاس بن عازورا"رئیس "بنی قینقاع"یا"نباش بن قیس" طبق نقل بعضی دیگر بوده است).

و از آنجا که بقیه نیز به گفتار او راضی بودند،قرآن این سخن را به همه آنها نسبت داده،می گوید:"یهود گفتند دست خدا به زنجیر بسته شده"! (قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللّهِ مَغْلُولَهٌ) باید توجه داشت که"ید"در لغت عرب به معانی زیادی اطلاق می شود که یکی"دست"است و دیگری"نعمت"و"قدرت"و"زمامداری و حکومت" و"تسلط"می باشد.البته معنی اصلی همان دست می باشد.

و از آنجا که انسان بیشتر کارهای مهم را با دست خود انجام میدهد، به عنوان کنایه در معانی دیگر به کار رفته است،همانطور که کلمه"دست" در زبان فارسی نیز چنین است.

از بسیاری از روایاتی که از طریق اهل بیت ع به ما رسیده استفاده می شود که این آیه اشاره به اعتقادی است که یهود در باره مساله قضا و قدر و سرنوشت و تفویض داشتند و معتقد بودند که در آغاز خلقت خداوند همه چیز را معین کرده و آنچه باید انجام بگیرد،انجام گرفته است و حتی خود او هم عملا نمی تواند تغییری در آن ایجاد کند! (1)البته ذیل آیه(بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ)بطوری که خواهد آمد همان معنی اول را تایید می کند ولی معنی دوم نیز می تواند با معنی اول در یک مسیر قرار گیرد،زیرا هنگامی که زندگی یهود بهم خورد و ستاره اقبالشان غروب کرد معتقد بودند این یک سرنوشت است و سرنوشت را نمی توان تغییر داد، زیرا از آغاز همه این سرنوشتها تعیین شده و عملا دست خدا بسته است!! خداوند در پاسخ آنها نخست به عنوان نکوهش و مذمت از این عقیده ناروا می گوید:"دست آنها در زنجیر باد،و به خاطر این سخن ناروا از رحمت

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۶۴۹ و تفسیر برهان جلد اول صفحه ۴۸۶.

خدا بدور گردند".(غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمٰا قٰالُوا) سپس برای ابطال این عقیده ناروا می گوید:هر دو دست خدا گشاده است،و هر گونه بخواهد و بهر کس بخواهد می بخشد.(بَلْ يَدٰاهُ مَبْسُوطَتٰانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشٰاءُ) نه اجباری در کار او هست،نه محکوم جبر عوامل طبیعی و جبر تاریخ می باشد،بلکه اراده او بالاتر از هر چیز و نافذ در همه چیز است.

قابل توجه اینکه یهود"ید"را به عنوان مفرد آورده بودند،اما خداوند در پاسخ آنها"ید"را به صورت"تثنیه"می آورد و می گوید:"دو دست خدا گشاده است"و این علاوه بر تاکید مطلب کنایه لطیفی از نهایت جود و بخشش خدا است،زیرا کسانی که زیاد سخاوتمند باشند،با هر دو دست می بخشند، به علاوه ذکر دو دست کنایه از قدرت کامل و شاید اشاره ای به نعمتهای"مادی" و"معنوی"،یا"دنیوی"و"اخروی"نیز بوده باشد.

بعد می گوید:"حتی این آیات که پرده از روی گفتار و عقائد آنان بر می دارد به جای اینکه اثر مثبت در آنها بگذارد و از راه غلط باز گردند، بسیاری از آنها را روی دنده لجاجت می افکند و طغیان و کفر آنها بیشتر می شود".

(وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيٰاناً وَ كُفْراً) اما در مقابل این گفته ها و اعتقادات ناروا و لجاجت و یکدندگی در طریق طغیان و کفر،خداوند مجازات سنگینی در این جهان برای آنها قائل شده و آن این است که عداوت و دشمنی در میان آنها تا دامنه قیامت افکنده است.(وَ أَلْقَيْنٰا بَيْنَهُمُ الْعَدٰاوَةَ وَ الْبَغْضٰاءَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ).

در اینکه منظور از این"عداوت و بغضاء"چیست در میان مفسران گفتگو است،ولی اگر ما از وضع استثنایی و ناپایدار کنونی یهود صرفنظر کنیم و تاریخچه زندگی پراکنده و توام با دربدری آنها را در نظر بگیریم خواهیم دید که یک عامل مهم برای این وضع خاص تاریخی عدم وجود اتحاد و صمیمیت در میان

آنهـا در سـطح جهـانی بوده است، زیرا اگر اتحـاد و صـمیمیتی در میـان آنهـا وجود می داشت در طول تاریـخ این همه شـاهد پراکندگی و بدبختی و در بدری نبودند.

در ذیل آیه ۱۴ همین سوره توضیح بیشتری در باره مسئله عداوت و دشمنی مداوم در میان اهل کتاب ذکر کردیم.

و در قسمت اخیر آیه اشاره به کوششها و تلاشهای یهود برای برافروختن آتش جنگها و لطف خدا در مورد رهایی مسلمانان از این آتشـهای نابود کننده کرده،می فرماید:"هر زمان آتشی برای جنگ افروختند،خداوند آن را خاموش ساخت و شما را حفظ از آن کرد".(کُلَّما أَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللّهُ) و این در حقیقت یکی از نکات اعجاز آمیز زندگی پیامبر اسـلام ص اسـت زیرا یهودیـان از تمام مردم حجاز نیرومنـدتر،و به مسائل جنگی آشـناتر، و دارای محکمترین قلعه ها و سـنگرها بودنـد،علاوه بر این قـدرت مـالی فراوانی داشـتند که در پیکارها به آنها کمک می کرد،تا آنجا که قریش برای جلب کمک آنها کوشـش می کردنـد و اوس و خزرج هر کـدام سـعی داشـتند که پیمـان دوستی و همکـاری نظامی با آنها ببندنـد،ولی با اینهمه،چنان طومار قـدرت آنهـا در هم پیچیـده شـد که به هیـچ وجه قابـل پیش بینی نبـود،یهود بنی نضـیر و بنی قریظه و بنی قینقـاع تحت شـرائط خاصـی مجبور به جلای وطن شدند،و ساکنان قلعه های "خیبر"و سرزمین "فدک"تسلیم گردیدند،و حتی یهودیانی که در پاره ای از بیابانهای حجاز سـکونت داشـتند،آنها نیز در برابر عظمت اسـلام زانو زدند نه تنها نتوانسـتند مشـرکان را یاری دهند بلکه خودشان نیز از صحنه مبارزه کنار رفتند.

قرآن اضافه می کنـد:"آنها برای پاشـیدن بـذر فساد در روی زمین تلاش و کوشـش پی گیر و مـداومی دارند".(وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً) "در حالی که خداوند مفسدان را دوست نمی دارد".(وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ)

بنا بر این قرآن هیچگاه به آنها از نظر نژادی ایراد ندارد،بلکه مقیاس انتقادات قرآن و الگوی سرزنشهای آن اعمالی است که از هر کس و هر جمعیتی صادر می شود و در آیات بعد خواهیم دید که با اینهمه،قرآن راه بازگشت را بروی آنها باز گذاشته است.

[سوره المائده (۵): آیات ۶۵ تا ۶۶]

اشاره

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ اَلْكِتٰابِ آمَنُوا وَ اِتَّقَوْا لَكَفَّرْنٰا عَنْهُمْ سَيِّئٰاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنٰاهُمْ جَنّٰاتِ اَلنَّعِيمِ (۶۵) وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقٰامُوا اَلتَّوْرٰاةَ وَ اَلْإِنْجِيلَ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سٰاءَ مٰا يَعْمَلُونَ (۶۶)

ترجمه:

۶۵-و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند گناهان آنها را می بخشیم و در باغهای پر نعمت بهشت وارد می سازیم.

۶۶-و اگر آنها تورات و انجیل و آنچه بر آنها از طرف پروردگارشان نازل شده(قرآن) را برپا دارند از آسمان و زمین روزی خواهند خورد،جمعی از آنها میانه رو هستند ولی اکثرشان اعمال بدی انجام می دهند.

تفسیر:

به دنبال انتقادات گذشته از برنامه و روش اهل کتاب،در این دو آیه آن چنان که اصول تربیتی اقتضا می کند،قرآن برای بازگرداندن منحرفان اهل کتاب به راه راست،و نشان دادن مسیر واقعی به آنها،و تقدیر از اقلیتی که در میان آنان وجود داشت و با اعمال خلاف آنها همگام نبود،نخست

چنین می گوید:"اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و پرهیزکاری پیشه کنند،گناهان گذشته آنها را می پوشانیم و از آن صرفنظر می کنیم."(وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْکِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَکَفَّرْنا عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ) نه تنها گناهان آنها را می بخشیم"بلکه در باغهای بهشت که کانون انواع نعمتها است آنها را وارد می کنیم."(وَ لَأَدْخَلْناهُمْ جَنّاتِ النَّعِیمِ) این در زمینه نعمتهای معنوی و اخروی است.

سپس به اثر عمیق ایمان و تقوا حتی در زندگی مادی انسانها،اشاره کرده،می گوید"اگر آنها تورات و انجیل را برپا دارند و آن را به عنوان یک دستور العمل زندگی در برابر چشم خود قرار دهند،و به طور کلی به همه آنچه از طرف پروردگارشان بر آنها نازل شده اعم از کتب آسمانی پیشین و قرآن بدون هیچگونه تبعیض و تعصب عمل کنند،از آسمان و زمین،نعمتهای الهی آنها را فرا خواهد گرفت".(وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراهَ وَ الْإِنْجِیلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَکَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ).

شک نیست که منظور از برپا داشتن تورات و انجیل،آن قسمت از تورات و انجیل واقعی است که در آن زمان در دست آنها بود،نه قسمتهای تحریف یافته که کم و بیش از روی قرائن شناخته می شد،و منظور از ما أُنْزِلَ إِلَیْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ همه کتابهای آسمانی و دستورات الهی است،زیرا این جمله مطلق است،و در حقیقت اشاره به این است که نباید تعصبهای قومی را با مسائل دینی و الهی آمیخت،کتابهای آسمانی عرب و یهود مطرح نیست، آنچه مطرح است دستورهای الهی است و به این بیان قرآن می خواهد تا آنجا که ممکن است از تعصب آنها بکاهد و راه را برای نفوذ در اعماق جانشان هموار سازد،و لذا تمام ضمیرها در این آیه بخود آنها بازگشت می کند(إِلَیْهِمْ ، ... مِنْ رَبِّهِمْ ،... مِنْ فَوْقِهِمْ ،... مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ)همه بخاطر این است که از مرکب لجاجت فرود آیند و تصور نکنند تسلیم در برابر قرآن به معنی تسلیم یهود در

برابر عرب است،بلکه تنها تسلیم در برابر خدای بزرگشان است.

شک نیست که منظور از بر پا داشتن مقررات تورات و انجیل،عمل به اصول آنها است،زیرا همانطور که بارها گفته ایم،اصول تعلیمات انبیاء در همه جا یکسان است و تفاوت در میان آنها تفاوت"کامل"و"اکمل"است و این منافات با آن ندارد که بعضی از احکام آئین قبل را،بوسیله بعضی از احکام آئین بعد نسخ کند.

***خلاصه اینکه آیه فوق یک بار دیگر،این اصل اساسی را مورد تاکید قرار می دهد که پیروی از تعلیمات آسمانی انبیاء تنها برای سر و سامان دادن به زندگی پس از مرگ نیست،بلکه بازتاب گسترده ای در سرتاسر زندگی مادی انسانها نیز دارد،جمعیتها را قوی،و صفوف را فشرده،و نیروها را متراکم،و نعمتها را پر برکت،و امکانات را وسیع،و زندگی را مرفه،و امن و امان می سازد.

نظری به ثروتهای عظیم مادی و نیروهای فراوان انسانی که امروز در دنیای بشریت بر اثر انحراف از این تعلیمات به صورت سلاحهای مرگبار و کشمکشهای بی دلیل و کوششهای ویرانگر،نابود می گردد،دلیل زنده این حقیقت است،امروز حجم ثروتهایی که در جهت تخریب دنیا-اگر درست بیندیشیم-به کار می رود،هر گاه بیشتر از ثروتهایی که در مسیرهای سازنده مصرف می شود نباشد از آن هم کمتر نیست.

امروز مغزهای متفکری که برای تکمیل و توسعه و تولید سلاحهای جنگی و کشمکشهای استعماری کار می کند،قسمت مهمی از نیروهای ارزنده انسانی را تشکیل می دهد،و چقدر نوع بشر به این سرمایه ها و این مغزهایی که بیهوده از بین می رود،برای رفع نیازمندیهایش محتاج است،و چقدر چهره دنیا زیبا و خواستنی و جالب بود اگر همه اینها در راه آبادی به کار گرفته می شدند.

ضمنا بایـد توجه داشت که منظور از جمله:" مِنْ فَوْقِهِمْ "وَ"مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ "آن است که تمام نعمتهای آسـمان و زمین،آنها را فرا خواهـد گرفت، و این احتمال نیز هست که این جمله،کنایه ای بوده باشد از عمومیت نعمتها همانطور که در ادبیات عرب و غیر عرب،گاهی گفته می شود:"فلان کس از فرق تا قدم غرق نعمت شد"یعنی در تمام جنبه ها.

و نیز این آیه،پاسخی است به گفتاری که از یهود در آیات گذشته خواندیم که اگر می بینید نعمتهای الهی از شما قطع شده،به خاطر این نیست که بخل در ذات مقدس خداوند راه یافته و دست او بسته باشد،بلکه این اعمال شما است که در زندگی مادی و معنوی شما منعکس شده و هر دو را تیره ساخته است و تا شما باز نگردید،اینها نیز باز نگردند.

در پایان آیه،اشاره به اقلیت صالح این جمعیت کرده،می گوید:

"با اینکه بسیاری از آنها بدکارند ولی جمعیتی معتدل و میانه رو در میان آنها وجود دارند"(که حسابشان با حساب دیگران در پیشگاه خدا و در نظر خلق خدا جدا است).(مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سٰاءَ مٰا يَعْمَلُونَ).

نظیر این تعبیر در باره اقلیت صالح اهل کتاب،در آیات ۱۵۹ و ۱۸۱ سوره اعراف و ۷۵ آل عمران نیز دیده می شود.

پایان جلد چهارم تفسیر نمونه

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان


WWW